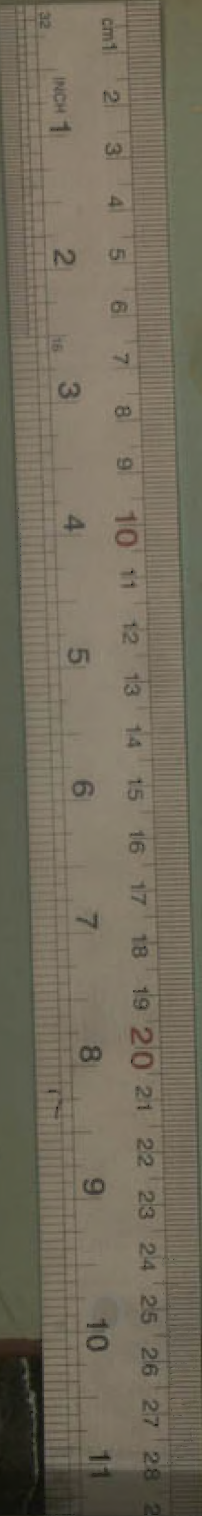


۹۱۵

۲

۱۶
سکن شد

بازدید شد
۱۳۸۱



کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: جلال الاعظم

مؤلف: میرزا...

موضوع: ...

شماره قفسه: ۱۴۷۲۴

تاریخ ثبت: ۱۳۰۲

۲۸-۳۸

۹۱۵

تفسیر حلاء الافان

از سوره عرف تا آخر انجیل

مشهور تفسیر کائنات



X

جلد ثانی
تفسیر کازر
۳۴۹ ورق

کتابخانه



داخل کتابخانه مجرای الدین شد
نمبر ۲۱۹
سنة ۱۳۰۳

7

بسم الله الرحمن الرحيم
این سوره ملکیت و گفت اند از اینجا و اسلمهم عن القرية التي تحاضروا بها آخر سوره
مدنی است و هم حکم است و در و پنج منسوخ نیست بغیر و کلمه کی خدا العفو که بآیه زکوة منسوخ
است و دیگر و اعرض عن المجاهلین که بآیه قتال منسوخ است و دویست و شش آیت
ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که هر کس این سوره بخواند خدای تعالی میان او و میان
ابلیس تجلی بدید آورد و آدم علیه السلام شفیع وی باشد باید که بدین مواظبت نماید تا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
المص كتاب انزل اليك فلا تكن في صدرك حرج منه لتتأمله و ذكر كوكبي
للمؤمنين اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء قليل لا
ماتلك و ك **فصل** المص نامیت از نامهای خطی تعالی و گفته اند که نام این سوره است عبد الله عیسی
اما الله و الفصل اسم خدایی که جدا کردن میان حق و باطل و گفته اند که انا لله الحمد صلوات الله
معم خدای بزرگوار است گفته و وعده و تعاسیر ما آمده است که معنی المص آنست که الم
نشرج لك صدقك و چون نام سوره بود معنی این بود که سوره که المص است کتابت از خطی
فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از دولت کی و ذکر تو تامل مشک نکردی پس از آنکه شناختی که
این کتاب از خداست تو دل شک نکن و خاطر برانگنده مدار چون کافران و مشرکان ترا نکذیب
کنند و بدو حق دارند و بتو ایمان یارند این کتاب برای آن فرستادم تا تو چاکاها و پیغمبر
کافران از دوزخ و از عذاب آن ایشان را برسانی پس تو پیغمبر کن و برتران و در دل ایشان هیچ
مدار و پند و پاد ده مؤمنان را که این کتاب یاد کرد و پند و پنداشت و بگوئی جمله اسکفار
که متابعت کنند این کتاب را که بشمار فرستاده شد از خدای شاد و امر و بر امتثال کنند
اجتناب نمایند و آنچه حلال است درین کتاب شاول کنند و کرم حرام بگردید و متابعت
جز خدا دوستی را که شاد باشد از شیاطین جن و انس که ایشان شمارا بر هوا
دارند و از دین خدا و آنچه فرموده است شمارا کم راه کرده اند از حسن روایت کنند که

فرزند آدم تا متابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ ایت نیامده
است الا که خواسته اند که آنرا بدانند که در وجه چیز آمده است و معنی آن چیست آنکه خدای تعالی بر
سبیل تفریح و ملامت گفت که اندک تفکر و اندیشه نکنید متعظ نمیکردید یعنی شما را بدین
خدا و کتاب او فرمودند شما آنرا فرو میگذارید و متابعت نمیکنید **فصل** در آن
و كثر من قريه اهلك كما هلكوا هاءنا هاءنا ما اؤهم قالون فما كان
دعوىهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين **فصل** خدای تعالی تهدید و
عید میکند کافران را و ترساند از عذاب خود و میگوید که با شما ما و با ده ها که ما خواستیم که
انرا و اهل انرا هلاک کردیم عذاب ما ایشان آمد در شب و ایشان خفت بودند و پیادیم روز
و ایشان بجزاب قیلوله که خواب نیم روز است مشغول بودند و این دو وقت برای آن مخصوص
کرد که آن دو وقت وقت آسایش و غفلت است و عذاب در وقت آسایش سخت باشد
و چون این عذاب و سختی ایشان رسید ایشان را هیچ گفتاری و سختی و دعا بی نبود
چنانکه بر سبیل نخر و نداشت میکنند که ما ظالمان و ستم کاران بودیم و این جزای ظلم و ستم
ماست که بهار سبیل **فصل** قلنا لن الذين ارسلا اليهم و لنسلكنهم فليقنوا
عليهم بغير و ما كنا غائبين و الوزن بوقته الحق من نعمت موازينه
قلنا لك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا
انفسهم فما كانوا يايتنا يظلمون **فصل** حق سبحانه و تعالی برای آنکه تقرب حال
کافران از هلاکت ایشان در سوال کردن ایشان روز قیامت آورد و سوگند خود که بغیر
من که پیوسته من از کسانی که رسولان ایشان فرستاده ام این خلفان و مخلصان تا ایشان را چه
جواب داده اند و چه عمل کرده اند در آنچه رسولان ایشان آوردند چنانکه در دیگر آیه گفته
فولئك لنسلكنهم اجمعين عما كانوا يعملون و همچنین از رسولان پیوسته تا پیغمبر
رسایند اندیشه و امتان ایشان ایمان آورده اند یا نه اگر چه خدای را باین سوال احتیاج
نباشد از آنجا که او علم الذات است و لیکن آیه وارد است موارد عید و تهدید را و هر آینه
با ایشان قصه کنیم و برایشان خویم در ناملا اعمال ایشان آنچه کرده باشند از سر علم و آیت
از آنجا که عالمی با حوال ظاهر و باطن ایشان و ما از ایشان غایب بوده ایم تا احوال افعال
ایشان را بدانیم بلکه ایشان بوده ایم ما بیکون من تجوی ثلثة الالهة را بعضی و قلم
خون اقرت الله من جبل الودید و حیر است که رسول علیه السلام گفت ان الله سائل
کل واحد بجلاله ليس حينئذ يظننه سبحانه خدای تعالی هر کسی را بکلام خود سائل

نفس باشد بر سبیل تفضل و تکریم مخلوقا تصفت ذم باشد و خدا بر اصفیت مدح آنکه و بر براند بر
و جه استحقاق و اهاست و گفت بود که تو از جمله ذلیلان و خوار شد گانی بنزدیک خدای
و دوستانت از بر تکیزی که کودی که چون ابلیس اظهار تکیز کرد خدای تعالی طوق مذلت
در کون وی انداخت و لباس صغار در وی پوشانید **قرآن** قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ
يُفَعَّقُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَمَا آخُو يُنَبِّئِي لَا تَعْدُنَّ لَكُمْ مَنَافِعَ أَتَاكُمْ
وَلَا يَجِدُ أَكْثَرُهُمْ شَاكِرِينَ قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْفُوعًا مُخْرَجًا مَلَكًا مَلَكًا
يُعَلِّمُكَ لَمَلَانِ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ **تفسیر** چون خدای تعالی ابلیس را از درگاه
خود براند و بدایع لعنت موسوم گردانید از رحمت خدای مایوس شد و با آدم و آدمی دشمنی
پیشه گرفت و در اندیشه آن افتاد تا آدمی را چگونه هجو خود کرد و اندوخت بار خدا را بر اهل
کن و مصلحت ده و تاخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا روز قیامت که جمله خلق را بر انگیزند
خدای تعالی این حکایات که در ابلیس ناید اندک که ابلیس با جانان معصیتی کرد و کنایه
که کرد آیت و نا امید نبود از اجابت حق تعالی تا بندگان تو میدنند و قطع طبع کنند از
رحمت وی تا چنانکه تعالی دعاء ابلیس بر وفق سوال اجابت کرد و یا نکرد برای آنکه او از بندگان
ناجور و بیعت خواست و روز بعثت روز نشر باشد نه روز مرگ و لیکن خدای تعالی او را مصلحت
دهد تا وقتی که صلاح داند و گفت تو از جمله ایمان داد گانی یعنی از جمله آنان که ایشان را مصلحت
داده باشند و جای دیگر گفت **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** المعلوم گفته اند که ابلیس تاخیر عذاب
خواست و بر قول اول خدای تعالی تعلیق معلوم خود کرده باشد پس هیچ وقت این نشد
و همچون ما باشد که اجل خود ندانیم و عرض ابلیس درین آن بود تا اعراض و اغوای بندگان خدای
گند و عرض خدای آن بود که تفریق کند و بر او منتهی توان شد و وقت توبه و اعتذار نویی و مسح
کند و اگر وی اختیار توبه نکند بسوی اختیار خودی باشد و علم خدای بآنکه وی اختیار توبه نکند
راغب نباشد خدای را ازین فعل برای آنکه عرض حاصل و باعث وی نبود بران وجه علیه تعلق دارد
پاشی علی ما هو به و او را بر وجهی و صفی نکرده اند ابو علی جیبانی گفت که نشاید که خدای اجابت
دعای کافر کند برای آنکه دین معنی تعظیم وی باشد و خدای تعظیم کافر نکند و این الاحشار گفت
که روا باشد که چون در آن مصلحتی باشد و بر یا کلفان دیگر را چون ابلیس مصلحت خواست حق
تعالی گفت ترا مصلحت دادم تا بر وقت مصلحت و تاخیر عذاب تو گردم تا روز قیامت ابلیس گفت بار
خدا یا بسبب آنکه تو مرا عوا کردی و خایب و نا امید گردانیدی یا حکم کردی بظنالت و عواریت

مذمت

من و مرا هلاک گردانیدی من بشتم برای اغوا و اضلال ایشان بر راه راست تو که راه اسلام
و طریق ایمانست و کار بر ایشان تبه که در این راه چون بر راه ایشان نشسته باشم از بر راه زدن
ایشان پس بجد و جهدی که مرا باشد از چهار جانب کرد ایشان در آیم از پس و پیش و راست
و چپ عبد اللہ عباس را بر سیدند که چرا ذکر فوق و تحت نکرد گفت بالا جای نزول رحمت خدا
و انست که از راه رحمت بر بنده راه نیاید و از زیر قدم آمدن و حشمت از دواش ندهد
محمد باقر علیه السلام گفت معنی **لَا تَعْلَمُونَ** اینست که کار آخرت بر دل و چشم
ایشان خوار گردانم و من خلیفه و بزمایم تا مال جمع کنند و با آن بخل کنند و کوفه بندهند
تا از بر وارث ایشان بماند و عن ایما **تفسیر** و کار دین ایشان بر ایشان نباشد کرد ایم و شبهه در
دل ایشان مقرر نگم و عن شما **تفسیر** لذات و شهوات در دل ایشان دوست گردانم و بر روی
نفس شان دارم و پشت تن ایشان را شاکر نیایی و ابلیس غیب نداشت و این که گفت اند
طریق ظن و کان گفت چنانکه خدای گفت و لقد صدق علیهم الملیس طنه و ایشان را
بر خود قیاس کرد و نیز از بهر آن گفت که چون آدم را با سوسکه بر قفسه از و حاصل کرد و دست
که نوزیدن آن که ضعیف تر از وی باشد و سوسه تو اند کرد و از راه حق بتواند گردانید
آنکه حق تعالی و بر او براند و لعنت کرد و گفت بیرون شو از اینجا بیکایک بگریه و خوار گرد
و ناعه بغض و جلالت من که بر گردانم و دوزخ را بتو هر که از نسل تو باشد و همچو تو باشد طاعت
ایشان آدمی باشد متابعت تو کنند و این غایت تهدید و وعید است فرزند آن آدم را از من
شیطان **قرآن** يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْ شَيْءٍ شَيْءًا وَ لَا
تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ **تفسیر** چون خدای تعالی ذکر ابلیس کرد از بهر نا
کردن بجهت حکایت آنچه آدم گفت میکند میگوید ما آدم را گفتیم ای آدم تو و جنت تو هر دو در
بهشت ساکن شوید و ارام گیرید و بخورید از میوه ها و طعامهای بهشت و نزدیک این درخت
مشوید و گرد آن مگردید تا از جمله ظالمان و ناقص گردانند و خط خود و نصیب خود نباشید
از ثواب و این بهشت بوستانی بود بهشت خلد بنود جد اگر بهشت خلد نودی و از اینجا
بیرون نیاورندی و گفته اند که روا باشد که بهشت خلد باشد و در آنجا کلف نبود تا
مصلحت اقتضا کند که آنجا مشی و سیر و چون مصلحت نبود از آنجا مشی بیرون آرند
و این نصیحت است و نهی آنکه نهی باشد که ناهی کاره منعی عینه باشد و حکیم کاره
نباشد الا قبح را و پیغمبران ارتکاب قبايح نکنند و اخطال واجب نکنند برای آنکه متفق
باشد از قبول قولشان و هر چه چنین باشد ایشان از آن منزله باشند خدای تعالی

آدم را نیکو کرد و بتو شاول آن درخت گشت اول نگوید و بر آفتاب بسیار بودی اما بر شاول
و برادی و عطشی نبود **قرآن** فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا فُتِنَا بِهِمَا
مِنْ سَوَآئِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبِّي عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ
أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمَلِكٌ نَّتَمَحَّيَا فَتَكُنَا
بَعْدَ ذَٰلِكَ زَوْجًا مَّوَدَّعَيْنِ فَتَضَاهَا الشَّجَرَةُ لَأَكْمُنُ مِنْكُمْ فَلَمَّا
بَرَوْنِ أَدْرَأَهُمَا بِالشَّيْطَانِ فَأَخَذَهُمَا فَأَمَرَهُمَا بِأَخِيذِهِمَا أَنْ يَنْزِعَا مِنْهَا
لِطَمْسٍ يَفْقَهُنَّ شَوَّاهُ غُرُوضُ الْبَلِيْسِ دَرِينِ وَسَوْسَهْ أَنْ يُوَدِّيَ لِبَاسِ بَهْتِ اَزِيشَانِ دَوِ كُودِ اَنْدِ
وَأَجْعَلِ اِيْشَانِ بُوْشِيْدَهْ بُوْدِنْدَ اَزْ عَوْرَتَهَا اِيْشَانِ بِاِحْسَايِ بَهْتِ ظَاهِرِ كُودِ اَنْدِ دُجْهَرِ
جَنِيْنِ اَمْعَهْ اَسْتِ كَجَوْنِ اِيْشَانِ اَزْ اَنْ دُرْخْتِ تَنَاوُلِ كُودِنْدَ بَادِي بَرَاْمِدِ وَتَاجِ اَزْ سَرَايِلَا
دُورِ بُوْدِ وَحَلَهْ اَزْ قَرْنِ اِيْشَانِ جَدَا كُودِ عَوْرَتِ اِيْشَانِ ظَاهِرِ شَدَّ اَدَمِ اَنْ بَدِيْدِ بَرِيْدِ وَدُورِ
كُودِ بَحْتِ اَمْدِ حَقِّ تَعَالَى كَفْتِ يَا اَدَمُ فَوَا اَمْسِيْ اَزْ مَنِ مِيكُورِيْ اَدَمِ كَفْتِ لَا اِيْجَا اَمْنَكُ مَا خُذَا
شَرِّمِ مِي اَدَمِ اَزْ تُوْ وَوَسَوْسَهْ اَبَلِيْسِ اِيْنِ بُوْدِ كِهْ خُدَايِ تَعَالَى اَزْ دِيْ حِكَايَتِ كُودِ اَدَمِ رَا كَفْتِ
خُدَايِ شَمَارَا بَزْدَ اَشْتِ وَبَغِي نَكْرَ اَزْ اِيْنِ دُرْخْتِ اَلَا اَبْرَ اَنْ تَا دُرْ بَهْتِ جَاوِيْدَ نَمِيْدِ وَبَايْجَا
سُو كُنْدِ خُوْرُ كِهْ هَرَكِهْ اَزْ اِيْنِ دُرْخْتِ تَنَاوُلِ كُنْدِ صَوْرَتِ اَوْ بَكُودِ بَا صَوْرَتِ فَرَشْتَهْ وَبَحْتِ مَنِ مِيكُومِ
شَمَارَا اَنْدِ دِيْ نَصِيحَتِ مِيكُومِ دَمِنِ اَزْ جَمْلَهْ نَصِيحَتِ كُنْدِ كَاْمِ شَمَارَا جَوْنِ اَبَلِيْسِ سُو كُنْدِ خُوْرُ
شَمِيْمَهْ اِيْشَانِ قَوِيْ شَدَّ اَزْ اِيْجَا اَمْنِ اِيْشَانِ جَنِيْنِ بُوْدِ كِهْ هِيَكْسِ دَلِيْ رِيْ نِيَارِ كُودِ
بَسُو كُنْدِ دَرِغِ خُوْرِدِنِ اِيْشَا اَزْ بَدِنِ سَبَبِ وَبَايْنِ حِيْلَهْ بَجَاهِ غُرُوفِ وَكُنْدَ اَشْتِ يَعْنِيْ اِيْشَا اَزْ
بَعْدِ دُوْ فَرِيْقَتِيْ اَزْ اِيْنِ بَايَهْ وَمَنْزِلَتِكُ مِي اَنْ بُوْدِنْدِ بَزْمِيْنِ بَسْتِ اَوْدِ **قرآن** فَلَمَّا ذَا قَا الشَّجَرَةَ
كَتَبَا لَهُمَا سَوَآئِهِمَا وَطَلَعَا نَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الشَّجَرَةِ وَنَادَاهُمَا
رَبُّهُمَا اَلَمْ نَنْهَاكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَقَالَ لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ اَعَدُوٌّ مُّبِينٌ
جَوْنِ اَبَلِيْسِ بَا اِيْشَانِ سُو كُنْدِ خُوْرُ بَسُو كُنْدِ اَوْ فَرِيْقَتِهْ شَدْنْدِ هَجْمَتِيْنِ مَوْسَمِنِ رَا خُدَايِ تَوَانِ
فَرِيْقَتِيْنِ عِبْدِ اللّٰهِ عَمْرِ بِنْدَهْ اَزْ اَنْ خُوْدُ كُودِيْ كِهْ نَاَزْ كُودِيْ وَبِرَا اَزَا كُودِيْ وَبِرَا كُنْدِ شَدْنْدِ
تَلَا بَمَا زَمِيْنِ بَرِيْدِ كَفْتِ هَرَكْسِ كِهْ مَرَا خُدَايِ بَغِيْرِيْدِ مَا فَرِيْقَتِهْ اَوْ شَوْمِ بَسِيْ اَلْكَاهْ كِهْ اَدَمِ
وَحَوَا اَزْ اِيْنِ دُرْخْتِ بَجُوْرِدِ نَدُوْ طَعْمِ اَنْ بَحْتِيْدِ نَدُوْ لِبَاسِ اِيْشَانِ رُوْبَهْ شَدَّ اَزِ اَشْتِ
عَوْرَتَهَا اِيْشَانِ ظَاهِرِ كُودِيْدِ وَدُرْ اَسْتَا دُنْدِ اَزْ بُوْكِ دُرْخْتَانِ بَهْتِ بَرِهْمِ مِي خُوْنِدِ
وَعَوْرَتِ مِي اَنْ بُوْشِيْدِ نَدُوْ اَنْ دُرْخْتِ اَبْجِيْسِ بُوْدِ كِهْ بِيْرَكِ اَنْ عَوْرَتِ خُو كُورَايِ بُوْشِيْدِ خُدَايِ
كَفْتِ اِيْ اَدَمِ نَدَمِنِ هَمِ بَهْتِ تَرَا حَالِ اَكُودِهْ بُوْدِمِ وَشَمَارَا اَزْ اِيْنِ دُرْخْتِ نَعِيْ كُودِهْ بُوْدِمِ وَنَدَمِ شَمَا

را كُنْتِ

را كُنْتِ بُوْدِمِ وَخَبِرِ دَا دِهْ كِهْ شَيْطَانِ شَمَارَا دُشْمَنِيْ حَوِيْدَا وَرُوشِنِ اَسْتِ يَعْنِيْ فَرِيْقَتِهْ مَشُوْدِ وَكُنْتَارِ
دِيْ قَبُوْلِ مَكُنْدِ اَدَمِ كَفْتِ بَا خُدَايِ مَنِ كَمَانِ شَرِّمِ كِهْ كَسِيْ بَتُوْ وَبَنَامِ تُوْ سُو كُنْدِ بَرِيْدِ عَمْرِ تَوَانْدِ خُوْرِدِنِ
قرآن قَالَا يٰطَّالُمَا اَلْاَنسَابُ اَرَا نَكَمْ لَعَنَرْنَا وَنَحْنُ لَكُمَا لَمَلِكَيْنِ مِنَ الْغَالِيَيْنِ
قَالَا هُبِّلُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمُ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلٰلِ حِينٍ
قَالَ فِيْهَا خَتْمُوْنِ فِيْهَا مَوْتُوْنِ وَفِيْهَا حَرْجُوْنِ **تفسير** اَدَمِ وَحَوَا بَزْمَانِ خُوْدِ اَعْتَرَفِ
اَوْدِ نَدِ وَبِرَكُودِهْ خُوْدِ بَشِمَانِ شَدْنْدِ اَزْ خُدَايِ تَبَارَكُ تَعَالَى اَسْتَغْفَارِ وَاَمْرِ زَشْ خُوَا سَتِ كُنْدِ
بَا خُدَايَا بَا رَفْسِ خُوِيْشِ سَمِ كُودِمِ وَبَايِ اَزْ فَرْمَايِنِ تُوْ بِيْرُوْنِ نَهَايِمِ تُوْ كِهْ خُوْدَا وَنَدَا كَارِ مَائِيْ اَكُورَا اِنِيْمَا
وَبِرَمَا رَحْمَتِ كُنْفِيْ مَا اَزْ جَمْلَهْ زِيَانِ كَارَانِ بَا شِيْمِ اَدَمِ اَكُورِجِهْ تُوْكِ مَنْدُوِيْ كُودِ خُوْدِ رَا ظَالِمِ وَعَاصِيِ وَ
خَايِنِ خُوَانِدِ اَبْرَا اَنْكِهْ عَادَتِ اَوَلِيَا اَخُودِ اَسْتِ كِهْ ذَلِيْ حَقِيْقِيْ بَزْكِ شَمَرِنْدِ وَحَقِّ عَظِيْمِ صَغِيْرِ
دَانِنْدِ وَاَدَمِ جَمْلَهْ اَنْبِيَا اَزْ قَبَايِجِ وَمَعَاصِيِ مَعْصُوْمِ بُوْدِنْدِ وَبَحْتِ بَا اَدَمِ كُودِنْدَ اَزْ سَلْبِ لِبَاسِ تَوَقُّفِ
مَتَاعِ عَقَابِ شُوْدِ كِهْ عَقَابِ ظَهْرِيْ بَا شَدَّ مَسْحَقِ مَقْرُوْنِ اَسْتَخْفَانِ وَاهَانَتِ وَاَكْرَ تَوَقُّفِ
مَتَاعِ وَسَلْبِ لِبَاسِ عَقُوْبَتِ بَا شَدَّ جَمْلَهْ سَغِيْرَانِ دَاوَلِيَا اَخُودِ مَعَاقِبِ بُوْدِهْ بَا شَدَّ وَجُكُوْنِهْ
مَسْحَقِ اَسْتَخْفَانِ وَاهَانَتِ بَا شَدَّ كَسَانِيْ كِهْ خُدَايِ تَعَالَى مَارَا تَكْلِيْفِ كُودِهْ بَا شَدَّ بَعَاثِ اَبْلَاكِ
وَنَهَايَتِ تَعْظِيْمِ اِيْشَانِ بِيْرَفْسِ كَدَامِ عَاقِلِ سَاكِنِ شُوْدِ كِهْ قَبُوْلِ قَوْلِ مَسْحَقِيْ هَمَانِ الْقَدِيْرِيْ كُنْدِ
وَاِيْنِ عَقَبِيْ جَايَزِ نَدَا اَلَا كَسِيْ كِهْ قَدِيْرِ اَنْبِيَا وَمَسْرُوْلَتِ اِيْشَانِ نَشْنَا سَدَّ اَنْكِهْ خُدَايِ تَعَالَى اَخْطَا
كُودِ بَا اَدَمِ وَحَوَا اَبَلِيْسِ مَحْمُودِ قِيْسِ كَفْتِ كِهْ اَبَلِيْسِ مَارَا وَوَسَوْسَهْ كُودِ مَارَا وَحَوَا اَدَمِ
رَا اَدَمِ رَا خُدَايِ كَفْتِ كِهْ جَرَا خُوْرِدِيْ كَفْتِ حَوَا اَكُنْتِ جَرَا خُوْرِدِيْ كَفْتِ مَارَا كَفْتِ
مَارَا كَفْتِ جَرَا كَفْتِيْ كَفْتِ مَرَا اَبَلِيْسِ كَفْتِ خُدَايِ هَمِ رَا خُطَابِ كُودِ وَكُنْتِ اَزْ اِيْجَا فَرِيقَتِيْ
وَبَزْمِيْنِ رُوِيْدِ كِهْ شَمَا هَمِ يَكُودِيْ رَا دُشْمَنِيْدِ شَيْطَانِ دُشْمَنِ شَمَاسْتِ وَشَمَا دُشْمَنِ اَوْ وِمَارِ
دُشْمَنِ شَمَا بَا شَدَّ وَشَمَا دُشْمَنِ مَارَا هَرِيْ كِيْ كِهْ فَرِيْقَتِ بَايِدِ بَجَايِ دِيْكَرِ كُوزِنْدِ رَسَانِيْدِ حَوَا جَوْنِ
بِرَكِ اَزْ اِيْنِ دُرْخْتِ بَا زْ كُودِ دُرْخْتِ خُوْنِ اَكُودِهْ شَدَّ وَبِرَا كَفْتِ هَمِيْمَا اَنْكِهْ دُرْخْتِ رَا خُوْتِ
اَكُودِ كُودِيْ هَرَا مَهْتِ خُوْنِ اَكُودِهْ كُودَا مِ اَمَّا كَفْتِ پَايَهَاتِ بَسْتَامِ وَبِرَهَايَتِ بَرَكْمِ تَا
بَرِشْكَمِ مِيْ رُوِيْ وَهَرَكِهْ بَرُوْدِ دَسْتِ بَايِدِ سَرَتِ مِيكُودِ وَبَا لِبِيْسِ رَا كَفْتِ تُوْ اَزْ اَخْبَارِ بَرُوْمُكُوْنِ
وَمَدْ حَوَا وَادَمِ رَا كَفْتِ بَزْمِيْنِ رُوْبَسِ اَزْ اَنْكِهْ دُرْ بَهْتِ رُوِيْ مَنِ مَجْزُوِيْ هَمِيْمَا اَمْرِ شَمَا
دُرْ زَمِيْنِ بَجَرِ كُودِيْ مِيْنِ وَغَرَفِ جَبِيْنِ رُوْدِيْ مَجْزُوِيْ جَوْنِ اَدَمِ بَزْمِيْنِ اَمْدِ اَوْ كُرْسَهْ شَدَّ اَزْ اِيْنِ
خَالِقِيْ يَافَتِ كِهْ مَشِ اَزْ اِيْنِ يَافَتِهْ بُوْدِنْدِ شِيْشِ كُنْدِ شِيْشِ اَلْذَهَبِ مِيْنِ جَمْلَهْ وَطَمَحِ كَفْتِ بَا خُدَايَا
مَرَا خَالِقِيْ اَسْتِ كِهْ اَزْ اِيْنِ سَبَبِ عِبَادَتِ نَعِيْ تَوَانِمِ كُودِ جِيْرِيْ مِلْ اَمْدِ وَكَفْتِ اِيْنِ دُرْدِ تَرَا نَامِ بَحْتِ

نوعی قوا در یونان را دارند

دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا آدم جبرئیل گفت ای آدم من ترا آنچه
سبب اخراج تو بود از بهشت که آن گندم است آورده ام تا راحتت هم از اینجا باشد
که بخت بود او گندم در پیش آدم بنهاد آدم خواست تا گندم بخورد جبرئیل گفت نه این
می باید گشت تا خدای درین برکت کند گفت گشتن جگر بود جبرئیل گفت منت بیاورم و این
تألت توان کرد گفت آلت از کجا آورم گفت من آن گندم کردن بیاورم پس انگاه او را آلت آورد و بپخت
و آتش و او را آتشگری و در و دگری با موخت تا او آلت بر دگری بساخت چون آلت تمام
گردد بود گفت این گندم بر زمین نشان در زمین بشویران و دانه بخاک پاشان آدم هم
جنان کرد چون از تحت زمین فارغ شد بختی دیگر رسید آنکه سیر بود چون دیگرها
رسید پیشین رسیده بود چون بدگری رسید اولین خشک شده بود و بدگری آمده
چون از همه پر دخت و فارغ شده رسید پیکار آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت
این را نشاید خوردن این را بدگری و بدگری خواست تا بخورد گفت نه در پای کا و افکن
و خوردن چون خورد که خواست که بخورد گفت اس کن اس که خواست تا بخورد
گفت خیر کن خواست تا بخورد گفت نه آتش بر مشور گردد و آتش بخت چون از شود
بر آمد گفت اکنون توان خوردن آدم دست دراز کرد و لقمه از آن در دهان نهاد
کم بود و دهانش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل بنمایست که در دهان بایست که ناسرد
شود و این از بهران بود که هر کس که خواهد از کام خود کامی بر آرد و کامش سنا کامی بر آید
داشت چون بصد بخت و بخت بدست آمد در وقت فتح هزار محنت دیگر بری رسد تا
دنیا بار رخ امیخته و شادی وی با محنت **شعر** و الخیر و الشر مقرونان فی ثوب و کل ذلک
یا تیک للیدیان . پندرت با این همه پایه و منزلت که او را بود تا رنج نبود لغزان حلالی نهیاد
تو بخوای که بی رنج نان حلال بدست آری حلال بوج بدست آید که طلب الحلال جهاد
دیگر آنکه بدست بدست ترک مندوب چندین محنت و رنج بکشید و موجب مقارقت بهشت
شد تو میخواهی که بتو چندین قار کتاب چندین مقدمات در بهشت شری زهی اندیشه
خطاکه ترا افتاده است **شعر** فصل الذنوب الی الذنوب و رنج . دون الجنان بها و فود العابد
و سبب ان الله اخراج آدم منها الی الدنیا بذهب واحد . آنکه حق تعالی چون ایشانرا از بهشت
بیرون کرد و بر زمین فرستاد گفت شمار از زمین مستقری و قرار گاهی و متعوی و استغای باشد بخوری
که در ولذت عاجل باشد تا زمانی و روزگاری که من دانم و کس را بداند آن اطلاعی نباشد و این
وقت آنجا است یا وقت قیامت آنکه گفت که شمارندگان درین زمین کنید و هم درین زمین

میگوید

اولی که نشسته بود

بیرون و شمار راه ازین زمین برانگیزند و زنده گردانند و ز قیامت جهانگرد آتی دیگر گفت متها خلقتکم
و فیها تعیدکم و منینها خیرکم تازه آخری **شعر** یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباسا
یؤدی سواکم و ربنا و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلکم تدرکون
یا بنی آدم لا یغنی عنکم الشیطان کما أخرج الیکم من الجنة یخرج
عنکم الی لباسها سواها الله یؤکم هو و قلیل من حیث لا تأوونهم
إنا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لا یؤمنون **شعر** حق سبحانه و تعالی
منت نهاد بر فرزندان آدم با آنچه کرد با ایشان از نعمتها و گفت ای فرزندان آدم بدگری که با شما
فرستادم لباسی و جامه که عورتهای را باز پوشاند و جامه که آن زینت شما باشد و این هم
در زمین باشد پس از شما بعضی خلقتا باشد یعنی ما فریدید برای شما جامه که در جای دیگر است
که و انزل لکم من الانعام ثماینه ازواج و نیز چون اصل این جمله از آیت و آب از باران و باران
از آسمان است از هر این گفت و انزلنا و چون رختت مرغ به پوست ازین سبب جامه زینت
داریش خواند اما لباسی که از لباس تقوی و برهنگاری خوانند ایمان و طاعات باشد آن
بهتر و نیکوتر است از جمله لباسهای فاضل ان الکوثر عند الله اقلکم حسن بصری گفت
که عثمان عفان را دیدم بر منبر رسول علیه السلام که مرد ما را وعظ میکرد پراهن کوتاه پوشیده
کسی که پان بازگشت و مرد ما را می گفت سکانه بکشید و کیو تر بازی میکنید آنکه گفت از طعای
پوشید و سر که از رسول علیه السلام شنیدم که او گفت هیچ بنده نباشد که او علی بکند در
سر و الاخذای تعالی از آن عمل مردابی بر پوشاند آنکه خیر و اگر شما آنکه این آیت بر خور اند
و گفت لباس التقوی طریقی نیکو بود و گفته اند که مرد با و زره است و خود که اندر حرب بود
حتی که گفت جمله لباسی است از صوف و جامه حشن و خدای تعالی بر آن منت نهاد
جامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردند که عورت کعب عورت برهنه جز نباشد
و نیز هیچ خلق را از اوصاف خلایق جامه نباشد الا فرزندان آدم را و این از جمله آیات
و دلالات خداست بر فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او اندیشه کنند و عظیم نعمت معبود خود
بشناسند و بشکر نعمت او بواجبی قیام نمایند آنکه فرزندان آدم را وعظ گفت و نصیحت کرد
از مردان و زنان ایشان اگر چه ذکو پسوان کرده است بر سپیل تعلیب و گفت ای فرزندان
آدم از مردان و زنان نباید که شیطان شمارد و قفسه اندازد و از راست و دین حق بگرداند
و بعضی که نفس شما بان مایست دعوت کند آنکه متحن و مبتلا گردد بدینجامه که مادر و پدر
شما کرد آدم و حوا که هر دو را بوسه و اغرا و تلیس از بهشت بیرون آورد و جامه های

لبسها

بهشت از ایشان دور کرد تا عورت های ایشان بدیشان نماید و اگر چه این فعل که اخراج
بهشت و نزع لباس است وی نکرد چون بسبب وی بود اضافه فعل با وی کرد پس شما
که بنی فرزندان آدمید با المیس و اغوا و تلبیس وی فریبسته شوید تا از بهشت محروم نمائید
آنکه میان آفت شیطان تا از وی بغایت کوشش خود احتراز کنید گفت که شیطان قبیله و
کود و لشکر او شما را می بیند از آنجا که شما ایشان را نمی بیند و قبیله وی هم از نسل وی باشد
مجاهد گفت که ابلیس گفت که ما را چند خبر دادند که شما را زاده اند ما از ایشانیم و ایشان ما را
نشدند و ما از زمین برآم و بهر آن ماجران کوه ندیسی از آنکه هر شده باشند مالک دنیا را گفت
و شکی که ترا بیند و تو بر آنه پی عظیم باشد و محنت او بغایت سخت الا آنکس که خدای
و بر آن نگاه دارد چنانکه گفت شیطان در پیمنه است و تو حدیث شیطان محنت
و تو سبیل شیطان ترا بیند و تو بر آنه پیمنی و شیطان از تو بر تو یار است و ترا بر وی هیچ
یاور نیست و دل تو سکن اوست و عروق تو راه گذر اوست پس با او مقاومت نشان کردن
مگر باری خدای دو انون مصری گفت اگر او ترا بیند از آنجا که او را به پی خدای بیند و او را
چند روز بخدای استعانت کند که گید او ضعیف باشد و تا بدین ما شیطان را از آنجا است
که ما را شعاع اندک است و ایشان را چشم شفاف است پس هر دو سخن و دوازده کرد از خدای تعالی
در روزی که گفت ممکن باشد ایشان را بدین جنانکه فرشتگان را بتوان دیدند حضور و لذت
آنکه گفت که ما یونان و دوستان آنها کرد انیدیم بعضی حکم کرده و نام برده که دوستان شیاطین
آنکس اند که ایمان نمی آورند یا مقلبه کردیم میان ایشان و یونان و منع نکردیم ایشان از ایشان
تا عظیم و فرمان بردار و کوشش نماید ایشان را فرمود و سوسه کردند از مخالفت هر خدای **قرآن**
وَإِذَا قَالُوا فَاجِئْهُم بِآيَاتِنَا أَوْ أَمُرُ الْغَيْبِ فَأْتِ الْأُفُF
بِأَيِّ شَيْءٍ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ
هَدَى وَفَرَّقَ حَقُّهُ عَلَى طَائِفَةٍ مِّنَ الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ
دُونَ الْغَيْبِ وَخَسِبُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا فِي الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَاذْعُوبُ عَنِ الْغَيْبِ
برهنه و عورت کشاده بود ندی و کشیدی که ما خانه خدا را چنان طواف کنیم که ما از آنجا
دور چنانکه در آن گناه کرده باشیم طواف کنیم و زنان چیزی از دوان تا منته چند آنکه عورت
پوش بودی در میان بستمی تا در خبر است که ندی از پی عام طواف میگوید و میگوید **المؤمن**
بیت و بیت سه او که و تا بدینکه قل احله و چون اسلام آمد ایشان را بدین طاعت بود نماید
گفت

کنند بیهان خود را بدین یافته ایم و اگر بر عزم حل کنند این فاحشه را و اذیت خدای تعالی
خبر میدهد از عقیده مجبوران و مشرکان و میگوید ایشان چون فاحشه و ناشایستی کنند
از گناهان فاحشه قبیله باشد شیخ القح و اگر ایشان از آن گناه و ناشایستی از شرک و غیر
آن باز دارند بران عتاب کنند ایشان بچوب در آیند و گویند ما بهر آن خود را بدین یافته
ایم که این میگوید و خود خدای ما را بدین فرمود و بجز است و ارادت او کردیم که اگر خواستی ما را ازین
بگردانیدی و بر خلاف این اگر او ندی و بدین خواهد گفتا مجبوران هم اینست تا محقق شود
که مع کفره قدیری ای محمد بگو که این مشرکان مجبوره را که خدای تعالی بکار زشت و ناشایستی
نفرماید و چنانکه نفرماید کند و نخواهد و چون گفت که نفرماید دلیل آن میکند که نخواهد
باید آنکه امر باراده امر نباشد آنکه بر سبیل تفریح و تهنید و انکاد گفت ای شایر خدا
میگوید و بروی میبیند آنچه نمیدانند که بیان کرد که خدای چه فرموده است نکت بگویند
باشایستی نفرماید و لیکن بعد و عدل فرماید و آن فرمایند که عقل برستی و استقامت آن
کواهی دهد بتوحید و عدل فرماید و چون امر خدای بتوحید و عدل تعلق دارد بحال شد
که بعد و توحید نفرماید آنکه صبر و تشبیه خواهد برای آنکه حکیم است آنچه نفرماید نخواهد
نفرماید و از آن منع کند پس اگر ندی طاعت خداست و بدان امر کرد و کاره معاصی بود
و از آن معی کرده امر و برادریست بر ارادت طاعت و نفع و برادریست بر کراهت معاصی
و نیز میگوید که روی خود را راست بقبله آرید بنزدیک هر سجده و در وقت هر نمازی ضحاک
گفت معنی آنست که چون دو سجده یا شید و وقت نماز در آید یا نماز بگذارد و بگوید
که ما نماز در دو سجده خویش کنیم و چون در مسجد نباشد و وقت نماز در آید بخیر باشد بگوید
مسجد که خواهد رود و گفت هر کجا که باشد روی بقبله آرید و عبادت خالص و خاص
خدا را بکنند و خدا را بخوانند و ویژه و خالص گردانند سر و را عبادت و طاعت و رضا
او بچیند و ثواب و طلب دارد چنانکه با تبت اشاده تا با فرید باز میماند کن شود یعنی
چنانکه معدوم بود پیش از خلق پس از تمام جهان شود معدوم عبد الله انصاری گفت
خدای تعالی جهان را بکنزد که بدان مرده باشد مؤمن را بر ایمان و کافر را بر کفر چنانکه از مادر
برهنه آمدند برهنه شان برانگیزدند و آخر کوهی را راه نماید بهشت در قیامت چون
مسئق بهشت باشند و کوهی را که واجب شده باشد بر ایشان هلاکت و عقوبت از راه
بهشتشان بگرداند و بدون خ بود جزی آنکه درد نیابد بر او نباشد و دست خود گرفته بودند و
طایع امر و فرمان دین شدند بود و دوستی خدا و طاعت او را هر کرده بودند و این محرمی

در بیان طاعت خدا و طاعت او را هر کرده بودند و این محرمی

پنداشته که ایشان برده باشند و جز ایشان کسی دیگر برده راست نیست خود را بر
حق میدانستند و دیگر از بر اهل و ایشان خود بر اهل بودند **قرآن** یا بنی آدم خذوا
زینکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انما یحب المسرف **تفسیر**
سبب نزول این آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتند که بر طواف مره آن بود و زنان شب
و چون بمسجدی از مساجد رسیدند جامه پنداختند و برهنه در مسجد شدند و اگر کسی
با جامه طواف کردی و برآوردندی و جامه از وی دور کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد و امر
کرد فرزندان آدم را از مره آن و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خود از لباس و جامه
فرایبید نزد یک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهد کرد یا در مسجد
خواهد پیوسته و از جامه آن عورت را بپوشد و نیزه است و اگر چه عیانی باشد محمد باقر علیه السلام
گفت مرا جامه نوز و پاکیزه است که در روز عید و جمعه در پوشند چون بمصلی و جامع خواهند
روایب کردند که حسن بن علی علیه السلام چون نماز کردی خوبترین و نیکوترین جامه پوشیدی
از وی سوال کردند این معنی را گفت **ان الله جمیل یحب الجمال** یعنی لایق قاضی و بیوتی
گفت زینت نماز دست برداشتن است در نماز پایش قال رسول الله صلی الله علیه
ان لکل شیء زینة و زینت الصلوة رفع یدیک گفت هر چیز را زینتی است و زینت
نماز دست برداشتن است از بهر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سایر بر رفتن
از هر دو انگاه خدای فرمود **کلوا و اشربوا بنو عامر** در ایام حج طعام بخورند و آب بخورند
از بهر تعظیم حج الا مقدار آنکه سد رمق بود ایشان را مسلمانان کنند یا رسول الله ما بین
اولینیم خدای تعالی آیه فرستاد و گفت این را حج تعلق نیست طعام خورید و آب خورید
امادران اسراف نکنید که پیش از حد بخورید و از حلال بحرام تعدی نکنید که خدای تعالی
اسراف کنندگان را دوست نمی دارد عبد الله عباس گفت هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی
در پوش مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در پوشیدن خبلا و تکبر و اسراف آن باشد
که در راه خدای باشد چه اگر بوزن کوه احد در طاعت خدای در خرج کرده شود اسراف
نبود اگر در حجی در معصیت خرج کنند اسراف باشد و گفته تعدی میکنید در اکل و شرب
این معصیت و مصرت یعنی اکل و شرب تا بحد خود باشد نافع بود و چون از حد خود بگذرد
مضر بود و رشید را طبعی بود تر سار می بخا ذق بود علی بن الحسین ع و اذنی را گفت
در کتاب شما چیزی از علم طب هست یا نه و علم دواست علم ابدان و علم اویان و اقلی
گفت خدای تعالی جملة اطلب و دیمه آیت جمع کرد فی قوله **کلوا و اشربوا و لا تسرفوا**

گفتند

گفت اند از پیغمبر شاهی طب روایت کرده اند گفت بی جمله اطلب در کمال چند حج کرده است
فی قوله المعونة سبت کل اثم الاله و اولیة راس کل دواء و اعط کل نفس ما عودت
معد خاند و بجهت و برهنه سر جملة اروهاست و هر نفسی را آن باید داد که آن عادت کرده
ترسا گفت کتاب شما و پیغمبر شما سر مایه علم جالینوس آورده است **قرآن** قل یحیی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
خالصة و هم للقیامة کذلک نفصل الایات لعلکم یفقهون **تفسیر** چون جماعتی از عرب
نخ رفتندی یا عمره کو سفند و آنچه از وی بودی از شیر و بیه و بر خود حرام کردند عبد الله
عباس گفت مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند بخیر و مسایه و صیله
و حرام خدای تعالی آیت فرستاد و گفت بگو ای محمد کیست آن کسی که او حرام کرده اند است
زینت خدا را که برای بندگان خود پیرون آورد از انواع لباس که خویشان را بدان زمین گردانند
و طعامها و پاکیزه و لذیذ و خوش از آنچه ما ایشان را روزی کردیم بگو ای محمد که امر در روز دنیا وین
لباس ها و طعامها و مشرکان و مؤمنان شریک اند چنانکه مؤمنان اشعاع میگردانند مشرکان هم
بیکدیگر اند اما روز قیامت این جملة خاص و خالص مؤمنان را باشد و کافران را هیچ نصیب نباشد
و آیه را دلیل است بر آنکه خدای تعالی آنچه آفرید در دنیا برای مؤمنان آفرید زیرا که گفت قل یحیی
للذین آمنوا بگو که این مؤمنان را است و کافران را اشعاع این جملة تبع و طفیل مؤمنانند و روز
قیامت این تبعیت و طفیل نباشد برای آنکه کافران را جای دوزخ باشد و مؤمنان را بهشت حلال
و دنیا که همه در یک جایگاه اند آنکه گفت که ما هم چنین آیات را مقصود زمین گردانیدیم برای آنکه
بدانند یعنی نظر و اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگر چه تفصیل آیات از بهر چه بوده است
اما چون ایشان مستغف شدند آیات کوی که حاصل ایشان را بوده است **قرآن** قل انما حرم زنی
القوا حیث ما ظنر منها و ما یظنون و الا یحرم و البیعی تغییر الحق و ان تسرفوا بالکمال
ینزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا نقولون **تفسیر** قدیم تعالی چون مشرکان
تعبیر نمود بحالات که چیزهایی که در شرع و عقل حلال بود از وی خود با اعتقاد آن فاسد
بر خود حرام کردند همچنین تعبیر میکنند ایشان را و تو بیچ میکند تحلیل عمرانی که بعضی در عقل حرام
بعد و بعضی در شرع باز نمایند که ایشان هر دو نوع تحلیل حرام و حرم حلال مطلق بود ندانند بگو
ای محمد که خدای من جملة تخشها و نا شایستهها حرام گردانیده است اما ظاهر است و آشکارا
و آنچه نهان باشد و نا پید از طواف خانه کعبه که مردان بر روز کنند و زنان شب برهنه و
فاندر نکردن شب که ایشان گوشت زناور و در شرب و زنا و قبیح نباشد و همچنین

کس را نیست سدی گفت چون اهل بهشت بدر بهشت رسند انجا درختی چندان از اصل ساق او دو چشمه
پروند آید از یک چشمه او آب خورند و هر غل و غنم و وحش و حید که باشد از دل ایشان برود و آن چشمه
طهر بود و در چشمه دیگر غسل کنند تا تفاوت بهشت و غضاضه تغییر بدیشان پیدا شود هر کس از این
اشعت و اخبر کند و گوید که روی ایشان غلبه شود انکه پاره و صف سازد ایشان گوید و گوشت جزئی برایشان
الآنهار گفت سازد ایشان چنان بود که در فرس که شکلهای ایشان هر بهای آب روان باشد و چون آن نعمت
ظاهر و باطن چنانکه نیند **لَهُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا** و ستایش مرخصی را که ما را این هدایت داد
و اگر آنستی که خدای ما را این هدایت کردی هر کس این راه را یافتی و ما را این راه را نبوی که خدای ما را راه
تمودی سبیلان شوی گفت معنی آنست که سبیلان آن خدا را که ما را در حق او ادعای کردیم که شایب
و جبرای او نیست و جبر است که رسول علیه الصلوة و السلام گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند
و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا کسی را نبیند و آنچه ایشان در آن بهشتند
از منزل و مقامات و از درجات و درجات اهل دوزخ گویند **لَا أَنْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ** و این حسرت ایشان باشد و اهل
بهشت گویند **لَا أَنْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ** و این شکر ایشان باشد انکه گفت هیچ مومن نباشد و کافی الا انکه او را
در بهشت و دوزخ منزل و جای باشد چنان حجاب بردارد و ایشان نمایند و دوزخی را که در آن تصور و منزل
و درجات کی چنی بر او قرار می دهد که او را این آوردی و صلاحت میکردی و بهشتی را که میداد این در کات
و عقوبات که می چنی بر او بودی اگر تو نیز همان میکردی که ایشان کردند اگر و معاصی انکه گویند آن بیزار بشما
اربابی داشتیم از ایشان و ان علی که کردند و ان جایگاه که استخفاف لایزال حال ایشانست که ایشان را شاید ایشان
و ادعای انکه منادی نمائند و گویند ای اهل بهشت شما را شد برستی است که آن چنانی نباشد و برائی
که این پیروی نباشد و زنگاری که آن مرکب نباشد و خلوهی که آن فاشا شد و نوعی که امان غاشقه باشد
اهل بهشت چون این که باشند و این نعمت چنانکه گویند **لَقَدْ جَاءَنَا رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِنَا** و سولات
خدا بهما آمدند بختی و حق کشید و حق آوردند و ما ایشان را نصیب کردیم و ما را در او داشتیم لاجرم این
بهشت رسیدیم و این نداشتیم که ما را داده اند و گفتند **أَنْ يَلْعَنُوا اللَّهَ** و این بهشت بمرات
شمار کردند و بشمار دادند آن بهشت را که دید و در نیان ایمان و طاعت **مَا زِلْنَا** و **وَلَا فِي أَصْحَابِ الْمَشْأَةِ**
أَصْحَابِ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا
بَلَى نَحْنُ نَعْلَمُ قَالُوا مَوْثُوقٌ بِكُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ **الَّذِينَ يَصْلَحُونَ عَنْ**
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ عَمَلٍ وَهُمْ لَا يَخْلَعُونَ و **يَنْهَوْنَ عَنْ عَمَلٍ** **لَهُمْ** و **يَنْهَوْنَ عَنْ عَمَلٍ**
میکنند از کارهای میان اهل بهشت و دوزخ و بلفظ ماضی گفت تا آنجا که این لایزال خواهد بود و
و چنانست که پنداری نبوده است که گفت آواز دهند و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و بر

انچه

آنچه ما را داده بود خدای ما را از اینها نصیب و ما را سبقت بخت پس شایب آمد و بشمار رسید خدای شما را
و عدو داده بود و این بر سبیل است و شمت و شمت که گویند ایشان جواب گویند که نعم آری یا نصیب و حق
و صدق بود آنچه ما را از این خبر میداد و ما باور نمیداشتیم چون این بگفتند باشند و جواب شنیدند در میان
ایشان آواز دهند آواز دهند که لعنت خدای بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه بشنوند مومنان محرم
شوند و کافران اندوه گین کردند و لعنت خدای چشم و عقاب خدای باشد و ان مؤمنان مالک و حاکمان
دوزخ باشند و ان ایوب المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند که فرمود و مؤذن من بشام
که خدا در هم بلعنت ظالمان انکه ظالمان را وصف کرده و گفت ان ظالمانی که مردم را منع میکنند و از راه خدا
میگیرند و از ان میگیرند و طلب آن میکنند تا انها را بشه و تلبیس بک گویند و بنمایند مردمان را
که این را کج است و این از ان میکنند که ایشان بقیامت و حشر و نشر و عذاب و عقاب کافران و ایمان
ندارند انکه گفت میان ایشان یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد و حجاب هر جای که باشد
که منع کند از نفوذ شیاع و این آیت چنانست که گفت فضرپ بنهم یسور له باب **فَرَأَى** و علی
الْأَعْرَابِ وَجَلَّ یعنی چون کلامی را که از انجا که **وَلَا تَدْرِي** **أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** **لَمْ يَخْلُوْا**
وَهُمْ يَكْفُرُونَ **كَذَلِكَ أَصْرَتْ** **أَنْجَارُهُمْ** **تَلْعَانُ أَصْحَابِ النَّارِ** **قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَثَلَهُمْ**
الظَّالِمِينَ **فَرَأَى** **حَسْبُكَ** و تعالی میگوید که بر ملاهای میان بهشت و دوزخ باشد مردمانی که هر قومی را
بسیار نشان ایشان بشناسد حسن بن الفضل گفت مراد با عراف هر طاعت تا آن مردمان که با عراف باشند که
باشند و بر اینجه باشند خلاف کرده اند عبد الله عباس و خدیفه یانی کشد کرده باشند که سیات و حسانت
شان یکسان باشند سیاتشان قاهر بود از دوزخ و حسانتشان بخیر و حصول بهشت بخیر خدای تعالی ایشان را
انجا دارد و چون حساب خدای بکنند ایشان را بهشت برده و ایشان آخرین کسانی باشند که بهشت برده
از انجا که بریندی باشند اهل بهشت را و اهل دوزخ را بشناسند چون خدای تعالی خواهد که ایشان را بهشت
برده بزماید تا ایشان را بخوبی آید که اعرافین الحیوة گویند بر کما و های آن جوی شاخهای در باشد و کل بر
حاکم شک باشد ایشان را از آب بشویند و امراء ایشان پاک و پاکیزه شود خال سفید بر سینه ایشان
بدید آید که ایشان را بشناسند خدای تعالی گوید ایشان را که تمنا کنید آنچه خواستید ایشان تمنا کنند و هر چه
آرزوی ایشان باشد بخواند خدای تعالی گوید شما راست هر چه تمنا گوید و هفتاد ضعف آن چون
ایشان را بهشت برده اهل بهشت ایشان را آن خال بشناسند و ایشان را کین الحیوة خواندند یکی از
بنی هلال از رسول علیه السلام پرسید که صفات اصحاب اعراف کین گفت مردمانی اند که در راه خدای
جها کرده باشند و شهید شده اما پیران ایشان از ایشان خوشنود نباشند ازین جهت از آتش ادا باشند
و بعضیان پیران از بهشت ممنوع باشند و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند و روایت علی

و ایشان

آنکه من عالم یعاقب غایت و معصیت باعلام خدای مرام نام که با مطیعان چه خواهد کرد و کافر را چه خواهد
خواهد داد و رسول شخصی بود که بر او تکلیف کنند قیام کردن باعباده نبوت و رسالت و تحمل سقامها از خدا
بخلدان که بدان مستحق ثواب عظیم شوند از خدا و از ما مستحق عذاب است احلال و اعظام **قرآن**
اَفَعَسَيْتُمْ اِنْ جَاءَكُمْ رُسُلُنَا مِنْ رَبِّكُمْ اَنْ تَكْفُرُوا وَلَقَدْ كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ
فَلَذِيْئَةً نَّاعْتِزُّكُمْ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَاعْتَرَفْنَا لِلَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا اَنَّهُمْ كَاوَابُ الْعَاجِينَ
خدای تعالی گفت مرا ایشان را بر سبیل تفریع و سلامت که شما عجب میدارید و عجب می آید شما را که مردی
هم از شما بیاید و ذکر و معظمت شما آورد و شما عجب میدارید از آنکه ذکر و معظمتی از خدای شما بر مردی
آید که او را شما باشد یعنی اقام باشد و فرشته باشد و از غیر و نسب شما باشد و غرض او آن باشد تا شما
را جان بترساند و اندازد و بر او عظیم و بزرگوار باشد و آن شما را از بعضی بپوشد و بپوشد و بپوشد
تا آنکه شما را بر شما رحمت کند قوم فوج چون سخن وی بشنودند و در برابر او بایستادند و کذب وی که بود و چون
وی دعوت پیش میکرد هیچ سودی نداشت و فوج را می رنجاندند و گفتند او قبول نمی کرد و ما را رنجاندیم
فوج را و آنرا که با وی بودند سد پس وی بود سام و حرم و یاقوت و زنان ایشان و ششصد کسی دیگر درین
هزار که بجای سلمان آورد و بودند با و کجی گفت هشتم بود در جمل مرد و جمل زن و دیگر مفسدان گفتند که
هفتاد بود و خدای گفت ما ایشان را بر ما ندیم و کشتی و غرق کردیم آنرا که تکذیب آیات ما کرد و ما را بر او قوی
کرد و در آن بود و نمونست تا پیشانک راه حق و ثواب نبردند و اندیشه نکردند تا با ما نهند **قرآن**
وَالَّذِي نَعْلَمُ اَخْبَرَكُمْ هُوَ اَنْ تَالِ يٰ قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اِنَّمَا تَسْعَوْنَ فَاَلِ الْمَلٰٓئِكَةِ
كَتُوبًا مِنْ قَوْمِهِ اِنَّا لَنُرِيْكُمْ فِيْ سَفَاهَةٍ لَّنُفْلِتْكُم مِّنَ الْكَافِرِيْنَ تَالِ يٰ قَوْمِ لَيْسَ بِيْ سَفَاهَةٍ
وَالَّذِي رُسُلًا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَلَيْكُمْ رِسَالَاتُ رَبِّيْ وَآلَكُمْ نَاصِحَةٌ اَيُّهَا
تفسیر و ما بر شماستادیم بعد از ایشان در نسب هود را که پسر شالخ این را گفتند بن سلم بن
صخر بود بعد از بن عوص بن ادم بن سلم بن نوح فرستادیم و این را داد و است و ایشان را هر که و گفت ای قوم خدا را
پرستید که شما را حق خدای دیگر نیست ای نوح بر سرید و حذر نمیکند و هود در مقدم براد را ایشان نبودند از مادر
و در ادب و و اینکه از قبله ایشان بود و با ایشان قریبی داشت حق شالی و ما هم نسبی براد را نشان خرافه برادر
وی نبود با اتفاق و این هم چنانست که امیر المؤمنین علی از اهل جبل و صفین و غیره را از آنکه اخرا شافق را
عکسنا یعنی اخرا شافق و از بهر این هود را یکی از ایشان و برادر ایشان خواندند از برادر آن اول
ایشان باو ساکن شود و بوی سبیل کنند و هود در میان ایشان با مامت و دیانت و صدق و هود
چون ایشان را دعوت کرد و حتی از و نشان و افشا و قوم کافران گفتند که ما را در سناخت می بینیم و سبک علی می شناسیم
و دیوانه و سبک میداریم و ما چیزی می بینیم که تو از جهل کاذبان و دوع زانی هود ایشان را جواب داد و گفت

ای قوم

ای قوم بن سناختی و خفته علی و بی خردی نیست ولیکن من رسولی ام شمار از خدای که پرورد و کار و آن را بکار جهانت
و بشمارم و میگذارد بنام خدای خویش و من شمارا نصیحت کننده و اسیر و استقام و هدیه تزدیک شما ام من
و استوار بودم چون از خدای بر سالت بیایم تا استوار کشم **قرآن** اَوْ يَحْبِبْنَاهُ اَنْ جَاءَكُمْ كَذِبٌ كَرِيْمٌ
و یکنفر علی رجل منكم لیتذکرکم و اذکروا اذ جعلکم خلائفا من بعدکم قَوْمِ نُوْحٍ وَاذْکُرْهُمْ
فِي الْفُلِ یَسْطٰی فَاذْکُرْ اِلٰهَ الْعَالَمِیْنَ لَعَلَّکُمْ تَعْلَمُوْنَ **تفسیر** ای عجب می آید شما را و عجب میدارید از آنچه
آید شما را و عجب می آید و معظمتی و یاد کردی بر مردی که او را شماست و از قبله شماست تا شما را بر سرانداخت
خدای بر کفر و معصیت شما این موضع عجب نیست از آنکه چون خدای تعالی صلاح داد که فلانی را این رسالت
است و بر او رسولی فرستد و با دمیان پیغام چون آویسان شود اندک و یاد کنند آن نفی را که خدای تعالی بر شما کرده
است که چون قوم نوح را اهل اک ساخت زمین را از ایشان خلی کرد ایند شما را جای نشین ایشان بود اند و خلیفه
ایشان بود اند و خلیفه کسی بود که مقام کسی بود از پس وی شما را میزد و دود و خلعت و آفرینش و وقت و کثرت
بر دیگران تا بعدی که وایت کرده اند که کوه ترین ایشان شصت کرد و در از برین ایشان صد کرد و در از بر
گفت هر یکی از ایشان ببالا چون نخل خرما دراز بود و دود و بخت جهان بود و دیگر مردی ایشان پامندی و دست
در بندگی کوه و دوی و کوه چسباندیدی و سنگ از کوه بکنیدی و عجب گفت سر هر یکی از ایشان بر شالی و چشم
خانه و سوراخ بینی ایشان چنان بود که سیاه و دود و طپور آبی خانه ساختی و بجزای ی پس چون خدای با شما
این نعمت کرد با و کند شمای خدا را تا باشد که شما را لاج و غلظت باشد و ثواب خدا و نعمت و امر بر سرید
قرآن قَالُوا اَحَسِبْنَا لِنُفَعِدَ الْاِلٰهَ وَحْدَهُ وَنَذِیْرًا لِّمَا نَعْمَدُ اِنَّ كَذِبًا
الْقَادِرِيْنَ قَالَتْ فَذَوْقُوا عَذَابَنَا مِنْ رِسْمٍ رَجِسٍ وَغَضَبٍ اَلْحَادِیْنِ فِیْ اَسْمَاءٍ سَمِیْمٍ
اَنۡتُمُ الْاَوَّلٰوْنَ اَلَا تَحْسَبُوْنَ اَنَّکُمْ مِّنۡ اِلٰهٍ یَّهْدٰی سُلٰطٰنًا فَاسْتَطِرُّوْا اِلٰی مَعۡلَمٍ مِّنۡ اِلٰهٍ یَّظُنُّرُ
فَاَجْعَلْنَاهُ وَاَلَّذِیْنَ مَعَهُ رَیۡحَةً مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَیۡرَ الَّذِیۡنَ کَذَبُوْا بِالْاَیۡمَانِ وَاَمَّا کَاوَابُ الْعَاجِیۡنَ
ایشان جواب دادند بر سبیل انکار و گفتند و عجب که ما را می فرمایید تا ما خدا را پرستیم تنها و از بهر
ما پرستیدند از ایشان اما در حال کثرت و برین ما را حیرت سالی و عذاب عذاب میکنی یا عجب تو ما را و عذاب
از عذاب اگر راست میگوید و از جمله راست گویایی و این از بهر آن گفتند بود که ایشان هیچ گونه اعتقاد
نکرد بودند که وی راست میگوید خود پیغمبر ایشان را جواب داد و گفت واقع شده و واجب آمد
و نوحی که بر شما عذاب و غضبی و خشم از خدای شما یعنی نزد یک کشت و سبیه افکند بر شما و غضب
اراده عقاب بود و مستحقش و رضا اراده ثواب انگیزت ای شما با من مجادله و خصومت نمکنید
در نامهای که شما نهاده اید خالی و قانع از معنی و پیران شما نهاده اند و ای آنکه دخت این اسماسیما فی
باشد یعنی این بیان را شما نام آله نهاده اید و معنی الهیت در ایشان معدوم است و استحقاق عبادت

ها

از ایشان دور اسما و نامها برآید که خدای تعالی بآن سلطان وحقی فرستاده است که دلیل صحت کند آیت
را دلیلست بر آنکه اسم دیگر مستحق بود از آنجا که او اسم مستحق یکی بودی ایشان از سیدی که کشند که ما باقی
دو مستحق جدول میکنیم و در اسم جدول می کنیم و لیکن تو عیدانی همانکه این مسئله بر تو پوشیده است که
اسم مستحق یکی باشد یکی نیز که میان اسم و مستحق و خواجده جمع میکند تا غلطی باشی تا وی لفظا ملین
یکی آنکه ایشانرا خطاب کرد و گفت عذاب بخوراید منتظر عذاب باشید و چشم آن در آن بود که من نیز از جمله
منتظران عذاب و عقابم که بشمارد آنکه خلافت که ما عذاب روز فرستادم و بجای دادیم و برهانیدیم خود را
و انانرا که با وی بود در رحمت خود و بیو یزیدیم اصل و پنج آن کسانی که آیات ما بدر و غ داشتند و اصل
و نسل ایشان برادر خاتم و هیچ کس را از ایشان رها نکردیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این از
پهر آن کردیم که ایشان همه کافر بودند و نموسن و ایمان نخواستند و در از ایشان موافقی در وجود نخواست
آمد و عذاب عذاب ایشان آمنت که عذاب بر زمین بین بود و نه بجای آنرا احتیاط کویند چنانکه
خدای گفت و در کور عذاب از انچه بالا احتیاط و آن زمانی بود که بعضی بار صلح خوانند و بعضی را دهنها
و بعضی را زمین و بعضی را عذاب تا بحضر صفت و ایشان همه بیت پرست بود نه در پیشگاه بتی بود یکی
طایفه و یکی را حدود و یکی هبار و ایشان را خدای قوت عظیم داد بود و ظلم و جور کرد و خدای تعالی خود پیغمبر را
بایشان فرستاد و عو از جمله حسیب تر و نسب تریور و ایشانرا دعوت کرد و با خدای و از ظلم و جور کردن منع
کرد ایشان را با کورند و قبول نکردند و او را بدین وعده داشتند خود چون ایشانرا برسانیدی که کشدی من آشت
و شافوی از ما قوی ترکیبست چون ظلم و فساد از حد بیرون بردند خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت همه سال
پوسته ایشان را بجز رو بچهره کشید و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را بچهره رسیدی خواستی که از آن خلاص یابی
بزمین مکه آمد و در چپت لایم دعا کردی مسلمانان و مشرکان یکجمله شدند و حاجت خواستندی مگر در این
عبد عبد القدر است و ایشانرا عاقبت برای آن خوانند که پدر ایشان عیالین بن لاد دین مسلم بود و در میان ایشان
مردی بود نام او معاویه بن بکر از فرزندان عاده چون قطره بر ایشان صفت گشت جمع را یکدیگر فرستاد و تا از بهر
ایشان باران خواهد آمد و از جمله ایشان قیل بن عمرو و لثیم بن هرال و عقیل بن صدای بن عاده الکر و مرزبان
سعی بود و او مسلمان بود و اسلام پنهان میداشت و لثیمان بن عاده و هر یکی از ایشان قوی با خود بودند
چون یکدیگر رسیدند و بنزدیک معاویه بن بکر و آمدند و او بظاهر مکه خارج از حرم ایشانرا فرود آید و اگر یکدیگر
که خدایشان وی بودند و یکدیگر وی بودند و شب و روز بجز خوردن مشغول بودند و این معاویه را دو کتیبه
بود که ایشانرا جلد و نان کشندی از پیرایشان سماع کردندی ایشان قوم خود را و حفظ و ریح ایشانرا فرستادند
هنر و زیاده نام و در نامه معاویه رسید و از شکایت سختی حال ایشان و معاویه شرم میداشت نامهای ایشان
نی خواست تا نباید که بر اینجمل نسبت کنند تا و وی بقی چند گفت و کثیران تلقین کرد و گفت چون این قوم با معاویه

طری

و طرب مشغول شدند این باب است بر ایشان خوانند تا ایشانرا شیمی افتد و این آیات است شعر الا یا قیوم
و یکم تم فحیم لعل الله یبعثنا غلاما فیسی ارض عاد و ان غادا قد اسما و ما بیبتون الکلام
من العطش فلیس تجوا به الشیخ الکبیر و لا الغلام و انتم حاجتنا قیما الشیخ فیم نهادکم
و لیکنهم القلما فقیج و فککم من و فککم و لا الفی التجیه و لا الفی التجیه و لا الفی التجیه و لا الفی التجیه
سر و کشند ایشان کشند قوم ما را بکار می فرستادند و ایشان در ریح و ما در طرب ما این خطا کردیم فردا برویم در
حرم و دعا کنیم تا باشد خدای ما را باریان فرستد مرشد که مسلمان بود و در همان گفت ای قوم شما را استغاثا
کرده اید بدعا ما و شما باریان بنیاد اگر خواهد که خدا بوم و شما رحمت کند و باریان فرستد باید تا برویم و
بره و ایمان آوریم ابرار را بجز بدعا و او نباید و بره و ناکت و اسلام اشک و اگر حلیه خبری خال
معاویه با کفار و آمد و گفت شعر ایاسعد فاک من قبیل و کوم و انگ من نموده انامر بالذکر و کوم
و رمل و ال هند و العیود و ترک دین ابا الکرام و دوی رای و تقب دین هود و معاویه را گفت
و پیرا بنزدیک خود باز دادید تا ما مینا شد که او بر دین و ملت سابقیت بر دین هود است و این مرتد بر دین
حسب و نسب بود و مرا کرد تا ایشان بر فرستد آنکه برخاست و بیکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرد و بود ندیامند
و بیکه ایستاد و گفت بار خدایا تو ای که من از و قد عادیتم بار خدایا حاجت من روا کن و قیل و قیل و الله
آنچه خواهد از تو و لقان بن عاده نیز ایستاد و در دعا ایشان کشد بکار نه رشت و گفت بار خدایا من شما
آمده ام به در حاجتی که مراست روا کن که من با و قد عادیتم و قیل برخاست و گفت بار خدایا من برای بیماری
آمده ام تا واکم و نه برای اسیری تا فدی دهم بار خدایا بده ما را تا آنچه خواهی داد و در پیش از این داده بار خدایا
اگر خود بچهره است ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی سه ایر بید آور و یکی رسید و یکی سیاه و یکی سیخ
انکه از میان ابرها هلاقی او از داد که با قیل اختیار کن برای خود و قوم خود یکی ازین سه گفت ایر سیاه اختیار
کردم که آزار آب پشت باند خدای تعالی فرود تا ایر سیاه را برانند تا بزمین عاده و کرد و وارثی ایشان دو آمد و از
مغیب کشندی ایشان چون آن بیدند شاه مازند که کشند خدا عارض بمطهر تا این ابریت که ما را باریان خواهد
بارد حق تعالی گفت خطا کردید بل هویا استعجلتم بدیع فیها عذاب الیم این آمنت که شما بتخیل میخواستید
با دینست که در دعا باری داد تا گشت او کسی که آن بید و پیشناخت دین بود از عاده نام او محمد و چون آنت
عذاب بیدند لغز و بزد و از هوش برفت چون از هوش دنا کشند زاجر افتاد گفت بادی دیدم در و بارها
آتش در پیش آن باد مردانی که از این همه می کشند عین شعیب روایت کرد که چون خدای تعالی با و از خود
که بزد و قوم خود هلاک کن خازنان باد کشند بار خدایا ازین باد عظیم چه مقدار بر بود که کشیم گفت چندانی که
بسوراج کا و دوشی بود کشند بار خدایا تو عالقوی ما طاقت آن نداریم و از آنجا فراریم داشت و علم فراب
کنده خدای تعالی گفت چند آنکه بخود انکسری بیرون دود و آن مقدار باد را رها کرد و دهشت شب و عورت بود

[illegible]

بنویسند گفتند این عید که خواهد بود بیرون دیم و ما خدایان خوش را بخوانیم و تو خدای خوش را بخوان
 اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آوریم و اگر ما خدایان ما اجابت کند تو ما را متابعت کن صلح گفت و با باشند
 چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتوا بیرون بودند و نهادند و در پیش تان قصص و زاری کردند
 و گفتند ای خدایان ما را ازین سنگ و اشاره بسکی کرد که از گوه جدا بود و گفت ما را از ان نافر است و ما را
 بیرون آورد از بعضی اشقران نزدیک شکم بنوی اگر تو این بکنی ما بتو ایمان آوریم صلح ایشان عید کرد که چون
 خدای تعالی اجابت کند ایمان آورد و خدایان گفتند عید کرد و دو سو که در وند صلح و در و گت ناز که گذار و در و
 آن خدایان بخوانند آنچه ایشان خواسته بودند از خدای در خدای اجابت کرد و شکم آن سنگ
 باشتی مشرق آبش گشت و بچه دو و جفت گشت و آن سنگ جنانکه است از آب تن در و گت زادن نیاید
 و سنگ شکافت و از آنجا شتری بیرون آمد آب تن در و ساحه نزدیک شکم بسیار موی جنانکه ایشان خواسته
 بودند در حال اشتی به در شکم اشقر و جنبش آمد و از در و استخوانید و این نهاد در حال اشتی به
 شکلی او و آن قوم چون این حال دیدند مردی از میان ایشان نام وی جنب ابمان آورد که روحی از قوم او و نشان
 نمود و خواستند که ایمان آورند و باب و جنب که صاحب او تان بودند نمی کردند و جنب را به سر پی برد که نام او
 شهاب بود و خواست تا ایمان آورد و او را نیز به نیکداشتند و یکی از جمله نموده این معنی چشم آورده است
 و کانت عصبة من آل عمره الی دین النبی و عوا شهابا و عزیز شود کلمه جنبه فهم بان تعجب
و اما اجابا لا یجیب صلیا بنیاعزیز و ما عدا لواء باجمهم و ایا خدیو نافر نهی شرب و کفر
 بوم معلوم او را نصیب باشد از آب و شهابا نصیب نافر در صحرا ای حجر با بچه جزا میکرد ایشان از آب بود
 نافر بیرون رفت خود پیامدی و ده زن بر چشمه زادی و جزا آب باز خوردی و یک قطره را نکردی آنکه باستانی
 نام دم آمدندی و شوی می درو شدندی تا هم جندان آب که باز خوردند بودی شیر و بعضی دادی و روز دیگر
 گوشت ایشان بودی نافر کرد آب نکشتی تا ایشان پیامندندی و آب بر کوفشدی و ذخیره کردند و دیگر
 چون نافر آب آمدی براهی آمدی که میان دو کوه بود و چون باز گشتی از ان راه شواستی شدن از نزدیک شکم
 براد دیگر برقی ای موسی اشعری گفت چون من بآن موضع رسیدم پیوم پست گزید و در تابستان بود
 پست وادی جزا گردیدی و در فستان دو اندونوی و هر حیوان از اشقر و گاو و کوسند که برادر
 از وی رسیدی و دزدی رسیدی و جزا نیارستی کردن برچ اقتادند و از شدند و این خدای تعالی بر سبیل
 ابتلا و امتحان کرد ایشان گفتند این بنکوبت تدبیر ایوب کرد که این اشقر را بکشیم تا چارایان ما از آن
 باشند و میان نمودندی بود پیرو نام او عنین و در خزان بگرداشت و سال بسیار از گاو و کوسند و زنی دیگر بود نام
 او صدوق و زنی جوان بود و گویزه با یکدیگر بنشستند که کار ما به بلای افتاد و از صلح و نافر و زنی تدبیر آن

دفترت و اداری خود را در
مجلس شورای ملی

این رخ از روی برداشت و بی تو برخواست و بودی انرا آمد و ایشان خبر داد و آنچه دید بود آنک آب خواست
 از خدای تعالی و بر آب داد خدای تعالی او را آب داد از آب و باران خود و بره جبار بن عبد الله انصاری
 روایت کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت: هر که بگذشت یا را تا آنکه گفت هیچکس از آنجا مشوید و از آب این
 ده بخورید و یکی بید خوف آنرا که نباید که بشما مثل آن رسد آنکه گفت از رسول با قتر آیت نخواهد شد
 پسید که قوم صالح از صالحی تا خواستند چون بداد کفران کردند تا خدای ایشان را عذاب کرد آنکه رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم اشارت کرد که ای قوم تا چه این راه چاهندی و با بی راهی بشدی و اشارت کرد
 بآن راه که قبیل بآن راه بگو رفت ایشان طغیان کردند و تا به یکشت خدای تعالی از ایشان هیچکس بر نرفت
 زمین نکرده الا اهر را هلاک کرد و چون آمد صحیح که بشود رسید بودی رسید و هلاک شد او را در جنگ کرد و
 هلاک نکرد چون از حرم بیرون آمد صحیح که بشود رسید بودی رسید و هلاک شد او را در جنگ کرد و
 شاخ زبانی و دین کرد و اشارت کرد بکوری صحابه بشکافتند و کور را باز کردند و آنند بکورشند آنکه رسول
 علیه السلام چاهید و رشتاب بر رفت تا از آن راهی و گذشت و صالح از شام بکشد آمد و خدای را عبادت
 میکرد تا وفاتش رسید و او را بخواب و هشت سال بعد از وی خبر کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله
 یا علی ای شقی ترین اولیان گفت الله و رسول الله صلی الله علیه و آله را بگفت گفت ای شقی ترین تا آخر
 گیت گفت خدای پیغمبر علم تراست گفت کشنده تو ای امیر المؤمنین در خیمت که بعد از من پیغمبر بود
 امیر المؤمنین علی آمد چون او بیعت مردمان میکرد بگفته تا بیعت کند او را را که بعد از من گفت چرا
 مرا و دیگری یا امیر المؤمنین و بیعت من نمی ستانی گفت از تو چیزی بر رسم ما برستی خبر دهی گفت آری
 گفت در راه کندی سوار بیست مشک و بدین نشان و تا زیاده بر سینه تو نهاده و تو گفت بخ تا اخلاقی
 عاقل را قدر و دشواری کشند تا خصله گفت آری گفت خدای بود که در کتاب بودی که و کان ترا بعینه
 الکتاب خواندندی گفت آری گفت خدای بود که بر تو که بر سینه تو لکه پایی است و برص گفت آری و گفت
 خدای بود که مادرت ترا خبر داد که در وقت آنکه برت با و موافقه کرد و بتو بار داشت و عیاض بود گفت
 اگر چیزی پنهان کردی اینها را پنهان کردی گفت آری همچنین او را گفت دست مرا ده کیار بیعت او کرد
 و برقت چون پاره بشد باز خواند و دیگر باره بیعتش بستند و عهد و میثاق مجدد کرد و سوگنده داد که
 غدیر نکند و بیعت را خلاف نکند سوگند خود را و بیعت و بار دیگرش باز خواند و بیعت بستند او را
 گفت یا امیر المؤمنین یا کسی این نکرده ای که با من کرده ای گفت با من همه عهد و پیمان نمی بندم که در کتابی جوت
 پس سلیم پشت بر کرد انید امیر المؤمنین این پیمان افکند که شد و حیان یکبار للموت فان الموت
 لا یجیک و لا یخرج من الموت انما خلقت بود و یکبار روزی امیر المؤمنین علیه السلام را کسی خواست غلام
 خود را گفت یا عزیزان جمله علی الاشرار و بر این اشق نشان چون بر نشستم و پشت برگردانید امیر المؤمنین

نگذاشت

برادر

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

گفت از یک جهاده و تربید کیش عذیریک من خلیفک من مراد و هر که در دوش تکیه شدی محاسن خود بدست
 گرفت و کشتی الجیس ان یخطف بها من فو قیادیم آن شقی ترین است راجع منع میکند از آنکه بیاید و این
 محاسن سید من بخون سرین خضاب کند تا در صلح را از کشتی فرود کشتن نام و قطع نام بر روی محمد بن اسحق خنیا
 کشتن امیر المؤمنین علی علیه السلام بسبب زنی بود نام او قطامه که پدر او امیر المؤمنین و در زمان کشته
 بود و قصه این معروف است که چون آن ملعون آن ملعونه را میخواست گفت مریم کز است ستمزار
 در هم است و ظلمی و کینگی و کشتن علی بن ابی طالب گفت این همه آسائست الا کشتن علی که دشوار است
 ملعونه گفت مقصود من آنست آن ملعون گفت من خود بدین شهر از هر بی گناه آمده ام و بدین کار مرا فتنه کرد
 تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین علی مسجد جامع آمد بمناز با مداد و چون در نماز استاده و الحمد
 بر خواند و از سوخته انبیا یازده آیه بر خواند بود که آن را مرزده تبع بر فرق امیر المؤمنین در پیش سر او
 و جراح عظیم کرد امیر المؤمنین غایب یک بر کرد و سلام نداد و او گفت فرشت و در آنکه خدای کعبه کفر
 یافت و از من زندان فانی باز رسم **قرآن** و لوطا اذ قال لیقوم انا لئن اذکذا جنة ناسی فکلم بها
 من احدی من الغالیین ایتکم لئن اذکذا الرجال شهوة من دون الله لابل انتم فو مشرکون
 و ما کان حجاب قومه الا ان قالوا اخر جوهه من قسکم را فکم انا س یظهر و ک
 فأنجیناه و اهلہ الا امراته کانت من الغایرین و انظرنا علیهم منظر فا نظر کیف
 کان غایبه الجبرین **تفسیر** لوط بن هارن بن تاریخ برادر زاده ابراهیم علیه السلام بود از زمین باز پامند
 تا بنام روزه ابراهیم بنفلسطین فرود آمد و لوط عار دین فرود آمد خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد و آنجا
 میان او و قوم دین خدای تعالی رسول خود را حکایت کرد میگردد که ما بر ستادیم لوط بن هارن را و او برقت
 و قوم خود را گفت ای قوم شما فاحشه و ناشایستی میکنید و بپنجی و رشتی می آید کسی بر شما دران شش
 سبقت نکرده است و چش از شما کسی آن نکرده است از اجل علمایان و این فاحشه لوطا طراست که ایشان
 میگردد و قبیح این بعمل دارند یا بشرع ابر القاسم بلکی گفت بعقل دانند و درست است که بشروع و انداخته
 لوط پیغمبر ایشان را خطاب کرد بر سبیل تو پنج و سلامت و گفت شما مردان می آید بشهوة و و زنانه در
 ساندن شهوة مره از اختیار کردید و ایشان شهوة می دانید و زنانه که خدای از بهر این افریده است
 فر و میگذارد شما مسرف با شدید و از حد در گذر نه آید محمد بن اسحق گفت این مردمان اصل صیوه و
 درختان و زنان بودند و عریان از نواحی می آمدند و ایشان را میخواستند ایلدیس پیاد بر صوفی امری
 و ایشان را گفت اگر شما خواهید که این مردم بر عهد شما را چنین معامله باید که ایشان گفتند چنین کنیم
 چون مردم از حد پیروند ایشان گفتند چنانچه میسر میاید هر یک را در میان آن قوم که می صیغ الوجوه بودی با او این معنی
 میگردد تا معتاد شدند بر این کلمی گفت این معنی ایشان را ایلدیس آموخت که پیاد بر صورت امری ایشان را

گفت اگر شما خواهید که این مردم بر عهد شما را چنین معامله باید کرد ایشان گفتند چنین کنیم چون مردم
از حیدر بودند ایشان گفتند باز ما هم هر یکا در میان آن قوم که در یک صبح الوجه بود با او این معنی میکردند
تا معتاد شدند بر آن کلی گفت این معنی ایشان را ایسی آموخت و ایشان را با خود استاد عامی کرد تا ایشان
این عمل را ایسی بکردند و در شهر خود بپوشیدند و چون این معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین
و عرش از ایشان در خدای بنالید و خدای تعالی از آسمان بر ایشان سنگ فرستاد ایشان را زمین فرو برد
و چون لوط علیه السلام بر ایشان انکار کرد ایشان جواب داد تو جوابی دیگر نبودی ایشان را الا انکه گفتند که لوط
و قوم او را از مومنان از شهر خود بیرون کنند که ایشان مرقه مانی اندوخته اند و مستظرف معتر خود را از ما پاک
میدارند و دیگران را منع می کنند پس انکه ما او را یعنی لوط و قوم او را یعنی اهل دیار و دختران او را
نجات دادیم و بر هاشمیدیم الا این او را که او را از آنجا که در عذاب خدای در آن ده باقی بود نجات دادیم
شدند و او را در و دختر بود یکی را نام رعو او دیگری چشاس بسیار اینهم بر ایشان سنگ پاشید از آنکه
و شهر ایشان را از روی زمین بردیم بر ایشان سنگ باران کردیم پس بگر تاجه کوثر و عاقبت کار چنان و کما
کاران عبد الله بقاضی محض نامه نوشت که حد لوطی چه باشد گفت انکه سنگبارش کنند که خدا
تعالی قوم لوط را چنین کرد و ابن عباس از رسول علیه الصلوة والسلام روایت کنند که هر که عمل قوم
لوط کند قاعل و مغفل را یکشود و در انکه برین کسی که این فعل کند کشتن و اوجبت هیچ خلاف
نیست اگر محض بود یا بفرمانیک ما امام مخیر است اگر خواهد او را تیغ فرماید تا یکشود و اگر خواهد
دیواری بر وی افکند و اگر خواهد از بالا بپاشد و اگر محض نبود صد تا زیاده بپاشد و در خبر است
که خدای را پیش امیر المؤمنین علی علیه السلام کردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و کوهان
گواهی داد امیر المؤمنین گفت چه میگوید گفت آری من کشته ام گفت چرا گفت برای انکه مرا بر سر
یعنی لوطا کراه میکردم من قصد دفع او میکردم و فایده نداشت من از سر رشک و برابک شتم امیر علیه
فرمود ترا برین گواه باید گفت من گواه از کجا آمدم مردمی در سرای خود در شب تا یک و من در ملک و در دست او گفتم
او را چون زخم زدی از وجه لفظ تو به شنیدی گفت نه امیر فرمود که انکه انکه همین ساعت جدا شود که
راست میگوید یا دروغ انکه گفت برود و سرگود باز کشید اگر او در کور بود غلام دروغ میگوید قصاص کنید
غلام را و اگر در کور نباشد راست میگوید رهانش کنید گفتند عجب کاریست این علی تا امرت بر زندگان حکم
میگردان کن بر مردگان حکم میگردان بر مقتدر سرگود باز کرد و در کور نباشد باز آمدند و خبر داد خلعت
غلام را و ها کشید که راست میگوید گفتند امیر المؤمنین این از کجا گفت گفتند رسول علیه السلام شنیدیم
که هر که عمل قوم لوط کند دی تو به از دنیا برود خدای تعالی او را با نزد یک قوم لوط برده تا انجا ایشان باشد
و حشرش با ایشان بود **قرآن** و لای میگویند اخاهم شعیب عاکل یا قوه اغلب الله تالکهم یون

ایه عین قد جاءکم یثنه من ریکف تا و فوالکلیل و المیزان و لا یخسر الناس اشیا و هم
ولا یسید فی الارض تبوا اصلا جهاد و لکم خیر لکم ان کنتم یؤمنین و لا یستعد و لکم
صراط و وعدون و یصدقون عن سبیل الله من آمن به و یفعلوا عبادا و اذکوا و اذکنتم
تکلیلا لکم و کنتم و انظر و انکف کان عاقبت المفسدین و ان کان طائفة منکم استوا بالذی
ارسلت به و طائفة لم یؤمنوا فاصبر و احیى حکم الله بیننا و بینکم **قرآن**
حق سبحان و تعالی چون ذکر لوط کرد و فرست و انکی از قصه ایشان بگفت ذکر شعیب
خبر بن ابراهیم نام او بر سالی بشو و بود و او را حطیب الا انی خواستند از فضا حتی که او را بود بعضی گفته اند
که او را پناه بود از انجا که اند قوم او که انکه انک فیتا ضعیفا قیلا صریحا او را به پیروی بدین فرستادند
و ایشان اصحاب انکه بودند و یک درخت بسیار باشد دو هم شده و خصل رشت ایشان آن بود که سبک و باشند
آنچه دادند که و ادنی و ای سستی تمام گرفت میگوید که ما فرستادیم بر سالی بدین برادر ایشان شعیب را و
برفت و دعوت کرد قوم خود را گفت ای قوم بپوشید خدایا و بدانید که طایفه جز از وی نیست و حجتی و یثقی
از خدای شما باشد آمده است تا شما را حجتی باشد حجت خود را بود و این حجت محقر است که بر تصدیق بنوعی ظاهر
شده است پس شایسته میباید و تمام سخنی و نژاد است دارد و از مردمان حجتی را که حق ایشانست بکاهد
و میگوید و در زمین و لا مکین یعنی از انکه خدای تعالی از اصلاح کرد با او امر و نواهی و بعثت انبیا علیهم السلام
و تعویذ کرد مصالح ایشان با ایشان عقلا و شرعا این جمله شمارا برتر باشد و گویند که شما شنیدید و خدای یان
دارید از انکه این حجتی ایمان نفی نهد و سودی نکند و گفته اند معنی آنست که اگر ایمان آوردید بدانید که این جمله شمارا
برتر است و بی ایمان خوانید و استحق که صلاح شمارا برتر است و بنشیند بر سر راهی نامه از انکه بنشیند و بپوشد
و منع کنند ایشان را از راه خدای تعالی و باز دارند از ایمان و این چنان بود که پانصدوی و بر سر راهی بنشیند شدی
و مردم از انکه گویند از شعیب و گفتند ای اگر شعیب ایمان آورد شمارا بر حجتی و بکشیم و گفته اند انکه بطریق
عشایری و باج استثنای ششصدی این زیادت برای راه زدن نشسته و یصدقون عن سبیل الله و غنی
کرد اندوه و مان از راه خدای و کوفان راه پیجوید و مردم از انکه گویند که آن راه راه راست نیست راهی که است
تا مردمان از انکه بگویدند و یاد کنند که شمارا اندک بود و خدای تعالی شمارا بسیار کرد و ایند سکر قوت و بی بجای آید
و خدا و مکیند و بنویسد عاقبت مفسدان بپوشید و انکه پیش از شما بود و چون فدا کرد و نوداه صلاح
رها کرد و دمن ایشان را چون هلاک کردم چون قوم نوح و هود و صالح و لوط ایشان قریب العبد بود و بشما حالی
ایشان میدانید دعا قیت ایشان می شناسید رسول علیه السلام گفت شیب معراج را بر آسمان بردند
چون دیدم بر سر راهی فرو برده و چکس انجا نمیکشد الا که جامه وی در آن آویخته و میزدید من گفتم
ای چه سبیل این خوب چیست که جامه هر کسی بدو می رسد میدی و گفت این مثل باجستان و راه زمان است

که هیچکس برایشان بگذرد الا که در برابر بخاند و چنینی از ویست مانند آنکه بر خواند و لا تشعشع و لا یجک
صراط و عذون آنکه شعیب پیغمبر ایشانرا خطاب کرد بر سبیل تقدید و وعید و گفت اگر جمعی از شما ایمان آورده
نیز مرا بآی فرستاده اند و گروهی ایمان نیاورده اند و قول من قبول نکرده اند چه بکنند تا آن وقت که خدا تعالی
در میان ما حکم کند محسن را بر مصل نصرت کند و در بهترین حکام است که از همه حکام بهتر اند و حکم او از سبیل
و محابا در شوق دور بود **قَالَ لِللَّهُ الَّذِي اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنَجْزِيَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِي ثُمَّ أُولِنَا قَالُوا أَذُنُكَ كَانَتْ كَارِهِينَ قَالُوا قَوْمِي سَأَلُوا**
اللَّهَ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِجْمَاعِنَا اللَّهُ فَمَنْ بَدَّلْنَا بَدْلَانِ هَذَا لَأَن نَّعْتَمِدَ بَيْنَنَا
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا إِنَّهُم مُّقْتَدِرُونَ
قَوْمِي الْحَقُّ وَأَنْتَ خَيْرُ النَّاسِ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند آنرا اشارت قوم او بود و نداء
متکبران و مستغفلان مازای شعیب ازده خود و از شهر خود بیرون نکنیم که آن کسانی که بتو ایمان آورده اند
یا که شما باین مآئید آنکه دست از شما بداریم و شما را بیرون نکنیم از شهر خود و عود و رجوع است و این واقعی
بود که بر کسی چیزی بوده باشد و از آن بکشته شعیب بر دلالت ایشان نبوده بود این از آن گفتند که اعتقاد
کرده بودند که شعیب بر این ایمان نبوده است و روا بود که بر سبیل تعلیب بود یعنی اظهار افکار و گفته باشند که
ایمان آورده باشد و از ملکه ایشان برگشته و عود بر سبیل ابتدا هم استعمال کنند شعیب ایشانرا بجزایب
داد و گفت اگر ما کاره باشیم شما را بهتر و جبر باین خود بر ند یعنی بطوع و رغبت یا بدین شما نیایم از
آنچه بطلان آن شناخته ایم مگر که ما را بهتر و جبر باین خود برید و اگر ما باین شما نیایم بعد از آن که خدا ما را از
دین بد بخانه آورده است بد لایقی و برهانی که نموده است بر بطلان او ما بر خدای افترا کرده باشیم و دروغ
بر خدای نهاده و دروغ آن باشد که اگر ما ملت ایشان شوئید باید گفتن که این حلال حرام است و این حرام
حلال و نسبت باید کردن آنرا با خدای و این دروغ بود بر خدای و نسبت ما را روا نباشد که ما باین شما نیایم
الا که خدای ما خواهد و خدای این هرگز نخواهد بای آنکه ملت شما کفر است و خدای که نخواهد که کفر تبع
و اراده تبع تبع بود و تبع کسی کند که نداند که آن تبع است یا بدان محتاج بود و احتیاج بر خدای روا
نیست و او عالم است تبع تبع پس نخواهد و خدای ما و اسع است از روی علم و علم او محیط بر جمیع اشیا
همچنین از علم او بیرون نیست و جمیع معلومات عالم است بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود آنکه سبیل
تعلیض و استعانت بخدای کنت که ما بر خدای توکل کرده ایم تا خدای شما را از ما کفایت کند و ما را بر
ایمان ثابت دارد و توفیق زیادتی دهد خدای ما برورد کار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما باین و توفیقی
ترین حکم کند کانی این عاقل کنت نمیدانم که معنی فتح چیست تا دختر سیف ذوالین را بدیده
که شوهرش را میگفت تعالی انا فکک بیا تا بقاضی رویم اهل عمان قاضی داشتند از جمله آنکه

شک

شک محبوه کنند بخلاف این در معنی سیاق آیه گفتند شد ازین آیه که و لا یکنون لنا نعوذ بها الا ان شاء
الله آنست که ضمیر بنهار اجبت با قدره و معنی آن باشد که اگر شما ما را ازین شهر بیرون
کنید ما هرگز باین شهر نیایم مگر آنکه خدای خواهد که ما را بر شما نظر دهد یا بر سبیل فتح و طغیایم و شما
را قهر کنیم و شهر از شما بستانیم تا آن وقت که خدای خواهد که شما را بفرستد جبر باین مآئید و همه بر یک ملت
باشیم و آن ملت مسلمانی است آنکه ما شما را باین وقت که خدای خواهد که شما را بفرستد بود که ما را یک ده باین
خود بید آنکه ما بر سبیل نفعیه اظهار دین شاکیم و نفعیه از پیغمبران روا نباشد مگر ازین قوم شعیب باشد
شعیب **وَقَالَ الْمَلِكُ الَّذِي كَفَرْنَا مِنْ قَوْمِهِ لَتَأْتِيَ شُعَيْبًا الْمَلِكُ إِذْ الْخَاسِرِينَ**
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَهُمْ يَئُسُونَ
فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَهُمْ الْفَاسِرِينَ فَتَنَّا عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
رَبِّيَ آيَاتِي وَفَحَّتْ لَكُمْ ذِكْرًا عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ کافران که بر زبان و اشارت قوم
شعیب بودند و فرمان خود را گفتند شعیب ایمان میاوردید و او را با و مردارید و پس روی وی میکنند که اگر
بشعیب میکنند و پس روی وی میکنند و در دین وی شریک زبان کار و خاسر باشند چون ایشان بر کفر اصرار کردند و از
ایمان آفرودن و دیگر از اسع کرد خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد بزرگوارانه ایشان رسید عبد السع جاسوس گفت
خدای تعالی در این از درهای دوزخ بر ایشان بکشد و کریم با ایشان رسید که نفس ایشان مستقطع شد و در پیش
بیست چند آنکه ایشان در خانه و سر ابراهیم فرستاده داشت خدای تعالی ابری فرستاد و باری خنک
چون باد خنک و سلیقه ابر بدیدند بشتانند و روی او نهادند و خرد و بزرگ همه در دوزخ حاضر آمدند و این
ابر تمامی شهرستان را فرا گرفت همه در سرا غلورند و در ذرا بر خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بچینا شد و ایشان
از آن ابر فرو آمدند تا همه بر جای برآمدند بن اسحق کنت مردی از اهل مدین چون آن ابر بدید بدانش که آن
ابر رحمت نیست آن ابر عذاب است این بهتر است یا قوم ان شعیب را بر سبیل تقدیر انکم سمعوا و بزرگ شد
ان ابر غصه یا قوم قد طلعت یعدوا بصوت علی حانه الوادی سمیر و عریان هر دو کلان بودند
ابو عبد الله الجی کنت ابوجاد و هوز و حطی و کلین و سحفص و قوشه نام پادشاهان مدین بودند
در روز کار شعیب پادشاهی کلین را بودند و هلاک شدند و خوارش برودند و میکربیت و میکنت
هدر رفتی هلاک و وسط الحل سید القوم اتان الحنقر باد وسط ظله سید القوم اتان الحنقر باد وسط ظله
جعلت نار علیهم و اهرم کالمضیله خدای تعالی از ایشان بازگشت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و
متابعت شعیب نکردند رجوع نکرده و باز آمد و بکر رفت ایشانرا و در سالهای خویش هلاک شدند و کوی که
ایشان هرگز در سراهای منزلها خود نبودند و مقام نکردند از آنکه از ایشان هیچ اثر نماند آنکه باین میگفتند
کرد و کنت بر سبیل تسخیه رای بزرگان ایشان و تعلیط حال ایشان که آن کسانی که شعیب را تکذیب کردند و

گفتار او قبول نکردند و مستأجری و بواسطه و زبان کار خود ایشان خود کار انداختند و میاور یافتند
و هلاک شدند و در آخرت عذاب بزرگتر از این باشد چون ضعیف اند ایشان آید و فرمود گفت و آنرا
مشاهده کرد از ایشان بزرگتر و دوی از ایشان بگوید است و گفت ای آنکه بر من بود بگویم نصیحت و وعظ از
شمار میخورد و آنچه فرموده بود مرا که بشمارم برسانیدم بشمارم خداوند خود و نصیحت کردم شما
را و از عذاب خداوند برسانیدم شما را برست گویی ندا شدید اکنون چگونه شوم بر خرمی و گاه بود و نبینم
آن ندانم که کسی بر هلاکت اندوختن شود چرا مرا بر ایشان اندوختن باید بود محمد بن اسحق گفت که جز در آن
میدیدید بر هلاکت ایشان پس از آنکه دلتنگ شده بود **وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضْحَكُونَ ثُمَّ جَاءَ لَنَا نَكَارٌ الشَّيْخَةُ لَلْهَيْدَةِ حَقٌّ عَقُّوا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ الْإِبَاءُ نَالَ الضَّرَاءُ وَالشَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری را هیچ شهر را نفرستادیم الا اگر اهل آن شهر را بود و پیشی و در پیشی
بگرفتیم بر سبیل امتحان و اختیار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گویند و قرض و فروتنی نمایند
و چنانکه بسختی و دویاری و در پیشی بگرفتیم و مجتهد امتحان کردیم بنیت هم نیز امتحان کردیم و بجای بدی
یعنی سخت و عذاب بیکویی یعنی نعت و آسایش ندادیم بهاری بقتل و درستی بدل کردیم تا هیچ غرضی نماند
ایشان را از محنت و شدت بنیت بدل کردیم و در پیشی بگرفتیم تا عذاب ایشان فراوان گفت ایشان در سخت
بطر کردند و از سر غفلت و جهالت گفتند چه بک اگر ما از این پیغمبر رسید از بهاری و در پیشی و سختی بهمان
ما هم چنین بودند گاه در شدت و گاه در نعت بودند گفتند ما را نیز شدت و نعت آمد چون ایشان
این گفتند که آفریدگار دلیل و بفرایم بگوئیم ایشان بفر و عذاب و هلاک کردیم از آنجا که ایشان ندانستند
و قطع نکردند **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفُتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٌ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ**
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ **أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَ نَاظِرُونَ**
أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا هُجْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ **أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا سِرًّا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
اهل شهرها ایمان آوردند و از عذاب بترسیدند و در ماعاصی نشدند و مادی خیرات
و برکات آسمان و زمین بگشادی از آسمان باران آمدی و از زمین گیاه و نبات رستی و از هر جای
خیبوردی ایشان ندادی دعای ایشان با آسمان رسیدی و مستجاب گشتی و در زمین برکات قضا
حوایج و حصول ملذات بر روی ایشان را و لیکن بخلاف این کردند بجای طاعت معصیت و بجای
تصدیق انکار و کذب گویید که در بالا جرم ایشان را بگوئیم عذاب استیصال و قطع و غیر این شرعی
آنچه ایشان کتب کرده اند از معاصی و تا فریانی اند گفت ای امین شدند این اهل شهرها از آنکه

عذاب

عذاب بایشان آید و ایشان خفته باشند در شب نگاه چنان که سحرین کسی برند یا امین شده اند اصل
این شهرها از آنکه عذاب بایشان آید و در وقت جاستگاه و ایشان در لعب و بازی و شطراط باشند و در
ایت امر است بجرم و حیثیاری و ترک غفلت و اتباه و آنکه امین باشند از عذاب خدای در شب و در
در روز آنکه گفت ای امین شده اند ایشان از آنکه خدای یعنی از عذاب خدای و مگر آن عذاب خدای را گویند که
که صورت مکر دارد بر سبیل استدر اجم چنانکه گفت سستند بر جمیع حیث لا یعلمون و معنی این آن بود
که خدای تعالی برای اظهار حجت چنانکه بنده گناه پیش کند و نعت و شدت درستی پیش دهد تا بپندارد
که چنان ای باید تا نگاه که گاهی عذاب فرستد و او را هلاک کند آنکه گفت از عذاب خدای امین نباشند
الا این کاران و این عقیده است برای آنکه بنده باید که همیشه ترسان باشد چون کسی که دشمنی دارد و
ترسد از او که نباید که نگاه بوی رسد و بر هلاک کند پس باید که بطاعت خدای مسارعت نماید و از معاصی
اجتناب کند و امین نباشد از عذاب چون معصیت کند که نگاه که دنیا و آخرت زیان کوه باشد بعضی خود
و اما پیغمبران خدای امین باشند و حاین و زبان کار نباشند برای آنکه ایشان مأمور و خطا و از لای باشند و
گناه از ایشان صورت نمهند و در پیش امین انبیا و اولیا از ایمان باشند بخدای و چون خدای تعالی ایشان را امین
کرد از این وجه باشد اما در حق کاران و مکر کاران امین نباشند **أَوْ لَعَلَّكُمْ يَهْدِي لِكُلِّ قَرْيَةٍ**
الْأَرْضِ مِّنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ شَاءَ أَصْبَحْنَا نُهْدِي قَوْمَ لُوطٍ وَ نُطْفِئُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ قَهْرًا
يَسْمَعُونَ **تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَزَارَهُمْ بِلَايَاتٍ**
فَأَكْفَرُوا بِلِقَائِهِمْ فَلَمَّا أَكْفَرُوا مِّنْ قَبْلِ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ **وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ**
مِّنْ عَهْدٍ قَرِينٍ وَ جَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ حق سبحان و تعالی بگوید که ای هدایت نکرد
و را و نمود انانرا که ایشان را زمین را بپیرا تا یافتند پس از آنکه اهل زمین را چله هلاک کردند انیدیم کنایه که
ایشان کردند و اهرادی که نمودند چون قوم لوط و هود و صال و لوط و شعیب انگاه که خواهیم توانیم ایشان را
بزهلاک کنیم و بمعصیت رسانیم بسبب کنایه که کردند اگر گفت بر سبیل ابتدا سخن که مامری
نفیس برد لهای ایشان یعنی حکم میکنیم و میگوئیم از اینجا که در معلوم است که ایشان ایمان نیاوردند
و بمشایب گمانی اند که برد لهای ایشان مبرق بود و غرض از این خبر که خدای میدهد آیت تبارک
علیه السلام قطع طبع کند از ایشان و نیز طبع بمعنی علامت و نشان باشد یعنی علامتی و نشانی
بود لهای ایشان که چون فرشتگان به پیوستند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آورد و در رفت
و تبارک ایشان بفرماید و این طبع برین دو وجه مانع شد از ایمان برای آنکه حکم حکم تبع محکوم باشد
علی ما هود و محکوم را بر وجهی بکنند و علامت و نشان هم منع نباشد از بهر آنکه خدای گفت بل طبع الله
علیهما بکنند و گمان نموندن الا قلیل را اگر مانع بودی از ایمان اندک و بسیار هم مانع بودی و چون

احدک را مانع نیست بسیر را هم مانع نباشد آنکه گفت پس ایشان فی مثنوی یعنی قبول نمیکند و فایده
آیهی قرص است باز مندرک از ایمان و طاعت و تجدید کردن ایشان از کفر و معصیت نامانند آنکه
ایشان رسیدن ایشان نرسد آنکه گفت تنگ القری این شهرها که ما او را خراب کردیم و هلاک کردیم قصه
ایشان و اخبار ایشان بعضی با تو گفتیم از شهرها تو می فرج و عادی و نمود و صلح و شعیب و لوط و اینها را میفر
آمدند و بجهت و دشمن ایشان آوردند از عجزات و اوله و حج و طایفه علم ایشان هیچ و چه به پیروان خود
ایان نشود و بدین ایشان بدان پیش از کافران بودند و کذب کردند یعنی استکبار و تکبر ایشان
دارها کرد با بجز کافر بودند از وحدانیت خدای و از کافران شرع ایمان آنرا آنکه کذا که بطبع الله خدای
تعالی هر قدر بود کافران ازین آیه معلوم میشود که خدای تعالی بهم و طبع منع نکند کسی را از ایمان
برای آنکه بکذک اشارت کرد با خودی که هم اوله و حج و طاعت و ایمان او قصه هلاک اهل
فرستادن سفیران و آوردن تجارت و پهنات و آنکه ایشان با خلیا خود ایمان نیاوردند و نکند چنین
شده بود کافران عنان که بجزان کان بود و نکند کفایشان از ایمان آنکه حق تعالی گوید و تا و خلیا که نکند
من عطف ما به ترین ایشان هیچ عیدی یافتیم یعنی در عهد و پیمان که با پیروان کردند بکشد و در
هیچ و فاکو و در پیشتر ایشان فاسق و بیرون نیامده از فرمان خود و عاصی یافتیم و این عهد آن بود که ام
ساله چون در بلای و محنتی گرفتار شدند عیدی کردند و گفتند لکن آنچنینا لیستین چون
نجات یافتند و فاکو دی الا آنکه از ایشان که ایمان آوردند و گفتند که خدای تعالی پاکتر کنایت کرده است
از عهد یعنی ما هم را فاسق یافتیم ازین کافران چنانکه لفظ عیدی آوردند و مراد فنی است چنانکه گفت
لَمْ یَعْنِ مِنْ بَعْدِ هَذَا بِأَيِّ شَيْءٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فَطْلُهَا قَائِلًا كَيْفَ كَانَ غَافِقَةً
الْفَرْسِ مِنْ وَقَالَ مَوْسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ أَلْقُوكَ
عَلَى اللَّهِ إِلَهُ الْحَقِّ تَذَكَّرْتُكَ بِبَيْتِكَ مِنْ رَبِّكَ فَخَرَّكَ فَارْسِلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالُوا إِن كُنْتَ
بِآيَةِ فَاتٍ بِمَا أَنْ كُنْتَ مِنْ الصَّادِقِينَ حَقِيقٌ تَعَالَى فِي آيَةِ قَصْدِ فِرْعَوْنَ وَمَوْسَى كَرِهَتْ
ما بهر ستادیم از پس ایشان یعنی از پس فرج و هود و صالح و شعیب و لوط آنکه ذکر ایشان رفت موسی
و ابراهیم و حج و معجزات فرعون و اشراف قوم او و ایشان موسی و آیات و دلایل مقام و کافر شدند و خود
انکار کردند و فساد ایشان را کردند تا سبب کفر و ظلم و فساد ایشان ایشان را هلاک کردیم پس بیکر و انبیه
کن و تا مل کن تا عاقبت از مستدان چگونه بود و کار ایشان بجا رسید نام فرعون بعد اهل کتاب تا یونس
بود و هوب گفت نام او وید بن مصعب بود و عمرش بالای چهار صد سال بود و درین مدت ویرانی
و ویرانی بنود و او را گفته اند هر چهل روز یکبار پیش تقضا حاجت نبودی و براسالی و غافل نبودی و اگر
بودی بر سر دم پوشیده داشتی و پشت طعام او میز نبودی تا غفل نباشد از او و دعوی خدای

موسی

کود

کرد و آن جماعت که باو میگردیدند خدای تعالی موسی و هرون را علیهما السلام را بایشان فرستاد ایشان بلندند
و بر سر فرعون مدتی مقام کردند ایشان از فرعون راه نداده اند برای آنکه مردمان درویش و رثا الهه شود
و جامه خلق پوشیده و در خیر است که موسی علیه السلام چاه پشیم داشت از پلاس و کلاه پشیم بر سر
و رسی بر میان بسته و قلیلی در پا کرده و عصا بر دست گرفته و هرون همچنین روزی سحره بود فرعون را
و کس پیش او حدیث ایشان بنابرست گفت این سحره در بازار حدیث بشنید پیش فرعون آمد و باز
گفت و گفت هزار بار این سخن مکر تراست که و مری دیگر آمده اند بهر این سرای مدیست که
میگردند و میگویند ما بهر فرعون خدای ما را فرعون فرستاده است و بقوم او تا ایمان آرند و
تبع ما باشند چون گفت این چه سخن است که تو میگوئی بحد میگوئی یا بهر آنکه گفت من لاجب باشد حقیقت
است و این ساعت که در آمدیم بهر سرای بودند و مرا گفتند بگو فرعون را که ما رسولان خداییم تنو
را و ما را تا پیغام خدای بنویسایم فرعون چون این سخن بشنید بر سر آمد و کوفه را رویش بگردید
و گفت در آرید اینا را تا جدمانند کسی آمد و ایشان را در سرای بود و بنزد یک فرعون و چون
پیش فرعون شدند و پیش او با ستادند فرعون روی موسی کرد و گفت من آنست تو کیستی گفت لای
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ من و موسی ام از خدای عالمیان و میان ایشان مناظره و گفت که خدای تعالی
در سورة الشوریه کرده است آنکه فرعون گفت حقیقت میگوئی یا بهر آنکه میگوئی موسی علیه السلام
گفت حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَتُوكَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا لِقَى سِرّاً وَرَأْسُكَ مِنْ بَرِّخْدَى بَعْزِ حَقِّ وَرَأْسُكَ كَرِيم
فرعون گفت برین که تو میگوئی هیچ حقی و دلیلی داری موسی گفت قد جئتکم ببیتکم من ربکم
از خدای شما حقی و چستی آورده ام و آن عصا و بدیضا است بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب یانه
و تو ایشان را به بندگی گرفته یامن فرست تا بهیت المقدس آیند و هوب گفت سبب استعبار فرعون
بنی اسرائیل آن بود که فرعون موسی فرعون یوسف بود چون یوسف علیه السلام وفات یافت اسباط
منقوص شدند و نسل فرعون و خویشان او بیکار شدند و بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را به بندگی
گرفتند خدای تعالی موسی ایشان را از دست فرعون برهانید و از آن روز که یوسف علیه السلام در مصر شد
چهار صد سال بود فرعون موسی را گفت إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ أَكْرَهْتِ أَنْ أَتِيَّ فَأَوْدِعْهُ فِي سِجْنٍ
و از جمله راست گویند کانی قَالَتْ عَصَا فَأَدْحَى لِقَانِ مِیْنٍ وَتَرَعُ بَنَهُ فَأَدْحَى لِقَانِ
لِلنَّاطِلِينَ قَالُوا لَمَّا دَمِنَ قَوْمُ فِرْعَوْنَ أَنَّ هَذَا السَّاحِرُ عَلِيمٌ بِبُرْیَةِ أَنْ یُخْرِجَکُمْ فَمَّا ذَا
تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ وَاصْفَا وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَافِظِينَ يَا تُوكَ بَنِي سَاحِرٍ عَلِيمٍ
چون فرعون گفت آتی چار موسی علیه السلام عصا از دست برداشت و در حال که بر زمین افتاد و لیلان کشت
و شعبان ماری بزرگ باشد یعنی از دها بی گشت ظاهر که میدیدند در و شبیهی نبودند پای عظیم

سپیل نخست و ده بوی گفت ایان آورد بد موسی پیش از آنکه من شمارا دستوری دهم این مگر ی و کیت
که شما باید یکدیگر ساخته اید و اندیشید که درین شهر که مصر است پیش از آنکه بعضی آید و عرض شما است
که این شهر را بیاورد ازید و قبطیا را که از اهل این شهر اند از اینجا برون کنید و بی اسرا بیلیا را ساکن
کرد اید و فرعون این سخن از بزرگان گفت تا مردمان شهر متابعت محرم نکنند و ایمان نیاورند انکه ایشانرا
گفت که شما می دانید که با شما چه خواهد رفت و درود بود که بد ایند انگاه بیان کرد و گفت دستها و پاهای
شما بهم برخلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان کنند هیچ یکی نیست با ما هر چه خواهی بکنی تا با خدا
در رحمت خود باز خواهیم گشت بر ما رحمت کند و او را ما از شما بستاند و تو که فرعون از ما هیچ گناه ندیده که
چون مسخری عقوبت باشیم تو از ما کیست و اشقام نیکوئی الا از بهر انکه ما ایمان آوردیم بآیات خدا چون ایشان
خدا را آمد و ملا دیلی و تحت ظاهر گشت چون فرعون بدید که بدین باستاند و از فرعون بی نماند و بدیدند
بفرعون تا حده را دست و پا پیچیدند و بر او کردند و در آن وقت آن مومنان خدا را بخواند و از خدا صبر خواست
گفتند ای خدا و دما ای پروردگار ما باران صبر و رحمت خود بر ما بر موی صبر بسیار که ما را باز نرست و ملا جان
بردار بر اسلام و ایمان یعنی لطف و توفیق متوالی داد بر ما ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن عجب از
حال آن قوم که با ما در کار بودند شایان ساجد بود و درود و سجده ظاهر بسیار کرد و در دو سو گشت و در فرعون
و نماز پیش من بودن و نماز و یکه شهادت و نماز شام و دهشت بودند و قال الملاء من قوم
فرعون انکم موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یدمرک و آیه تک قال مستقیل
اینها که و فتیحتی بنا که هر را تا قوت قهر قاهر و ک قال موسی لقومیه استعینوا بالله
و اصبر فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین قالوا و دنیا
من قبل ان تأتینا و من بعدنا جئنا قال عسی ربکم ان یتفکک عذقکم و یتخلفکم
فی الارض فینظروا کیف تعولون ایشان قوم فرعون و معرو فان فرعون را گفتند ای
فرعون تو موسی و قوم او را سیکزای نادر زمین مصر را می کنند یعنی خلق را دعوت میکنند باطلان
و عصیان تو و ایمان بخدا و عبادت او و عبادان ترا فرمود و میگذازند و این از هر آن گفتند که چون صحرا
ایمان آوردند از بی اسرا بیلیان ششصد هزار مرد ایمان آوردند ازین سبب گفتند که موسی را قوم او را
حسن بصیرت گفت که فرعون بت پرست بود پس او هم او عابد بود و هم معبود سدی گفت پیش از آنکه
او دعوی خدای کرد که سلا پرستیدی و هر یکا کای یکدیگر بدیدی گفتندی او خداست و او را عبادت
کردی و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود و ایشانرا فرمود تا بت پرستیدن بتان نری کنند
با و او پس این بود که گفت انما ربکم الاعلی و بوقرات انکس که لاهتک میخواند معنی آن بود که ترا فرعون
نگار و پرستیدی ترا و گفتند انما الهه آتباب بود و او آتباب پرستیدی و حیرت قوم او این سخن گفتند

فرعون

قوم خود را جواب داد و گفت ما با سر همان کار شویم که بران بوده ایم پس ان ایشانرا بکشیم و دختران ایشانرا
کیت با اینجا بکشیم یا باشند که ایشانرا خدمت کنند و ایشان از شر ایشان ایمن باشند که زنانشان و کت کار
زار نباشد و ما این بتها را کوفه که ما بر دوست ایشانیم و حکم و فرمان بر ایشان رواست و ما بر ایشان
قاهر و غالبیم و ایشان اسیر و ذلیلند و غلبه ایشانرا هیچ نباشد و در ملک ما چون قوم موسی از فرعون
این سخن بشنیدند بترسیدند و با موسی شکایت کردند موسی ایشانرا نمید و گفت ای قوم از خدای یاری خواهید
و پناه با وی دهید و صبر کنید که خدای تعالی شمارا از شر و بدی ایشان نگاه دارد و بر ایشان مظهر و غالب است
و زمین خدای راست از زمین مصر و غیر آن خدای عیبر است که از این زمین را با بکش که خواهد از بندگان
خویش و این دو معنی را محتمل است یکی انکه ایشانرا تسلی و دلجوئی دهد و در انکه دنیا بر کسی نماند و از کار او
و انقلاب و اشغال او این قوم بآن قوم درود و از ان باز آید چنانکه گفته است شاعری

و حسب قول الناس فما ملکت لکم کان هلاکة لفلان و دیگر انکه ایشانرا عذبه داده و طع بکنند
در انکه زمین مصر ایشانرا خواهد بود انکه گفت و العاقبة للمتقین و انجام شکو بر هیچ کار انراست برای
ایشان با ثبات خدای کردند و مرجع ایشان با رحمت حق بود و قوم موسی را گفتند تو بر سپیل تو جمع
کردی موسی وای معجز خدا این قوم رنج داشتند ما را می رنجانیدند پیش از آمدن تو که پسران ما را کشتند
پیش از ولادت تو و این کار و بار دیگر با سر کوفتند بعد از آمدن با معجزات باهره و چون در هر دو حال ما را در
رنج می باید و چه خوف باشد میان حضور و غیبت تو چون تو را بخواهیم باید زبست پس فرق میان
وصل و هجران تو چیست و حسب گفت این از او بیخ نه آن بود که ایشان قوم موسی را بکشد و گفته بود و در ان
کارهای میسر بود چون سبک کردن از کوه و نعل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرف و صنایع
از کلکاری و درود و کوی و خشت زدن و اگر کسی توانستی کوفه هر روز و هر ماه از وجهی خواستی که
تعیین کرده بودند و اگر ندانستی و ندادی و بر این زندگی و زنا زاده و ک رشتن و بافتن فرمودی موسی را السلام
ایشانرا دلجوئی داد و گفت خوش دل باشید و اندوه ملا رید که امید است از خدای شما که دشمن شما را
هلاک و شما را خلیفه گرداند و در جای او برادر و ملوک وی بشما دهد و این نعمت بشما بکند و انکه بگوید
تا شما چه میکنید و چگونه میکنید و از شما چه حاصل خواهد شد تا بر حسب ان شما را جزا دهد خدای
فرعون را هلاک کرد و ملوک مصر با ایشان داد بیت المقدس را بکشاد با موسی این سخن و در
روزگار او و دشمنهای دیگر برای ایشان بکشاد و در عهد سلیمان ملک زمین با ایشان داد و ان
شکر آن بکن بد کرد و در کوه ساله بر سبتدن بشکر کردند و لقد اخذنا آل فرعون بالیسین
و نقص من الثمرات لعلهم یتکبرون فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه و ان نقصنم
سعیتم ان نقیروا موسی و من معه الا انما طامعهم عنک الله و لکن انکم لم لیعلمون

بصبر

عات

حق سبحانه و تعالی حکایت بلیت فرعون و قوم او میکنند و میگویند که ما بگوئیم عذاب و عقوبت و انکسار
قطر آن فرعون و اتباع و قوم او را و نقصان میوهها و محط و سوزن در اهل بادی بود و اهل موسی را
بود و نقصان میوه در شهرها و کعب احبار و کثرت روزگاری آید که مرده ما را درخت خرمای بزرگ بگذارد
خرمای پیش نیارد آنکه گفت ما این عذاب قوم فرعون را از برای آن کردیم تا باشد که ایشان در اغوشند و
پراشند که این نعمت از بهر آنست که ایشان بزرگتر اصل و کثرت و ایشان خود هیچ اندیشه نکردند و آن از
شومی کفر و معصیت خود نداشتند بلکه اگر نیکی بای ایشان آمدی و معنی و فراخی بایشان رسیدی گفتند
که این خود ما راست و حق ماست بر حسب عاد و قیاس و سبیل استحقاق که خود را اعتقاد کرده بودند و بجهل
و اگر ایشان بدی رسیدی از محط و غلبی و رفت گفتند بشوی موسی است و انکساری که با وی آمدند اگر ایشان
را بشودی این نعمت ما بر رسیدی آنکه خدای تبارک و تعالی گفتار ایشان بر ایشان زد و کرد و گفت آنچه
ایشان موسی میگویند میگویند از شوی و نیست چنان نیست بلکه آنچه بایشان میرسد از بدی
مکرده آن همه بزرگ خداست نعمت و شد رستی و فراخ سالی بزرگ وی و بخوری و محط و نیست
و بظاهر در قضا و قدر و نیست عذاب و عقوبتی که بایشان میرسد از برای یک خدای بشوی کفر و نیست
ایشان است که خدای تعالی آنرا بایشان میرساند بشوی موسی و لیکن پشت و پنهان ایشان نمیدانند یعنی
و اندیشه نمیکند تا عملشان حاصل آید **وَقَالُوا إِنَّمَا تَنبَأُ يَوْمًا مِّنْ آيَاتِ رَبِّكَ إِنَّمَا تَكُونُ**
لَعْنٌ لِّكُم مِّنْ يَّوْمَئِذٍ مَّا زَكَّيْنَا عَنْهُمْ آلُفُوَانَهُ وَاَلْجَارُ وَاَلْعَمَلُ وَاَلصَّفَا وَاَللَّهُمَّ آيَاتُ
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَاكْفَرُوا مَلِكُ يَوْمَئِذٍ چون قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هر
آنچه و لا اله الا ما نمانی از لالات تا ما اجاد و بی کفری و ما را مسخورد و محذوف کردانی و فریفته کنی تا بتو ایمان
آوریم هرگز نتوان ایمان نیاوریم و تو اگر دین شریف آنکه حق سبحانه و تعالی پادایات و معجزات موسی کرد که آن هم
عذاب فرعون و اتباع او بود گفت که ما فرعون و اتباع او فرستادیم باری و آبی و سبیلی عظیم و این طرفان
و آیات و بیک در عقوبت آن گفته است بروایت عبدالرحمن بن عباس و سعید جبیر آنست که سحر بان آوردند
و فرعون مغلوب بازگشت بزرگتر و معصیت اصل نکرد خدای تعالی ایشان را استحقاق خود محط و نقصان
میوه در سالهای سپاسی ایشان از هیچ پیشی شیعتا موسی علیه السلام دعا کرد و گفت چرا آتی غایبی که بر ما
دعوت من پندی باشد و انما که از من من باشند اعتباری و عیون خدای تعالی طرفان فرست و بر ایشان و
آن آبی بود که از آسمان پدید و در خانه ای ایشان افتاد چنانکه ایشان در میان آب بودند و خانه تا از آب
و برایشان خلیج و طعام و شراب و منافع برایشان شد و در خانه و بچه سر سبیلان از آن آب
یک قطره نماند و سرها فرو می افتاد و بناهای ایشان قراب میگشت و آب چندان گشت که جسدنها با ایشان
نمیگرفت و با غدا و میوه بای ایشان ای افتاد تا هیچ گشت شوا شدند و این حال برایشان سخت

و چون

شد هفت و دوازده شب تا شب پیش موسی آمدند و فریادخواستند گفتند دعا کن و از خواریت بخوات
این از ما بازدار و تا ما ایمان آوریم و طاعت تو داریم بنی اسرائیل را بتو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی آن طوفان برداشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را رها کرد و از آنجا بود که بتو
شدند خدای تعالی ایشان را آن سال حبسی و کیاهی و فتنی داد که بزرگتر آن ندیده بودند و میوه و ذرع
بسیار بدید آمد ایشان گفتند این آنست که ما نمیدانیم و آنچه ما پنداشتیم که آن عذابست آن خود نعمت
و رحمت بود چون یکماه برین برآمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند و در گفزان پیغمبر و خدای تعالی صلح
فرستاد ایشان را صلح جمعی که میوه و ذرع و برکت درختان همه بخود و در صحرا و باغها افتاد و هیچ
نگذاشت با خاندان ایشان در آمدند درها و درختان و آهنگها و جامها و ایشان میخوردند و خفاها ایشان
فر و افتاد و چندانکه پیش خود و دیگر سرسبز بودند و را بخیله یک صلح در خانه یکی از بنی اسرائیلان فرست
و ایشان را فرجاندند و تبیطان پیش موسی علیه السلام آمدند و تضرع و ناری کردند و گفتند زناهای موسی
حقایت را بخوان و از او خواه تا این بلا از ما ببرد و اندک این نوبت ما ایمان آوریم و برین مملکت و چنان کردند و یکی
علیه السلام دعا کرد خدای تعالی این بلا از ایشان برداشت پس آنکه ایشان هفت روز در بلا و آن گرفتار شده
بودند و گفته اند که موسی بعمل شد و دعا کرد و بعضا الو شارت که بدشرف و مغرب آن صلح بخواشدند
که آمده بود و چون صلح بر نوبت قوم فرعون پدید آمد بر زرعها و باغها خود اندک بقسمتی ماند و گفتند که
مصلحت در آنست که قناعت کنیم و تفریحی روزگار خود کنیم و دین خود را نیکه داریم بآن عهد که کرده بودند
و فاکر شد و باسه کار خود و رفتند چون یک ماه برآمد خدای تعالی بر ایشان پیشی فرستاد موسی را گفت برو
شوی و بدی که از این شمس خوانند انجا پشته است از یک روان انجا دعا کن و عصا بران پشته
زن نامن آتی و بیکر نام موسی پدید و دعا کرد و عصا بران پشته و خدای تعالی آن را بقل کرد و اندک
از انجا برخاستند و در قیایا و زرع و میوه ایشان افتادند و هر چه بخواهدی چون بر آن شدند
قل بر سران بودی و میان سرها سستو زباز کشیدند و بیک و سار و بیکر و در وسطها میوه بر بالای
آن نهادند و بوقت حاجت چون فرمودند بران قل شده بودی و پیش در کنند و برای ایشان افتاد و
همه بخوردند و در راهها و در و در و چاهها داشتند پیشه و در آن نیز افتاد و هر چه میوه که بر سر و دریش
داشتند بخورد و در چششان ان مانند خواب و قرا بایشان باز داشت پدیدند و فریادخواستند و
تضرع و ناری کردند و موسی گفت که این بار عهد شما کنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو
دهیم و مراد حاصل کنیم موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی آنست که از ایشان دفع کرد پس
آنکه هفت روز درین عقوبت بود و چون بلا از ایشان دور گشت گفتند که ما هرگز ازین جاد و تر آدمی ندیده
سنگ و بیک و جوب با حقان میکند بغیر فرعون که ما هرگز بوی ایمان نیاوریم خدای تعالی ایشان را یکماه

مسلط داد آنکه ضحاک یعنی پسر بریشان مسلط کرد و اینده سر و خانه و جایها و ایشان بر او ضلع
گشت و هیچ چیز از دست بنده نماند الا که در آن ضلع بود از خانه و کوچه و بویق و دیوارها و چوب
ایشان پری شد و چون مردی تحقیق جنای بر پشت و پهلوی وی جمع شدند که اگر خواستی که
از آن پهلوی پهلوی دیگر بگذری ترا نشانی عبد الله عباسی گفت آن ضلع بسیار باطن طاعت
ایشان از خدای در آن فرعون باب نسل که چون آل فرعون ازین در رخ افتادند بپای و پیش موسی
آمدند و بگریه و جوع گریه کردند و سوگواریهای مغلظه یاد کردند که این توبه را خلاص نگیند موسی
و عاقل و خدای تعالی گشتن گویس از آنکه یک هفته درین ریخ بودند چون یکماه درین برآمدن طغیان و کفر
در زیاده کرد و خدای تعالی خون بریشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت و در آنجا و جاهها
خون تازه شد پیش فرعون آمدند و گفتند ما را این توبت عظیم تراست ما را شرب آب نیست
همه خون شده است و ما از تشنگی می میریم و خون نمی شاید خوردن فرعون گفت سحر است که او کرده است
گفت سحر چه باشد که ما و اسرایلیان از رود نیل آب می داریم آنچه در آن آب و سبوه های ماست خون است
و آنچه در سبوه های ایشان است آب است ایشان آب بخورند و ما خون می خوریم چون کار بریشان سخت
شد زمان همایه تبیطان پامند و شرب آب خواست شدی از اسرایلیان ایشان از سبوه خود
آب با ایشان داد و بی آب صافی و پاکیزه چون به قبطنی رسیدی خون شدی ازین تخمیر فرو ماندندی
بتردی که در خون نغشند فرعون کسی فرستاد از اسرایلیان قوی را حاضر کرد و انانی پاورده و چون یکی
قبطنی در دهن گرفت و یکی اسرایلی چون بدهن اسرایلی رسیدی آب بودی و چون بدهن قبطنی رسیدی
خون صافی بودی و رود نیل چون بزغ اسرایلی رسیدی آب بودی و چون بزغ قبطنی رسیدی خون
بودی فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر پاورده و ندی تا بکیدی آب در دهن او خون شدی
صفت رود برین ماندند که هیچ طعام و شراب نخوردند الا که چون بار دیگر بزرگ موسی آمدند
فرزاد کردند و عهد ها کردند و سوگندان مغلظه خوردند که ایمان آرند موسی علیه السلام دعا کرد خدای
این عذاب نیز از ایشان برداشت هم بان عهد نمود و فاکر و نه ایمان نیارده ند موسی علیه السلام از آن وقت که
سحر را علیه کرد پست سال با فرعون و قوم او میگوشتید و ایشان را دعوت میکرد و معجزاتی نمود از ایشان
کو که ایمان نیارده است که خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت ما فرعون و آل او فرستادم طوفان
یعنی آن آب چنانکه یاد کرده آمد و گشتند اند آمدند و ایشان اولین کسی بود که عذاب آب بر ایشان
عذاب کردند و این ریخه از آن وقت در اهل زمین باقی ماند و آنکه مرغ فرستاد تاجیل باغ و ذریع و درو
دیوار ایشان بخورد و شیشه فرستاد و قتل شده باشد و گفته اند که کشته بزرگ باشد که در آنجا کشته
افتند و گفته اند که یک بزرگ و آنکه بزغ برایشان مسلط کرد و ایند و چون جله آبها و طعناها ایشان خون

گشت و ای

گشت و این همه کار برایشان نمود باقی بود و در روشن و ظاهر که دینند صدق موسی را با این همه ایمان نیا
و اسبکد و کردن گشتی کرد و ایشان قوی گناه کاران بودند و کافران و قلم و قلم علیه هم الریح قالوا
یا موسی اذع لنا ربک بما عهد عندک لکن کشفتم عنا الریح لمؤمنین لک و لکن سئل منک
بخی اسرایلی فلما کشفنا عنهم الریح انی اجل هم بالعبه اذا هم یسئلون فاشتمائهم
فانهم شتمهم فی الیهیم یا یهیم کذبوا یا یاهنا و کانوا عندها اقلین حق سبحانه و تعالی خبر
میدهد که چون عذاب بر او فرعون واقع میشد و در عذاب گرفتار میشد تا نوره یک موسی شدند و
گفتند ای موسی خدای خود را بخوان و از وی درخواست کن آن چیز که بزرگ است از عهد خدای یا یهیم
که بزرگ است از عهد خدای بوی تو سل ساز تا این ریح و عذاب از ما ببرد کند اگر این بار بد عای خویش از
ما این عذاب برداری ما را تصدیق کنیم و بتو ایمان آوریم و بنی اسرایل را بتو فرستیم چون موسی دعا کرد ما که
آوردیم کار جانشین آن عذاب از ایشان کشف کرد انیدیم و مهلت دادیم تا اجل و وقتی که ایشان بدان رسیدند
ایشان آن عهد که کرده بود تو بکشد و بدان و فاکر و نه تالاجم ما شتم ایشان کردیم و بریشان گینه و شدیم
و ایشان را هر روز با عرقه کوریم و این همه با ایشان بهر آن کردیم که آیات ما را بکشد و بدو سبب ما را بدین و کاشند
و ازین آیات عاقل بودند و در آن نظر تا بل نکرد تا ازین نعمت که فرشته کرد اندیند ایشان را بود در دریا و خبر بودند
حق سبحانه و تعالی آن پنج آیت پانی فرستاد از طوفان و جراد و قتل و ضحاک و دم و چون ایشان بفرستند موسی علیه السلام
بنی اسرایل را گفت که خدای تعالی طاعون و عذاب خواهد فرستاد قبطنی و سحر اسیر ما بد که کوفندی کشید
و در سرهای خود بدان خون مغلظه کرد انید ایشان همچنان کردند قبطنی گشتند جانشین میکنند گشتند که خدای
عذاب خواهد فرستاد و موسی را جانشین فرمود گشتند خدای شما را این باز شناسد که ما را جانشین فرموده
ما این بفرمان خدای میکنیم روز و یکر بامداد و بفرستاد صفا و هر از فرعون بطاعون مرده بودند
فانهم شتموا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مشارقها التي بارکنا فیها و کنت کلما
ربک الملتصق علی بنی اسرایل بما صیروا و ذکرنا ما کان یضغ فرعون و قومه و ما
کانوا یفرشون حق سبحانه و تعالی میگوید ما این را از آنکه فرعون و قومش را هلاک کردیم
اندر دریای مصر میراث بان قوم دادیم که ایشان را فرعون ضعیف کرده بود و در ضعیف یافته بود و ایشان
در دست فرعون و قومش ذلیل و حقیر ماند بودند ما ایشان را قوی کرد انیدیم و ایشان را و فرستاد ایشان را
پادشاهی دادیم شرقی و غربی زمین مصر برایشان مقرر کردیم و پادشاهی شرقی و مغرب مرسله ما را که اند
اسرایل بود که امت کردیم و این همه از پیران کردیم که ایشان صبر کرده و بدو بلا و محنتی که با ایشان رسید و کفر
نکوی خدای تو تمام گشت بر بنی اسرایل و این کلمه آن دعا بود که خدای با ایشان داد بود که زمین مصر
میراث بشما دهم دشمنان شما را از فرعون و اتباع همه را هلاک کرد انیدیم پس آن وعده ها با شما رسیده آن کار

ذنی

ط
مسلط

عقبت گفت از امر دینی و وعظ و زجر ایشان را بشنید چون ابو باز شد موسی علیه السلام گفت شنیدید گفتند
شنیدیم ولیکن ما را همان شک باقیست ایمن نیاوریم و باور نداریم که این سخن خداست تا او را چنانچه
ایشان این بگفتند از آن در کوه افتاد و آن هر هفتاد پیشتادند و بر جای نماند و از آن آیه و این سخن موسی علیه السلام
روایت است که او گفت که موسی و هرون بدامن کوهی میروفتند و در آن جایگاه بنشیند و در آن
خواب شد و هم در خواب فرمان خدای تبارک و تعالی رسید که موسی علیه السلام و هرون را بیدار کنید و هم از خواب
گود و پسران هرون و پسر موسی را بیدار کنید و موسی علیه السلام و هرون را بیدار کنید و موسی علیه السلام و هرون را بیدار کنید
گفت او را و اوقات رسید ایشان گفتند هر دو را بیدار کنید و موسی علیه السلام و هرون را بیدار کنید و موسی علیه السلام و هرون را بیدار کنید
برسید و ایشان هرون را در دست خود گرفت موسی علیه السلام گفت با من بیاید تا دعا کنم تا خدای تبارک و تعالی بر او زنده کند و بگوید که
من دیر گشته ام ظاهر شو ایتم آمد تو را و اختیار کن و با خود موسی علیه السلام را اختیار کرد و ایشان را بیدار کرد تا بصر
کبر هرون و دعا کرد خدای تعالی بر او زنده کرد و کوبش گفت ای برادر من گشته ام هر دو را گفت معاذ الله
من بمرگ خود مرده ام چلی شد خدای تعالی رجعت فرستاد و ایشان هر دو زنده شدند و گفت اندران رجعت
مراک و هلاک نبود آن بود که چون بیعتات رب بدنا ز هولو و هیت آن مقام نرفته و از قواشی برین
بدید آمد که نزدیک بود که مفصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی علیه السلام آن بدید دعا و قضی ع کوه
تا خدای تعالی بهای ایشان بر جای بداشت و ایشان را آرام داد و آن قرص و از تعاش از ایشان برگرفت
تلاشانی ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند برای این گفت رب اوشیفت اهلک الله خدای بار خدای
اگر خواهی تو توانی که ایشان را هلاک کنی پیش ازین در این ای بار خدایا تو سرا هلاک میکردی ای بار خدایا
و بخرید آن تو با ما کرد و از برستیدن کوه ساله و از طلب کردن و درخواست و بدار تو و این برستیدن
استعطاف است ای بار خدای ما را هلاک مکن بفضل و کرمت بکنای که سفیهان قدم ما کردند
این نیست الا استخوان و استلای که با کلفان کنی در باب شدید تکلیف و تعبد بصبر کردن آنچه فرما
از رجعت و صاعقه بدان قوم از سبب سوال رویت تا عتوبت باشد ایشان را و این جناس است که گفت
اَلْقَا يَرْوَن اَنْفُكُم يَنْفُتُونَ فِي كُل غَافٍ مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ پس با مرض و استقام ایشان را در هر سال یکده
بار امتحان کنیم در استلای ابن عباس گفت که معنی لغت عذاب است یعنی این نیست الا عذاب تو بر کن
و معصیت و سوال رویت و عبادت لعل خدای تعالی عذاب را منتنه خواند فی قوله تعالی تو منهم علی
التَّارِ يَنْفُتُونَ و بر معنی اول نیست این الا محنت و بلا ای چون تو با من سخن گفتی ایشان سخن تو
بشنیدند و گوش کنی تو و استدلال ساختند بر رویت تو استدلالی فاسد تا در لغت افتاد
و تو محنت و استلای که کوفانی ایشان را که خواهی از آنها که ترا شناسند و این محنت و فتنه از آن در
معرفت تو ثابت قدم باشند و چون سبب ضلالت و هدایت محنت بود و آن از خدای بود و از سبب

گفته

مهره ورا

هر دو را بخدای اضافت کرد چنانکه گفت تَرَاَهُمْ يَجْأَلِي وَحِشَهُمْ حِينَ سَبَّ زِيَادَتِي وَحِينَ اَيْتَانِ
صورت شده بود استاد آن بصورت کرد که توان خدای که خدای آن کنی تا که خواهی و راه نمایی از کوفه ای
بغمت تا صبر کنند و ثواب صابران نیاید اینجا خدایان باشد و اینجا شمرمان و راه نمایی باین لغت از که
خواهی بالطاف و توفیق و تثبیت و توحید و تدکارب و اولیه و از هر که ما را پیامبر و بر ما
رحمت کن و تو بهترین امر زکاتانی و اکتب لسانی هذه الدنيا حسنة و فی الاخره اتنا
هدنا الیک قال عذابی احیب به من اشاء و رحقی وسعت کل شیء فاکتبتها
لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ و یؤتُونَ الزَّکَاةَ و الذِّینَ هم بایاتنا یؤمنون الذِّینَ یتبعون الرسول النبی
الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوریت و الانجیل یا مرمهم بالمعرف
و یتلهیهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم
اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم فالذِّینَ آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا التَّوَد
الذی ازل سوره اول که هم المفلحون و بنویس از برای مای خدای تدکارب و برادر کار
مادرین برای نزدیک تر که از دنیا خواسته برای ما ثابت کن و واجب گردان در دنیا خیری و عافیتی در انجام
یکد و روزی فراخ و عیش خوش و تن در دست مان کر امت کن با نافع راحت و مسرت و توفیق اذن بر کل
صلح تا هر افعال و اعمال و اقله ما تحقیق باشد و هیچ شبهه نباشد و در آخرت ثواب جلیل و عظیم
بهشت و در وقت ابرار بدست و حقیقت که ندکان تویم رجوع بان کردیم و با درگاه تو که بختیم و برگردان
خود پیشان شد خدای عز و جل گفت من عذاب اکس را کنم که خواهم از انگلی که در من عاصی شوند
و مستحق عقوبت من گردند و رحمت من بخشایش فراغت و هر خبر را شملت و بر هر عاست در
دنیا بر من و کافر و فاسق و فاجر و ذلک قوله التَّوَد و خاص است در آخرت بر مومنان و ذلک قوله الرَّحِیم
عظیم عتی گفت رحمت او و واسع است بر هر کس الا آنست که بواجبی یقینان رسیده چنی که گفت
فَاَلْتَبِیْهَا الَّذِینَ یَتَّقُونَ و خدای تعالی و دنیا کافر را بر آنکه مومنان روزی دهد و بطیف مومنان
عذاب از ایشان باز میدارد و وصف میکند و ایشان بقرت کانی احوکه در روشنایی چراغ غیری با خند
چون آن غیر بود در روشنایی باوی بر نور خدای قیامت مومنان بچانی دیکو بودند و نور و رحمت و روشنایی
ایشان بود و کافران در ظلمت ضلالت و تاریکی شقاوت باشند و گفته اند این رحمت عامست از یکد
رحمت است که در میان جمل خلائق قسمت کرده است این شفقت و مهربانی بر یکدیگر و خلق را از آن جدا
رحمت است این عباس گفت چون این آیت آمد ایلیس طبع در رحمت کرد گفت من نیز شایم چون رحمت
او هر چیز را عام است من نیز رسد خدای تعالی طبع او کرده و گفت فَاَلْتَبِیْهَا الَّذِینَ یَتَّقُونَ
من این رحمت از برای مستحقان بندیم شبرای تو و در برابر کنی که طریقه روشن تو و در نجه و ان

و ترسیل آنست که چون قاعده ایست که رحمت متقیان است آن کسانی که از معاصی اجتناب کنند و نیکو بپند
و آیات خدای مومن باشند چنانکه گفت من این رحمت را برای متقیان بنویسم و ثابت و واجب گردانم
برای کسانی که متقی باشند یعنی از معاصی حذر کنند و کوفه سال بدهند و آیات سالایان آوردند و در حقشان
بار شده و این رحمت را راست حق تعالی گفت ای فرزندان یعقوب از عهد ان و ترسیل ان طبع برادر یکدیگر بود
تخصیصی در عقب است که الذین یستجیون الرسول النبی الامی این رحمت کسانی است که در آخر
الزمان باشند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در یابند و بوی ایمان آوردند و متابعت و بس روی وی کنند که
روی رسول و تبع القدر علی الملح سعید معجزات باهر و دلالات ظاهر ای تا در سینه عیان مانند که از مادر
زاده علی بن ابی طالب است و استفاوه نگوده از شهر مکه که اهل شهر هاست او را یعنی نام او بود و نبوت حضرت
او در کتاب او اهل کتاب که جهودان و ترسیل ان و تربیت و تحمیل که نزدیک ایشانست مکتوب
و فرشتی یابند و نشان و علامات و کتاب و تربیت و تحمیل ی فرستند که او ایشانرا نیکو بفرماید
از ناشیست و ثابت می کنند باز دارند و بایان فرماید و از شرک باز دارند و معکام اخلاق و صلح الارحام
فرماید و از عبادت اصنام و قطع الارحام منع کند و حلال کرده اند از بهر ایشان چیزها حلال و پاک
را که بر ایشان حرام بود و باز دارند ایشانرا غیبت و بیدار می که بپوشانند و از حلالی میداشند چون مردار
و گوشت حوک و خون و غیر آن و فرمودند از ایشان بارها و گران و عیدهای که در توبه و ریاضات
نهادند و تکلیفهای دشوار که ایشانرا فرمودند از ناز و فتنه و زنجیر سال و در این گران از ایشان غلها
که بر گردن ایشان بود و آن هم عبارتست از تکالیف شای که در گردن ایشان بود چنانکه ایشانرا فرمودند
بود که بر هر جانبی که نجاست بروی آید از جامه و اندام از اجزای بدن و غلبه نماید که بر بدن نبیند پس با که
باین رسول ایمان آورند و او را تعزیر و توقیر کنند و در کارها و بر اضره و یاری دهند و متابعت نور
کنند که قرآنست یا امام حق ایشانند که مقلدان و رستگاران و نظر با فکشان باشند بشوای خدا بی
عز و جل و در تقوی اهل البیت و اخبارشان آنست که این نور علی بن ابی طالب است علیه السلام
چون جمودان از آن رحمت مایوس گشتند مسلمانیان طبع در آن رحمت کردند خدای تعالی گفت باشند
اینرا تخصیصی دیگر در عقب است و رسیدن آن بر رحمت بران موقوفست و آن متابعت آنست
که در آخر آیه مذکور شد که از جمله ناهمای وی نور است و او علی بن ابی طالب است و او نور است
که با نور خودش خورشید ستاند از عرش خدای و با پشت آدم نقل کردند و ایشان هر دو از یک شهر و یک
قبله و یک بطن و یک نسب اند و از میان ایشان هر یک پدر مختلف نیستند و ایشان هر دو با یکدیگر
شان نور و ستاند و از اصحاب پاکان با رحام پاکان چنانکه روایت ثقات روایت کرده اند که رسول
علیه السلام در چاهای که در آن بهاری و قات رسید و در رکعت آخر از حق تعالی فرمود پس برین ملزمین
فرماید

فرماید عات گفت پدر مرا بخوانید او را بخواند چون بامد و بنشست رسول علیه السلام در و نگاه کرد
گفت آنرا که حق تعالی خصصت پدر مرا بخواند او را بخواند چون بامد رسول علیه السلام هم
این سخن گفت ام سلمه گفت و الله ما اعنی الا علیت خدای که جر علی را می خواهد بر نهند و او را به
خواندند چون او را دیدو گفت هذا قرینی فی الدنیا و الاخره کان قرینی فی قبر آدم و آدم
فی الجنة و کان قرینی فی ظهور روح و روح فی الکفینه و کان قرینی فی ظهر امیرالمؤمنین
النبی فی النار و هذا قرینی فی ظهر اسمعیل حین یصطخب للذبح ثم انزل یسئل فی الاصلاب
الظاهرین الی ارحام الظاهرین الی ان عزنا الی ظهر عبدالمطلب فیسقم الله تعالی ذلک حق و انظرنه
جعل نصفه فی صلب عبد الله فجعلت منة جعل نصفه فی صلب ابی طالب فاما منة علی
آدم و برایش خود خواند و با وی ستر در آن گفت و زبان در دهی او کرد چون مرغی که بجه را زرد کند و او را
زرد میگرد چون باز پس آمد گفت هذا عبد الله و امیرالمؤمنین گفت علی الف باب من العلم ففتح
بین کل باب الف باب ما هر باب از علم پانصد که از هر دوی هزار در یکشاد و از انجا در مخافه
گفت که آخرین پستی از و است رقتی با علم ز قاضیه صرت قبیحا و پیغمبر ما ای بخواند
برای آنکه نویسند بود او شمار یکمده چنانکه گفت و ما گفت ستوا من قبله من کتاب لا یخفیه علم
و پیغمبر گفت انما ایتة ائمتی لا الکتب ولا الخاسب و صدقه او در تورات است چنانکه در قرآنست کتب
الاحیاء و تورات است الخ معنی این است یا ایها النبی انما رسلتک شاهدا و مبشرا و تنذیرا
و حرا لای ائیسین است عیدی و رسولی همیشه که المتوکل لست بفظ ولا علیظ ولا یحیی
فی الاسواق ای پیغمبر ترا این ستادیم که او بر حلقان و بشارت و صند و ترسانند و عرشهای و پیغمبری
ایمان یعنی است خود را تو بمنده منی و رسول منی تو متوکل نهادم فقط یعنی درشت خوی و بخی
و سطرودل نباشد و پاک دارند و علیه کنند نباشد و بازار با و اهل بدی را بیدی جز آنکه و اند
و لیکن عفو کند و در گذارد و ماصا بجوار خود میاریم تا دین کج راست گردانیم و بشایم با و دلها بسته
در چشمهای ناپیدا و کوشمهای کوم و لدا و یک باشد و هجره او بطالب باشد و ملک او بشام و و رامة
او حوادان باشند و بعد حال شکر خدا کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساقی برگیرند
تا همه پاکیزگی را در قبله آفتاب کنند برای ناز و هر چنانکه ناز ایشانرا در باید ناز کند و صف ایشان
در آن چنان باشد که صف ایشان در قتل آنکه خواهد داشت الله یحب الذی یقاتل فی سبیله
حقا کما یقهر یکنیان منصوص و صفت او در کتاب بنی هادون که مبدل و متغیر نیست اینست
که احدا فرزند آن اسمعیل نباشد او آخر پیغمبر است و او پیغمبری عربی است و بن ابراهیم دارد
آنها در میان بند و اطراف خود بشوید و چشم او سرخی باشد و در میان و کشف او برینیت بر دارند

شما با من هم و احسان کنید و نیکو بی و زید تا پیغمبر نیکو کار را نماند و فضل بس انکار ظاهر بودند
از ایشان بیدار ایضا از فرموده بود و بعد از آنکه از ایشان بر طرف استنادهای
گفتند و ایشان را قوی و استغفار فرمودند ایشان قول دیگر گفتند که دلیل اصرار کرده لاجرم فرود
فرستادیم و ما بر ایشان عذابی از آسمان بجای آن ظاهر نکردند و استغفار عن الذنوب التي
كانت خاضعة اليهم و بعدون في الشكيب اذ تاتيهم حيثما هم يوم سبقتهم من ربنا
و يوم لا ينفعونكم كذلك ينبغي لهم ان كانوا يستفوتون و اذ قالت اممة لم يؤمنوا
بما نزلناهم من قبل الله من قبلكم و بعدونهم عذابا شديدا قالوا عذبتهم الى ربكم
و لعلمهم يستفوتون حق تعالی گفت ای محمد پرس از ایشان یعنی از هر چه ان من سبقتهم
تقریب و توضیح در سبیل استفاده از احوال آن ده که بر کنار دریا بود یعنی از احوال مردمان آن ده
که چون روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و صید ماهی کردند در آن روز و
ایشان را از آن نهی کرده بودند این عباس گفت آن شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا که از آنجا
خواستند این زید گفت میان مدین و عین شام بود شهری گفت نام او جبریل ایشان از فرمان خدای
در گذشتند چون می آمدند بایشان ماهیهاشان روز شنبه بر سر آب ظاهر آمدندی و ماهیهاشان
و چون روز شنبه بودی صید کردی یعنی تعظیم روز شنبه نکردی و تعظیم شنبه آن بود که ایشان را
فرموده بودند که صید ماهی نکنید و عبادت و طاعت مشغول باشید پس ایشان چون شنبه بودی
صید کردند و ماهیهاشان را بسیار با مندی و ایشان صید کردند و ماهیهاشان را با مندی و ایشان
و همچنان می آزماییم و ابتلا میکنیم آن فتنی و نافرمانی که میکنند عکرمه گفت که قوی تر از یک عبد الله
عباس شدیم او را دیدم مصحف در کنار و میگوید گفت ای سرجم رسول چرا میگری گفت
از این آیات که بخوانم در سورة الاعراف گفته آن آیات کدامست گفت این آیات و استغفار عن
الذنوب التي لم یسألکم الله ان لا تعبدوا الا الله و بعدونهم عذابا شديدا قالوا عذبتهم الى ربكم
و لعلمهم يستفوتون و بعدونهم عذابا شديدا قالوا عذبتهم الى ربكم و لعلمهم يستفوتون
خودند و عبادت در وجه آنکه مسلمانان را فرمودند ایشان خلاف کردند و روز شنبه بر سر آب
خدای تعالی گفت چون ایشان خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه بر سر آب حرام کردم و ایشان
فرمودم بتعظیم آن روز هر که این روز معصیت کند و من بطاعت مشغول باشد و داخل گفتم و
ایشان در روز شنبه از صید ماهی نهی کردند چون شنبه بودی خدا فی ماهی پیدا آمدی بر روی آب
که از اجد نبودی هیچ بزرگ و نیک و عزیز شکمها چون شتران آب تن و آب یکدیگر می افشانند و از
و از بسیاری روی آب پور شدیدی ایشان آن می دیدندی و زهر پیدا شد که یکی با قرص کنند و چون

و هر روز شنبه کینه شنبه
نیا مری عیسی

شنبه

شنبه بگذشتی یک ماهی روی نمودی تا در روز چون روزگاری بر آمد شیطان ایشان را وسوسا کرد
گفت ای بچارگان بی تدبیر شما را روز شنبه نهی کرده اند پس این در با شما و خوضها کنید و آب دریا را
بدان و ایشان راه دهید و از آذینه تا ماهیان در آن خوضها و جاها مشغول روز شنبه و روز یکشنبه ایشان را
بگیرد ایشان گفتند این جاره لطیف است همچنان کردند و برین وجه ماهی گرفتند این زید گفت مردی پدید
از ایشان روز شنبه و یک ماهی گرفت و در میان و از در و دیوار او بسته و در کنار دریا می گرفت و در میان
دران میخ بست و ماهی در آن را حاکم کرد و روز یکشنبه آن ماهی را گرفت و با خان بود و بر آن کرده و در میان
ماهی بشنید و در سرای وی رفت آن ماهی را برید و دل شک شد گفت ای مرد چرا کردی از خدا ترس
که تحویل عذاب کند و او را عذبت گفت و او شنید و یکدو روز منتظر عذاب می بود چون عذاب
نیامد و او شد بدو کوشید و ماهی گرفت بخانه آورد بر آن وجه که اول گرفت بود چون عذاب نیامد باز
گفت مردم همه با من این کار شدند و خوشی را با این کار دادند ازین ماهها بسیار جمع کردند و در آن
شهر حقا و بئرا عمره بودند پس فرقه شدند گروهی کاره بودند و گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گروهی
آن بودند که ماهیهاشان را میکشیدند و تعظیم و عطا میکرد قومی را که خدای ایشان را هلاک خواهد کرد
و عذاب سخت بایشان خواهد رسید ایشان جواب دادند و گفتند یعنی ایشان که ماهی بودند از هر
آنها ایشان را عطا میکنیم تا بجز یک خدای ایشان عذر الیهمنه باشم تا باشد که ایشان عذر کنند و معصیت
و ماهی نکند تا عذاب خدای ایشان نازل نشود انکه آنها ایشان را نهی کردند و گفتند که ما با شما درین شهر
این شهر با ما قسمت کنید شهر را قسمت کردند و دیوار بلند و دیواره برآوردند چون مدت مدیدی برآمد و
ایشان بدین اصرار کردند خدای تعالی عذاب فرستاد و همه را خوک بود نه کوزه ایند روی این صحن
بر خواستند از آن نیم شهر هیچ اوازی و حیاتی نشنیدند و هیچ کس بیرون نیامد و در نگشود و نگشتند
مگر این مردمان و دوش همه مست بودند و امر و هیچ پیدا نشده اند چون روز یک برآمد نزد آنها
پاوردی و بدو را پاها نهادند و فرود کردند مردمان نیم شهر هم خوک و بوزنه شدند بودند تا ده گفت
چو آنان بوزنه شدند بودند و پیران خوک این مردمان در آن شهر شدند تا آنکه خورشیدشان و آشنایان
بودند می شناختند و ایشان نمی شناختند ایشان می آمدند و خوشی را در ایشان می میدادند و
گویی شد و اینان می گفتند ما گفتیم شما را که عذاب خدای بر شما رسد پس ایشان را
گفتند سه روز همچنان بودند انکه هر چه می دانستند و از آن که رابعه الحیث الذین
یستفوتون عن النور و اخذنا الذین ظلموا بعدا بیهیسی یا کافرا یستفوتون
فلا اعتوا عن ما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئين و اذ نادوا نزلک
لیبعنا علیهم الی یوم القيمة من یسخط الله عذابه ان ذلک الشریع

ق

الْعَقَابِ وَأَنَّهُ لَعَنُوا رَجِيمٌ مفسران خلاف کرده اند و رانگار این سخن که گفتند لَعَنُوا تَعْلُونَ
نجات یافتند یا هلاک شدند و کوهی برآمد که هلاک شدند برای آنکه این بر سبیل تعلیم گفتند و هلاک
نهی کردند از نهی منکر و کوهی گفتند که ایشان نجات یافتند و ایشان این سخن از سر اعتقاد گفتند
از آنکه دانستند که ایشان بر کفر مصرع و این قول موافقت ظاهر است و بیشتر برین اند و ایمان برین رباب
گفت تحت الطایفشان یعنی ناهیان و آنان که گفتند لَعَنُوا تَعْلُونَ قوم میکوید این قوم ظالمان
فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند از عذاب ما و از نهی کردن صید ماهی روز شنبه ما نجات دادیم
کسانی را که ایشان نهی کردند از بدی یعنی نافرمانی حق یعنی صید ماهی و بکریتیم اما آنرا که ظلم و تعدی کردند
بغضای تحت سبب آنچه ایشان کرده اند از فسق و عصیان قُلْتُ أَعْتَقُوا بَسْ آنکه که ایشان در کفر شدند
از آنچه ایشان را نهی کردند و عاصی شدند ما ایشانرا گفتیم که باشید بر زمینگان خوار و دلیل در انداختن
و از رحمت دور شده مقاتل گفت که ایشان هفت روز بمانند و پس آنکه بمرده و یا دکن ای محمد
آنکه اعلام کرده و پاکاهانید و یا عزم کرد و سر کند خور و خدای که بر سرستد بر ایشان و مسلط گرداند
کسی را که ایشانرا میر بخاند و تکلیف عذاب سخت میکند ایشانرا تا بوز قیامت و آن رسول است
علیه السلام که ایشانرا بخیر و عذاب داشت بقتل و سبی و جلا و جزیه و ضامن کرد و بر ایشان که این عذاب
ایشانرا تا قیامت بماند و گفتند که ایشان جنزیت بکوهان میدادند تا قیامت رسول علیه السلام جنزیت
بر ایشان نهاد و همچنان با ایشان بماند تا روز قیامت آنکه گفت که خدای تو ای محمد روز عقاب است
کسانی را که سختی عقاب باشند و او غفور و رحیم است امر نبرند و مهربانست بر بنده و مسکین
رحمت و مغفرت باشد تا بر ایشان تفصل کند وَقَطَعْنَا لَهُم فِي الْأَرْضِ مَمَاسًا مَنَهُم
الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَكَلَّامُهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تخلف من بعد هم خلفت و ردوا الكتاب یاخذون عرض هذا لا ذنی وبقولون
سيفق لنا و ان یا نهم عرض مثله یاخذوه الم یؤخذ علیهم میثاق
الكتاب الا یقولوا علی الله الم الحق و در سوا ما فیہ والدار الاخرة خیر للذین یعقون
افلا تعقلون والذین یستکون بالكتاب و اقاموا الصلوة اتالا نضیع اجر
الصالحین ما پراکنده کرد اینم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان یعنی صلوات و نیک مراد
بردند صلواتان چه بود آن آنگاه بودند که بعضی علیهم السلام و بعد صلوات الله علیه ایمان آوردند و گفتند
ایشان که ما یجری و دانیانند و بعضی از ایشان فرمودند که این اند یعنی کافر و فاسق اند و کفرناکم
پا زودیم ما ایشانرا بحسنات یعنی نیکوئی و قیام و سستی و بسیار نیکوئی و سیئات یعنی
خط و دیاری و شکستنی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبل خدای آنکه بیان کرده که عرض این

این

ابتلا و امتحان است که باشد که ایشان رجوع کنند و با حق آیند و با سر امتثال فرمان شود پس
بمانند از پس جمعی که فرزندان ایشان و عوص ایشان بودند و فرزند راجون صلح بود خلف کوید چون
و حال بود خلف نگویند بجاهد گفت مراد و ترسایانند که از پس چه بود آن بمانند و گفتند بجا عقی
چون از بدستیزه اند که از پس آن کوه اول بوده اند و گفت این جماعت که از پس ایشان بمانند
کتاب را یعنی تورات بپروا شد ایشان فراسیگرند مال دنیا را بر شوه برا حکام و حکم بجای
راستی میکنند و مال دنیا را برای آن موضع خوانند که مانند عرض نا پاینده است و این همه که ایشان
میکند از معاصی متناهی و غفرة و آمرزش میکنند و میکویند که ما را پیامرید یعنی خدای تعالی با ما
باین مناقشه کند و ما را پیامرید آنکه بیان کرد که ایشان برین که میکنند مصممند و پشیمان نیستند
اگر عرض دیگر ازین جنس متاع دنیا را ایشان آید که از پس بمانند و مالات کنند و چند آنکه پیش رفتند
سپویشند آنهم نوحذ علیهم ای فراتو گفتند بر ایشان میثاق و عهد در توریه که بر خدای تعالی بمانند
حق نگویند یعنی اینانکه در احکام رشوت مستانند تغییر و تحریف توریه میکنند از ایشان بمانند
و چنان سسته اند که بر خدای تعالی دروغ نگویند و آنچه او فرستاده باشد در کتاب با و حواله نکنند و
حال بران جمله است که ایشان بخوانند و میدانند آنچه در کتاب است یعنی توریه و ایشان را که راستند
و از یاد ایشان نرفته است ای عجب با این هر حجت که بر ایشان گرفته است این همه میکنند که بر حجت
و صلاح خود نمی شناسند در دنیا و بختند و آخرت بهتر است و نیکوتر گانی را که از خدای بترسند
و از معاصی اجتناب کنند ایشان بترکناشتنند و در خیس ترین چیزها آویخته اند و ایشان
و توبی یا بوند و عقل ندادند و حذر را کار نمی بینند و اندیشه نمی کنند تا بداند که ثواب آخرت و نعيم
ایشانرا بخواست ازین حطام دنیا و عرض فانی که انرا ثباتی و بقای نیست و آنکسی که چنگ در
کتاب زده اند و صلاح می ورزند و نماز و صلاح و روزنکان ضایع کرد این توریه اگر چه مشتمل
بود بر نماز و غیر آن نماز را از برای آن تخصیص کرد که شرف و معزولت او بیشتر است چنانکه پیغمبر
صلوات الله فرمود موضع الصلوة بین الذین یکونون من الراس من الخسد کوا و تقوا
لَجَلْ تَوَهُم کانه ظنوا انهم واقف بهم خذوا ما اشیتم که یعقوب و ادکوبا
مانند لعلکم تتقون واذ اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم
و اشیتم علی انفسهم انکم یربکم قالوا بلی شهدنا انک تقولوا يوم القيمة
انکم کنا عن هذا غافلون او تقولوا انما اشترک اباؤنا من قبل و کنا ذریعة
من بعدهم انکم کنا یا فعل المبطون و کذلک تفصل الايات لعلهم یحذرون
و یاد کن ای محمد که چون برگردیم مکتوبها را و برداشتم بر بالا و سر ایشان چنانکه پنداشتی

که سیه با نیت از دنیا ایشان بداشته و این جنان بود که بنی اسرائیل احکام توبه قبول نمیکرد
و کاذبی بودند حق تعالی جبرئیل را فرمود تا گویی از جا بپرد و بالا سر ایشان بداشت مقداد لشکر
گاه ایشان بکفر سنگ در یکدیگر بود چون ایشان آن دیدند در سجده افتادند یک نیمه روی و زمین
شهادت نمود و یکدیگر را نگاه میکردند و ترس از آنکه گوی بر ایشان نافتند و از بخت است که جمود آن
سجده برابری جیب کنند و گویند این سجده مبارک آن سجده است که باین عذاب از ما
برداشته و در اخبار اهل البیت است که آنجا که منافقان بودند سجده بر یک نیمه روی کردند
و این که مؤمنانی بودند سجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال گمان عیب
بودند که این گوی بر ایشان خواهد افتاد و ایشان گفتند که ما کی بود آنچه شما را دادیم یعنی توبه
بتوبه و جبهه و جبهه شما و گشادی و عمل کنید بر آن مفسران گفته اند که چون موسی علیه السلام آن الواح
را اظهار کرده هیچ سنگی در دوش نمی ماند الا که اهتزاز کرد و لا جرم هیچ جمود نباشد که توبه خوانند و
خواهند الا که اهتزاز کنند و بشا طاعتند و سر بخینانند و ایشان فرمود که واکوفا یاد کنند و یاد
دارید آنچه توبه است تا همانکه متقی و پرهیزکار باشید و از معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد
که لطف باشد شما را در راه و اجابت و اجتناب از معصیات قوله عاده اخذ و بک یاد کنی
محمد چون فرا گرفت خدای توان فرزند آدم از پشتهای ایشان و فرزند آن ایشان را مفسران سخن
و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم را بالید و جبهه فرزند آن در بعضی مکان کرد و او را
در بطوی عرفات و گفته اند بدهن از زمین هند سدی گفت در آسمان بود جانب راست او بایید
و فرزند آن او را از بخار و دود آورد چون مرد از پد سفید و ایشان را گفت بر حمت من در پیشت نشوید
و جانب چپش بالید و فرزند آن او را پیون آورد سیه و گفت که بدو رخ شود و لا ابالی و ایشان
خطاب کرد و گفت بدانید که جمیع از من خدایی نیست شما را من شرک میارید و پیروان و گنایا بشما
خواهم فرستاد تا عهد من یا شما هدیه خواهد کرد و ایشان گفتند که خدای مایه و ما را چون از تو
خدایی نیست که و بی بطوع از تو کرد و ندو که و بی بر وجه عقاب و از ایشان این عهد بستند آنکه آجال و
از آن و مصایب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشان را مختلف دید بعضی خوب و بعضی
زشت و بعضی دمان و بعضی کوتاه بعضی تراکم و بعضی درویشی گفت بار خدایا ایشان را چرا چنین
مختلف کردی گفت خواستم تا شرک من زیاد کنند سدی گفت در میان ایشان پیروان بود و چون
چراغهای درخشان در آن میانه نوری بلند دیدی گفت بار خدایا این کیست گفت این پیروان
از فرزندان تو است که خواهند گفت شخصت سال گفت بار خدایا پیروان گفت تمام بروت
آجال بندگان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال در عمر و پشتمانی و عمر آدم هزار سال بود چون بنهد

و الترتیب

و شصت رسید ملک الموت آدم آمد گفت بکار آمدی گفت اجابت بستانم گفت مرا چهل سال عمر
مانده است گفت بداد و داد انکار کرد و گفت نداده ام خود کرد تا فرزندانش جاحد شدند و
فراموش کردند عهد خدا را تا فرزندانش فراموش کردند و خطا کردند تا فرزندانش خطا کردند و این همه
ترکات و باطلی است که مخالفان و اهل اخبار آورده اند مخالف عقل و قرآن و گویند ملک الموت
بانگشت و گفت بار خدایا آدم چهل سال در گمراهی میگذشت و مرا بگو که بداد و داده گفت نگفتم انکاری
کنند گفت برو جان من بستان که ما را خود راست نیاید بروت و آدم را جان نیست چون عهد فرزند آن بستن
بود ایشان را گفت که بایست آدم شوید که من قیامت برین گویم تا از شما یکی زنده باشد تا در وجود دنیا دید
و عمر و روزی مستوفی شستند و این حکایت است که مخالفان آورده اند و مخالف عقل است از بکار من فرزند آن
مخالف بدو بودند و با ایشان خطاب کرد و گفت آلت پرستم کامل عقل بود ندای بنو و ندای حکیم درست بود
و بنویساید خطاب با ایشان کردند و اگر کامل عقل بود ندای که آن حال بر یاد ایشان بودی و فراموش نکردی
و طول مدت اگر میان آورد از بعضی آن در از جمله و اگر محفل مرک را درین تأثیر بودی شغل نیم و سر و زارت
عقل را هم تأثیر بودی و بایستی که اصحاب الکفر که سبب و نه سال خفته بودند چون برخاستند
هر چه دانستند باستی که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای گفت غرض من از این آلت تا فرمای
قیامت بگویند انا کنت عن خدا غایب اما خلافت او ظاهر قرآنت که خدای گفت و آقا اخذ
و بک من نبی آدم و گفت من آدم و گفت من کلمه و گفت من ظهور و گفت من ذریه و گفت من
و گفت من ذریه و گفت آن گفتوا یزید القیام و انا کنت عن خدا غایب و این بر او آن
کرد تا در قیامت دعوی غفلت نکند تا حجت بر ایشان قائم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند
حجت سا قط کرده دیگر گفت اقولوا انما اشرک آبا و انا انکونید که پدران ما شرک بودند و
بشرک پدران عده میارید و این در حق کسانی صریح نمید که پدران ایشان شرک بوده
باشند و انا که از پشت آدم باشند چگونه گویند که اشرک آبا و انا من قبل و گفت ذریه من بنو
و چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنت که این خطاب با جماعتی است از فرزندان
آدم که خدای تعالی ایشان را پافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بپایان
تقریر کرده آنت پرستم که ایشان از من نظر در داده و تحصیل علم و معرفت خدای تعالی کنند بللی
و ایشان را بگوید که گواه کرم تا فرمای قیامت بگویند که ما ازین غافل بودیم با عقل کسب شرک پدران
و گویند ما را پدران شرک بودند ما اطاعت بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجه دیگر در تاویل آیت
آنت که چون خدای تعالی ایشان را آفرید از بی عقل و کمال عقل و تکلیف عجیب آفرید که لیل
میکنند بر آنکه ایشان را خلقی است قادر و عالم و حی و موجود و حکیم و سمیع و بصیر و مدبر و کار و

و مانند شاعران و سایر و می خاند و اگر با و تمیز داند که ایشان علین و می خاند ایشان را بخواند تا بخواند
اجابت کند که راست میگوید و چون اجابت دعا خواند اید از ایشان و اجابت کنند و آنکه آن
آنت که ایشان نشنوند و نه بینند و ندانند و قادر و عالم نه اند و غافل گفتند گفتند آنکه ایشان را بر
وجهی دیگر میگوید گفت که ایشان را پاپاست که بان بروند یا ایشان را دستهاست که بان بگویند
یا ایشان را چشمهاست که بان بینند یا ایشان را گوشهاست که بان بشنوند و این جمله استقامت
بر سبیل انکار و تفریع یعنی نه پای رفته دارند و نه دست میزد و نه چشم بینا و نه گوش شنوا و جسم
ناقص است باین آلات بود چون ایشان را این آلات نیست چگونه قادر باشند و چون قادر نباشند
الهیات را چگونه شایند و سزاوار صیادت چگونه باشند و وجهی دیگر در معنی آیت آنست که آنکه شما
ایشان را می بینید چنان خدای ایشان بدانند مانند شما و این بر سبیل استحضار گفت ایشان را یعنی نهایت
کمال ایشان آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده دعا نقل باشند و اگر چنین باشند ایشان بدانند که باشند
مانند شما و هیچ نوعی و فضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاجید ایشان را هم محتاج باشند و چنانکه شما
عاجزید ایشان را هم عاجز باشند اگر این صفت نیز از ایشان نفی کرد و گفت ایشان را نیست که بدانند
یا دوستی هست که بدان بگو یا چشمی و گوش می هست که بدان به بینند و بدان بشنوند یعنی نیست آنکه سرگرد
را خطاب کرد و گفت بگو این کار را که شرکاء و ایشان را خود بداند بشنود یعنی نیست آنکه سرگرد
و آنکه هر یکی گوید و باین کید کنند و در حرمت من را می زنند و مرا هیچ منزلت مذهب و بزرگواری
نشان دارد و این سخن بگوید الا کسی که واقف باشد بصفت و نگاه داشت خدای چون شرکاء
و بر آن خویش کردند و ایشان خود بفرمانند خدای تعالی و بر او فرمود که ایشان را این سخن جواب
دات و لقی الله الذی نزل الکتاب و هو علی الصلحین و الذین تصفون
من و نه لا یستطیعون نصرکم و لا انفسهم یتصرفون و ان تدعوهما الی الهدی لا
یسמעوا و تو بهم یظنون الیک و هم لا یصرفون خذ العزما و مر بالعرف و اعرض
عن الجاهلین میگردید ای محمد بگو ایشان را که ولی من و یار من و یاور من خداست آن خدایی
که کتاب قرآنرا فرستاد او را نگاه دارد و نصرت و هد و بنفس خود مستولی کار صلحان باشد و با کسی
دیگر بگذارد و دانان که شما ایشان را می پرستید یعنی از ایشان شما را نصرت ننمایند که و یاری شوانند
داد و خود را هم یاری شما نکنند که از آنجا که جدا اند و صلاحیت نادری و ج ندارند و اگر ایشان را نصرت
یا هدای و دین اسلام و راه راست نشنوند از آنجا که آنست مشرک و ندانند و گفتند که سبیل یعنی قبول
یعنی قبول نکنند و نپذیرند و نوا می دهد یعنی ایشان را که در قوم من نمی بینند و می بینند یعنی ایشان را که در
می مانند از آنجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی در ایشان نمی گردد پسندد و که ایشان را می

نگونه

نمیزند و تغلب حدقه میکنند تا چیزی را بپسند و گفته اند که مرا دین من شرکاء اند که بدی نگردد و آثار و افعال
تو می بیند اما آن منتفع نمی شوند پس جنانت که گویی می بینند آنکه رسول را علیه السلام فرمود با حق
و ساهله در معامله و معاشرت و محارم اخلاق را کار بر حق و ترک تشدید و تعصیر کردن گفت و اگر ایشان
این را ایشان آسانست می مشفق و تکلیفی عید الدین عباس و سدی گفتند که مراد آنست که آنچه بخواهند
از کوفه اموال و صدقات برای درویشان و حقوق که واجب باشد بر ایشان اجزه عفو و سهل باشد ایشان
بستان و استیضا و مبالغه نکن و گفتند چش از نزول آیت صدقات بود و وجوب ذکوة چون آیت ذکوة
آمد این آیت منسوخ شد واجب شد که فقیر ذکوة بطریق مکرر و از هر این بود که رسول صلی الله علیه و آله
عزل را فرمود بفرمان ذکوة بر شهرهای و قبایله عاملی فرستاد و بر عوم حل کردن اولی تر است و دیگر و بر او
که مره مانا بیکوی فرمای بطاعت خدای از واجبات و مندوبات و هر چه بیکو باشد عتلا و شرعاً و طاعت
کرده اند که رسول علیه الصلوة و السلام گفت که چون این آیت آمد جبرئیل علیه السلام گفت درین آیت و کفر
بالعرف معنی آنست که آن فصلی من قطعت و یقطعی من حرکت و تعقیب من حرکت و شاعری و دین
معنی نظم کرد است و گفته مکارم الاخلاق فی ثلثه من حکمت فیه فذلک المعنی اعطاه من جبرئیل
و وصل من یقطعه و المعنی من اعتدی جبرئیل بن محمد الصادق علیه السلام گفت که خدای تعالی بکارم اخلاق
فرمود و در قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر مکارم اخلاق را از این آیت و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
ایست لا تم مکارم الاخلاق و بعضی از زبان رسول گفته اند مکارم اخلاق ده چیز است آنکه راست
گوید و سبیلان را بر است که می دارد و سبیل را عطا دهد و مکافات بگوید و صلح رحم و ادب امانت کند
و همایه را صحت دارد و رفیق را پناه گیرد و در میان طعام دهد و سر هر مکارم اخلاق شرم داشتن است
آنکه بود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالفت مکن و اگر سفیضی بسفاهت و پیروی ترا بگردد
در مکافات او گوش بعضی معسران گفته اند مرا در این جمله است و احباب او و انکبایت تمام منسوخ شد
و اما یزید غنک من الشطان ترغ فاستعذ بالله انه سمیع علیهم ان الذین اتقوا از سبیل
طایف من الشیطان تذکره فاذا هم یبصرون و اخوانهم یمید و منهم فی المنی ثم لا یقصرین
و اذ المراءاهم بآیة قالوا لولا احقیتها قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصایر من
ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون اگر بخورسد از شیطان ترغی و سوسه بر
خلاف الحجة ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوت کند با فساد و تباهی خطاب پیغمبر راست و مراد است
اویند از آنکه بدلیل معلوم شده است که شیطان پیغمبر را وسوسه شواله کرد و کرد و او شواله کرد و بد
توان و سوسه وی پناه بخدای ده و یار و کارگاه او که من تا از شیطان نگاه دارد و از شر او که او است خدای
شنوا و داناشناست و سوسه شیطان را و داناست باحوال شما آنکه در کفر متقیان و پیغمبر کادات

توبه هم دادا نیت علیهم آیت زاده زاده ایماناً و علی ربهم یتوکلون الذین
 یقیمون الصلوة و ما من رزقنا هم یتفقهون اولئک هم المؤمنون حقاً لهم
 درجات عند ربهم و مقفرة و رزق کثیر عبد الله عباس فرمود که سبب توبه
 آیت آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که بفلان جای شود ویرا از فضل یعنی از غنیمت
 چنین باشد و هر کسی که یکی را بکشد و در اجنبین بدهم و هر کسی که اسمی را بگوید و در بر اجنبین بگوید
 قدم روی بهم آورد و ندجوایان بشتافتند و پیران و مردان معرفت با رسول علیه السلام با ستاد خود و زبیر
 رایت چون خدای تعالی فرمود از سلمان از بر کافران اصحاب پیامدند و از رسول گفته بود و طلب داشتند
 پیران و بزرگانی که با رسول بود و گفتند ما برای آن شتافتیم که ما را قوت و همت شود بود و لیکن از برای
 آن شتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت و رعایت کردیم و این او نیز شتافتیم چه اگر رسول
 شهادت می داد از شریکان این نبایستی بود که بروی حمله آورده و بی باور رسانند و رایت را
 انگیزند و ما را بر این مقام که استاده بودیم و مردی ما کمتر از مردی شتابید ما را نکندیم
 که غنیمت شتابید و مالی غنیمت ما نیم مردی از جمله انصاریان نام او ابرویش بر خراست و گفت
 یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی را بکشد و بر اجنبین بدهم از غنیمت و هر که اسیری را بپارد و بر اجنبین
 باشد ما هفتاد مرد را بکشیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد گفت یا رسول الله آن مرد که ایشان
 طلب کرده اند ما را نبایست یا ما از ایشان بده و بفرودیم و لیکن نخواستیم که مصف تو شما ماند رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در آن کار توقف کرد مردم درین گفت و گو ای افتادند سعد گفت یا رسول
 مردم بسیارند و غنیمت اندک اگر آنچه عده داده ایشان دهی برای دیگران چیزی را نمائند و مشکلی شود
 خدای تعالی این آیت فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن غنیمت از میان ایشان بسوی دست قسمت
 کرد عبادت من الصامت فرمود که آیت در شان اهل بود آمد سعد ابو قحاص گفت من روزی به سعد
 امیر بکشتم و او را بیتی که از او انگیزد گفتند برداشتم و پیش رسول آوردم و گفتیم یا رسول الله این تیغ
 بمن ده که من خداوند باشم چرا که صاحبش را بکشتم گفت این تیغ را و ترا غنیمت سلمان راست بر و بر سر
 غلامی که من پیامدم و بر سر غلام نهادم و بی عظیم بود من رسید یا منو و گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد
 که این تیغ نبرد باشد خدای تعالی آیت فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم قسمت غلامی بکرد و آن تیغ
 بر رسول افتاد بمن بخشید و گفته اند که در پی مهم این آیت در شان مبارک و انصاف اندک در وقت غنیمت
 خلاف کرد خدای تعالی کار آن با رسول انگیزد تا چنانکه صواب و انصاف است کند حق سبحان و تعالی میگوید
 که ای محمد از تو می پرسند که غنای که در روز بدر حاصل شد که راست بگوی و جواب ده که آن انفال خدا بر من است
 و رسول خدا را خیر و مجاهد و ضحاک گفتند که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرایی بجای فرستاد و چون باز

بود

انگیزد

آمد خدای با غنیمتی آوردی بر سید خدی که این غنیمت بر است خدای تعالی گفت بگوی که خدای را و رسول
 خیر را است عطا گفت که آن چیزی بودی که بدست سلمان از اقامت خدای تعالی از پیوسته و بر ستاد اسب
 و گفت اندک مراد از این خمس مال است چون خمس غنایم بر گوئی بر سید خدی که این راست گفت خدا را
 و رسول را از اسلام بخیر با تو و امام جعفر صادق علیه السلام و ما نیست که انفال یعنی بر سید بود که با شش
 سپهر ندوهر زینتی خراب که از اهل و مستحق نباشد و سر که به او میان رو و حاد و مشهور و زمینهای مرا
 که بر آن دروغ نکرده باشند و از ارباب نباشد و اقطعیها و یاد شاهان که در دست ایشان شمر و در عقب
 باشند و میراث کسی که او را در آن نباشد و کنیزکی و اسبی قیمتی و جامه گرانی که از نظر نباشد و در غنیمت
 این همه پیش از قسمت از جمله انفال بود و چون قوی قتال کنند و دستور امام هر غنیمت که آنرا بدست
 امام را بود این جمله است که رسول را بود و از بقیه و قیام مقام او را تا ناز باشد و کار مسلمانی را بر دست
 وی چون ظاهر باشند و در حلال غنیمت شیعت خود را و حضرت داده اند که در آن تصرف کنند آنچه ایشان
 از آن حاره بنبرد از ستار و مسکن و سلاح و در قراوت اهل بیت و این مسعود چنین است که
 یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ای یحیی انفال از تو میجو اصد بگوی که سارا در آن حق نیست آن خدای
 راست و رسول خدا را پس از خدای توبه سید و طلب چیزی میکند که سارا در آن حق نباشد پس اگر ایشان
 در آن حق بودی خدای مکتفی که قَاتِلُوا اللَّهَ خدای کرده اند انوارها که این آیت مشیخ است یا مجاهد
 گفت و سدی و حکوم و جمعی از مفسران گفتند که مشیخ است بقوله قَاتِلُوا اللَّهَ اَنْفَالُكُمْ یعنی شریکان و منافقان
 حمله و یکران گفتند که مشیخ نیست و درست این است برای آنکه مشیخ محتاج بود بدین و چیزی نیست
 دلیلی بر او یکدیگر و منافقان نیست میان این آیت راست حسن و مشیخ انجا باشد که شای و در میان ناسخ و نسخ
 و جمع ثوابان که در میان ایشان خدای تعالی گفت قَاتِلُوا اللَّهَ از خدای توبه سید و طاعت و از انوار و از انوار
 بنده و از منافقان اجتناب کنید و اصلاح ذات البین بجای آورید قاتلوا و گفت که هر که از این اصلاح و از انوار
 است که در عهد رسول چون مسلمانی کافر را یا کسی سلب و سلب حشمت کند بر او برای چون این
 آیت آمد رسول علیه السلام بر سر موافقتی بی بعضی و دیگر که در هر مصالح و توسط میاید گفت مراد من
 از من نیست است از آن اختلاف که ایشان کرده اند و در وقت گفت خلاف میکنند و حقیقت حال خود
 را اصلاح کنید و آنچه سبب من و مفارقه است از میان بردارید و خدا را و رسول را طاعت دارید و از انوار
 ایشان را بکار بندید و از تو اهی ایشان بمانی شود که اگر شما کرده و دیده و دیده بخدای ایمانی داد و بگوید که اهل و در
 بخدای و قربان خدای و عاقب و ایمان و بر حاصل و باعث بود و بر طاعت خدای و رسول آنکه در صف
 مؤمنان گردد بر وجه تبلیغ و گفت اَللّٰهُمَّ مَوْنِ و اما اشاعت چیزی را بود و نفی هر چه جز از وی باشد
 گفت مؤمنان آنان باشند که چون دو پیش ایشان و کفر خدای کنند نام خدای را بگویند و از برای ایشان است

میشد

و چون آیات خدای بر ایشان خوانند ایمان ایشان زیاده گردد و در همه کارها و بخدای توکل کنند و
 کارهای خود را بادی گذارند از آنچه ترسند و امید دارند و بشرایط آن گذارند و در ادب و تقیام
 نایب دارند از آنچه ایشان را روزی داده ایم نفقه کنند این جماعت که بدین صفات مخصوص المؤمنان پس
 حقیقت اند و سخن اطلاق اسم ایمان دارند ایشان است نزد آفریننده پروردگار ایشان در جاتی
 رفیع و مقامات شریف چرا اعلیٰ شکوی ایشان با نعم پرست و لذات مادی و شارب و هناهات عیش
 و در جانت ایشان نزد پروردگار ایشان در خیر است که آن هفتاد و دو باشد هر درجه چند آنکه
 انبیای یک روز هفتاد سال تا خلق کنند و ایشان است امرزشی و روزی با کرامت و بزرگواری یعنی
 شافع دایم بر سبیل تقییم و این آیت را دلیل نیست بر آنکه هر که بچنین باشد مؤمن نباشد برای آنکه خدای
 تعالی دگر افاضل مؤمنان کرده است و مؤمنان در طاعت شفاضل اند اگر چه در ایمان متساوی اند
 و اجماع چهل نقوب و ترسیدن و وایان شرط نیست اگر چه در این کرده است یعنی که در کوائف
 نزد که المؤمن است او تطهر قلبه بفرموده الله و اگر هر دو شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی
 لیکن مراد آنست که جمیع از فضل مؤمن است که چون ذکر خدای کند و از عقاید او بترسد و بوعدها داد
 و نشی و نم شود و چون آیات پروردگار را در آن تامل کند سعادتش بفرزاید و در آن زیاده در ادب و تقی
 ایمان باشد و ایمان عبارت از مجموع علوی که تابع شود ایمانش خوانند چنانکه عقل عبارت
 از مجموع علوی که تابع شود عقلش گویند و نماند در کوه هم از افضل ایمانست ساز شرط او از آنکه هر که
 شغل است بر فریضه و سستی و درایت مطلق است و گفته اند که اخلاص بنیاد است و ترک نفقه
 سنت ایمان داخل کند و نقصان یابد خطای اجماع باشد عبد الله عباسی گفت که هر که منافقت نباشد
 او مؤمنی حقا باشد مردی حسن بصری را گفت تو مؤمن هستی گفت ایمن دوازده ایمان بخدای و در شهادت
 و کمال و سواد و قناعت و بهشت و روز و بهشت و شرف و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی
 من بجا می آورم و اگر این خواستی که انما المؤمنون الا الذين اؤذوا في الله و جعلت قلوبهم افراسا هم
 که از ایشان هستیم یا نه عقلی گفت ما در سفری جماعتی را دیدیم گفتیم شایسته است که گفتند
 مؤمنانیم حقا ما ادا نیستیم که ایشان را جواب دادم تا که عبدالله مسعود را دیدم و بر آنم گفت شما را
 می بایست گفتن که راست میگوید قطع کنید که شما از اهل بهشت است او بیسی برین باشد و نمی
 و هر که گواهی دهد که مؤمن است حقا و قطع نکند که از اهل بهشت است او بیسی برین باشد و نمی
 کافر
 کما اخبرک ربک من ربک من ربک و ان قریفا من المؤمنین کما یرون
 مجاد و لک فی الحق بود ما تبیین کما نبایساقون الی الموت و هم یستظرون و اذ یعدکم
 الله احدی الطایفتین انهما لکم و تودون ان غیر ذات الشوکه تكون لکم

و یرید الله ان یحق الحق بکل شیء و یقطع الکافین الحق و یسطل الیاطل و لو کوه الحیر موت
 حق سبحانه و تعالی سیر باید که ای محمد ترا بر سبیل مجاد دمی پرسند از افعال و قوا آنکه تا ما بیان
 کردی که حق کیست و ایشان از آن گاه اند و با تو جدان گودند چنانکه جدان کردند با حق که خدای تعالی ترا گفت اند
 خاند پیوند شو بطلب عمر چون پیوند شدی و با جمل از هر حایت ایشان از مکه پیوند آمده بود و خدای
 ترا و عدت نهفت داده بر خیز که کار و ان قریش است یا بر غیر که فکر ابرو چهل است و تو ایشان را دعوت با جنگ
 ابو سفیان کردی و ایشان از آن گاه بودند که همین گاه اند آن حکمی را که در انقال و قسمت غنایم کرده آنجا گاه بودند
 قدونی و با کراهت ایشان سگوستی اینجا نیز بر فرمان خدای برو با کراهت ایشان مگر و قصه این آیت آنست
 که عبد الله عباسی و عبد الله ذبی و سدی روایت کرد که مردی نام کرد بن جابر الخضرانی که مدینه را بر اند
 و غارت کرد و تا بنزلی که از اوصو اخوانند خبر رسول رسید بر اثر او رفت او را در بیاض باز آمد و آن
 سال مقام خود خرم کرد که ابو سفیان از شامی آمد با کاروان قریش عمر بن العاص و عمر بن المشام
 و مخزوم این نخل زهری با جمل سواران بزرگان قریش و مال عظیم با قریشی داشتند از مال حنظل و بخی
 عطر داشتند چون بنزدیک بدو رسیدند خبر رسول آمد رسول با آنها خبر داد و باندکی قدم و بسیار
 مال گفت پیوند شوید تا ما باشد که خدای تعالی روزی شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال
 و غنیمت پیوند شدند شتابی سلاح و با سلاح بکمان آنکه کارزاری نباشد چون ابو سفیان شنید
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم براه ایشان آمد مصطفی غفاری را بیک فرستاد و اهل مکه را ازین خبر کرد
 و گفت اگر تقاعد کنید مال را پیوند و ایشان تو انگو شوند و شاه و ویش و ابلیس بر صورت سرافند بن چشم
 بکه آمد و این خبر داد و گفت لا عاقبت لکم الیوم من الناس و انی جاز انکم کونانترسد که امروز در
 جهان کس شما را غالب نباشد و من یار و همایون شما اهل مکه چون این شنیدند محبت جا بهایت
 را کار بستند و شاد در مکه دادند که هر که با ایشانند سرایش و بران کنند و مالش بقارت ببرند و رسول
 از مدینه با لشکر خویش پیوند آمد تا بوادی رسید که افراد قران گویند خبر بوی رسید که قریش ازین خبر
 یافته و سوار کرده ای آیند تا کار و از احایت کنند و پیوند رسول از آنجا رفت و بر و حاکم حاسد سی
 را از اهل قریش بگرفت و ادخبر قوم گفت و رسول نیز حاسد سی فرستاد تا ام او عبد الله بن ارقع
 باز آمد و خبر قوم آورده و کاروان در پیش افتاد و جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خدای ترا و عدت
 میدهد که یک طایفه ازین دو گروه یعنی غیر قریش ترا خواهد بود صحابه اختیار کردند و
 رسول با اصحاب مشورت کرد که چه صلاح باشد ازین پیوندیم یا با نفر که قریش اند کار داریم قوم بدو
 کرده شدند بعضی با کاروان و بعضی با لشکر قریش و هر که نماند این بود و نه با آن و در آن روز در شام
 باسل شد این حدیث در حق کسی که او را باز نیابند و در غیر و مشرو و نیک و بد و گفتند لاقی العیر و لا

فی الغیر صحابه هر کسی برخواستند و سخنهای نیکو گفتند مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله اینها
که بی روی بود که ساد و خدمت تو ایم مانده گویم که بنی اسرائیل پیغمبر خود را گفتند از غیب انت
و در یک نگاه از آفاقها قاعدون خدای که او فرماید که در آتش روید در ویم و او بر رویا
گفته فرماید بانه ایستیم رسول صلی الله علیه و آله که بار شورت کو و سعد معاذ گفت یا رسول الله
همانا که ما را میخوابی که باین تعریض که انصاریا یتیم فرمود که بلی گفت یا رسول الله ما دست بخت
تو داده ایم و بخدای و بنوعایمان آورده ایم اگر فرمایید در دنیا شویم و طاعت تو دادم و باز بر آن عهد
و پیمانیم که کرده ایم و رسول صلی الله علیه و آله این معنی از هر آن کرد که ایشان چون رسول علیه السلام بعد
گودند گفتند یا رسول الله تو هنوز ده دمام مانیتنی تا بسرای ما فرسی چون بسرای ما فرود آمده باین
ماترا حمایت کنیم رسول علیه السلام اندیشه کرد که نباید باری آنکه از مدینه بیرون آمده ایم انصاریا
کان برند که این دمام و رعایت مرا ایشانرا واجب نیست چون سعد معاذ آن گفت رسول صلی الله
و آتش شد و فرمود سیرو علی اسم الله و بر کند و امیر و که خدای تعالی یکی را ازین دو طایفه
یعنی غیر را و عهد داده است و در غیر اینست و در غیر اینست و در غیر اینست و در غیر اینست
صحابه رسول را میل بکاروان داشتند و اندیشه میکرد که اگر ایشان از بی کاروان بودند قریش ایشانرا
در آیند و کاروان روی باین کنند و ایشانرا در میان گیرند و رسول صلی الله علیه و آله قریش
بایست از آنجا که میدانست که چون ایشان گشته شوند سال ایشان حله و برایشان اینست
که خدای تعالی میگوید که کما اخرجک من بیتک بالحق و ایا فی قلوبنا من المؤمنین کما یرون
ایشان این حالت را کاره اند چنانکه حالت رفتن تو بیدار کاره بودند و آن آن بود که خدای تو را
بیرون آورد از خانه تو اندر مدینه که مبارک و مسکن تو بود بیرون آوردنی بحق و حکمت و صواب
و جمیع از مومنان آن را کاره بودند با تو مجادله میکردند و را بخرج حق بود در رفتن بسوی مشرک قریش
بسیار آنکه ایشانرا روشن شد که ان حق است و از قبل خداست و بزمان و دست و رفتن ایشان
از غایت کراهت چنان بود که گفتی ایشانرا بمرگ میرانند و میرند تا یکشد و ایشانرا میگویند و مرگ
اسباب مرگ را می بینند و بکلام و تاکام می روند و یاد می آید که چون خدای شما را عهد داده که یکی
ازین دو گروه یعنی غیر اینها شما را اند و شما را دست می داند شتید که کاروان که با صلح و شوکه
اند شما را باشد و خدای تعالی میخواهد که حق را حق گوید اند یعنی امر محمد و کار اسلام آشکارا گوید
و او را بر دشمنی نظر دهد و کلمه خود را عالی گوید اند و در و ساو و جود قریش را با که گوید اند و کلمات
خویش یعنی بامر و فرمان خویش که شما را بقتل کفار فرمود و بوجهی که شما را داد و اصل کافران
ببرد و ایشانرا مستاصل گوید اند و با حق را بحق گوید اند و آشکارا کند باد که چنانکه هر دانی بداند

که حق است

که حق است و باطل را باطل کرد اند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگر چه کافران و کینه کاروان از آنجا
باشند از قیامت بپوشانند و بپوشانند فاستجاب الله له انی محمد کما یبغی من المملکة
مرد بین و ما جعله الله کبیری و لتطیعن به قلوبکم و ما انصر الامن عبد الله ان
الله عزیز و حکیم و میگوید که یاد کنید ای مسلمانان چون شما استغاثت میکردید
و فریاد میخواستید از خدای خود و آوی خبر میگوید که چون رسول صلی الله علیه و آله رسید در بکریت
و آن کثرت و سوکت دید و اندکی از مسلمانان در توبیخ شدند و روی بقبله کرد و جماعتی از صحابه
با وی دست برداشت و گفت اللهم الخ ما وعدتني بار خدایا تو دانی که اگر این گروه با ک
شوند ترا و در زمین عابدی نماید چند آن تصریح در آیه کرد که رد از دوش وی بپشت از یکی از اجزاء
صحابه گفت یا رسول الله چون مناشد تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای و عهد
ترا بجز آنکه خدای تعالی ازین نعمت ایشان را حکایت کرده که شما فریاد میخواستید و دعا میکردید
خدای تعالی دعای شما را مستجاب کرد ایند بآنکه گفت که من مدد کنم شما را هزار فرشته بر هر یکی ازین
و ادب ایشان را بدینان خود دو هزار بوده باشند و گفته اند هزار فرشته بر عقب یکدیگر را و ای
خبر گوید و در بکریت آمد با قصد فرشته و منکاشیل آمد با قصد فرشته جبرئیل بجهت
رفت و منکاشیل بکسر و همه با جامهای سید و عامهای سید و دنبال دستارهای در میان گفتند
فرود گشته با مشرکان کاد زار میکردند که پیش از آن نکرده بودند و پس از آن نکرده بودند و چون فرود
آمدند خود را مدد کردند و قتال نکردی عبدالله عباس فرمود که چون مشرک بر مسلمانان حمله بردی
از بالای آن مشرک او را تازیانه برآمدی مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و از تازیانه بروی
پیدا بودی و مرد کس را ندیدی پیامند پیامند ازین حال رسول را خبر کرد و گفت راست میگوید
آن فرشته شکاند که خدای تعالی ایشانرا بید و باری ما فرستاده است امیرالمومنین علی علیه السلام پرسید
که فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت آنکه کشتگان ما را زخم و جراحت
پیدا بود و کشتگان فرشتگان زخم ندارد و از تردید بخود حسن بصری گفت این هزاران کلمه در سوره
آل عمران گفت پنج هزار بود و بعضی گفتند که اول سه هزار بوده اند و باین هزار که اینجا گفت ماردنقان
ایشان چهل پنج هزار بودند و بعضی گفتند که اول چهل هزار بوده و سه هزار جده اجماعت جزا بود
والله اعلم بذلك آنکه گفت که خدای تعالی این مدد فرستادن را بکمالا از هر بشراتی مرشدا یعنی باشما را
بشارتی بود و دلایم شما بدان پیاورد و سکن شود و نفرت و یاری و طهر نیست مگر از خدای
که او غالب است کس را و از غلبه شما اند که حکمت هر چه کند بود و حق حکمت و صواب کند و برای آن
بخدا اضاقت کرد تا کس بکمال نبرد که از جهت فرشتگان بود که اگر فرمان خدای بودی فرشتگان فرستاده

و مومنان همیشه تصور باشند اگر غالب باشند بخت منصور باشند و بکبر و بقر و غلبه و برای آن گفت
الا بشری تا این عدد ششاد و اطمینان بود مومنان را و الا هیچ فرستاد و اما از جمله کفار را این زمین بر تو افتاد و
نیمستی کجاست شل هفت شهرستان قدم لوط را از جای برگرد و برگرد بر شهادت و جنان که از رفتن
ایشان اهل آسمان باشند اندک سرگون بود بجهلها عالیه اسافلها و جبرج آید بران قوی معنیان که
ایشان از غلبه کنند از جایی که و مرا از پیشند عبد الله بن مسعود فرمود که چون ابرو جلی را می کشتم گفت آن
ضربات که از جوی آمد و ماکسی را می دیدم آن جبر بود من گفتم که آن در شکیان بود نه گفت ما را ایشان علیه
کردند نه شمشیر اذ یفککم النعاس اسنة منه و یقول علیکم من السماء ما لا یطیقکم
به و یذهب عنکم رجوا الشیطان و یلبس علی قلوبکم و یثبت به الاقدام اذ یوحی ربکم
الی الملک الی جموعکم فقیتمو الذین آمنوا سالتی فی قلوب الذین کفروا و الذین کفروا
فاضربوا نوازل الاعناق و اضربوا عنقهم کل بنان ذلک با نهمر شاق المله و رسوله و من
یشاقق الله و رسوله فان الله شدید العقاب ذلکم فذو قوه و اذ الی الکافین عذاب
النار یا که کند آنرا که چون بشمارسد و در شمار بشمارد و از تعاس ابتدا و خواب بود
در قتل ایمن بود از قبل خدای و در نماز غفلتی بود از قبل شیطان و این خواب ایشان را یعنی بود
از قبل خدای و در فرستادن بر شمار آسمان کنی تا شمار پای کرد اید از دوزخ و از شمار پای کرد و در سر
او دلهای شمار و جای دارد و پایهای شمار ثابت کرد اندک قدمها شمارا در زمین استوار کند و این خدایان
بود که چون مسلمانان برسدند مشرکان را بر سر جاده بدر و آمدند و آب بدست گرفتند مسلمانان را را
ایشان بر شستند و یک سرخ فرو دادند که پایهای ایشان بر سر قرار می گرفت و رسم است بر روی می استوار
و آب نهاده شد بخت بدترین ایشان را استلام افتاد ایلیس بر صورت شخصی میاید و ایشان گفت
ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید که بر حقیم و پیغمبر خدای و سید ما است ایک شما نماز میکنید بر جاده
و مشرکان شمار اظنه کردند و آب دست زد و کرم شد و شهادت بر رویی گرفتار شده اند که قدم بر رویی بگذر
چگونه آید میدار که شمارا بر ایشان غلب بودیم اکنون ایشان بعضی را از شما بکشند و بعضی را بکند
برند مسلمانان ازین اند و حکیم شدند خدای تعالی باران فرستاد چنانکه رود و خانها پر از آب گشت مسلمانان
مصل کردند و طهارت ساختند و آب برگرفتند و جزا شیطان از استلام ایشان که خرد را و جامهها
خود را بشستند و زمینی سخت گشت بان باران چنانکه قدمها ایشان و جامه پایای ایشان بر آفتاب قرار
گرفت و یاد کن ای محمد که چون خدای تو وحی کرد و بر شکیان کن من باشا لم نصرت و طهر و معا و نه شمشیر
مومنان را بجای بداید بقرت دل و صحت عزیمت و نیت در جهاد گذار او در رفتن گشت و شستند آمد بر
صورت روی و با صلابت رسول میگفت و انق با شید بفتح و غلظ که ایشان با یکدیگر میگویند که کوسلی با

بر ما حاکمند ماکسی بر جای ماند مسلمانان قوی شدند آنکه شرفی و بکبر و در گفت سالتی فی قلوب
الذین کفروا الا انک من ترس در دل کافران اندام و حلقی بر ایشان غالب گردانید رسول صلی الله علیه و آله
فرمود نصیر یا الوثی سیرت تنهیر مرا بر ترس نصرت که دند که حیت و ترس من بکار میاید و ما بروند آنکه
حق سبحانه و تعالی ایشان را کیفیت و حکمتی شمشیر زدن در آموخت و گفت بر خیز بر روی و بگو و نهای ایشان
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا از سر ستاده اند تا عذاب خدای کنم اما عذاب من ضربت انصاف
و شد الوثی است یعنی قتل داسردون سوختن بقتل و بر شستن ایشان و پسند از هر کشتی
عبد الله عباس گفت که مراد اطراف و مفاصل است یا آن که مراد بغیر انصاف صنادید در کوه
قریش است و کل بنان کنایت است از سعه و در بر و درستان عبد الله عباس گفت مردی از
غفار مرا حکایت کرد که من و سرعم من روزی در بالا کوهی شدم منتظر آن تا غر کر باشد و ما خود را
در آن میان افرازیم و غنیمتی گیریم ناگاه رقی برآمد و نزدیک ما آمد و ما در میان ابرو جلی اسپانی شستید
و او از سحران که میگفتند قدم فرود بر سریم ازان بر سرید و چنانکه بر سر و من خود را نگاه داشتیم
اما در هیچ قولی نماند بود مکره از او با دفع مدلی رسول الله شستیدم که گفت من غلام عباس است
عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود و من و زنا عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عیال
تایل بود بایان آوردن و با ابولیب بدید و زفته بود و ما عصام بن هاشم را بعضی خود فرستاد و در
خبر غلبه مسلمانان آمد بر مشرکان مانند یک درم خیمه زده بودیم ام الفضل در آن خیمه بود و من در کوشش
بودم و تیری ترا شیدم ابولیب با مدد و در پس خیمه نشست پشت امانت من بود خیمه که از سحران
رسید کس از ستاد و بر بخواند چنانکه بر آفتاب ای برادر حال چگونه افتاد گفت حکم جباران بود که با شمشیر
در پیش پست بر زمین دادیم و ایشان تیغ در میانند و میکشند و اسیر میکردند چنانکه مقرر است و من
مردم و املاست فیکم که ما جاعلی دیدیم سپید روی بر اسپان اهل شستند و میان آسمان و زمین
کسی پیشی ایشان نمی توانست استوار بود دفع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم ایشان را شمشیر
فرود انداخته و دست بر آورد و بر روی من زدم ام الفضل چوب خیمه برگرفت و بر روی زدن چنانکه شکست
و گفت و بر از بون گرفته بر آنکه سپیدی غایب است او بر خواست و بر دست ذلیل و زمین این هفت
روز بر شام که خدای تعالی و بر با طاعت مبتلا کرد و ایند تا به دفع رسید چون وی بر روی و بر سر و بر جها
گردانند خانه و از ترس طاعتی که با ایشان نمودی کند بگریختند و بر روی و بر جها کند مردم را
سلامت کردند با فرقی چندینا بر زد و کوفتند و پامند و آبی بر روی و بختشاد و در روی و پامند و آبی
و یاری نهادند و شکست بروی آنها کردند عبد الله عباس گفت که آن مرد که قدم را اسیر کرد و بر روی بودا
سلیما و ابوالبشیر گفتندی که تاه بالا بود و پدرم عباس و ما از بالا و قوی و در رسول صلی الله علیه و آله

او را گفت عباس را چگونه گفتمی که من را برود و در کوفت او کرم او را پیش ازین بودم و چون
ویرد کوشیدم برین شکل و برین هیئت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نقد اعانک علیه ملک
گویم که بار او بود فرشته از کوار بود آنکه حق سبحانه و تعالی پان کرد که آنچه ایشان رسید از جیب
رسید گفت سبب آن بود که ایشان با خدای و رسول وی مخالفت کردند و هر کس که با خدای و رسول
وی مخالفت کند خدای تعالی سخت عقوبت است و بر او عذاب سخت عقوبت کند و معذب کرد اند
آنکه گفت آن عذاب و عقوبت اینست از کشتن شاه و اسیر کردن و بکشید هر چه عذاب برایشان آنکه به
عذاب آتش و زنج رسید و کافران راست عذاب آتش و زنج
یا ایها الذین آمنوا
اذا القیتهم الذین کفروا زحفوا ظلالهم الی الارض و من یولهم یتوسلوا و یجروا
الا تحزنوا لقتالک او تخشون الی فیه فقد باء بغضب من الله و ما و یه جهنم
و بش المصیر
حق سبحانه و تعالی درین آیت خطاب کرده مؤمنان را و فرمود که ای
کرم و بدکان و باور دارندگان من و رسولان من چون شما به پیغمبر که کافران یکبار بر سر شما آیند
و بر شما حمله آورند و از شما بگریزند و شما را بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
برای استقامت حال را گفت تا باشد که ایشان از آن استقامت کنند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
نگردد و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
بدست آرد و جهان نماید دشمن را که وی خنجر شده است آنکه از کرد و در وی حمله آرد یا خواهد که از ایشان
جاعتی که باشد از مسلمانان باز و یک جاعتی دیگر و از مسلمانان که بوی و یاری وی محتاج تر باشد
و هر که بیرون آید و وجه صف کار زاد را و هاکند و پشت بردش کند یا چشم خدای باز گشته بود و حق
عقب وی شده و جای وی دوزخ بود و بد جایست دوزخ بعضی از علما گفته اند که حکم این آیت
خاص است بر روز بدر برای آنکه در زمین مسلمانان همان بودند که با پیغمبر حاضر بودند و اگر کسی مکرختی او را
جایی نبود الا که با مشرکان مکرختی امروز اگر بود ما نزد یک جاعتی از مسلمانان این حکم در حق او ثابت
نباشد نه پستی که روز بدر چون بگریختند خدای تعالی عذر خواست برای ایشان و فرمود که ای
اَسْمِعُوا لَهُمْ الشَّيْطَانُ یُبْغِضُکُمْ فَکُفُّوا عَنْهُ وَنَعَدَ اللَّهُ عَذَابَهُمْ و گفته اند که حکم این آیت نشان
بروز احد و روز جبین که ایشان بگریختند و ایشان دو زاده هزار بودند و فرار از حقت معصیتی
کیم است این عباس فرمود که اعظم الکبائر ان شکرک بالله ثم الفرار من الزحف و این قول محمد باقر
جعفر الصادق علیه السلام است و دلیل برین عموم آیت است و الفاظ عموم در قرآن واجب بود و عمل کردن
بر عموم و بر خصوص محل نشاید که در بی دلیلی و آیت خدا الله عظیم و دلیل برین که اگر کوفتین ازین
کناه نبود از خدا تعالی عفو نبایستی خواست و عطا گفت که ایوب آیت تسبیح است بقول انما

مغفور

خفف الله عنکم و علم ان ینکم ضعفان قول ینکونست از برای الله جمع میان هر دو آیت ممکن است
و جای که جمع توان کرد نسخ بنود فله یقتلوه و لکن الله قتلهم و ما رمیت
او رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسن ان الله سبحانه و تعالی
ذکر کند ان الله هو هن کید الکافرون حق سبحانه و تعالی درین
آیت باز فرمود بر سبیل مبالغه که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت و عزت تو نبود و بل
بفضل و رحمت و تقویت و تائید و نفرة مایه که فرشتگان از فرستادیم از برمود شما و این مبالغه
را بجای رسانید که از منفی فعل کرده و با خود اضافت کرده چنانکه یکی از ماکوید که این کار بقوت
و قدرت تو نبوده و اگر نه عنایت و نفرت نبودی ترا این کار بر نیامدی پس محض خدای تعالی گفت تو نبودی
کشتی ایشان را و لیکن خدای کشت و تو نیست داخقی بدیشان و لیکن خدای انداخت و در خبر است که چون
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدر رسید فرمود هذو مضارع القوم ان الله چون قوم بدید آمدند
گفت هذو قریش یزید بن ابی سفيان بن حرب و یزید بن ابی سفيان بن حرب و یزید بن ابی سفيان بن حرب
قریش اند که جامه نخل و کبر در زمین میکشند رسول خود را به روح زن میدارند یا رخسار یا از تنه خود
آنچه مرا وعده داده و جبرئیل آمده و گفت قبضه خاک بردار و در روی ایشان بی انداز چون صفها راست
شود رسول امیر المؤمنین را گشت پاره خاک مراد امیر المؤمنین پاره خاک و مسک نیزه نوی داد و
نگاه میکرد تا جایی شود آن خاک را در روی ایشان انداخت و گفت شایسته الوجوه زشت باد
این رو به هیچ مشرک نماند که خدای تعالی پاره از آن خاک زبزه بچشم وی ترسانید و بدین وی آنکه
مؤمنان روی در ایشان نهادند و کشتن و اسیر کردن گرفتند سعید بن المسیب گفت ای ابن الحنفیة ای ابن الحنفیة
را در زهد اسیر گرفتند و ی خوشتر را باز فرید چون خواست که برود و گفت یا محمد اسی دارم که او را هر روز
فرقی از کا در سینه هم ترا بران اسب خواهم کشتن رسول فرمود بل که من ترا کشم ان الله چون روز احد
ای ابن الحنفیة در آمد بران اسب نشست تا خست تا بر یک رسول رسید جاعتی مسلمانان پیش او باز
شدند تا او را بکشند رسول فرمود که او را بکشند شما ایشان دور شدند رسول فرمود در دست پنداخت
بر پهلوی او آمد و جذاقی استخوان پهلوی وی شکست او را از اجن بر گرفتند و میگفتند باکی نیست
رخ کارگر نیامده است گفت با من میگوید بخدای که محمد را طعن زد که اگر بر همه اهل زمین قسمت کنند
همه را مالک گردانند و من ازین جان نبرم و شما نشنیدید که محمد روز بدر گفت من ترا بکشم ان الله او
در دوزخ نگوید او را بدست گرفته سپردند هم بدست ایشان جانان جدا در راه او را در دوزخ نگوید
آنکه رسول علیه السلام در آن روز خیر کانی بخوابت و تیری برای پیوست و خنجر انداخت تیر آمد
بر کتف نه ای الحنفیة او را بر سر خنجر خنجر نهادند گفت جاعتی صحابی در جماعتی کشتگان خلاص گردان گفت

من گفتم آن گفت من گفتم خدای تعالی آیت فرستاد و فرمود که شما گشتید ایشان را لیکن خدای گشت و تو
نشد اخی ای خدا آن سنگ بر زده را و خاک را با آن بر و تو بر یک خدای انداخت یعنی اجزاء خاک و سنگ
بریزه و آن نیز تو بر سبب خدای رسیده بر وجه سخن از هر آنکه از آن در هیچ آدمی نیاید و بر آن
گود تا مومنان را امتحان کند و باز باید امتحان کردی بگو و عطا دهد و نعت کند بر ایشان بنصرت و غنیمت
و اجر و جبروت و تابدا شد که خدای بر ایشان چه نعت از منج و نصرت و علق با بدی از ایشان
و بسیاری از دشمن تا شکر این نعت بگذارند و خدای تعالی شنونده گفتار و دانسته کرد و برایش
و عرض این جور آن بود تا خدای تعالی نعت دهد مومنان را و ضعیف و مست گود اندکیده
مگر کافران
ان تستفصوا فقد جاء کلم الفتح وان تستهوا فهو اخیر لکم
وان تعودوا تعد ولن تغنی عنکم فی شئ شیء اولو کثرت و ان الله مع المؤمنین
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطعوا رسوله و لا تولوا عنه و لا تحمقوا و لا تكونوا
کالذین قالوا سمعنا و هو لا یسمعون اهل مکة چون خواستند که از مکة
بیرون آیند دست در استار گمب زدند و گفتند اللهم انصرنا علی الجندین و اهدنی الذین
و اکرم الجودین و افضل الذینین با و خدای نصرت کن ازین دو لشکر از که بلند تر است و ازین دو
گروه از که راه یافته تر است و ازین دو جماعت از که گرام تر است و ازین دو دین از که فاضل تر است
خدای تعالی رسول خود را نصرت کرد بر ایشان و این آیت فرستاد و ایشان را خطاب کرد بر سبیل حق
و گفت شما اگر سبقت و نصرت بخواید سبقت و نصرت بشما آید و او جمل رو بر دین گفت اللهم
آیتنا انت کان الخیر و اقطع لفرح و انا نایما لا یفرح فاضرب علی جبهته العذاب بار خدایا
هر که از ما قاهر تر و قاطع تر است رحم راه چیزی آورده است با که از ما ششاسیم فردا بر پیشانی
وی زن و حلا کش کن حق تعالی دعای وی بر وی بشنود و او را دود مرد ندی که با دعوت نام بود و دیگر
و مسعود برادران یکدیگر دند و عبد الله مسعود و با تمام بگشت ابی ابی کعب گفت این خطاب با صاحب
رسول است که ایشان پیغمبر را گفتند رسول الله برای ما از خدای فتح غزاهای رسول روی بر آورد
فرموده اند که پیش از شما بود بد ایشان را از انواع عذاب گودند و بدستاره دو نیم گودند و ازین خود
برگشتند و اعضای ایشان از یکدیگر جدا میگردد و ازین برمی گشتند تا آنکه جدا شود که صداری
از صفها بجز صفت آمدی از کس نیز سیدی مگر از خدای عز و جل و گوسفند از گوسفندی
شمارا انجیل است بنسخ و نصرت و خدای این آیت فرستاد که از خطای مومنان عدول کرد و از خطای
کافران و گفت که اگر شما ازین گزود شنی رسول باز است و شما را بهتر بود اگر با سر دشمنی و عداوت و حرب
معداید ما با سر فتح و طغ و نصرت و آییم و جمیع که گنبد و لشکر که آورید شما را مسودی نکنند از آنکه

خدا

خدای مومنانست بنصرت و تا یباید که مومنان گفت که ای کرمید که کائنات در این خطای است و
فرمان او گنبد از دهر بر مگردید و حال آنست که شما دعوت او و کلام خدای می شنید و می شنیدید
آنکس که ایشان گفتند که ما می شنیدیم و ایشان نمی شنید یعنی بشنید مستمع نمی شود و جبروت و غنیمت
و شکران و جبروت و ان و ترسایان بر اختلاف احوال ان خلق الله اب و عبد الله القسم الک
الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیر الا سبهم و اولی سبهم لقتلوا و هم
معرضون حق تعالی میگوید که بد تو من جانور را و چند پایانی و دو دکان بر روی زمین
نزدیک خدای عز و جل کران و گنبد که حق شنیدند و در حق اندیشه گفتند تا از اهل باطل بگریزند
خدای ایشان را چار پای خواند و آنکه بان کرد که از چهار پایان بد خدای و اگر خدای تعالی درین جهات
که حال ایشان است خیری و استی و استی که اگر با ایشان از صفت گنبد آن مشغع شوند بیا
ایشان لطف کردی تا بشنودند چنانکه مومنان می شنوند و کار می بینند و لیکن از ایشان
اختیار بد و اجر بر کوفه است که اگر ایشان را بشنوند نشنود و از آن اعراض کنند بگردد از عین
السم گفت که ایشان بوجد الدارند که از ایشان ایمان نیارند و الا بصعب این فرموده است و در
وی گفتند ایشان که حق حکم بکم عینی عابجا به یعنی بجز ایشان اصحاب نول بود و در و احد
همه گشتند شدند ابو علی گفت که جمعی بودند که ایشان گفتند که ما را آنکه داور داریم که چنانچه از حق
بن کتاب که سالهاست که تا ایشان مرده اند ایشان را زنده کنی تا ایشان با ما سخن گویند و ما سخن
ایشان بشنود خدای تعالی فرمود که اگر خدای تعالی در ایشان خیری و استی سخن مرده گان ایشان
شنیدند و اگر نیز شنیدند امر حق گشتند ایمان نیارند و این آیت دلیل است بر عذاب
قول آنکس که میگوید در او بود که در مقدور لطفی بود که اگر با کافران بگنبد ایمان آرند و بگنبد بر اگر
چنین بود مودی بالقص عرض وی تعالی ذلک یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و لا تعبدوا
اذا حکم لما یحبیبکم و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه اذ یعرض
حق تعالی و درین آیت خطاب با مومنان بامیکند و میگوید که ای کرمید که کائنات گنبد خدایا
و پیغمبر را چون پیغمبر شما دعوت کنند بخیری آن چیز شما را زنده کرد و اندو آن ایمانست و ایمان پیوسته است
و کرمید که اگر لا شیع المونی و یا سب حیوة است من علی صلی علی ذکر او انشائی و حق
مؤمنین تا یباید حیوة طیبه و گنبد که جادوست و جادو سب حیوة است و لا یخلف
الذین قتلوا فی سبیل الله انما ناکل احیاء و یحیون و یخلف و مراد با استجاب طاعت
است ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم باقی بن کعب بگذاشت و او را فرمود
بود او را دوازده و او گفت یا ای تعالی ای نماز سبک بکنار و نیزه یک رسول شد گفت ای ای جز

جواب ندادی مرا چون ترا بخیر اندم تو نشنودی که خدای تعالی گفته است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمِعُوا بَيْنَهُمْ**
لَقَدْ دَلَّلْنَا سُبُلَ الْإِسْلَامِ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ گفت من ندانم ازین پس هر که بخلاف این اجابت کنم
اگر چه اندک نماز باشم آنکه گفت ترا خبر دهم بسوختی که مثل آن در توره و انجیل و زبور و قرآن نیست
گفتم بلی یا رسول الله گفت در نماز چهار رکعتی گفتم فاتحه الکتاب گفت بانی خدای که جان محمد با مر است
که مثل این سوره در توره و انجیل و زبور و قرآن نرسانده اند و آن سبع المثانی است و خدای
چنین نداده است آنکه خدای تعالی خطاب کرده و گفت خدای تعالی منع کند و جدا اندازد میان مرد و زن
بزرگ با حق و ذوال عقل پس مشغول باشد بدین خود و بآن ندانم که فایست شوند کردن و ایت
برین وجه تقریص باشد بوقیه کردن یعنی بشناختن پیش از آنکه این حال پیدا شود و وجه دیگر آنست
که خدای تعالی قادر است که منع کند میان دل و افعال و از اعتقاد اوست و ابراهیم و کواهاست
پس معنی آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوب است و افعال قلوب را که خدای عزوجل
و مانع باشد میان آن و میان شما دیگر آنکه مرمان هر وقت که اندیشه کردندی که دشمن پیدا است
و عدو مانند که خون درون ایشان آمدی خدای تعالی باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و حیات
خوف تا خائف نباشند و میان دل کافران و امن تا مطمئن تر شوند باشند و گفته اند که معنی آنست
که خدای تعالی مرد و امیر اند چنانکه گفته شد پس فرصتی که میطلبید اندکی فایست شود از اخصاص
دل و طاعات و علاج کردن دل تا تسلیم کرد و پس گوئی که خدای میگوید که این جوی که شما داده اید
غنیعت داد و این فرصت را نگاه دارید و دل خویش با صلاح آورید و خالص متوجه حضرت حق
گردانید و بدیند که شمار آورده و نزدیک او گرد آورند **وَاتَّقُوا قَسَمَ لِقَابِي**
الَّذِينَ تَقُولُونَ حَتَّىٰ خَلَلْتُ لَكُمْ صُنُوفَكُمْ گفت و از کلمات و از کلمات و از کلمات و از کلمات
سَمِعْتُ عَفْوَتِي فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ ان **يَخْطِفُكُمْ أَنْتُمْ** فَاوَيْكُمْ و ایدکم بصره
و در وقت که من الطیبات **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** حق تعالی میفرماید که بترسید
از فتنه که چون پیاده خاص بکسانی برسد که ایشان ظالم باشند و مرا بپندارند و از موقعیت و تقاضای
که در بیان خلافت افتد این عباس گفت و درین آیت که خدای تعالی میگوید که بترسید که بترسید
و اعضا بکنند و رضا مدحید که چون عذاب خدای باید ظلم را از غیر ظلم بکنند ظلم را از
عذاب بر ظلم بود و آنرا که ظلم سکوه باشند بر آن بود که امر بمر و حق از شکر نگردد باشند و تا
مکلفان را از اطفال و مجانین و بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف بود مرغی را یعنی بترسید
از فتنه که عالم بود و از عذاب که بجز خلافت برسد از خاص و عام و ظلم و غیر ظلم چون عذاب
استیصال است سلف را بود و حسن بصری گفت این آیه در حق صحابه رسول آمد چون طلحه

و زینب

و زینب این آیت بخوانند و میگفتند ما سالیا این آیت میخواندیم و خدا اسیم که از اهل این آیتیم
تا بدیدیم که آیت خود را حق نموده است این عباس گفت چون این آیت فرود آمد پیش خدای
گفت حق ظلم علیما متعذری هذا یبوء و فانی فکما شاکت نبوتی و شوقه الی انجیل و انجیل
هر که بر علی ظلم کند درین جای که من شسته ام این مقام از وی باز کرد بعد از وفات من جهان باشد
که انکار کرده نبوت مرا و نبوت پسران که پیش ازین بوده اند خدای تعالی گفت که رسول خدای گفته
است که یاران من پس از من چیزهای کنند که نباشد آن مرا که خدای تعالی ایشان را بصحبت من رسانده
و ایشان را بصحبت و یاری پستی سود نمکند و دست بگیرد و جماعتی بران کار کنند و بران بر و ندانند
جای ایشان در رخ باشد ابوهریره گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قیامت برنجیزد
تا پیدا نشود فتنه عیسا و مظهر که آنکس که در آن فتنه بر و خفته بر از آن باشد که نشسته بود بر
نشسته بود بر از آنکه ایستاده باشد و آنکس که ایستاده باشد بر از آن بود که بر و نه بود و آنکس که
رونده بود بر از آنکس بود که دو تله باشد یکی از صحنه گفت یا رسول الله اگر این فتنه بر و در یابد و من
در تاج حق باشم گفت اگر در تاج حق باشی بایست گفت اگر ایستاده باشم گفت بشن گفت که نشسته
باشم گفت دستها با حق بشن بگیر و نگاه دار که اگر بشن مظلوم باشی بر از آن باشد که ظالم باشی
و رسول خدای فرمود که چون فتنه پیدا شد کسان خدای را بپشت کنند و عالم از آن فتنه بیگمناست باید
وَأَعْلَىٰ أَنْ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی سخت عفو هست آنکه خدای تعالی خطاب کرد با مباحران
و گفت یاد کنید آنرا که چون شما در یک بودید و ضعف قوه در ابتدا و اسلام خویش
شما را ضعیف کرده بودند شما می ترسیدید از آنکه مردمان شما بر بایند یعنی مشرکان عرب با اهل یار
و روم چون بخواند اسب که از یک بیرون آید و بدین هجرت کنید خدای شما را بسلامت بدین
رسانید و در مدینه شما را جای داد و شما را بید و تقویت کرد و دست شما قوی کرد و ایند بصره
و ظفر که داد شما را در دوزخ و مدد فرشتگان و روزی داد و روزی بای حلال و پاک و آن غنیمت
که شما را حلال کرد و پیش از شما امتان را دیگر حلال نبود و این برای آن بود تا شکر نعمت او گویند
فتنه ده گفت که مراد جدی از آنکه ایشان در جهان ذلیل بودند بشکر کنند و حق بر همت و بر ندانند شکر تا
زنند بود و نباشد تفاوت و شرف بودند چون بر و ندانند شکر و در حق سحت و در حق
بود و پارسایان و رویا فحق ترین عسکه جهان بود و نایب از جندانی چیزی نبود که کسی را بایشان
حسد آید چون خدای تعالی رسول را بفرستاد و اسلام ظاهر گشت ایشان را رخ و روزی و محترم و مسلط
شدند پس بر چنین نعمتی و حالتی هر آینه شکر باید کرد و از برای آن که در تاج شکر کنند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا رَسُولَ اللَّهِ وَاتَّقُوا أَسْمَاءَ گفت و از کلمات و از کلمات و از کلمات و از کلمات

أَنَّمَا أَمْرٌ كَلِمَةٌ وَأَفَلَا تَكُونُونَ تَفْسُفَةً وَأَنْ عَشَدَّ إِجْرُ عَظِيمٍ
موسا نزد میکند بد که ای انگسائی که ایمان آورده اید با خدای خیانت میکنید بزرگ او امر و ارتکاب
منافی و بار رسول بزرگست و شریعت او در امر شما که میان شما است اذان یکدیگر خیانت میکنید
و شما میدانید که عاقبت و سر انجام خیانت و وبال چگونه است جابر بن عبد الله انصاری گفت سبب
نزول آیت آن بود که جبرئیل آمد و گفت ایوسفیان فلان جای فروخته آمده است با حراعتی از سر
ساز کنید و خبر پوشیده دارید و تا کسی ایشان شنید یکی از اجل منافقان نام داشت و ایوسفیان
از آمدن مسلمانان خبر گرفته زهری گفت که در ایوبیه آمد الکره رسول صلی الله علیه و آله و سلم چو در آن
تربط را محاصره میداد بیت و یک روز ایشان را کس فرستاد و طلب صلح کردند بدینچه بشوایند
بودند که جای خود باز گذارند و باور عا و اربا شدند رسول گفت صلح کنم الا اگر آنکه بر حکم سعد معاذ فرو
آیند گفتند ایوبیه را پیش ما فرست تا با وی مشورت کنیم رسول و برافروستند و او را با ایشان
سیار عقیق مناجاتی بود برای آنکه مال او فرو رندان او در دست ایشان بود و نه او را گفتند چگونه در حدیث
سعد معاذ و آنکه ما را می فرمایند تا بر حکم او فرو و آیم گفت نباید و اشارت بجای گفتی گفتی بود
گفتی که فرو دنیا یم بر حکم او خدای تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تحموا الله و اولی
ایوبیه گفت من میخوانم آیت تا شنیدم و قدم از قدم برداشتم و خجسته که خیانت کرده ام با خدای و رسول
پشیمان شدم و فرو و آمدم چون پیام این آیت در حق من فرو آمده بود را وی خبر گوید که ایوبیه را
و خبرش را در سون مسجد است و سوز کند خود که طعام و شراب بخورم تا یم با خدای توبه من قبول
کند بخت شبها و روز طعام و شراب بخورم و تصفیه و خضیف و بپوشش گشت خدای تعالی توبه من بپذیرد
او را گفت خدای توبه من بپذیرد گفت و الله که من خود را با زکشت یم چرا که رسول را یاد گشت رسول چهار
وا در اید که او را گفت تمام توبه من آنست که از زمین که در این کنه کردم بروم و از اجل حال خود پیران
آیم رسول علیه السلام و افضل الصلوات و اکمل التحیات هر سه که نه لطفی از مال خود بصدقه دم تا گذارت که
و این از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند این حدیث است که مراد با مال است
چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون نماز و روزه و زکوة و فصل جنایت قتل و ده گفت
که مراد دین خداست یعنی این دین که از خدای یاد است و اید تا با او سپاردید که او امانت واجب است
آنکه خدای تعالی گفت که بدانید که ما بهاء شما و فرزندان شما فتنه اند و بپای است مر شما را یعنی آن
سایها و فرزندان که نود بی فریضه است و بدین وجه آیت مخصوص باشد با یوبیه و اگر چه سبب او بود
اما و یکوان در تحت خطاب داخل باشند و مورد آیت این است که زنا را تا مال و فرزندان مقتول
شود بد که آن سبب فتنه شماست و درین منکرید و آن یاد کنید که نزدیک خداست مردی عظیم
و توانی

و توانی جز این از آنکه متابعت حق کند و مخالفت به او انفس کند یا ایها الذین آمنوا ان تقوا
الله يجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم و الله ذو الفضل العظیم
و اذ یکفر بک الذین کفر و لا یثبتونک او یقتلونک او یخربونک و یکفرون و یکفر الله
و الله خیر الماکرین ای مومنان و کوفه بدکان اگر شما از خدای تعالی بترسید و از فرمان او
در گذرید و از جنایت کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق
و باطل فرقی بدید کند و روزی در قرآن خواند یَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و انظر من خوف بنصره شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز و اقبال و ثواب شما و عقاب ایشان
و گفته اند که شما را هدایتی دهد که بان و لواء شما فرق کند میان حق و باطل و کتابان باز بپوشند
و تقوی شما را قدرت کنه ها را شما گوید و شما را پسر زود و خدای تعالی خداوند فضل و تعظیم
است و یاد کن ای محمد که چون کافران باز میگردند و خواستند که در خفیه و نهان ترا باز دارند
یا زکشتند یا از شهر بیرون کنند عبد الله عباس و جمعی مفسران گفته اند که چون انصار بایمان
آوردند و بار رسول پیشت کردند و فریض ایشان بپوشیدند بزرگان و مشایخ ایشان در در اندوه
جمع شدند تا یکدیگر کار او مشورت کنند و روسای ایشان آن روز عصبه و شیب بودند و
ایوبیه و ایوسفیان و طعیه بن عدی بن عدی و نظیرین الحارث و ابوالخیری و زمعه الاسود
و حکم بن خزام و بنیه و سنف و هشام ابن عمار و امینه خلف ابلیس علیه السلام بر صورت پیری
پایند چون او را دیدند گفتند که تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما را می خواهید
زودن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم اگر صواب باشد از پیش
برم و اگر خطا باشد من نیز رای زیم که شما از من نصیحت بینید و شنید گفتند در روایت
ابوالخیری گفت رای من آنست که او را بگیرد و در خانه حبس باز دارد و در آن خانه سوزانی را
کنند که از آنجا آب و طعام با وی میدهد تا ببرد و نزدیک شود و چنانکه با دیگر شاعران گویند از
دیو و نابغه ابلیس بانک برود و گفت بد را می است که تو زدی این با کسی توان کرد که او را از این
نیاید اما محمد که از بنی عشم باشد و از قوم خود اتباع دارد اگر او را بکشد و روز محشر کسی که
او را بکشد پیران آیند و مدد خواهند از انصار بایان و با شما قتال کنند و او را بپیران آرند و رای شما باطل
شود و ایشان از سر این رفتند و گفتند راست گفتی ای شیخ بخدی هشام بن عمرو گفت رای
آنست که این مرد را بر شتر نشاند و در پیابان دپید و از میان خودش بیرون کنند تا برود و شما
از کشت و کوی او بر حید ابلیس گفت پیشش امرای ما رایت مردی باین صفت که بخداست چنان
خلق و خلق فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی از شما بود و هر کجا که شود و هر که را دعوت کنند

اجابت گفتند و گفتند دی شود پس آنکه شکر و جمع کند و پاید و دینار شمارند آن کرد و مردان شیر را
بکشد و زانرا ببرد کی برسد همه گفتند صدق الشیخ البخاری او جهل علیاً اللغو و العذاب و العقاب
کرد مرد را از بطون اعمات قریش اختیار کنند تا او را بکشند آشکارا چنانکه در میان ندانند
که او را که کشته است تا خون او در قبایل متوقف شود و طلب قصاص متوقف شود که لا بد بدست
راضی شوند شیخ گفت نعم ما را بیت و درایتی دیگر است که این رای ابلیس نزد همه برای
او آمدند و گفتند برای رای الشیخ البخاری آنکه ده مرد را از قریش اختیار کردند تا این کار کنند
چهره سیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای شریف ما بد
که مرجع و مضجع خود را حاکم و از شهر بیرون رود رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین را بخواند
و گفت خدای مرا فرموده است که ازین شهر بیرون رو ترا امشب بر جای من بیا بد خفت تا اگر قریش
تو را بکشند جای من خالی نه بینند و بر اثر من نیایند و اگر مکر و حی بر من خواهند رسانید رسانند
و جامه خود بپوشند و بوی داد و گفت در پیش و بجای من بخواب امیر المؤمنین علیه السلام چنان کرد
و رسول از سرای خود بیرون آمد و این جماعت بر در سرای بود و در این آیات میخواند تا جفای اعناق
اغفلنا فی الی الاذ قاتل فکفر مقتضون الی قوله فکفر فیکفر فکفر و هر یکی را پاره خاک
بر سر کرد و بگذشت و بگذشت و امیر المؤمنین بلکه بر سر اهل و خانه او را بود و آنچه از او و از او و از او
نزدیک او بود و صی خود کرد و از هر گاه همه شب علی را نگاه میداشتند بر گاه آنکه او بخوابد
در سرای رفتند تا بیفتاد رسول را بکشند امیر المؤمنین علیه السلام از آنجا برخاست و گفت بجا آمده
اید و چه میخواهد گفتند که کاش گفت ما گفت علیه رقیب از سرای بیرون آمدند و فیلان گفتند
محمد در رفت است و همانا که این خاک بر سر ما می گزیده است بی گزشتند و آمدند تا در غار خدای عینکوبی
را فرستاد تا در غار را بسجود ایشاد گفتند تا اینجا می بود و درین غار نشسته است چه اگر در غار
شعبه بودی بسجود عینکوبت در پیده بودی از اینجا بر زمین فرو شده است یا آسمان پرده اند و بر خدای
تعالی در حق امیر المؤمنین این آیه فرستاد و بین الناس من یشکری نفسه ابتغاء مرضات الله
و درین قصه این آیه فرستاد و فرمود و اذ یحکون یک الذین کفروا که قرآن در گفتن نهای محمد را
گردد و بکشید سکا لیدند و خدای نیز بایشان مکر کرد و بعضی جزای مکر ایشان سود ساخته کرد و ایند جزا
مکر خود را برای اراده و اج راجه آنکه و جزا و سلیقه سلیقه و سلیقه با ایشان معامله مکاران کرد
یعنی فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه معنی عدل باشد و خدای بهترین مکر کنند گشت برای آنچه ایشان
گردد و خواسته بدان رسیده و هر چه خدای خواهد بپایند بپایند و اذ انتحلی علیه
آیاتنا قالوا قد سمعنا لولم نشاء قلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین

و اذ

واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندک فامطر علينا حجارة من السماء
و اذ انتحلی علیه و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم و ما کان الله ليعذبهم
و هم لیست غفرون حق سبحان حکایت کرد از عذاب و حور کافران و گفت که چون آیات ما انزلا
بر ایشان خواهد کرد که ما بشنیدیم این قرآن را و اگر ما نیز خواهیم مثل این بگویم این نیست الا افسان
پیشینان این آیه در حق نظر اربع الحرات آمد که او پیارس و جبره رفته بود و تجارت و کلام ایشان شنیده
و ذکر اخبار و جمودان و ترسایان را دیده بود که توبه و انجیل خوانند و نماز گزارند و ندی چون بیکه
آمد رسول را یافت که قرآن میخواند و نماز میکرد که این چنین است گفت اخبار و ابل است
و قصه اجم پیشین و چون سجده اهل جبره است مثل این بگویم عثمان بن مطعون و یار گفت اتق الله
از خدای ترس و این چنین سخنهای مگویم که محمد حق است و حق میگوید که گفت فی حق میگویم که گفت حق میگوید
لا اله الا الله گفت من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن میگویم حواله را بنات الله آنکه نفرین الهی را گفت باز
خدایا که چنانچه این کلام است و حق است و از نزدیک است بر ما سنگ باران یا از آسمان عذاب یا
فرست ممل در دناک و در چنانچه چون این دعا کرد خدای تعالی آیت فرستاد سائل سائل یا یعذاب یا
لیکافری سید چهر گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و زبرد سر کس را بکشت بصیرت مطم
عدی را و عطی بن عیط و نفرین الهی را و نظر امیر مقدم بود چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تا نفر
را بکشند مقاد گفت اسیر من است رسول صلوات الله علیه و آله و سلم و آنکه او در کتاب خدای چه گفته شده
و کرباره شفاعت کرد رسول همانا که گفت نوبت سیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آتیم اغر القواد
من فضلك بار خدا یا مد و فضلت از مقدار باز مگر مقدار گفت یا رسول الله من نیز همین دعا طبع داشتم
مشرکان گفتند که ما از عذاب ایمانیم اگر محمد درست میگوید که پیغمبر است برای آنکه هیچ است از عذاب
گفتند که سحر ایشان در میان ایشان باشد و نیز آنکه ما استغفار میکنیم عذاب نباید خدای تعالی برایشان
رو کرد بقوله و نالهم الا یعذبهم الله و گفت آنکه این کلامی مستانف است عطف نیست از کلام مشرکان
خدای تعالی میفرماید که ای محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند ما را
گماشتن استغفار کنند این آیه بلکه فرمود آمد و رسول در میان ایشان بود چون از آنجا بیرون آمدند
مسلمانان با نذر جاریه و دیگر ندیده هر چه از استغفار میکردند چون مسلمانان از آنجا میامدند خدای تعالی
ایشان را عذاب کرد و بعضی مکره قتل و اسیر ایشان رو کرد و چون قیس گفت که قریش گفتند چگونه
انتها که خدای تعالی محمد را از میان اختیار کرد اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة
وین آتوا و چون شب در میان آمدند رسیدند و ازین گفتار پشیمان شدند و گفتند غفر الله لکم غفر الله
آنکه خدای تعالی فرمود که و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن السجود الحرام

و ما قالوا اولى اء ان اولياء الله الا المتقون ملكن اكنهن من اولادهم و ما كان
صالحا و هم عند البيت الامانة و تصديقه نذروا العذاب بما كنتم تكفرون
نبا شد و نرسد ايشان را و اين منزلت و مرثيت بنود ايشان را كه خداي تعالي بمرثيت ان ايشان كنند و خدا
كنند و فعل بد و سرشت ايشان اين باشد كه ايشان باز نيدارند و منع ميكنند رسول خدا را
و خدا را از زيادت خانه خداي و مسجد حرام اين حديث را چگوندي كه ما اولياء خداي و خانه او هم دروغ
ميگويند كه ايشان اولياء خدا و ظاهر او نباشند و مستان خداي بر مشتقيان و پير مرگان را نباشند
در و ايتي ديكر امام محمد باقر عليه السلام است كه ايشان يعني قرينش گفتند كه ما اولياء مريد مايم مسجد
الحرام و وليان مايم حق تعالي بمرثيت ان را و كود و كنند و دروغ ميگويند و اوليترين مردمان مسجد الحرام
چون مسلمان نباشند و مشتقيان و ليكن بشيرين ايشان نيدارند حسن بصري گفت نم بايمان آيت كه بگويم
الا بعدنم السلامه اهل مسجد است و اين آيت نيست براي انكه نسخ در او مرد و احكامش پيشه در انجا
و آن آيت خبر است و چه بيان اين آيت است كه مراد مني عذاب در آيت اول عذاب و عذاب
و انجا نشي در دوم آيت عذاب آخرت جو است است و چه ديكر است كه در آيت اولي عذاب
استصال است و در دوم ايقاب عذاب قتل و اسرار شرط استغفار مردمان ايمان است
بدانكه هر كه ايمان ندارد استغفار از دست نيست و چون ايمان آيد عذاب از ايشان ساقط شود
و در ثانيا آخرت تا كه محزي كنند كه در آخرت بداني مستحق عذاب عقاب كه در انكه گفت كه شما
مشركان ايد پسندد كه ترك خانه كعبه كه خانه خداست نماز ميكنند كان مبريه و ميبداريد كه ان نماز
قربت و عبادت است تا سبب دفع عذاب باشد يا بر سبيل استغفار بلكه نماز ايشان
نزديك خانه خدا نيست الا صغيره و در دست بر هم زدن جعفر بن ربه كه گفت ابرو سبيل است
از اين آيت و دستها بر هم نهد و با دود و كود تا از انجا اواز دي چرون آمدند و گفت مشركان چنين كود
چون رسول طواف كوي جهاق از عبد الله ابرو سبيل رسول رندي بر طواف استغفار و جبهت
صغير زندي و دستها بر هم زندي و چون نماز كودي در مسجد دو مشرك پاياندي بر دست
راست او با سبيل رندي و در دست چپ و همچنين صغير كودني و دست زندي تا رسيد
بطايع انگشند ابرو علي كنند كه او تصديه ايشان بجاي دعا تنبيه بودي يكديگر و يعني ايشان بجاي
نماز آن كودني براي ان فعل ايشان را نماز كودني ان بزرگ ايشان بجاي نماز بودي چون فعل ايشان
اين بود چه بر سبيل استغفار و چه بر سبيل تعذيب و گفت لا جرم چراي ايشان بدو و عذاب آمد تا در ان
عقوبت ايشان بر سبيل استغفار كويند كه بيشد در زبون عذاب بخراي انكه كافر مشرقيده و عذاب
خدا و رسول خداي ان الذين كفروا ينفقون اموالهم ليصلوا على سبيل

[illegible]

آن بود که با مثل آن کفار جمع نکنند و اگر با کوفه و بر سر معاصی و کفر شوند بر کفر اصرار کنند و حق
و حقیقت که سنت و طریقه ماکذشته است و در حق او یقین از قدرت و جلال و کثرت و کمال و کمال
آنکه مثل سایر افریجه که قتال کنند و با کافران شمشیر زنند و کلاه و زار و کینه با آنکه هیچ کفر و شرک و کینه
نماند بر شکار و از برین نهرت شاد و خندان کفار تا اسلام هرگز کرده و کفر و شرک جز از او جزیر شود و دین
و اسلام همه خدا را بود و هیچ شیطان را نباشد طاعت خدای دارند و طاعت شیطان ندارند پس اگر
این کافران باز ایستند و از کفر باز آیند خدای تعالی با حال ایشان و اعمال ایشان بیست جزا دهد
ایشان را بر وفق دینشان و بر حسب عملشان و اگر جان بود که بیک روز و بوی بگردانند از اسلام بدارند
که اعتماد بر ضاوت و هدای مولای شهادت و ولی نعمت شاد و اول مرتب شهادت و او یاری و یاور کشتن
شهادت و او نیکو خداوند و نیکو یاور و یاری است هر شهادت را و اعلموا انما غنمتم من شیء فانت
لله خمس و للرسول و للذي القربى و للیتامی و المساکین و این السبیل ان گنتم
آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم النقی الجحان و الله علی
کل شیء قدير حق تعالی خطاب میکند با مومنان و میفرماید که بدانید که هر غنمی که شما می
گیرید از هر چه باشد پنجم یک آن خدا را است و رسول خدا را و آن شخصی را که خداوند قربت و خوشی است
بر شما و یتیمان و مسکینان را و راه کفایان را و این بر شما واجب و لازم است که اگر شما خدای ایمان دارید
و آنچه ما را فرستادیم بر شما بخوش محمد صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن در روز قیامت یعنی در روز قیامت
خدای تعالی روز کرد آن روز میان مومن و کافر و حق و باطل و آن روز که رجوع بهم رسیدند و متعلق و مشتاق بود
شدند و آن روز که روز آید بود و در هفدهم ماه رمضان و گفته اند نه در هفدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت
رسول صلی الله علیه و آله و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام است و خدای تعالی بر هر چه
قادر است پس عاجز نیامد از آنکه برای هر کس بود حق استحقاق و بد و غنیمت مالی اهل حرب
باشد که مسلمانان از کفار بقتال و کفار را بر گیرند و آن پس است از خدای تعالی مسلمانان را و بعضی فرق کرده
میان غنیمت و فی و گفته اند که غنیمت آنست که بقتال بسته شود و فی آنست که بی قتال گیرند و گفته اند
که غنیمت مالی منقول باشد و فی زمینها و ایشان و فی خاص رسول را باشد و از بس اوقات مقام او از
اهل بیت او و محکس را در آن حق نباشد لغزله تعالی ما افاض الله علی رسول من اهل البیت و الله و الله و الله
القرنی و الیتامی و المساکین و این السبیل و قول آنکس که میگوید که این آیت منسوخ است و اعلموا انما
غنمتم من شیء درست نیست زیرا آنکه تثنای نیست میان هر دو آیت و جمع کردن میان ایشان صحیح است
و نیز پنجم آیت دلیل نیست و بی دلیل حکم شوالان و در هیچ قرآن و در هیچ آیه ای آن گنتم تا قیامه است و
و در هیچ آیه ای بیرون نشود حق الخیض و المخیض و آنچه غنیمت کرده باشند بر پنج قسمت باید کرد و یک قسمت

خمس

خمس است از وی جدا کردن و آن چهار دیگر را قسمت باید کرد بین لشکر که قتال کرده باشند و بقیال
حاضر شده سواری و دوسم دهند و پادشاه را یک سهم و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد و بر او
غنیب و واسپ پیش نهاده و اگر جمعی چاری سواران آیند و سواران از حرب فایز نشده
باشد و غنیمت قسمت ناکرده ایشان را نیز نصیب دهند و آن یک قسم را که جنس است بر شش
قسم باید کرد یکی خدا را و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول کسی را که متولی کار او باشد از بس
او و او امام است و قسقی مسکینان و قسقی ایتام السبیل را که از بی با شمس باشند از فرزندان
علی و عباس و جعفر و عقیل و حقیقت دو گروه را پیش نباشد ابوطالب و عباس و سایر ازادان
فرزندان عبدالمطلب جز با شمس کسی دیگر را عقب نبوده است یک قسمت که خدا را است
رسول را باشد و بعد از رسول قسمت خدا و از آن رسول امام را باشد و ابوالعالمیه مردی بود
از تابعین بغایت صالح او گفت سهمی از آن خدا کعبه را باشد **قَالَ لَیْسَ لَیْسَ لَیْسَ لَیْسَ**
نزدیک اهل شیعہ در پست و پنج چیز واجب باشد در غنمی که از دار الحرب آرند در ارباب
تجارات و محاسب و زراعت پس از آنکه بقیال او و عیال او از آنجا بشود و هر چه از معدن
پهرون آرند از جمله اسعادان از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و از ریز و نمک و نفط
و کبریت و هر چه تمام معدن برآید از ریز و موم و سیاهی و گنج که باشند از زر و درم و غیره و غیره از انواع
آنچه از دریا برآوردند از مروارید و جواهر و یاقوت و فیروزه و زه و با شش و هر مال حرام که باطلال اینچیز
باشد و تمیز شوالان کردن و مالی که میراث باشد از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد این
جمله آنست که بدست هر کس که افتد در عرف انوار غنیمت خوانند و غنیمت نام شاملی است
فایده را که مردم رسد و بمجموع آیت است لال قرآن که در وجوب اخراج خمس ازین جمله برای آنکه
لفظ علم مشا و ل است از او مورد آن گنتم آمنتیم بالله تفریع و تفریع است چنانکه یکی از ما گوید
که نماز بر تو واجب است اگر مرد مسلمان را در آن باشد که کافران واجب نیست مراد آنست
که ترکان سیرت در ترک نماز اذ انتم بالعدوة الدنیا و هم بالعدوة القصوی
و الزکب اسفل منکم و لو اعدتم لاختلفتم فی المیعاد و لکن لیقضی الله
اسراکان مقعد لا یلهک من هلك عن بینة و ان الله لسمیع علیم
آنکه که شایگان بود و خانه بود و یک مدینه نزدیک تر بود و ایشان یعنی مشرکان بکنار دیگر از مدینه دور
تر بود و گفته اند که معنی اینست که یا گویند از آنکه شایگان در مدینه بود و دید که مدینه نزدیکتر بود و ایشان
بکناره دیگر از آنکه دور تر بود یعنی شایگان خود نزدیک بود و دید و فریشت از خانه خود دور بود و ندانست
سواران یعنی ابوسعیان و اهل کاروان فرود نرا شد بود و مباحل دریا رسول صلی الله علیه و آله و سلم

باغی الوادی خود آمده بود و مشرب با سفل الوادی و ابرستان کار و ابراز بکنار دیار و در تالک آرد و
و این کاری بود که خدای تعالی انداخت و عقیده کرد که اگر شما با یکدیگر وعده و میسایر می‌نموده بودی از میسایر
شما خلاف افتادی شمار که مو مناسبت اندکی از شما منع کردی از حاضر آمدن و وفا کردن با آن وعده
و بسیاری از ایشان از جهت پلست و بیم منع کردی از آمدن بدربار شما اتفاق ملاقات نمود
ولاکن خدای تعالی این کار را تمام کرد و دانست و راست بر او ردی میباید و وعده از سر لطف و کرم
خود تا کاری را کردن واجب بود تمام کرده شود از ابراز در می و اذلال که و خداوند و طوطی سلطانان
و آنچه در دجست کرد و بظلم نکرد و بعد از اظهار بیگانه و ابراز و اذلال و انزال آیات محکات تا هر که
بلاک شود از سر جت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر جت زنده ماند و مو مناسبت زنده اند و کافران
مردم اند برای آنکه مال مو مناسبت یا حیوانی است که آفرینک می‌باشد و مال کافران یا ملکاتی است
که در عقوبت انرا احتیج نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه مشا و داناست با قنای و
احوال ایشان و بتدبیر مصلحت هر کس اذیر بیکهم الله فی مناکم قلیلا و لوا ربکمهم
کثیرا المثلتم و لتنازعتم فی الامور لکن الله سلیما علیه بذات الصدور
و اذیر بیکهم اذ التفتبتم فی اعبیتکم قلیلا و یقلکم فی اعبیتهم لیقضی
الله امرا کانت مفعولا و الی الله ترجع الامور و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی
ایشان را بنمود در حجاب اندک و این حیوان بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید که نزد
با او کار قرار میگردند و بعد از اندک بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواب دید که نزد
ایشان مقدس دل شدند و خوشش دل کشید و وحی دیگر آفت که خدای تعالی ایشان را در چشم او اندک
قدر نمود و محو و مقلل کرد آنکه اگر ایشان را در چشم تو بسیار نمودی شما همه را بدو ملی حاصل شدی
و در میان شما در ان کار منازعت و خصومت افتادی و هر یکی را اندیشه دیگر و سخنی دیگر بودی و لاکن
خدای تعالی شما را سلامت داد و از آفت بدو ملی و منازعت و خصومت برآید و این بر خدای تعالی
پوشیده بنود از آنکه او داناست بدانچه در سینها و شاست از سرایر و ضایر و نیز بگوید که بنده چون شما
نمود ایشان را یعنی فرشیان از اندک در چشمهای شما و شما را نیز در چشمهای ایشان اندک نمود و ایشان را
در چشمهای مو مناسبت اندک نمود تا قدری دل باشد و تصدیق خواب پیغمبر و این مسعود گفت ایشان
در چشمهای ما چنان اندک نمود که من یکی را که در بدلی من ایستاده بود گفتیم ایشان چفتاد مرد باشند
او گفت من چنین بنده را که ایشان صد مرد باشند تا که مردی را از ایشان بگوئیم بر سر سیم که شهادت باشد
گفت هزار مرد باشیم و مسلمانیان در چشم کافران چنان اندک آمدند که یکی از ایشان گفت باید که ما بر گردیم
که کاروان سلامت رفت ابرجی گفت برویم تا آنکه ایشان را متصل کردیم آنکه گفت که هیچ بصلاح
نمیگردد

بر مگر بد که ایشان را بدست که بگیریم که با ایشان سلاح جنگ کردن احتیاج نیست و این از بهر آن که در تالان
و در لشکر هر یکی بر صاحب خود و لیر شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکنند و تمام کرد اند و باز گشت
چند کار با خدای است چون صدور از بود باز گشت هم با بود و ملک همه ملک زایل شود و حکم همه باطل
کرد و حکم بعضی خاص او را باشد در قیامت جمله کارها و اندک نمودی ایشان در چشم ایشان را بود
که از مانی بود باشد چون کرد و حباب و نرم و استنار یعنی بعضی و نیز را بود قطع شعاع بوده باشد
میان را ای و مرئی بر سبیل معجز یا ایها الذین آمنوا اذا انقضت قضاء فاشعوا و اذکروا
الله کثیرا لعلکم تفلحون و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فی شئ فیما قضی و اتقوا الله و تذهب
ربکم و اصبروا ان الله مع الصابین و لا یکنوا کالذین خرجوا من ديارهم
بطورا و ديار الناس و یصدون عن سبیل الله و الله یماعلون محیط
خدای تعالی میفرماید در این آیت مو مناسبت میگوید که ای انگلیانی که ایمان آورده اید چون شما جمعی
از کافران را پسندید بر جای بایستد و قرار گیرد و مکر بزد و پناه با خدای تعالی دهید و در خدای کنید و سید
و خضع و زاری نمایند و دعا کنند تا بدو که نلاج و طوطی بایستد و مراد و مقصود خود برسد و طاعت
خدای اربد و فرمان پیغمبر بدو و بگوید که خدای تعالی که انکه بدو دل شود و صدیف گردد
و قلت شما برو و دشمن شما را غلبه کرد چون با دولت و نفرت شما رفت باشد صبر کنید بر شدة
و صحتی و وقایع و خوب که خواست تعالی با صبر است و هر که خدا با وی بود و مظهر و منصور بود خدای تعالی
مؤمنان را بفرمود و ترک منازعت و مخالفت که هر یک که اختلاف آمد رحمت رحمت که لطافت و رحمت
و القدر عذاب مجاهد گفت که وحی که روز اهد مو مناسبت رسید نبود الا از جهت منازعت و اختلاف
ایشان که اگر صبر کردند و مخالفت نکردند و ای ایشان رسید میسرید که خدای تعالی مو مناسبت
نمی کرد و گفت زنها را بنیاد شد شما چون انانکه از سسایا خویش بیرون رفتند نه از بهر ضابطه از بهر
دریا و مردمان و ایشان اعلی مکه بودند سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت
کنند چون بجهت رسیدند ابو سفیان با ایشان رسید که شما بگردید که ما کاروان را سلامت بیاوریم و بیم بر حق
گفت باز نکردیم تا آنکه بعد از بیم و ای حاکم کنیم و شتر کشیم و عجز خود را و مطربان برای ما حاضر گویند و مردم
را احطام و همی و ممانی کنیم و خوب و گویا بشود و عجز خود را و مطربان را بدو آمدند برای کشتن شتر خود را
گشتند و برای کاس هر کس مرگ خود نمود و برای مطربان نوحه کردی که در ایشان و برای سوزن ذلت
و خوارگی یا شست حق تعالی نمود که اهل مکه برین وجه بیرون آمدند شما که مو مناسبت بیرون و چه بیرون نشود
و ایشان برای پل و بار رفتند شما بر این تقوی بخدای روید و ایشان مردان را را خدا را که اسلام شریعت
است منع میکنند و خدای تعالی بآیه ایشان میگذرد مخالفت و بر ایشان قافداست همه در قبضه قدرت

وینده او محبط است بایشان و اذین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب
لکم الیوم من الناس وانی جاز لکم فلما تواتر الفتنان نکص علی
عقبیه و قال انی برآء منکم اری ملا ترون انی اخاف الله و الله شدید العقاب
عبد الله عباس و کلبی و سدی گفتند که قریش چون خواستند که از حکم پیروان آیند ایشان را باده
آید میان ایشان و میان بنی کنده کارزاری هست و گینه قدیم گفتند که نباید که این گنهانان ما را تویض رسانند
درین توقف باید کرد و اندیشه را کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس آید یا شکر بر صورت سراقه
بن مالک جستم کنای و او از جمله اشرف و سادات کنده بود و قریش را در کنای حیدر و گفت
مترسید لا غالب لکم الیوم من الناس خدا تعالی میفرماید که یاد کنید از آن شیطان بر صورت سراقه
چانه و اعمال کافران مکه را ندین کرد و در چشم و دل ایشان آراسته کرد و اندیشه و ایشان را گفت که امروز
تو کس از مردمان شما را غلبه نخواهد کرد و من همسایه شما و پشت و پناه شما و زینهار دهنده شما ام
بایشان بود و است چون دولشکری و بی هم آوردند و مدد فرستادند از آسمان بر سید ابلیس بر رسید
و بران عقب که آمده بود بان گفت و بگرفت درین حال ابلیس در دست حارث بن هشام نهاد و بود در
صفت مشرکان استاده بر صورت سراقه چون فرستندگان را دید و جبرئیل علیه السلام که در پیش اشتر
رسول صلی الله علیه و سلم ایستاده بود و عثانی بدست گرفته او را پشت و روی بزیارت آورد حارث
و بر گفت ای سراقه در مشایخ این حال بگمرونی و شرم نداری که در چنین حال ما را بیا سکنی گفت بفرما هم تو شرم
من می بینم آنچه شما می بینید و شما نمی بینید آنچه من می بینم من از خدای میترسم انکه روی
بزیارت نهاد و قوم او همه بزیارت رفتند چون بگفتند که باز آمده اند گفتند سبب عزیمت سراقه بود و مردم
و مردم را او عزیمت کرد و خبر سیرا رسید گفت شنیدم که شما که ترسیدید میگردید که سبب بزیارت شما
من بودم خدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از رفتن شما من خود شما را ندیدم گفتند نه تو فلان
روز آمدی و ما را و عدا داری و خود کردی و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس و انی طار کلمه
سوکن خود ذکر من ازین خبر ندارم چون جماعت از ایشان ایمان آوردند و ندانستند که آن ابلیس
بوده است و این را وایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است خلاص کرده اند و در طهر و شرف
تا ایشان را بریدند و ابوعلی و جعی از متکلمان گفتند که خدای تعالی صورت او بگردانید بجز رسول و شریف
مکلفان و سبب جلال کافران و لغت مؤمنان و ابو القاسم بلخی و جعی گفته اند که بفرمود و بنویسند
و انکه ابلیس گفت انی اخاف الله من از خدای میترسم دروغ گفت که چنان او را بفرمود از آن بود که او
که او توبه ایشان ندارد و عداست ابلیس است که اصحاب خود را بملاکت رساند و خود برگردد و گفت

و الله شدید العقاب خدای سخت عقوبت است سزا یا شد که ابلیس و غیره از عقاب او ترسند
طی بن عبد الله گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که پنج روز شیطان ذلیل تر باشد از روزی که عرض کرد برای آنکه این
روز رحمت بی قیاس بر بندگان و گناه کاران است من فرمودی آید الی روزی که چون در مکه است
جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان ایستاده و روز شیطان بنایت ذلیل شد اذ یقول
لنسا ذقون و الذین فی قلوبهم مرض عن حق الله یصدونهم و من یتوکل علی الله
فان الله عزیز حکیم و لی توری اذ یتوکل الذین کفروا الملئکه یضربون
وجوههم و ابدانهم و ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم
و ان الله لیس بظلام للعبید یا کمن ای محمد چون گفتند خدا تعالی اندر مدینه و آن
کسانی که در نهاد ایشان شک و نفاق بود گفتند این جماعتی بود خداوندشان که در مکه بود و با رسول هجرت
نکردند بعلت آنکه گفتند که خویشان ما ما را میبایست که چون قریش بیدار شدند با قریش بیدار شدند چون
تکلمت مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شک ایشان زیاده شد سبکبار شدند و روی بقتال رسول
آوردند و از جمله ایشان قیس ابن الولید و حارث بن ربهعه و عذ بن امیه و عاص بن شیب چون در
میان معرکه اختارند فرشتگان بر روی و پشت ایشان حیز و نه ایشان در آن حال که بیدار حاضر آمدند
گفتند این جماعت را که مومنان و صحابه رسول ایشان دین ایشان را بزیارت و مؤمنان را بیدار ایشان اعماد
بوده بودند که این کار فراموشی که خدای تعالی فرمود که اعتقاد بر خدای کردند و هر که اعتقاد و توکل بر خدا
کند خدای تعالی عز و جل و قاهر است هیچ چیز او را غالب نشود حکمت قدر و غلبه بر بخت و
و صواب گفتند که نزد وی ای محمد آن وقت و آن حال که جان ایشان بر میداشتند بر پشت و بکوه
رویند ایشان نیز و بدین بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید بن جبر عبد الله عباس گفت مشرکان
چون روی مسلمانان کردند مسلمانان شیخ بر روی ایشان زدند و چون پشت بزیارت دارند
فرشتگان در ایشان رسیدند و مقام و سیاط بر پشتها و ایشان زدند و ایشان را گفتند ای حبشیه
عذاب آتش سوزان در دوزخ بعد از آنکه این عذاب حبشیه نه در بعضی از قبا سیرا دارد انکه که در مشکات
هر زم که بر کافران زدند و اجزای ایشان آتش برافروختی اگر تو این واقع را میدیدی کاری منکر و حال
عظیم را متوجه کردی انکه گفت آنچه بان رسیدند و آن عذاب که حبشیه نه در تعلیم نبود بلکه با مستحقان
بود یکی ایشان که این همه سبب معاصی و کفر شده بود که خود کوید و بدست خود از مقدم گزینید
چون شما کوید ملاست جز شما را نباشد بزان او کسا و قوشت و فتح و خدای تعالی بر بندگان خود پدید
که و ظالم نیست آنچه کند جزای عمل ایشان بود و بر وفق استحقاق کذاب آل فرعون
و الذین من قبلهم کفر و آیات الله فاحذروا الله بذنوبهم ان الله قوی

اگر و از دو کار فری بگرداند و فاسق باشد و مسی و ذم و عقاب بسبب هر کشیدی مؤمنان که خدای بصر است
 و معنی نفرت یعنی انا که بر شایات جناد و سعادت آن صبر کنند
 لیسامری حتی یخشی فی الارض قریب من عرش الدنيا والله یهد الی اخره والله
 عظیم فکملوا فیما غنیمتکم خلاکم طیباً و اتقوا الله ان الله غفور رحیم
 عبدالله مسعود گفت سبب نزول آیت آن بود که چون روز بدر اسیران را آوردند رسول و در حق ایشان
 باصحابه مشورت فرمود و گفت چه کردید در باب اسیران ابو بکر گفت یا رسول الله قوم و خویشان
 تواند استعلا باید کرد باشد که خدای تعالی لطف کند که ایشان ایمان آورند از ایشان فدیہ بستانند
 و یا بکشند و یا بستانند یا بزر و عده کار و ویران کن از دشمنان بگو گفت یا رسول الله ایشان را بکشند
 و آنرا بکشند که ترا بکشند بگو گفت بزر و عده از خانه خویش بیرون کردند برینهار رحمت نباید که عقیل
 را بدست علی بازده تا بکشند و فلانرا بدست من بازده و او مردی بود از خویشان فدی تا بپوشید بکشم
 عبدالله و او حرکت رای من آنست که بزیای تانینها را بگذرد و او بی جمع کند و خاندنم بسیار ببرد
 ایشان را آوردند و بعد از ابو بکر عیسی گفت قطع رجم خواهد کرد پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 جواب داد و برخاست و در حجره و مردمان هر یک چیزی میگفتند یکی گفت که رای ابو بکر گیر و یکی
 گفت رای رای بگر باشد و یکی گفت برای عبدالله و احدی گفت که پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی از دلای من ایشان بزم کند تا از سوم بزم تر باشد و دلای بعضی
 کند تا از سنگ سخت تر باشد الله وی با سیران کرد و فرمود که کار شما از سه وجه بیرون نیست یا اسلام
 آید یا گردن شارب نم یا فدیہ یا عید خود را عید الله مسعود الا سبیل من بیضا چون روز دیگر بود باز آمد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم گفت که سبیل را من از تو بگفتم اسلام شدیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت عبدالله گفت من سخت تر رسیدم که سنگ از آسمان فرود آید تا جو را بده اظه کوه من هر چه
 رسول را اما رسول صلی الله علیه و آله گفت الا سبیل من بیضا چون روز دیگر بود باز آمد رسول را دیدم
 که تنگ دل نشسته بود و ابو بکر میگفت من گفتیم یا رسول الله چه حادثه افتاد و ابو بکر تا من
 بگویم و اگر گریه بیاید بشکون خود و اگر بگویم گفت بر اصحاب شما میگرم که ایشان را عذاب نخواهد فرستاد
 و عذاب ایشان چنان تر یکدیگر بود که این درخت باده بزدی باور خنجر و خدای تعالی این آیت رسیده
 بود که ما کان لنبی ان یکون له امری ان آیت برای آن آمد که عیسی را رسول پیشتر بران بود
 که اسیران را بکشند و فدیہ بستانند چه ایشان را امیل مال بود و این خدای دانست از مصطفی است
 گشتن ایشان را عیسی را ندانست و متفق شدند که اینها را فدیہ باید ستود و یا کوفت خدای تعالی

این آیت عقاب زشت و اگر خطاب با رسول است اما عقاب با قدم است نه پنی که گفت تریدون
 عرق الدنیا و قول انکس که گفت که رسول بعقاب داخلست باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا را
 نخواست و مال دنیا نطلبید و خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بر وی عرضه کرد و وی قبول نکرد خدای تعالی
 میگوید که هیچ نبرد و دنیا شد از وی که در اسیران باشند تا آن وقت و هنگام که اسلام قوی و عزیز
 باشد بآن سبب که فدیہ غلبه خود بر کاران فاشن کرد آنست که تن بر اسیری که بدست آید یعنی
 از وی درست نداشت که اسیران را باز فرستد و یا بکند در اول اسلام چون اسلام با حق نبود و چون
 اسلام قوت گیرد و رو باشد الله بر سبیل ملامت گفت ایشان را عقیل فدا کرد و مال دنیا بخواند
 که شما که مسلمانیاید عرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید و مال دنیا را بر آن عرض خواند که در انتقامی
 بنده جانی عرض را بقای نبود و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت میخواهد و ثواب آخرت
 که آنرا انقطاعی نبود با تعظیم و تجلیل و خدای تعالی عزیز است و غالب کس بر وی غلبه شوند که و
 حکیم است هر چه کند و خواهد و فرماید حکمت و صواب است انکه گفت که اگر نشوشت آیت که آن از خدا
 و سبقت گرفت است و پیشی برده و ثبات گشته و لوح محفوظ که غنیمتها و اسیران است محمد
 خلافت بر اینها بنا خواهد کرد و بد از اختیار فدیہ و مال عذاب بزرگ بشمار رسیدی سید پیغمبر و
 گفت که اگر آن بودی که خدای تعالی در لوح محفوظ موشته است که اهل بدر را عذاب کند یا نه شما
 کوید عذاب ایشان فرستادی عیدیه مسلمانی گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را کشت
 در باب اسیران بدر و ایشان بپشتاد و دو بودند که ام اختیار کنیم که اگر خواهید ایشان را بکشند شما
 راست آید آفت و اگر خواهید فدیہ بستانید و بعد از ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدیہ
 کردند لا جرم روز احد بپشتاد و مرد از مسلمانان بکشند بعد از آنکه روز بدر باز فروخته بودند انکه فدا
 تعالی فرمود فکملوا فیما غنیمتکم بخورید از آنچه غنیمت گرفته اید خدا و پاک گفته اند که صحابه
 از غنایم باز گشتید و او باشند این آیت آمد و این امر بر سبیل اباحت است این عیسی گفت که
 رسول صلی الله علیه و آله رسیده است که مراجع چیز داده اند که هیچ پیغمبر ایشان از من نداده اند
 خدای تعالی زمین را بسجده و طعمود من که تا هر یکی که رسم نماز گذارم و هر که کتاب شایم یک یک بتم
 کنم پیغمبر را نماز را بپوشی و هر که در محرابش و مرا ترس داد در دلای و دشمنان تا هر یکی که دوم
 یکبار راه رسول از پیش من بروند انکه خدای تعالی پیغمبر را از خاصه بقوی فرستاد و مرا این دان
 فرستاد پیغمبران دیگر ترس از من جدا کردند و منی تا آتش پیامدی و بخوردی آنرا و مرا فرمود که بر قوم
 خود قسست کن هر پیغمبری را مرا ادا بدادند و حاجت من شفاعت من کرد و شفاعت من که در جز
 برای است من انکه گفت و اتقوا الله انکم فرماید ان کنید و تا فرمانی نکنید و اگر وقت نامرمانی افتد

خود را در پایداری آن باز کرد و توبه کنید تا خدای تعالی شما را پامرد
 فی ایدیکم من الله یعلم الله فی قلوبکم خیر ایاکم مما اخذ
 منکم و یغفر لکم و الله غفور رحیم و آن برید و طعنه شد و قد خافوا الله
 من قبل فامکن منهم و الله علیهم حکیم
 خدای تعالی از هر که در رسال را و گفت
 آوردن و طاعت داشت و غیر آن از انواع خیرات شما را بیکو ترو از آن بهتر از آنچه از شما گرفته شده
 و بر سر آنکه آنچه گرفته باشد باشد و در شما را پامرد و خدای تعالی امر ندو مد پاست عباس عبد
 المطلب گفت که ای خداوند من و یاران من آمد و عباس از جمله آنان بود و از آن ده مرد که زان طعمه باطل
 بدو کرده بودند از کافران و آن روز نوبت عباس بود و عباس برای فرج آن روز پست او قیام داشت
 چون آنروز حریف پیوسته شده بآن نرسیده که آن روز خج کند و قوم کشند و اسیر و غنیمت شده و آن
 پست او قیام در کارزار از وی پست نه آن وقت که او را پیش رسول آورد و رسول صلی الله علیه و آله
 بروی سینه مبارک عرض کرد و سلام و قتل و خدای گفت از من پست او قیام در دست تو میماند و تا بعد
 از من برگرد رسول علیه السلام فرمود که زری که سخته اند است که تو آوردی که در کارزار بر ما حریف
 گئی آن از حساب فدیه چگونه باشد برو و قتال بکوی و خدای خود و از برای برادر رکان خود عقیق و نون
 این شربت بهر گفت از کجا آمی گفت آن زد که بام الفضل داده بودی در وقت آنکه از من پست نه آن آمده بودی
 آن از برای شربت و برای فرزندان عبد الله و عبید الله و فضل و قثم و اگر آن بدیم مرا و عیال مرا رسول
 باید کرد از مردان تو این رواداری و یکن تر که خبر داد از آن بزم بام الفضل دادم گفت خدای خبر داد
 و آن بوزن جنین بود و کیفیت و کیت آن بگفت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث راست
 است و این شوان دانستن جز بوی از خدای گفت یا محمد راست میگوید و این سر را میان من و
 ام الفضل و کسی بر آن اطلاع نبوده و انا آئیند آن که لا اله الا الله و انک رسول الله روایت دیگر است
 که او برای آن که در تافیه نباید داد اظهار اسلام کرده و در دل داشت آنکه گفت یا رسول الله دستوری
 باشد که ام الفضل و کوه دکان را پامردم گفت برو چون از مدینه بیرون شد و در آن آورد که با منک و دویم و این
 مقام کن و بر سر کوه باشم و با من پست نیام جریشل آمد و رسول را از سر آن خبر داد رسول گفت راست
 و او را باز آورد و گفت ای عباس وای تو چو بنفان جای رسیدی بخت بگرداستی و گفتی با منک دوم
 و نیز زوی با مدینه نیام اینجی حبوس میباش تا ایمان آوردی ایمان درست یا بدی گئی خود را عباس فرمود
 که دو گفت اگر آن سری که میان من و ام الفضل بداشت بود این سری میان من و خدای بود و کسی را بر آن
 اطلاع نبود و منکر خدا را گفت یا محمد مرا دوست شد بحقیقت که تو بچهر خدای و تو را از آسمان وحی می
 یاب

آید بغیب و اسرار و لهذا سنت از من بدار تا ایمان آورم ایمان درست آنکه ایمان آورد و ایمان او درست
 شد و ایمانش بیکو پس حق تعالی در حق او و آن جماعت این آیت فرستاد و گفت بکوی ایش و آنکه اگر
 خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان و الله بوض این که از شما بسته نه شمارا عوض به از آن و پیش از آن
 به پدید عبد الله عباس گفت که پدرم گفت صدق الله یقینا آخر از من پست او قیام در سر و خدای تعالی
 مرا بعضی چند آن مال و نعمت داد که پست غلام تو دیم و هر یکی را بسیار مال بدادیم تا تجارت فرشت
 برای من گترین غلامی پست هزار درم سر یابید داشت آنکه گفت بر خدای کسی زیان نکند مال را که بر خدو
 با ضحاک آن عوض یا ختم و معفو شد بر سر و آمرزش و نیز از من بر سر که من بعضی آن جزه علم اهل مک
 بستای حق تعالی فرمود که ای محمد اگر ایش را خواهند یعنی این اسیران که با تو خیانتی کنند تو از دل میک
 میباش که پیش ازین نیز خدای خیانت کرده اند یعنی افعال که کرده اند صورت خیانت دارد یا کائن بود
 آنکه آن از خدای تو میشد است از اخیانت نام کرده اند یا با شک خدای و دوستان خدای خیانت
 کرده اند پس لا جرم خدای با شک ایشان که دند تمکین که از ایشان تا شما بر ایشان غالب شد و بدی
 گشته شدند و بعضی اسیر گشته و بعضی بهریت رفته و همچنین اگر با تو خیانت کنند و نقص چه
 نه کنند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند خدای تعالی نیز ترا تمکین کند از ایش
 و خدای تعالی عالم است با سرار ایشان و حکیم است با آنچه فرماید در باب ایشان بیکبار از ایمان و کبار
 از قبیل عتوب ان الذین آمنوا و جاهدوا با ما و الله و انفسهم
 فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا
 و لم یجاهدوا ما لکم من شیء حق یجاهدوا و ان استنصرکم
 فی الدین فعلنکم النصیر الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق و الله یاتعلون
 بصیر حق سبحان و تعالی چون در کار ایشان کرد و آنچه از حق ایشان فرمود در
 عقیب آن ذکر میمانی مبارجی بهر کرد و گفت الا انکه ایمان آوردند و بگردیدند بیزای و رسول و آنچه تصدیق
 آن واجب است و هجرت کردند از مکه و مدینه آمدند بمکه افتت تو و خان یان خود را که کردند و در سبیل من
 جهاد کردند با جان بدن کردند چنان در راه خدای صرف کردند و آنکه ترا و صاحب ترا جای دادند و او را
 گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصار ایمان که اعلی مدینه بودند ایشان و در مدینه بقیعتی نصرت یافتند
 که بعضی از ایشان دوستان بعضی انداز روس معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و اما آنکه ایمان
 آوردند و هجرت نکردند با تو از مکه مدینه نیامده اند شمار از ولایت و هرات آن هیچ چیز نباشد حسن
 وقت داده و سدی گشته مراد است که ایشان اولیا و بیکه بگردند و میراث و ترا و ایشان نفع نیست
 و این آن بود که در باب ایت اسلام میراث با ایمان بود و هجرت تا آنکه هجرت نکرد و بدو ایشان از میراث

مهاجران جزئی رسیدی و اگر چه خویشاوند بودی و برای آنکه بجزت نکرده بودی و در آن آیت و اولی الامر من بعدی
از انبیا و اولاد علی السلام گفت عواذات اولی الامر بعد از ایشان و او میراث گرفت بعضی دیگر
گفتند مرا بولایت آن باشد که فرق کرد میان ایشان و ایشان را بایشان و بایشان را بایشان و بایشان را بایشان و بایشان را بایشان
را ایمان بودی بجزت گفت حکم ایشان دیگر است که ایشان بایشان یکسان اند و شما را آن پایه نیست که از
ایشان باشد آنکه گفت اگر چنان باشد که ایشان بایشان استعانت گشته و از شما نصرت و یاری خواهند
بر شما واجب و لازم باشد نصرت ایشان را که این استعانت و نصرت بر قوی خواهد کرد میان شما و ایشان
میثاقی باشد که آنکه شما را ایشان نصرت نمایند و این از یاری نباید داد تا نصرت نمودن شما با شماست
و خدای تعالی بجز دانا و بیناست و الذی یهدی البعضهم لالبعض الآخر
نکن فتنة فی الارض و فساد کثیر و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله و الذین آدوا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقاً لهم مغفرة و
رزق کثیر و اما آنکه کافرانند بعضی اولیاء بعضی دیگر نه و دشمنان یکدیگرند
برای آنکه از ملت ایشان نه اند عبد الله عباس گفت مراد از ولایت میراث است که کافران مادی
ایل یک ملت باشند از یکدیگر میراث نمی بردند و ده گفت بسبب نزول آیه آن بود که هر دی سپاه و میان هر دو
شکر خود آمد و گفت اگر این از دست باشد از اینانم و اگر ایشان از دست باشد از ایشانم حق تعالی این
آیت فرستاد و بیان کرد که از مؤمنان آنکه باشند و موافقی باشند اولئک بعضهم اولیاء بعض و از
کافران آنکه کافرانند و منافقان آنکه باشند بعضی اولیاء بعضی تا آنکه کسی را که حکمی نباشد که از ایشان و
از انان آنکه گفت لا تتعلقوا اگر نمی کنید از شما فرمودند در قسمت خیرات و بخشیدن آن در زمین
فستبرک و منادی عظیم حاصل آید این جمع گفت اگر معاوضت و نصرت و یاری کنید یکدیگر را فستبرک
و فادی عظیم برید آید آنکه گفت آن کسی که ایمان آورد و بجزت نکرده و در راه خدای جهاد کرده و ایمان
و جهاد در راه خدای بنیول مان و جان محقق کرد و اندیدند و انصار یان با یار و نصرت و یاری بدت ایمان و
مال محقق کرده تا لا جرم همه را در تحکیم اند و ایمان و عقاب و استحقاق و اعزاز شایسته و روزی جزو گرام
که آن بدست است علیا خلاف کرده اند که حکم بجزت بر جزا است یا نه بعضی گفت که امر و بجزت نیست
لغوه علیا آنکه لا یجزت بعد الفتح از پس فتح مکه بجزت نباشد و درست است که حکم بجزت
بر خواسته و عقاب و از آنکه در سراسر ایام آن آورده و مان و اسباب و املاک را نگه دارند
و سراسر اسلام آید آیت آمد که حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب ایشان باشد چه او مهاجران بود و چه یار
و رسول که در آن اشغال از مکه بدین و اما قوله علیه السلام لا جزت بعد الفتح چون فتح مکه مخصوص است
ای

او ثواب

و فی جزت و حکم او با یار مکه مخصوص باشد برای آنکه بجزت آن بود که از سراسر اختیار خانه را بکشد و از سراسر
حرب با سراسر اسلام آید و بعد از فتح مکه مکه سراسر اسلام بود چون بایشان آن باشد که هر دی را در سراسر
از سراسر با سراسر دیگر آید و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم
و اولی الامر چهار بعضی را اولی بعضی فی کتاب الله ان الله یکمل لشیء علیهم
و انما که ایمان آورد و بجزت کردند پس از آنکه شما بجزت کردید و در دین خدای باشد یکدیگر متشبه
و جهاد کردند یعنی اگر ایشان بر پی شما نباشد و نه با شما نباشد بلکه از پس شما نباشد و چون با اختیار خود
و اسباب و املاک خود را بگرفتند و در پس شما آمدند و با شما در جهاد کافران و منافقان نمودند ایشان از
شما اند و در وجوب ممالک و بذل و نصرت و وجوب میراث و خداوندان و رحما یعنی خویش و ندان هر دو
از ایشان پیری اولیتر نه در میراث هر کسی که نزدیکتر باشد و بنوی او لیس و میراث چون چند استحقاق
میراث قرابت است و ساس رجم بر هر قرابت نزدیکتر میراث اولیتر است و این آیت دلیل است
بر آنکه قرابت قرابت باشد اگر عصیه باشد و اگر نباشد و اگر نسبه باشد و او اگر نباشد برای آنکه نسبه
ناحکم نباشد با قرابت قرابت و این آیت ناسخ است حکم میراث و نصرت و بجزت آنکه گفت که در ولایت
در آیت اول نصرت است و در ولایت میراث گفتند برده آیت حکم است زجاج گفت که کتاب الله لوح
مخفوفه است و گفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدای یا در قرآن که کتاب خدای است و خدای تعالی بجز
چیز علم است و و انما است و این سوره پیشتر در خدای یاد قرآن که کتاب خدای است و خدای تعالی بجز
صد و بیست آیت است فقت ده و چهارده گفت که مکه فی است و اقرب
سورقی است که بدین فرود آمد خدیجه یابی گفت که این سوره را چگونه سوره توبه خوانند و این سوره
سوره خداست عبد الله عباس گفت که عثمان بن عفان را پرسیدیم که سوره الانفال از مثانی است و سوره
براه از این است چرا جمع کردی میان ایشان و بر اوست از سبع طوال است چرا سوره الانفال در میان آورد
و چرا بسم الله الرحمن الرحیم نوشتی در اول گفت برای آنکه چون این آیتی چند آمدی رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتی این آیت در فلان سوره بنویس و این در فلان سوره بنویس و سوره الانفال در میان آورد
النبیه بر بدین فرود آمدند و در ده که عهد بود و ما را مشتهر شد و بیانی نیافتیم که از رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در آن میان بسم الله الرحمن الرحیم نوشتیم که بدستیم تکلیما است آخر آن سوره و اول این
سوره جبر و سفیان و عیسیه گفتند بسم الله الرحمن الرحیم آیت رحمت و امانت و سوره برات
در حق مشرکان و منافقان است و ایشان را رحمت نیست برای آن ننوشتند بر اة من الله
و رسول له الی الذین عاهدتم من المشرکین فیحوا فی الارض اربعة اشهر و اعلی
انکم غیر معجزی الله و ان الله یخفی الکاذبین حق سبحانه و تعالی بکرم

[illegible]

وین شبانه شسته مسلمانان گفتند: رسول الله که ما را بترسانید که اگر قرآن پس ما را از چندان دروغ
ترسانید که در عالمها و قیامتها باجه تیار شده و سر پای ما حجاب کرده و خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت ای مؤمنان و ای کفریان و ای انگیختگان آید و آید با بعد از هر مردان و خود دوستی میجو و با
انشاء الله اعتقاد میکند چون ایشان را این آیه میارند و اختیار کو کنند و کور را بر اینان برگزینند و دوست
نارند و هرگز از ایشان با این حال و احوالات گزیده و دوستی ورزند و با ایشان دوستی کنند و از این طایفه باطله
ای عهد بیکش از آنکه گوهران شاد و فرزندان شاد و برادران و زنان و خویشان شادمانی که آنرا کسب
کرده آید و تجارت و بازرگانی که از دست او و ثواب و اینان میسر میسر و دستگیر و سرانجامی که شاد آید و
کرده آید که این پس شاد و خوشتر است و دوست و دوستی قرار است از خدا ای و رسول او و خدا و کون
و زمین و این شش چشم و آید و مستطیل باشد تا که خدای تعالی که می خواهد بگردن بکشد و بر خود و بیعی کار
خود چار و از شش شک و کوفت آن آن بردوست مؤمنان حسن پیری گفت که از اعتقوبت است باصل
با اصل که این با نیکان و جید گرد است و خدای تعالی را اختیار باستان و چون آید که از امر حق بر آید و بدست
او صلح از این بسیار است و آید که چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که بجهت کشید و پیامدی و آن آید و
و بر آید و خوشتر از آنکه که من بعد میسر و هر گرامین پیامدی و الا چون میارند و با شش میان من و شما خوشی
خانه گریس این باقی آید من با شما التفات کنم کس بودی که بجهت کردی و در غیبت کردی و کس بودی
که گفتی من پیامدی که کردی و خوشی از آن و در آن و برادران و گفتی من را بکنم که توبه می کرد
و اختیار و شفقت برای ایشان باز است و بجهت نکردی خدای تعالی ایشان را از آن توبه کردی که کفرین
و اسلام مستقیم است بر حسب و قرابت از هر بین ترک فرزند و مالی با بیک گفت چون قطع قرابت و بر و پدر
از هر بین می باید گفت و واجب است قطع از اجنبی و از حیرت لازم قربا شد رسول خدای می فرمایند با بیک
احد که هم الا ما من حق کس بی الله و بعضی بی الله و بعضی یک از شما لذت ایمان و در صلوات آن نباید تا که
که دوستی او در دشمنی و در حق خدای و زمین او نباشد و درین آیت بر آید و مؤمنان و واجب گردانید
که از هر بین خود از هر دو جمله خوشتر است و جمله متافع و حکایت و حلقه طایفه و بدو شون خدای تعالی ما را
توفیق و چار باین قیام نام و از هر بین از هر دو یا بر خوشتریم
لقد نضرکم الله فیما بین
مکتوبه و یوم حنین اذا حجتکم کثرتکم فلم تعن عنکم شیئا و مضانت
علیکم الارض بما رحمت و تروا و علی المؤمنین و انزل جنود الم تر وها و عذاب الذین کفروا و اذ لکن
جنود الکافین تریب توب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم
حق سبحانه و تعالی بخیر و اگر مؤمنان کرده است با یاد ایشان میاید و میگوید که خدای شاد و غفرت

و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند یکی خدای شده این آن بتشلیت و اتحاد است که ترسیان
میگویند و از این برهم رفت و ایشان را الهوت و ناهوت تلقین کرده گفت عیسی استی بود و جسم
بود ولیکن پسر خدای بود و مردی دیگر را یحیی نام او ملکا و او را گفت که عیسی خدای بود و بی زوال و لایزال و بی
پرسه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت که از پس من این مرد را نایابین دعوت کنید که من
شماره آنم و ختم و برایش که عیسی را در خواب دیدم که گفت من از نور حق شدم و من فرود خواهم رفت تا بر شما
گشتم چون که در بقیع آمد و فرشتگان را بگفت و این سه مرد از پس او ترسیان را دعوت میکند هر یکی
کردن متابعیت میکردند و میان ایشان خلافتها امتدادی پیدا شد و حق سبحان و تعالی این جمله را ایشان را حکایت
کرد و گفت که چه و آن گفتند که جز پسر خداست و ترسیان گفتند که هیچ پسر خداست این را ایشان
گفتند گفت ایشان است بر شما یعنی سر زبانه خود میگویند و از حقیقتی و اصل نیست مانند آنست
که گفته اند و دیگر پیش از ایشان بودند گفتند پس ایشان که میگویند هیچ پسر خداست مانند آنست
که خود را گفتند که پسر خداست و آنرا این مرد و قوم گفتند مانند آنست که مشرکان گفتند که کافران
و خزان خدا نیستند یا آنچه خود را گفتند و ترسیان با خدا رسول گفتند و پسر خداست و مانند آنست
که خود را مقدم گفتند که پسر خداست که خدای تعالی ایشان را این گمان را که گفتند لعنت و عذاب
گناه و این را بگفت و و ملاک کرد و انداخته ایشان را این همه آیات و دلالات و حجج و برهان میگفتند
و از راه راست چگونه نشان دور میکنند

وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَنَسُوا مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِقَوْمٍ كَانُوا لَا يَتَّقُونَ
وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَنَسُوا مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِقَوْمٍ كَانُوا لَا يَتَّقُونَ
وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَنَسُوا مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِقَوْمٍ كَانُوا لَا يَتَّقُونَ

حق سبحان و تعالی درین آیت مدح و منفعت جویدان و ترسیان میگفتند که جویدان و ترسیان
از سر جلی و نادان رفتند و عالم را ندانند و خود را خدا دان گرفته اند ایشان میگویند که حلال است حلال
میدانند و آنچه حرام است حرام یعنی بقول ایشان حرام حلال میدانند و حلال حرام عدی بن طایم گفت من ترسیان را
و نیز یک رسول آدم و صلیبی از در کردن داشتم مرا گفت یا عدی این است از کرد و در کردن من انرا از کردن
بر آوردم و خدا ختم کرد رسول سوره برات خواندن گفت تا باین آیت رسیده اند و آنچه را که در میان ایشان
من و وین الله من گفتند که ما ایشان را پسر میگویم گفتند بقول ایشان حرام حلال میدانند و حلال حرام گفتم آری
گفتند شما ایشان را از آنچه میگویند طاعت میدانید گفتند آری گفت پس این عبارت ایشان بود و نیز
مسح پسر مریم را بخدای گرفته اند یعنی ترسیان و آنچه میگویند این الله را ایشان را گفته و این جویدان

و ترسیان را بر نموده اند الا انکما ایشان خدای را یکی است آن خدای که سزای پرستش نیست الا او پاک است
و منزه از آنچه با او نسبت گیرند و شرک آورند انکه گفت ایشان را پسر میگویند یعنی آنند تا نور خدا را بدست نهند و راه
حق را تار کنند که گداشته و دین خدا را باطل کرده اند بدین معنی بگفتارهای باطل خود صحت گفتند
هر یک رسول میگویند بعضی از این معانی گفته اند که ایشان معنای می که گویند تا بگفتار باطل خود و این خدای
گفته با کسی مانند خود را بدست آورده است و پس بنشیند چنانکه یکی از مباح را بدست میبرد یعنی میبندد و
که این دوستی است ضعیف که بگفتار ایشان باطل خود را بدست چنانکه این ضعیف بسیار دینی گشته
شود سدی گفت نزد خدای اسلام است حسن گفت قرانت بعضی گفته است حجت و دلیل است و با
و این جمله را به جسد ایشان میخوانند که این نور را نشانند و خدای تعالی با کرم و منع کرد الا انکه نور خود
را تمام کرد و انداخته اند الا انما می فرزند و اگر چه قرآن ظاهر اند و میخوانند که دین خدا را ظاهر شود و انکه گفت است
آن خدا را که پسر است و پسر خود را اصلی الله علیه و آله و قرآن که سدی است و چنان آورده و حج و بیت حق و این
حق که مسلمان است تا ظاهر کند و غالب کرد و از راه پسر خدا و اگر چه مشرکان کاره باشند از این عیاسی گفت
که معنی اینست که تا محمد را بر جهان شریع اسلام مطلع کرد ایشان چنانکه هیچ چیز بر وی پوشیده نماند و بر
و حلال گفتند که خدای من خود را خدا خواند و همه دین را و این نور خود را و همه دین را و همه دین را و همه دین را
کس نماند که در اسلام آید باطل و با کرم و از این اهل بیت هم این روایت کرده اند که گفت که تا باین آیت
بنور پدید نیامده است و قیامت نباشد تا انکه که این روایت آورده و مسند و اسود از رسول صلی الله علیه و آله سلم
روایت کرده اند که او گفت لا یسعی علی ظهر الارض حیت و بر و لا یدر الا اذ ید الله کل الاسلام و ما یفرغ من ویدل
ذیل با ان نیز هم فحاصل الله صمد و ما ان یصلهم فیدینون له ابره سلمه از عایشه روایت کرده اند که او گفت
که رسول فرمود که هر روز که شود تا مردم را دعوی پسر شد گفت من گفتم یا رسول الله من پیدا شستم که این باشد
پس از الله خدای تعالی این آیت نزد فرستاد و لیطهر علی الذین کلمه و انهم کفرن گفت این باشد عده
چنانکه خدای خواهد که خدای تعالی دین خوشتر پسر است که کس را که در دل او شغال در خیر باشد و حق کنند
تا نماند الا انما که در دین ایشان خیر نباشد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

وَأَمَّا الْفِتْنَةُ فَالَّذِينَ تَرَوْنَ بَيْنَنَا فَانقُضُوا عَهْدَ بَيْنَنَا إِنَّكُمْ كَانْتُمْ فِي عِلَتٍ

وَأَمَّا الْفِتْنَةُ فَالَّذِينَ تَرَوْنَ بَيْنَنَا فَانقُضُوا عَهْدَ بَيْنَنَا إِنَّكُمْ كَانْتُمْ فِي عِلَتٍ

حق تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای آنکسان که ایمان آورده اید بسیار از
اجبار کلام و جویدان اند و بسیاری از رهبانان که زاهدان ترسیانند با لباس مردم باطل و نفاق میخوانند با یک
و احکام رسول میگردد و تحریف کلام خدای میکنند و بر روی ایشان چیزی میگویند و از وجوه حرام کس
میکنند و حرام را حلال خود میکنند و مانند مردم را از راه خدای و دین او با میکروند و مانند مردم را از راه

کتاب

کارزار کشید چنانکه ایشان همه پادشاهان را در یکسخت و همه هم دست و پا بستند و بدینسان ایشان همه را
کارزار میکشند کمتر میشد بایشان یکوشید تا غلبه شمار باشد و تقوی پر هیز کاری کاری را کار برینده تا خدای
پادشاه شد خدای باستان و پرهیز کاران است نشانه و عطاء خدای گفتند که قتال در ماههای ورام
کاره قوی و عظیم بود فلان فصل فیه کپیوس منوع باثقل الاثر لیس حیث و جند و کثیر زهر و کثرت
قتال در ماههای ورام ورام بود تا حق سبحانه و تعالی سوره برآورد آنکه منوع شد این یوم گفت که عطا این را
بر پسیدم که قتال در ماه ورام منوع است یا در سوگند خود که منوع نیست برای آنکه دینی قاطع نیست شیخ
او **اقوال الشیخ زین العابدین علیه السلام** فی فصل فی الدن کر و اخلو فی غامضا
و یخرج من غامضا لیا طوبی اعدا ما حذرکم الله فیخلوا ما حذرکم الله ذین لهم سوره
الحالیم و الله لا یهدی القوم الضالین جمع از منصفان و علی گفت اندک کرب
ازین چهار ماه ورام داشتند از عهد ابراهیم و اسمعیل صلوات الله علیهما و کار خوب و عبادت بود که نمیدادند
آئینت و ما بتولی این ماهها را بخیر میشویم و نخواستند که یکبارگی استعمال ماهها ورام کنند بر پشت و روی
کردند یعنی ورام باز نرسد و استشد و ماه حلال را اندام و استشد عزم را با صبر آوردند تا بدین برین بود
که صبر ورام می بنداشته و عزم حلال و از آن احد الصبرین میخواستند انگار که از حاجت افتاد که از صبر تاضیر
که در تاج و از آن تاجیه را بخیر کردند تا برآورده و با یکبار بر تاج اسلام آمد و ورام با ماه محرم افتاد و بود و این از
پس روزگار در آن روز مجا بد گفت خوب در هر دو سال حج در ماهی از ماههای ورام کردند و دو سال در ذوالقعدة
و دو سال در ذوالحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر و این شی ایشان بود و اتفاق جان افتاد که آن سال که
رسول سوره برآورد فرستاد حج در ذوالقعدة کرد و سپس سال دیگر که رسول حج الواح کرد و ذوالحجه افتاده بود
و خدای تعالی این سوره فرستاد و شی ورام کرد و رسول علی الله علیه و آله و سلم در حج الواح خطبه و در آنجا گفت
که هیئت یوم خلق السموات و الارض است و انما غرض من اینها ان یذوقوا من ثلث شئ
لیات ذوالقعدة و ذوالحجه و الحرم و حجب فیهی یوم جمادی و شعبان روز خالید و یوم یحییان شد که بود
ماهها ورام با جای خود افتاد و حج با ذوالحجه افتاد و شی باطل شد این میس و ضحاک و می بد گفتند که اولین
کسی که شی کرد یوم مالک بن کنانه بود و از پس ایشان از شاهان بنام و ضحاک و می بد گفتند که اولین
در آمدی بر شی شستی و گفتی انما الاغاب و لا اجاب الامر لما اتوا الا حرمنا الحرم و آخرنا صفر و آخرنا الحرم
ما صفر را حرم کردیم و محرم را با زین و استیم چون گفتی ما حرم را حرم کردیم مشترکان سنانها از سر نیزه کردند
کردند و آنها ازین نیزه بکشیدند و تیغها با نیام کردند و می گفتند که شی و او گفتی این ماه محرم را حرم فرستاد
یعنی محرم را حلال کردیم سنانها بر سر نیزه میکردند و سلا حرام درست میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که این
شی که این کاران کرده اند زیاده است در کفر ایشان برای آنکه کاران کرده اند ایشان را خود کار فرود نیاورند که کاران

القوى

[illegible]

او که در او پیران شد از مکرم دوم دو تن بود یعنی دوم صاحب خود بود و آن ابو بکر بود و او صاحب خود را میگفت
که من ترسیده ام و من که خدای باماست ما را نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را فری رسد و چون او آن را میگفت
پادشاه الله که مرا بکشد من بیکرم دوم و اگر من خود را بکشد من بیکرم اول است باشد اگر ایشان در پای خود نگرند
ما را بکشند رسول علیه السلام او را گفت من ترسیده ام که خدای باماست ما را نصرت کند که رسول سرور در غار بود
عزیز و گفت ابو بکر اگر سستندی چند بود تا دیشام حاضر من فیر و آن که سستندان برادران شما را اندی از شما
آن که سستندان بخود دقت داشته که گفت عید الرحمن ابی بکر یا خدا و شبها نگاه آندی و این را بپوشید طعام
می آوردی چون خواستند که بروند و اشتیاق پیدا کردند یکی را رسول بر نشست و یکی را ابو بکر چون در نشستند
چهار کس بودند رسول بود و ابو بکر و حاضرین فیر و عید الله و یقط المیثی زهری گفت یا رسول الله علیه
الصلوات و السلام چون در غار رفت و نام آن غار فرمود و برادران خاتم بر ما باشد خدای تعالی عنک و
والله انما اوتانا فی هذه که در کعبه پیاده و این پیاده شما چون سر آمدن ملک و پیاده ای بر کعبه
بود گفت تا با اینجا بی است یا بر آسمان رفته است یا درین غار است یا بر زمین فرو رفته است و در غار
رفت و مصور نیست برای آنکه خانه عنکیموت بر جای است و در دیده نشده است و غایب گوی تر شکست
نگشته است و پای کسی باین مقام نرسیده است و او می خبر گوید که چون ابو بکر را عرضی بود رسول و را
میگفت خوشش می آید یا ایشان را ما را نمی بینند و ما ایشان را نمی بینیم و این یکی از ایشان است
تا ارا حق کند پیرو بکر و انید و گفت ابو بکر دیدی که ما را نمی بینند اگر ما را دیدی آب کز دوی رسول
علیه الصلوات و السلام دعا میکرد و میگفت اللهم اعم انصاف من حقنا خدا یا چشمهای ایشان را
از ما بگردان حق تعالی شرا ایشان حرف که از ایشان تا به در کوه میکرد و در غار نشد این سیرت
گفت که در عهد خطاب بخود را و سختی میگفت که در آن تفصیل می بود و ابو بکر گفت عرض شما
آست که مرا تفصیل بنید بر ابو بکر و الله که یکشب که ابو بکر با حضرت رسول در غار بود بهتر از همه عمر
که او در آن شب گاه در پیش رسول بودی و گاه پس استادی رسول و را گفت یا ابو بکر چرا چنین میکنی
گفت از پیش میروم که میاید که کسی کین کوه باشد که اگر از کین میروم آید یا چیزی پیدا از دین آید و بر تو
نیاید و مرا بگردان و تو را بگردان و چون باز پس ایستم اندیشه ام آن بود که اگر کسی از پس ما بیاید من رسد و من
سیر تر باشم چون بنظر رسیده خواست رسول که در غار رود و گفت یا رسول الله من اندرون روم و بیکرم که مبادا
که کسی کین کوه باشد و در غار رفت که در کوه دید و بیکرم که چون کسی را نیافت رسول را گفت در این
شب ابو بکر ای است میگفت قال انی فی الشراحت و قد فعلت و نحن فی سذب و فی ظلمة الغار
لا تخشى شيئا فان الله ثالثنا والله معكم كل ما منعنا و جاعل لشدتي بكم الى الثاب
فانزل الله سبحانه خدای تعالی سکینه و تقادیرین شب بر رسول فرستاد و گفت تا به صبح اینست که بر
ابو

ابو بکر فرستادی برای آنکه رسول را بگردان سکینه و تقادیرین بود و بعد از آنکه خوف ابابکر را بود و رسول را پس
او بیکر حلق تر باشد و اما که گفتند فراد رسول است از بهر آنکه جمله اخبار راجع به رسول بکند
از اول آیت تا آخر آیت پس باید که این تر بهم با وی راجع بود و در مثل این آیت تصریح کرده است
بکینه رسول فی قوله ثم انزل الله سكتة على رسول الله و سكتة یعنی بود از دشمن و الله پتین
و الله که دشمنی بود بر رسول و این بر پیغمبر را نبود و آنرا که سکتة و آنرا که سکتة و آنرا که سکتة و آنرا که سکتة
و باری شما که شما آن لشکر را می دیدید و آن لشکر فرشتگان بودند و کمال انار که کافره و عذرت کرد و کینه شد
که بلند تر است و در اینجا که دعوت و شان و کاد ایشان یعنی کار ایشان فرو نهاد و ایشان را مقبول
گذاشتیم و کفر خدای یعنی دین او و شریعت رسول همیشه بلند بود است عباس گفت کلام کفار شرکست
و کلام خدای ایمان است و گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله و خدای عزیز است او را نصرت کس احتیاج نبود
و رسول را نه از سر می فرستاد بلکه از جهت حکمت انزلنا احسانا و تقاللا و جاهدنا
يا ايها الذين آمنوا انكم كنتم تعلمون انكم كنتم تعلمون انكم كنتم تعلمون انكم كنتم تعلمون
عن صفا قريبا و سكتة فاصيدوا ان تبغوا و لكن بعثت عليكم الله و الله يعلمون الله لو استطعنا اخراجنا عنكم
نقلكم انهم لكاذبون عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم انك اذيت
بود که انزلنا احسانا و تقاللا و جاهدنا چون رسول صلی الله علیه و سلم صحابه را استغفار کرد و بجا داد
فرمود که بجا داد و بدی هر یکی بخیر و بیامانه و بیامانه تعالی آوردند خدای تعالی فرمود که بیامانه بجا داد و بجا داد
و اگر سبک بود و اگر کران بار مشغول اشغال آید و اگر بچار و چو آید و اگر از مال سبک آید و اگر کران بار اگر
در ویشید و اگر تو انکر و اگر غریبه و اگر شری و اگر که خدا و اگر عذاب اگر تن در سستید و اگر بچار کران سلا حید
و اگر با سلاح بروید و اگر که در کینه در راه خدای ایمان و مال و جان بزی باید کردن و بجا بخیل میکنید که این شما
را بهتر و خیرتر است اگر سید آید انش روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند این آیت رسیده فرزندان
خود را گفت خیرتر فی خبر و فی کار بسیار دید و میانش من کنید تا به است و در جم پسران او را گفتند که تو
پسر شده ما از نیات تو برویم گفت بر اساس کنی تا بروم او را ساز کرد و عزت در باریت و در کشتی
فرمان یافت تا هر گفت سید بن الحسب بغرات رفت و یک چشم او بر فتد بود او را گفتند این بر تو
واجب نیست تو مردی پیری گفت نه این فرمود و اند یاس است انزلنا احسانا و تقاللا و جاهدنا و اگر که از توانیم
که در میان ای لشکر باشم و متاع مسلمانان نگاه دارم عید الله عباس گفت این آیت منسوخ است یا رسول الله
لیس علی الضعفاء و الاغنیاء فی حق رسول صلوات الله و سلامه علیه من عزاء تبوک که در آن

بارید

مسافتی بود که در روز شنبه اتفاق افتاد که در آن روز رسول صلوات الله علیه برود و صبحی بود که در آن روز
مدینه خالی ماند ایشان را بر خاند رسول زنده چیزی که با چند بر نه و زمان و کوکبان را بر ده کند خدای تعالی
چهره سبیل را بر زستاند و ازین حال رسول را خبر داد پس رسول گفت چه باید کرد گفت خدایت سلام بکنند
و میگویند که درین خرافات که میروی هیچ نیاید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان فرمان آنست که علی بابای
خود بباری و خواب و خمر بوی دهی و سپاری تا بهم این نیاید تو و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تزاری
و آخری که وی عهد تو نیاید تو او باشد و آنرا شاید رسول صلوات الله علیه و آله علی را بر جای بنشاند
و مدینه با و سپرد و منافقان چون آن بدیدند بدیدار شدند که کید ایشان باطل شد چون رسول از مدینه یک
متر بر رفت زبان طعن در آن کردند و گفتند الآن محمد قلی علیه السلام قد غلبت مع النساء
والصبيان محمد علی را دشمن داشت و او را سیر آمده یعنی که او را با کوه کمان و زمان را که در امیر المؤمنین علیه
السلام چون این شنید بروی سخت آمد و فرخواست و سلاح در پیش و دشمنی را جلی کرد پس رسول علیه السلام
رفت نماز و یک بوی رسید و رسول از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد علی را دید و بشناخت
از وی شامش علی شامش علی می بینم چون نزدیک رسید گفت یا علی ما تلک علی الخوارج ترا چه بران داشت
که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن منافقان و آنکه چنین و چنین گفت رسول فرمود که ما ترضی بانک
و زوری و وحی و غلبه حق و قاضی دینی و منجز وعدی ملک می دویم دی و انت منی بمنزله هارون من موسی
الا ان لا یبقی بعدی امیر المؤمنین گفت رضیت و رضیت و رضیت و آنکه برگردید و این پستیهای گفت
الا یا عدا الله اهل الشقاق و اهل الاراجیف و الباطل یعولون لی قد قتلک الرسول فکلاک
في الخائف للناذل و یا ذاک الا لان النبی جفاک و ما کان بالناعل فمرت و سیفی علی عاتق
الی الراحم الحکم الناضل فلما ارانی هذا قلبه و قال قتال الا ان الناضل اثم ایزل فاشبهت بهار جاف
ذی الجبد الداعل فقال اخي انت من دونهم کرون من موسی و لم بالی و دوران وقت که پیوست
عنیت سز شوک که منافقان هر یکی بتعللی و بهمانه باز ایستادند خدای تعالی فرمود که ای محمد اگر این که تو
ایشان را بان دعوت میکنی ماضی بودی نزدیک و غیبتی بودی عاجل و سزای بودی میان و راهی
بودی شد و دور و از متابعت تو که دندی و در خدمت تو پیامندی و لکن مسافت دور است و راه
دشوار آنکه خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان نیامند و پیش تو سوگند خورند که اگر تا تو از تنهی تعاف
چامدیدی و ایشان سوگند به روح خود ندادند از غزوات و جهاد مخلف که و ندو نفس خود را بپاک می
کنند و خدای تعالی میداند که ایشان همه دروغ گویند آنکه خدای تعالی بر سبیل تعطف و لطفت
در رعایت بر سبیل خیر گفت که خدای از تو معذرت و چرا ایشان از دستوری دادی ایشان از دستوری علی
بایست و او تا از نظر بر شدی و پسدا گشتی که صادق از ایشان گداخت و کاذب کدام جماعتی را ایشان

در اعتقاد

در اعتقادی درست نبود بایکدیگر میگفتند که چه دم است ما را برخواستن و بسوزوم رتق در موافقت
نموده که چنان باشد که دست ایشان را بوی از ما جان بگذاره نیار و تدبیر آنست که هر یکی بساز کنیم و علی
چونیم که با آن مختلف کنیم بلکه می آمدند و دستوری میخواستند که گفتند که ما ساز را نداریم
و برگ نماند ازیم دستوری باشد ما و زن چند مقام کنیم و هر یکی بایزم و آنکه از عصب شما بیایم خدای تعالی
رسول را از اتفاق ایشان خبر داد و گفت که کدام قوم که دستوری میخواهند و کدام باشد که دستوری باشد
خواهند چنانکه گفت لا تشاءونک الذین یؤمنون بالله و الیوم الا خیر ان یجاهدوا
بأنف الهم و أنفسهم و الله علیهم بالتقین انما یستأذنونک الذین لا یمینون
بالله و الیوم الا خیر و ان ثابت کلمو یهم و کلمو یهم یزدون و لو ارادوا
الخروج لا یخرجون و الله عذرة اولکین کره الله ان یبعثهم فیکملهم و قیل
ان یفدوا و اشع القایعیدین لو خرجوا فیکم نازاد و کلم الا خیر الا و لا یضعوا
خللاکم یبغضونکم الذین و فیکم سماعون لهم و الله علیهم بالتقین
لقد استغفوا انفسهم من قبل و قاتلوا کلت الامم و نحنی جاللی و ظفروا امی الله
و نحن کایهون و یبغضون من نقول الذین یل و لا یفتنی الامی المؤمنین
گفت دستوری میخواهند آنکه بخدای و قیامت ایمان دارند و در آنکه جاد کنند یا لا و جادنا و غیره
چون چشند که تو جاد کنی یا ساز رتق کنی بیک دشمنان و ایشان دانستند که جاد کردن ایشان واجب است
ایشان از دستوری خواستند چه حاجت بود پس اگر دستوری خواستند در آمدن کار موسسان باشد و دستور عیله
خواستند در میان چون در او باشد که گفت که این شرط و اعلام برای تو می باید تا ایشان را بشناسی
و الا من خود عالم با حق ایشان بر جلد و تفصیل و همان و آشکارا و یکی و بدی و خدای عالم است بمقتضایان
و هر بر کاران که گفت که تقوی دار و و کست که تقوی ندارد آنکه گفت که دستوری دین معنی آنان خواهند
که بخدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شک و مرتاب باشد و ایشان در شک و حیرت افتاد باشند
و متحیر و کفر و کفر و ایمان یقین چه کار در پیش نه و میان و نه و این مذکور است و اولی و اولی و اولی و اولی
آنکه حق تعالی گفت که این منافقان اگر خواستند که بیرون آیند و در علم بیرون آمدن بودی بر آیت ساز
آن که ندی و عدت آن بس خدای پس از ایشان ساز آن بگردان و دلیل میکنند که فراموشند که بیرون آیند و
هم آن نبود و لکن کاره داشت خدای که از جای خود بر خیزد و از مقام خود در جنت از بهر آنکه اگر آمدند
از ایشان آنکه خط و فاد و قریب و القادش و فتنه چیزی دیگر حاصل شدی پس این سبب بود که
ایشان را تشبیه کرد و بر جای برداشت تا این شر نکند و این فتنه نبیند از او ایشان را گفت که بفرستند
ایشان را گفتند که شاید رسول گفت باشد ایشان را بر وجه تهدید و شاید که یاران ایشان از منافقان گشته

در اعتقاد

باشند که مرید و شهادت بکار آید با خود رفتن خوشی در خانه و مان خود بنشیند با ایشان که در مدینه نشسته اند
از زنان و کودکان و چهاران محمد بن اسحق گفت بعضی آنانکه دستوری خواسته بودند و سوار شرافت شدند
بودند و واحدی اسد بنی رسول در قاصد ابن الهات که خدای تعالی آفت و فایده ایشان بازگشت و
گفت همان به باشد که ایشان بنیاسند با شما اگر چه پاسبان در خیال فاد نیز آیند و در میان شما
گفتند و روند بقیه ای و سخن چینی و خفته جفت تا خفته و فادی در میان شما اندازند و در میان شما
اند و جاسوسان و خبر بران ایشان که احوال و کار با و شما معلوم میکنند و ایشان را از آن خبر میدهند و اگر
چه در میان شما اند اما در امر و فرمان ایشان اند و خدای تعالی دانسته که طاعتی است و خداوند که هر کس را
دل دارد از آن فاد و مشرو فتنه راوی کویر که چون رسول صلی الله علیه و آله سلم لشکر گاه بشنید و احوال
بوزعده العبد ابی لک گاه خود با جمعی متفقان بوی جده که فرو تراز فتنه الوداع است بزد و لکراکم از لشکر
رسول بنویس و چون رسول از آن منزل خیمه بگردد و پیشتر شد ایشان از اجای خود برخاسته و با رسول نشسته
رسول صلی الله علیه و آله دل شک شد خدای تعالی این آیت فرستاد که لَقَدْ بَشَّرْنَاكَ بِالْمَقْلَةِ مِنْهُ
مَبْلُ وَ قُلْنَا اَلَا مَوَدَّةَ اَي محمد همیشه کار این منافقان این بود است که ایشان فتنه جسته اند از
پیش ازین و فاد انکین اند اندر میان شما و خواسته اند شمار از زمین خود و از جا برگردانند و باز آید
با نواح و کمر و خیمه و غریب چنانکه روز احد بعد از عدا ابی که او قصد میکند تا کار با و تمام کرد و اند و در و بر کنند
سید جبر گفت که از منافقان دو از و کس در غزو تبوک در شب عقب بر شست باست و از منافقان چندی
رسول خدای زنده و میگویند ایشان همیشه درین فکر بودند و جلیلا میکردند تا انکه حق آمد یعنی نهره خدای
و ظهر و کار وین جدا شد و آشکارا گردید و اسلام را قوت بدید آمد و این منافقان کار بد و نامرزا
وَ اَنْ جَعَلْتُمْ مَخْرَجَكُمْ بِالْكَاذِبِينَ اِنْ تَقِيْتُمْ حَسْبَهُ تَسْوَءُكُمْ وَ اِنْ تَقِيْتُمْ حَسْبَهُ تَقِيْتُمْ
لَوْ قَدْ اَخَذْنَا اِمْرًا مِنْ مَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فِي حَوْتٍ مَبْلُ لَنْ يَصْبِرُوْا اَلَا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُ
لَا اَهْوَاؤُهُمْ اَوْ عَلَى اللّٰهِ لَكِنَّهُمْ كَلَّ الْمُؤْمِنُوْنَ قُلْ اَهْوَاؤُهُمْ اَوْ عَلَى اللّٰهِ لَكِنَّهُمْ كَلَّ الْمُؤْمِنُوْنَ
اَلْحَسْبُ لِيْكُمْ وَ لَكُمْ تَقَرُّبُكُمْ اَنْ يَصْبِرُكُمْ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَبْلُ عَسَى
اَوْ يَابِيْتُمْ اَنْ تَقَرُّبُكُمْ اَلَا تَسْمَعُكُمْ مَبْلُ يَقْتُولُ اَيْت در حق چند بقیس آمده اند از کلام
منافقان یکی بود که چون رسول بفرموده تبوک خواست تا بر و داد و گفت یا ابا و بیل یکسانی جلالتی است
شخص منم سرادی و صفاء افند تر که با بنی الاصفه یعنی بار و میان کار زار کشید و از آنجا سرب و وصیتان
آوردی و در میان بنی الاصفه برای آن خوانند که حبش بر تو غلبه شوند و از ایشان بر و آورده و در نزد خدای
که حاصل شدند از ایشان بر و سواد حبش و پاهای روم بود یعنی رنگ ایشان از تو فام آمد چون رسول و بر این
سخن بگفت او جواب داد و گفت یا رسول الله قدوم من دانسته که من بزبان من و با شما می تو رسم که سباده که
من

من زمان روم را به بنم ایشان شکیم مرا بقتل بر میگویند و آنچه چند گفت اینست که خدای بازگشت
از و گفت از ایشان شخصی است که میگوید یا رسول الله مرا دستوری باشد تا بنم بروم که اگر پیام
در فتنه زنان روم اقامت دست از من بدار و مرا در فتنه میدارند و در بنم میگویند انکه گفت که نه ای
ای محمد که ایشان خود در فتنه اند و در کوفه مانده اند و ای ترسد که در حرج و کوفه میان گرفتار شود و خود در
دریای کوفه غرق شده است آنرا فتنه می شناسد و کوفه را می شناسد و در فتنه محیط است و کوفه را
اگر آمده است چون این آیت آمد رسول بنویس که راکت من میگوید یا بنی سید شما کیت
گفتند چند بقیس است الا آنست که او بخیل و بدول است رسول گفت و آن داد و آذوی
بنی الخیل که ام در است که بی در میان تراست از بخیل بل سید که العقی الا یحیی الی بعد بشر بن البراء
معروف و حسان ابن ثابت درین معنی گفته اند و همان رسول الله و قول لائق بن قاتل بنا مع
بدون سید قتلنا چند بن قیس علی الکی تحله فیما و ان کان انکدا فقل و ای الداء اذ و کان من الله
رجع بجا و علی بیا و صوة بشر بن البراء و حق بشر فی الداء من صودا اذ اما انما الودع انما
و قال خذوه ان عاید اعدا انک حق تعالی و صف افغان در حق مومنان کرده و گفت اگر رفتی و
خیری و غنمی بتو رسد عین و اند و بکین کردند و ایشان از ان بکین کردند و اگر محبتی و قتلی بر من
بتو رسد ایشان کویند یا بگو گویم و حرم احتیاط بجای آوردم که اینجا حاضر نیامیدیم و بجا خود فتنه
و کار خود قرار گرفتیم و آنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حرم و احتیاط و از آن مقام که این گویند برگردان
و ماندان و حرم باشند بگوی محمد مرا بر جاعت را که باز رسد الا آنچه خدای تعالی ما را نوشته است و ما را
بآن خاص کرده اند است از نصرت و طهر بر دشمنان با شما و در جات چنان حسن بصری گفت
خدا آنست که کار ما سهل نیست بلکه راجع است یا مدبری حکیم که کارش بر و حکمت او است آنچه خواهد
بود از نیک و بد در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد ترشنگان و لطف باشد ایشان را چه مومنان است
که خدای ماست و مدبر کار ما و ما بندگان اویم و منفعتی که ما رسد از دوست و منفعتی که از ما منفعتی شود
بملکت و عنایت و دوست دوست و توکل کل بروی کرده ایم و مومنان باید که بر خدای تعالی توکل کنند
تا بر نصرت و معرفت کافران انکه گفت بگوی محمد بل تر بصوت آیا هیچ می نگرید و چشم میدارید و با توفیق
میکنید الا یکی از دو و یکو کسی که با رسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت برای آنکه در حالتی که کار زار
کنند باشند ازین دو هر چه باشد یا دست ما باشد یا دست ما را باشد اگر دست ما را باشد این یکی
حسبی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست ما باشد ما گشتیم این حسبی دیگر است
که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد بود و ما منتظریم که بشمارسد یکی از دو و یکی یا عدا ابی از خدای
در قیامت اگر از شیخ بچید و باید دست ما گشت شود و گفتند که مرا بعد از آن انواع عذاب است

که بابت رسید از خواحق و جز آن و اگر آن در دل دارد از شقاق آشکارا گنبد خون شما حلال کرد و در دست
مکاشته شود اکنون شما چشم دارید از آنکه شیطان و عده او شمار از غور و باطل و همین اسلام بزرگ
رسول صلی الله علیه و آله را بر سر استواریم و عده او را در اظهار روی او و قدرت رسول
قُلْ اَتَقِفُوا اَطْوَعًا اَوْ كُنْتُمْ تَخْلَفُونِمْ اَمْ كُنْتُمْ تَقْتُلُوهُمْ اَمْ كُنْتُمْ تَقْتُلُوهُمْ اَمْ كُنْتُمْ تَقْتُلُوهُمْ
وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُعَذِّبَهُمْ لَقَدْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَكَلَّا
يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الْاَوْدَاجَ اَلَا ذَهَبًا وَلَا يَفْقَهُونَ كَاِبْرَهُوْنَ وَلَا
تُجْنَبُ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلاَدُهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ الْبَاقِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَتُزَكَّوْا اَنْفُسَهُمْ وَهُمْ كَاِفِرُوْنَ حق تعالی میگوید که ای محمد شما را خود انقدر
کنید بطوع و رغبت یا بکراهت آن نفعه شما مقبول نخواهد بود برای آنکه شما قوم غاصبید و این
امر یعنی خبر است یعنی آنچه شما نفعه میکنید از شما قبول نمیشود پس آنکه شما را فایده و اعمال حسنه و صدقه
از کاران محل قبول نمیشود که عمل بی ایمان و اعتقاد درست قبول نشود آنکه سیان این علت کرد و گفت
که هیچ من بعد از قبول صدقات ایشان الا آنکه کار فرشته و نماز و رسول میگردند و کسی که بخدا و رسول
کار باشد صدقه قوی مقبول نباشد آنکه از سر ایشان خبر داد و گفت که ایشان بنام ایشان از سر
گشت و گاهی و این علامت نفاق است در خبر است که مردی بزرگ رسول آمد و گفت یا رسول
خبرم که من شافق باشم رسول فرمود یا پدر اگر شما باشی تا زکمت گفت آری گفت برو که تو منافق هستی
یکی ازین را دید که نماز میکرد گفت ای مرد این چیست که تو میکنی و این بر خلاف طریقه قرات گفت طایفه
البد و ریاضه الجسد و حاجه الاله و الولو و دیگر علامت نفاق ایشان آنست که آنچه نفع کنند بکراهت
کنند و بطوع و رغبت نکنند آنکه گفت ای محمد ترا عیب میبارد و مالها و ایشان و فرزندان ایشان که آن
خبرای که امت ایشان است برای آنست که خدای تعالی میخواهد تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان
و اعدا ب کند و دنیا با آنکه مال ایشان در عینیت آرد و فرزندان ایشان از اموال بی و باقی و صحابی
که بزرگان و مالهای ایشان رساله تکلیف شان فرماید تا در ابراب خیر صرف کنند باین جمله ایشان را
عذاب کنند و نیز ایشان چون پاسبان مال باشند و اشتغال آن غیری را بود و مشقت کسب اربح
حفظ بر ایشان بود و نفع دیگر از ایشان بود و دست ایشان بود و حسرت و خدامت چیزی دیگر باشد
و گفته اند که درین آیت تقدیم و تاخیر هست و معنی چنین است که تعجب میبارد تا مالها و کاروان
و فرزندان ایشان را دنیا که خدای تعالی میخواهد که تا باین مال که ایشان و فرزندان ایشان را باشد ایشان را
عذاب کند در آخرت تَزَكُّوْا اَنْفُسَهُمْ و تا باینکه بشود نفسهای ایشان و ایشان کار باشند یعنی
مرک ایشان رسد و ایشان بپیرانه و از کار آخرت و نظر اندران مشغول باشد و تَحْلِفُوْنَ

بجمله

بِاَللّٰهِ اَنْتُمْ لِمَنْ كُنْتُمْ وَبِاَصْحَابِ مِنْكُمْ وَلَكُمْ مِنْكُمْ قَوْمٌ يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا اَوْ
مُعَاذَاتِ اَوْ مَذْخَلًا لَّوَلَوْ اَلَيْتُمْ وَهُمْ يَحْلِفُونَ اگر حق تعالی گفت تا باینکه در راه
و دلیری ایشان بر خدای تا بیکدی است که سوگند بخورند بخدای و میگویند که ما از شمایم و بر زمین شمایم
حق تعالی بگوید ایشان که سوگند ایشان دروغ میگویند و شما نیستید و بر زمین شما نیستید
و لیکن ایشان فریاد کنند که از شما می ترسند این را برای آن خوف میگویند و اگر این منافقان علماء
یا بندگان و پناه گاه پسند یا غیری یا شکافی اندر گوید که اندران که ترسند یا جایی که اندران شوند و در میان که این
حاجت کنند ایشان از شمار کشیدی و در روی با بنام اندی و سر کشیدی و رشک رشتی باینکه بعضی
سرکش و جوج و مینه من یلینک فی الصدقات کَانَ اَعْطُوا مِنْهَا اِذَا هُمْ
یَحْلِفُونَ قَوْلُهُمْ رَضُوا مَا اَعْطَاهُمُ الْمَلِکُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا احْسِنَا اَللّٰهُ سُبُوْنُنَا
اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رَاغِبُونَ این زیاده قوی بود و منافقان که چون
رسول صدقات گشت کردی ایشان را توقع بودی که رسول چیزی بایشان دهد و رسول صلوات الله علیه
چ چیز ایشان ندان سبب که ایشان این آن بودند و استحقاق آن نه ایشان را راست می
آمد بر رسول عیب میکردنی و طعن میزدند و میگفتند محمد آنچه میدید به او انفس خود میدید و از احمق بود
که بخود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که ازین منافقان کسانی هستند که در شست صدقات
بر تو عیب میکنند و در آن بر تو طعن میزنند که تو ایشان را از صدقات چیزی دهی و این راضی شوند و اگر
نه بی چشم گیرند و نمی دانند که استحقاق صدقات را شرا بیلی است اول ایمان آنکه صلاح و طایفه است
و آنکه در پیشی ایشان انسان کار فرم و فاسق اند و تو آنکه مستحق زکوة نباشند اگر کسی را قوت و
گناه یکبار نباشد زکوة شوان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را بهر تقدیر هم باشد بدات
تصرفی نباشد که زکوة بدو شاید داد آنکه گفت و اگر ایشان نپودندی و خور رسد شندی بر این خدای و رسول
خدای بدیشان داد و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای بس است و از سر اعتقاد و وثاقت بر خدای
گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از فضل خویش و نعمت خویش نصیبی بدهد و رسول او همچنین کند و ما
رغبت در فضل خدای کردیم و امید بپوسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشان را بهتر و نیکو
تر بودی اِنَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِیْنِ وَ الْعَامِلِیْنَ عَلَیْهَا
وَ الْمَوْفِقَةُ قُلْ بَعْضُكُمْ مِنْ اَصْحَابِ الْقَابِ وَ الْعَامِلِیْنَ وَ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ اَبْنِ السَّبِیْلِ
وَ بَعْضُهُمْ مِنْ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَكِیْمٌ حق تعالی فرق میان مستحقان زکوة میکند
و میگوید که زکوة شوان دادا لا بد روی آن و مسکینان عبد الله همان و جابرین و زیاده زهری و بی بکنند
که فقیران باشند که سوان بکنند و مسکینان آنکه سوان بکنند ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت

کودم

راستی

کرد که می بین آن باشد که در ماضی و کفایتی نباشد که بدان مستغنی بود از هر دانی و از کس سوال شود
کودن و نداننده گفته اند که فقیر آن باشد که در هیچ چیزی نباشد و مسکین آنکه در چیزی بود و در
کفایت از او دلیل بر قول خداست **أَمْثَلُ الشَّقِيَّةِ فُكَاةٌ لَيْسَ كَيْفُ يَتَمَلَّوْنَ فِي الْهَرَسِ**
خداوند تعالی صاحب سینه را مسکین گفت و کشتی در هر یا مبلنی از دزد فرات گرفت و فرات را به سینه بود و کشتی را
ما و اوست و مسکینی نبود و مسکین آن بود که او را جایی و منزلتی بود و دیگر مستحقان زکوة آتشند که بران
عمل میکنند و از برای سستند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند بجهت
و ضحاک گفتند من آنرا حاصل بود و او را دهند و نیز دیگر شافعی است که آنرا بوی دهند باید که قدر عمل
او دهند و روایت عبد الله بن عباس و ضعیف یحیی و سعید و قول صادق و باقر است که منضمی بیک
با امام تا آنکه صلاح و استندید و دیگری از مستحقان زکوة مؤلفه قلوب انداخته گفت ایشان را
بودند از عرب که رسول صلی الله علیه و آله سلم دل ایشان را بر ایمان زد که وی ۱۴ استقامت دادی ایشان را
تا باشد که ایمان آرند عبد الله بن عباس گفت که قوی بودند و قریب التوبه با سلام نیز دیگر رسول آمدند و از
وی چیزی خواستند که با وی گفتند مردی و نیکت بر من او مقام کردند و دیگر شافعی برگشتندی
راوی خبر گوید که صفوان بن امیه گفت که رسول صلی الله علیه و آله سلم را عطا می داد و در هر جهان از دشمن
تر نبود در من تا چندانی پس او را که از خود و سر کسی را در جهان ندانستم فلهذا حق قوله **فَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ**
شعبی و حسن بصری گفتند که مؤلف قلوب در عهد رسول بودند و این معنی در عهد ابوبکر متقطع گشت
و بیشتر اهل عمل گفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بر جهاد و وجود
امام عادل نزدیک این شیعه و مذهب شافعی است که ایشان بر دو قسم اند مسلمانانند و غیر مسلمانان
ساقط اند و اما مسلمانان قسم ایشان بر جای است و سهمی دیگر از زکوة در آنرا که در چندگان صرف
گشتند بیشترین فقها گفتند آنکه مکاتبان اند که خویششان را باز خریدند و از بیاه و خود بعضی داده
باشند سهمی از زکوة بایشان و چند تا گروه را خویششان را از سر تنی آزاد گشتند و این مذهب شافعی
است و مذهب اهل شیعه است که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد در وقتی که امام
متصرف نباشد مخیر است اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد بندگان مسلمانی
و نماز گذاران را که در مشقت و رنج باشد باز خرید و آزاد کند و سهم دیگر در جهاد و داران هند بشرط
آنکه ایشان آن مال در معصیت صرف نکرده باشند و باقر علیه السلام گفت که خدمت آن باشد
که او ام ستمه باشد و صرف کرده نه در معصیت امام از بیت المال امام را بگذارد و قسم دیگر
جهاد است که از برای سپی الله خواهد است چون اصحاب سلاج و غزاة و مرا بطان کرد و پیش
باشند و قتلی و اگر در ورش نباشد و این مذهب شافعی است که نزدیک اهل شیعه در خویشی

اعتبار

اعتبار نیست درین صفت و مذهب ابو حنیفه است که آنکس که توانگر باشد بی شوقی
و اذن دیگر ازین مستحقان زکوة این السبیل است یعنی مسافر تا از راه کندی بجا نرسد که در راه
این السبیل گشت که راه او زده باشد و چیزی نماند که با وطن خود رود و اگر چه در شهر خود باشد
مان باشد و نیز دیگر ابو حنیفه این صفت حاجیانند که راه ایشان زده باشد و شافعی گفت که کسی اند
که بسبب طاعت خواهند رفتن و برگ ندارند که سفری کنند و گفته اند که معاصرت آنکه گفت فریضه
خداوند تعالی در مال شما برین قوم را نصیبی و حق داده است و فریضه کرد و ایستاد و شاد و با او این فرموده
و او همیشه عالم بود است و است بمصلح شاه حکیم است با آنچه مرشدا فرمود حکمت و حصول بود
و صلاح شماران باشد مال زکوة با وجود رسول یا نایبان واجب باشد که پیش ایشان در غایت
مصلحت و انداختن قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال از ابرج قسمت کنند از این نظر
مسکین و رقاب و غار بین و این السبیل و دیگران ساقط باشند و او مخیر است بهر یکی چند که خواهد
به بدلان است که کمتر از نصیب یک نصاب یک کسی نگیرد و اگر خواهد چه یک صنف و چند و یک
تخص بد و چون در شهر مستحق یا بهر جای دیگر نرسد **وَهُمْ هُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ**
وَيَعُولُونَ هُوَ أَذْنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ يُؤْمِنُ الْمُؤْمِنُونَ
وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ أَنْ تَرْضَوْهُ
أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَوْنٌ يُحَادِدُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَأَنْ لَهُ تَارَ جَعَلْتُمْ خَالِدًا
فِيهَا ذَلِكَ الْخَبِيرُ الْعَظِيمُ میگوید از جمله منافقان کسی اند که بغیر خدا برای برافراشته
و این جهت هر امام بن خالده و حلاس بن سعید و ابی اس این قصیر و مساکین بر نیز و سعید بن یزید
در قاعه بن عبد الله بن زور قاعه بن یزید که ایشان رسول را در نماز نیدند و گفتند که او گوش است
و گفته اند که هر حق که پیغمبر را نرسد گفتندی بکی از ایشان که در غیبت او چنین که نباید که بسع او رسد
در نماز گفتند با کفون هر چه میخواهم میگویم اگر باور رسد بریم و عذر خواهی کنیم و انکار کنیم که او از خلیفان
برشند و باور کنند و او گوش است یعنی هر چه گویند او بشنود و جمیع از معصران گفته اند که این آیت
در حق مروی آمد از منافقان نام او نفییل ابن الحارث و او مروی بود سیاه کایه مروی میوه ها در آن کشید
سرخ چشم خسته الخاق ذمیم الوجه و او آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من آنرا از نظر اشیاء
غایت نظر نفییل بن الحارث هر که خواهد که در شیطان نکند و در نفییل ابن الحارث نکند و او حضرت رسول یا ستمانه
نقدی کردی و او گفتند این ممکن بود که در ترا ملاقات کند او گفت **أَمَّا يَوْمَئِذٍ** ستمانه مروی شد و است
هر چه میت باشند و قبول کنند و اگر قبول نکنند سوگند جویم تا با و در او چون این بگفت خداوند تعالی جمل ملا

این آیت فرستاد و رسول را ازین خبر داده و گفت گوی که او گوش خیر است شما را خبر شود و قبول کند
و سرش نشود و قبول نکند یا خود کوشی است بهتر شما را یعنی آنکه بشنود و تصدیق کند شما را بهتر از آن باشد
که چون نشود تکذیب کند و باور ندارد بخدای ایمان آورد و کوشش با و می کند و موافق تصدیق کند و شافق
تصدیق کند موافق ایمان دهد از و بیخ ایمان گوید و اندر رحمتی بود آن که از ایمان آوردند از شما و کسی
که رسول خدا را صلی الله علیه و آله را شنید ایش از انصافی در و ناک است سدی گفت چنانچه منافقان
میگفتند و در میان آنکه رسول تا سر این میگفتند که اگر این حق است که محمد میگوید ما از خبر تیریم که در انصاف
باشید چشم گرفت و گفت بی بجهین آنچه محمد میگوید حق است شما از خبر تیرید و پیامده رسول را خبر داد
رسول صلی الله علیه و آله شما بخواند و ازین حال پرسید ایش از انصاف که در و میگویند خود را نیکو گویند که در
دروغ میگوید رسول صلی الله علیه و آله برای آن سوگند ایش را باور داشت غلام و لشک مشران او عامر
بن قیس بود سرسوی آسمان کرد و گفت **اَللّٰهُمَّ صَدِّقْ الصَّادِقَ وَكَذِّبْ الْكَاذِبَ** بار خدا یا راست
و دروغ این سخن هر گاه تا معلوم کرد که راست که گفت و دروغ که گفت خدای تعالی این آیت فرستاده
و آن که گوید که راست گوی که در و منافقان را در و غیبت منافقان از انزاع تنبک مختلف کردند
چون منافقان با او آمدند ایش از تعالی آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایش را بگویند
خدای تعالی این آیت فرستاد و گوشت این منافقان میخواستند تا شما که صبیح رسولید خوش شوند و گردانند
و خدای و رسول خدای سزاوارتر از آنکه ایش را خوش شود و گردانند که ایش از موافقت و این دارند
بجای رسول آیا این منافقان غیبت اند که هر کس با خدای و رسول کند عین لغت کند و عیب آن آورد و از خدای
تعالی ترسد و از خدای که خدای داده باشد در گذرد و را یا باشد واجب و استحقاق آتش و در و گاو در آن
خاله و جاید باشد این است رسول صلی الله علیه و آله عذاب بزرگ که هر که را در آن در و غیبت باشد
يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ يَّخْلُصَ لَهُمْ سُوْرَةٌ مِنْهُمْ يَخْلُصُوا بِهَا مِنْ اَذْنِ الْمُنَافِقِينَ و لیکن شما که میگویید **اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ فَاِنَّكُمْ**
اَبْأَنْتُمْ اَعْلَمُ بِالَّذِي نَفَعَكُمْ خدای تعالی رسول را از سر منافقان
خبر میداد و میفرماید که می ترسند این منافقان از آنکه سوره بیایند که در این کشف سر
ایشان باشد و خبر چندین سوره از ضمیر دل ایشان آنکه بر سپید بعد گفت ای محمد این منافقان است
میکنند که متفقاً از آنکه خدا را بگویند که خدای تعالی سر شما را پوشیده نه اندا شکار کرده اندا را بر
صحرای کشف نمود و آشکارا کرد و اندر پروان آورد و آنکه شما از اظهار آن میترسید قتل داده گفت
این سوره را تا خود ادا می کرد و در و رسوایی منافقان و کشف اسرار ایشان است این که در
گفت این آیت در شان او آورده که منافقان آمد که در شب بر او رسول آمدند و در حق میگویند

گویند

گروه در شب تاریک تا رسول را بکشند یا شتر را بر ما نشاند تا ویرا پیغند و گفتند که ایش از پست
و پست مرد بودند و باین همه خایف شدند از آنکه خدای رسول را خبر دهد و ایش از رسول آمد
و رسول ازین حال را خبر بود تا آنکه چهره رسول آمد و رسول را خبر داد رسول علی را گفت که تو ایش
پیشش تا قتل من بر تو و پیامده و زمام تا قدر رسول علیه السلام بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت
خدیجه یمنی را فرمود که سابق بود چون رسول ایجا رسید که ایش از کین کرده بودند آواز داد و بیک
یک را بخواند بنام و گفت یا فلان و یا فلان چون ایش از بدانشند که رسول بر سر ایشان مطلع شد
پیش و دیدند رسول فرمودند شما را چه برین داشت که ما را را کردید و از پیش ما پیامده گفتند
یا رسول الله این جای محضوفت و کین گاه و دشمن ما چه کردیم تا این بیکریم تا اگر دشمن باشد و را بر اینم و راه
پاک کنیم رسول فرمود بخلاف اینست که شما میگویند و خدای تعالی را از خبر تیرید و خبیث ثبت شما خبر
داد امیر المؤمنین علی گفتند یا رسول الله دستور بدو تا بهم را گردان بر نیم فرمود که تو ایهم که مردان
گویند که محمد قوم خود را و صحابه خود را بیکد خدای تعالی کار ایشان مرا گفتیت کند بدید کشند یا
رسول الله چند چید باشد فرمود و سپرد و رفتی است از و در و خدای تعالی بدول ایشان تنان جان
ایشان از آن نیست شود قول تعالی **وَلَيَنْصَلِّنَّ سَأَلْتَهُمْ عِبَادَ اللَّهِ عَرَفْتُمْ وَ قَتَلْتُمْ وَ زَيَّرْتُمْ** ایش از کین کشند که در
از جلد منافقان در غزاة تبوک گفت که ما ندیده ایم صبیح تو از قرآنم بزرگتر و دروغ گوید و در تر کار
زار یعنی از اصحاب رسول و عوف بن مالک بشنید مالک بر و زود و او را گفت و دروغ میگوید ای
منافق آنکه پیامده رسول را خبر داد و منافق و رسول بر نشسته بود در رکاب رسول میرفت و عذری
خواست و میگفت **اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ** ما بازی میکردیم بر سپیل پزیر و مزاح سخنی میگفتم
خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود که اگر تر سوال کنی ایشان که شما چه میگفتد ایشان گویند
ما در حدیث بودیم و در میان مزاح میکردیم بگو ایش از ای محمد چون این سخن گویند که شما بخدای تعالی
استند امیر ایضی گفت در عهد اندکی رسول آمد که بسدایان و رسول استند اگر وی چون خدای تعالی
رسول را از سر او خبر داد که گفت **اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ** **لَا تَقْنَطُوا اَنْ يَّخْلُصَ لَكُمْ**
اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ **لَا تَقْنَطُوا اَنْ يَّخْلُصَ لَكُمْ** **اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ** **لَا تَقْنَطُوا اَنْ يَّخْلُصَ لَكُمْ**
اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ **لَا تَقْنَطُوا اَنْ يَّخْلُصَ لَكُمْ** **اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ** **لَا تَقْنَطُوا اَنْ يَّخْلُصَ لَكُمْ**
چون منافقان می آمدند و از افعال بد خود عذر میخواستند خدای تعالی فرمود که هیچ عذر نخواهد
که جای عذر مانمانه است بعد از آنکه اسرار شما منکشف گشت شما را اعتذار بدو می نه اند و بدو می
که شما کافر شدید پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از آنکه منافق بودید از برای آنکه بعد از ایمان

اینها را ای که خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد بفضل و کرم خویش بکلی گفت که این جهان بود و کرمش از آنکه
رسول بپرسید ایشان در سختی و جلد و در سختی بود چون رسول بایشان آمد ایشان را باطلان و تقییم
مستغنی کرد و این مثل مشهور است که اتق من شر احسن الیه از شر الکس ترس که با وی اسباب
کرده باشد ای که حق تعالی گفت قاتل یثوبو ایک غیر المم اگر تو به کشتن ایشان ناپا باشد که در دنیا ازین مذلت
و عار و ستم برهند و در قیامت از عذاب و دوزخ و اگر بر گردن او اعراض کنند از تو به گردن و ایمان آوردن قاتل
تعالی ایشان را عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ و ایشان را در زمین باری و باوری نباشد که ایشان را
حیات کند **وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُفِقْنَ وَلَكِنْ مِّنْهُم مَّنْ لَا يَفْقَهُ**
الْفَرْقَ بَيْنَ الَّذِي عَاهَدُوا لَهُ وَ الَّذِي عَاهَدُوا لِنَفْسِهِمْ فَلَا يُفْقَهُونَ إِلَّا هَذَا
أَنَّ اللَّهَ يَلْغِيهِمْ فِي دِينِهِمْ وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا
تعلیه این خطاب الانصاری پیامد و رسول را گفت یا رسول الله از خدا بخواه تا مرا حالی صد رسول گفت
و یک یا تعلیه بود و قناعت کن با من که داری آنکه را که شکرش کنند بهتر از بسیاری که از شما شکند و روزی
جند رفت و باز آمد و همین سخن بگفت و گفت یا رسول الله من حق خدای از او بدیدم و حقیقا بگویم و باور
صله اوست که رسول گفت یا خدا یا تعلیه را علی بده و او را گویند و چند بود خدای تعالی زیادتی در دنیا و تا
چنانکه مورد نیاز آن ای فرزند چون مالش بسیار شد خویشش را با تعدد و مراعات مال داد پس از آنکه شیخ نماز
در مسجد با رسول گذاردی چنان شد که هر روز مدینه جای بساخت که گویند شش ایجا بودی و نماز پیش
و دیگر با رسول کردی و نماز باعداد و ششم و هفتم ایجا بودی که گویند زیاد تر شد از آنجا بر رفت و وادی برگزید
بود در جنب مدینه که گویند از آنجا ببرد و جایی بساخت و از آنجا نماز با رسول کردن باز عمار و از آنجا بپای
و نماز آینه کردی چون مالش بیشتر شد از نماز آینه باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال
مدینه از وی بر سیدی رسول علیه السلام گفت تعلیه چکر گفت یا رسول الله جده آن گویند دارد که
هر چه وادی نیکی بخیر بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و مقام کرده مردی را از جمل بنحی اندوختی
از نبی سلیم و برای ایشان احکام است آن صدقه بود و نموشتن و گفت بروید و از تعلیه حق خدا سبب
بستانید و بفلان مرد سلی بروید و از و شتر بسیار داد و از او نیز زکوة بستانید ایشان را پادشاه و نامه
رسول بر تعلیه خواندند و از او زکوة خواستند او گفت که این جزیه است بروید بجای دیگر تا من رای خود
به پنجم و فکر کنم ایشان رفتند نیز یک آن مرد سلی و نامه رسول بروی خواندند او گفت سمعنا و طاعة لله
و حکم رسول الله و اگر در میان شتران رفت و آمد رسول نموده بود از اسنان شتر یک به چهار بهترین
آن گفتند رسول ما را فرموده است که بهترین ماست نیم او گفت که عا شک من چو خیار و کزیده مال بخدا

و من

و رسول خدای دهم ایشان را بشنیدند و باز آمدند نیز یک تعلیه او در کربا همان گفت که این مانند جزیه است
بروید بجای دیگر تا من رای خود به پنجم و فکر کنم ایشان رفتند نیز یک آن مرد سلی و نامه رسول بروی خواندند او گفت سمعنا و طاعة لله
و حکم رسول الله و اگر در میان شتران رفت و آمد رسول نموده بود از اسنان شتر یک به چهار بهترین
آن گفتند رسول ما را فرموده است که بهترین ماست نیم او گفت که عا شک من چو خیار و کزیده مال بخدا
اینها را ای که خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد بفضل و کرم خویش بکلی گفت که این جهان بود و کرمش از آنکه
رسول بپرسید ایشان در سختی و جلد و در سختی بود چون رسول بایشان آمد ایشان را باطلان و تقییم
مستغنی کرد و این مثل مشهور است که اتق من شر احسن الیه از شر الکس ترس که با وی اسباب
کرده باشد ای که حق تعالی گفت قاتل یثوبو ایک غیر المم اگر تو به کشتن ایشان ناپا باشد که در دنیا ازین مذلت
و عار و ستم برهند و در قیامت از عذاب و دوزخ و اگر بر گردن او اعراض کنند از تو به گردن و ایمان آوردن قاتل
تعالی ایشان را عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ و ایشان را در زمین باری و باوری نباشد که ایشان را
حیات کند **وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُفِقْنَ وَلَكِنْ مِّنْهُم مَّنْ لَا يَفْقَهُ**
الْفَرْقَ بَيْنَ الَّذِي عَاهَدُوا لَهُ وَ الَّذِي عَاهَدُوا لِنَفْسِهِمْ فَلَا يُفْقَهُونَ إِلَّا هَذَا
أَنَّ اللَّهَ يَلْغِيهِمْ فِي دِينِهِمْ وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا شَاءُوا
تعلیه این خطاب الانصاری پیامد و رسول را گفت یا رسول الله از خدا بخواه تا مرا حالی صد رسول گفت
و یک یا تعلیه بود و قناعت کن با من که داری آنکه را که شکرش کنند بهتر از بسیاری که از شما شکند و روزی
جند رفت و باز آمد و همین سخن بگفت و گفت یا رسول الله من حق خدای از او بدیدم و حقیقا بگویم و باور
صله اوست که رسول گفت یا خدا یا تعلیه را علی بده و او را گویند و چند بود خدای تعالی زیادتی در دنیا و تا
چنانکه مورد نیاز آن ای فرزند چون مالش بسیار شد خویشش را با تعدد و مراعات مال داد پس از آنکه شیخ نماز
در مسجد با رسول گذاردی چنان شد که هر روز مدینه جای بساخت که گویند شش ایجا بودی و نماز پیش
و دیگر با رسول کردی و نماز باعداد و ششم و هفتم ایجا بودی که گویند زیاد تر شد از آنجا بر رفت و وادی برگزید
بود در جنب مدینه که گویند از آنجا ببرد و جایی بساخت و از آنجا نماز با رسول کردن باز عمار و از آنجا بپای
و نماز آینه کردی چون مالش بیشتر شد از نماز آینه باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال
مدینه از وی بر سیدی رسول علیه السلام گفت تعلیه چکر گفت یا رسول الله جده آن گویند دارد که
هر چه وادی نیکی بخیر بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و مقام کرده مردی را از جمل بنحی اندوختی
از نبی سلیم و برای ایشان احکام است آن صدقه بود و نموشتن و گفت بروید و از تعلیه حق خدا سبب
بستانید و بفلان مرد سلی بروید و از او شتر بسیار داد و از او نیز زکوة بستانید ایشان را پادشاه و نامه
رسول بر تعلیه خواندند و از او زکوة خواستند او گفت که این جزیه است بروید بجای دیگر تا من رای خود
به پنجم و فکر کنم ایشان رفتند نیز یک آن مرد سلی و نامه رسول بروی خواندند او گفت سمعنا و طاعة لله
و حکم رسول الله و اگر در میان شتران رفت و آمد رسول نموده بود از اسنان شتر یک به چهار بهترین
آن گفتند رسول ما را فرموده است که بهترین ماست نیم او گفت که عا شک من چو خیار و کزیده مال بخدا

ایشان

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
دارند با کسی نگویند و نجوای نهند و آنچه بگویند از آن کس که برایشان اعتماد دارند و خداوند تعالی
داننده عنیهاست آشکار و نهان او دانند حسن بصری روایت کرد از رسول و عبد الله که اگر آنچه من
مکن یخبره فمؤمنافق و ان صلی و صام و رعت من غیر الله فکاذب و اذا حدثت رجلاً فاحصنتم فیما
و اذا تخبرتم به فاحصنتم و اذا عاهدکم فاحصنتم و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه روایت کرده
از مقاتل این چنانکه او گفت که من بر نفسی ستم نموده ام ابو سعید مثنوی از ابو هریره و ابو هریره از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت نکلت من کون فیما یقولون منافیاً و اذا حدثت کذباً و اذا تخبرت کاذباً
و اذا عاهدت کلفتم و این حدیث بر من سخت آمد بر خود بزرگسیدم و بر جمله مردمان از آنکه کسی بود که از این
خالی بود و قضای ستم نموده یا کرده و بخوار آدم از علماء بخارا این حدیث پرسیدم از آن فرقی نیافتم بر آدم و از
علما هر چه پرسیدم هیچ راحت ندیدم بیش از آنکه آدم هیچ فرج ندیدم شنیدم که ستر بنی هاشم بجز جابر است
الجار فتم و این حال بر وی عرضه داشتم مرا گفت که من نیز همچون تو فانیم بزی روی که سید جبرائیل است
و از وی پرسش کردم و این حدیث پرسیدم مرا بجنس بصری جواب داد که و گفت من در پی چیزی نیافتم بر
خو استم و بعد رفتم پیش حسن بصری فهدای او بکنتم گفت رحم الله شرا و سعید این چنان بود که چون رسول
علیه السلام این حدیث بگفت صحابه دل مشغول نموندند و تیار شدند که از رسول پرسند بجز فاطمه علیها السلام
آمدند و گفتند یا بنت رسول الله پدرت از خود چیزی کرد که ما بعد از آن اندیشه نایم فضل کن و از پدرت
پرس معنی این حدیث خاص است یا عام فاطمه پامد و این حال بر رسول عرضه داشت رسول علیه السلام
سلمان را فرمود تا او را از او که الصلوة جامعہ چون مردم جمع آمدند بر منبر رفت و خطبه کرد و آنکه گفت ای مردمان
من شخراکم که هر کس از کتب خصلت منافق بود اول آنکه در حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت کند
و وعده را خلاف کند باین حدیث شمارا نخواستم منافقان را خواستم اما آنچه گفتم در حدیث دروغ گفتند
آن منافقانند که بزرگ من آمدند و گفتند ما بتو ایمان آوردیم و بدیوت تو مقیم من ایمان را باوردیم
خداوند تعالی در حق ایشان آیه فرستاد **إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي هَذِهِ نَسْمَعُ**
لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي هَذِهِ نَسْمَعُ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي هَذِهِ
و آنچه گفتم چون این سخن گفتند امانت نماز است و شرائط آن ایشان در آن حیانت
کردند و خداوند تعالی در حق ایشان آیت فرستاد **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هٰؤُلَاءِ فَسَيَكُنْ اَصْحَابُ لِبَاسٍ**
قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي هَذِهِ نَسْمَعُ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي هَذِهِ
آن بود که تعلیم بن مالک پامد و گفت یا رسول الله ان لی غنیمات و اتی مولع بالآیه من کون کفر
چند دارم و عاکن تا خداوند تعالی در آن برکت کند که من حق خدای و حق را و دیگر با وجبی بدین من و ما
کردم

کردم خدای تعالی او را آموختند و بسیار از او چون وقت صدقه آمد کس فرستاد بخل کرد و وعده
خیانت کرد و خدای تعالی این آیت فرستاد **وَيَسْتَفِیْهِمْ مِنْ عِندِ اللَّهِ فَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا مُنْقَلِبًا**
لَا يُصْلِحُهُمْ وَتَلَکُمُ نَارُ الْفِجَارِ أَوْ لَا تَلَکُمُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَعْضُ أُولَئِکَ هُمْ
چون این بشنیدند دل خوش شدند و مال عظیم صدقه دادند و بخی دیگر در معنی حدیث اینست که شمع
نباشد که رسول علیه السلام باین حدیث آن خواست باشد که هر که این سه خصلت را کار بندد و اعتقاد
جو از وی او کند منافق بود **الَّذِينَ یَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ**
وَالَّذِینَ لَا یَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فِی سُبُحَاتٍ بَشَرِیَّةٍ سَخِطَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ
و مشران گفتند که سبب نزول آیت این بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت بر صدقه
حدیث کرد عبد الرحمن بن عوف آمد و چهار هزار درم داد و گفت چهار هزار برای عیال باز گفتم چهار هزار صدقه
کردم رسول او را عاقد و گفت بارک الله فیما أعطیت و فیما اسکت خدای تعالی چنانی مال داد او را که شش
مال او هزار درم براند هر زن را پششاد هزار درم رسید و عاصم این حدیث را صد و پششاد و شصت و سق فرمود
چاو و صد کرد و رسول علیه السلام آنرا قسمت کرد و مردی بود نام ابو عقیل انصاری صاعی فرما آورد و گفت
یا رسول الله دی بعد روزگار کردم و دو صاع فرما را داد و نیکی را برای عیال باز گفتم و یکی را صدقه آوردم رسول گفت
برو بر سر فرمای صدقه منافقان چون این دیدند طعن زدند و گفتند عبد الرحمن و عاصم آنچه از خبر ما دادند
خدای مستغنی است از صاع فرما که ابو عقیل پامد و لیکن خواست تا نام او در متصدقان باشد خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت انا که عیب گند و چشم شکند بر سبیل سحریت بر آنکه ترجیح گوید و بطنطع
صدقات دادند از مومنان چون عبد الرحمن و عاصم و بر آنکه ایشان همی باشند و ندانند الاستدراج و طاعة
و کوشش خویش و مال بسیارند از هر دو ابو عقیل و از ایشان فسوس میدادند و سحریت میکنند و خدای تعالی
از ایشان فسوس دارد و بعضی جزا و سحریت ایشان بدینند و ایشان را عذابی باشد و می نهد و در ناک
اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ گفته اند که این آیت در شان
عبد الله بن ابی سول آمد که او گفت لا استغفوا علی من عند رسول الله حتی یغفوا پس از آن بزرگ رسول
آمد و گفت که استغفر لی یا رسول الله برای من از خدای استغفار و آمرزش خواه خدای تعالی گفت ای
محمد استغفار کن برای این منافقان یا ممکن یعنی استغفار تو برای ایشان و ترک استغفار تو نیست
خواهی استغفار کن و خواهی ممکن اگر برای ایشان مغفرا و یا استغفار کنی مثلاً خدای تعالی هر که استغفار
نیامزد و تخصیص سفتاد بار برای آن کرد که این عدد بزرگ یک عرب غایتی مستغنی است و گفت الله برای آنکه
اوجع سخت است و از سخت عدد اغلب خواست چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقیانام و اعضا

نیز در آن گفت که بنای گفت که بجز آوردن مال و فرزندان ایشان که خدا می بخشد ایضا که ایشان در دنیا عباد
کنند و طاعت ایشان و ابرس و طاعتی شده ایشان که از باشند ابو علی گفت تکرار این آیت مستحب است از هر کس
هر یکی از این دو آیه در سجده دو کمره آید در وقت دعا و چون آید در وقت دعا و چون آید در وقت دعا و چون آید در وقت دعا
و تقدیر از آن چشم و بال و فرزندان و غبطه کردن برین فقان کما روینکو باشد و اذا انزلت
سورة ائت آیتوا بالله وجاهدوا مع رسول الله استاذنك الله الطلح لم يمشهم وقالوا
وذا ما كن من القاعدين رضوا بان يكونوا مع الكواكب و طبع على قلوبهم
فهم لا يفقهون السكون الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باقوا لهم و انفسهم
واؤلفك لهم الخبيات واذنك لهم المفلحون اعذ الله لهم خبايا تجزي بيت
خجتها الا تبار خالدين فيها ذكركم الفوق العظيم چون سوره قافله نازل شد و در این
امر باشد با یاران آوردن و بجا کردن و گویند ایشان را که ایما را آید و بجا گویند با رسول خدای درین کانی که خداوند
نعت و شرف و توفیقی باشد از تو سوره می خوانند و گویند ترا که ما را ایما که تا با آن کانی باشیم که نشانیان و
باز پس بداند که از آنکه از این جهاد نباشند چون زمان و کوه و کان و پیماران ایشان با آن حاضرند و آنکه با
زمان و کوه و کان و پیماران باشند که ایشان در خلقت معذورند و برده اند ایشان را هر که در شرف ایشان
شده اند که در شرف ایشان و با ایشان شده و فرستادن مومن و منافق برای این است که بگویند و برای
آن نعت و بزم و شکر و اراده عطی و اعتباری باشد و این طبع و علامت مانع از ایمان نباشد نه بدین میگویند
بَلْ طَعِبَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اَلَا كَلِيلًا که اگر مانع بودی همه را مانع بودی و وجهی دیگر آنست که
ایشان از آن وجه که ایمان در دل خود راه نمی دهند و نظر و انوایشه نمیکنند چون کسی که بر دل ایشان هر که
باشد و این مبالغتی تمام دارد در آنکه ایمان نخواهند آورد و نخواهند انداختن اگر گفت یکی رسول خدای
و مومنان جهاد کنند با آن و جان خود بدهد و در راه خدای بجز کنند ایشان را خیرات و میگویند باشد و زمانه
میگردد آنرا و ایشان در دست ایشان و ظفر یا قنکان و برادر رسیده گان و خدای تعالی بساخته باشد و بنموده از
برای ایشان بهشتی که میرود و در نزد ایشان آن جوهای آب روان باشد و ایشان در این جا و بجا باشند از
انجا غیب نشوند و این قرآنی عظیم و عظمی بزرگوار است وَجَاءَ الْمُعَذِّبُونَ مِنَ
الْأَعْرَابِ يَتَزَوَّدُ لَهُمْ وَلَقَدْ أَتَى اللَّهُ رَسُولَهُ فَيُصِيبُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ الْإِسْمِ عَلَى الْقَمْعَاءِ وَلَا عَلَى الْمَوْصِي وَلَا عَلَى الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفَعُونَ حَرْجٌ اِذَا تَقَوَّى اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَى الْحَمِيمِينَ مِنْ
سَبِيلِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَمِيعُ الَّذِينَ اِذَا مَا تَوَكَّلَ لَمْ يَلْجَأُوا اِلَّا اِلَهِدَا
اَحْلَلَكُمْ عَلَيْهِمْ قُلُوبَكُمْ وَاعْتَبَتْهُمْ نَفِضُ مِنَ الذَّمِّ حَوْلًا اَلَا يَجِدُونَ

اِنَّمَا السَّيِّئَاتُ عَلَى الَّذِينَ يَنْتَازِعُونَكَ وَهُمْ اَغْنِيَا وَضَعُوا يَأْتِ بِكُورًا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَقَالَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ میگویند که آمده اند نزد یک خدای که کسی که خدا
خواهند کار که با تعبیر کنند گان بودند و ایشان را عذری نبود میخواست تا ایشان را دستور می داد در نماز و عبادت
با وی حسن بصری گفت که عذر با ی ایشان همه بدو می بود امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود المعاذیر اکثرها
اذا ذنب یعنی عذر خواهان اکثر ایشان در معصیه گویان باشند و ایشان در معصیه عاقلان و عاقلان بودند و عذر خواهان بودند
پس عذر گویند یا رسول الله اگر ما با تو پیایم اعراب علی قبیله ما را تو صبر پسران ما را دستور باش تمام کنیم
رسول گفت خدا تعالی مرا از اسرار و اخبار شما خبر داده است قُلْ يَكُنْ اللَّهُ جِنِّ اَخْبَارِكُمْ ایشان چنین
گفته اند عذر می آورند و گمان که ایشان با خدای و رسول در معصیه یعنی منافقان که کفر با حق داشتند و
در ظاهر ایمان محمد بن اسحق گفت آیت در حق جاعلی آمده از بنی حنظل بن حنظل انما که ایشان را خوشن و مایه رسول
عوضه میکردند و عرض ایشان آن بود که تا رسول علیه السلام ایشان را دستور می دهد تا با او ایستد میگویند که ما
بجهاد می آییم و در دل انداخته و عاقبت و قاتل و کشته شد و بی دروغ نباشد خدای تعالی گفت که زود بود که
پرسد با آنکه ظلم کردند از ایشان یعنی کافران عذابی در در ناگ و از هر آن منظم گفت که ایشان که خلعت کردند
کافر نبودند بعضی کافر بودند و عذر بدو و یا اینکه بعضی مومن بودند و سزاوارک سزاوارتند باشند
تا لاجرم خدای تعالی ایشان را سزاوار داشت و گفت نیست بر ضعیفان که قوت ندارند و نه پیماران که صحت ندارند
و نه پیماران که سببند آنچه نفع کند بر خوشن و بی برک و سزاوار باشند ایشان حرجی نیست و شکی و بزرگو چون بخت
گشند خدا را و رسول را و علی را خلاص کند و بر حسن و شیکو کاران هیچ مایه نیست یعنی هیچکس را با ایشان
کاری نیست و مذهب را با ایشان مایه نیست و خدای تعالی امر زنده و مهربان است و نیز هیچ حرجی نیست بر آن
کسانی که پیش تو آمدند تا تو ایشان را از راهی یعنی بر چهار پای نشانی و تا ایشان با تو پایید و جان سپارد
گشند و تو گفتی ایشان را که من هیچ نمی یابم که شما را بر این نشانی ایشان را چون این سخن میشنیدند تا امید گشته
بر کردیدند گران و اشک از دیدم ایشان را بر آن از غایت اندوه و احوال بر آنجه نمی یافتند آنچه نفع کند
و در خدمت تو پایید و اقدی گفت ایشان بهفت مرد بودند و از انصار چون ایشان را مکر میشد و مردمان
رعیت ایشان به دیده در جهاد عثمان و عمر و در پیشند و عباس و عمر در این کتب همه مردان
خدای تعالی چون عذر ایشان میخواست و گفت ایشان را طاعت را را ای شربت راه طاعت و مذهب
بر آنکس است که ایشان می آیند و از تو دستور می خواهند و ایشان همه تو انکاران و مانع دارانند
در حق خدا را آنکه با زبان و کوه و کان و بازماندگان بنشینند و بجا و حاضر بنشینند و خدای تعالی خود از ایشان
بازگشت است و مهربان ایشان شده است پس ایشان هیچ کار نداشتند با آن سبب که نظر و تفکر نمی
کنند و چیزی کسی را آنکه فکر کنند و نظر کنند يَعْتَذِرُونَ اِلَيْكُمْ اِذَا دُعِجْتُمْ

اَلَيْسَ فَلَ لَا تَعْتَدِرُ فَاِنَّكَ تَدْعِي لَكَمْ قَدْ نَبَا اَللّٰهُ مِنْ اَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَّ اَللّٰهُ
 عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَزِيدُوْنَ اِلَىٰ عَالِمِ الْعَذَابِ وَالشَّهَادَةِ فَيَكْتُمُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
 تَعْمَلُونَ يَخْلُقُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا اَنْقَلَبْتُمْ اَلَيْسَ لَكُمْ لِيُخْضَعُوا عِندَهُمْ اِنْ كُنْتُمْ
 وَمَا وَكَلْتُمْ بِهِمْ جُزْءًا يَكُافُوْا بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ يَخْلُقُونَ لَكُمْ اَنْتُمْ تَقُولُ عَنْهُمْ
 كَانَتْ تَرْجُوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ اَللّٰهَ لَا يَرْجُوْهُ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِيْنَ
 میده و میگوید که این مخلوقان و با دین خدا گمان که از جهاد خلع کرده و بیبها و عیلت باز استند نایبشان
 بیایند نیز دیگر شما و عذر خود را بندگان شما باز گشته باشد و عا نیز دیگر ایشان آمده و عرق میان توبه و عذر
 آنست که توبه در جمیع باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتقاد را از ظاهرا آن باشد که اقتضای آن کند که آن
 مسیبه واقع بوده است و توبه بخدای درست بود و اعتقاد درست نبود و بعضی علی گفته اند که قبول عذر و توبه
 بدون صاحبش بر حق باشد چنانکه شما گوید اِذَا اَخْتَصَرْتُمُ الْبَاقِيَ فَاِنَّ اَللّٰهَ لَيَكْتُبُ عِزَّهُمْ وَكُلَّ اَمْرٍ اِلَّا اَبْتَلُ
 الْعِزَّةَ مِنْ دِيْنِهِ وَ مذهب ما آنست که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست در عقل و شرع و چگونه واجب
 بود قبول عذر و المعاذیر اگر آنها اکا ذیبت بلکه بقبول توبه منبغض باشد از رسول خود و فرمود یکی
 ایشان از عذر میارید و بهانه میجوید که من عذر شما شنیدیم و بهانه شما قبول کنیم که خدای تعالی ما را از اسرار و
 و اخبار شما خجسته دارد است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطل است که میگویند زود بود که خدای تعالی بانه
 و رسول خدای و معشایان هم بدستند غل و کردار شما را که شما توبه میکنید یا نه زود بود که شما را یار کرانند
 بآن خدایی که او را از شما پیدا و ناپیدا است و آشکارا داد اند که شما را خبر دهد یا نه از کرده باشد از دیگر و
 در جوابی هر یکی از شما و بدی شما را سنجایی که حکم در اینجا چون خدا را نباشد که خدای تعالی جز و او از سر
 ایشان و گفت زود بود که ایشان پیش تو آیند و سوگند آن حورند چون شما باز گشته باشد یا نه از ایشان
 احوال کنید و از سر توبه و توبه و ملامت ایشان در که زود بود است از ایشان بهر آید که ایشان از ناپید
 عیبت و حکایت عتاب و ملامت و رنج ایشان فایده کند توبه و ملامت مومن از اسود دارد و رگشایی
 که کرده باشند و این را پاک گویند از انداز آنکه توبه پاکیزه کرد و انداز ناپیدانه هیچ توبه پاک نکردند و چنانچه
 پدیدان و رنج است پس جای ایشان و رنج باشد برای آنکه می گوید که کرده باشند و یا داشت آنچه دوست باشد
 و این آیت دلیل میکند بر آنکه حکم منافق حکم کافر است آنکه گفت که تَخْلُقُونَ لَكُمْ عِزَّ اِشْنَانِ را در که سوگند
 میخورند سوای شما و گمان میرسد که درست میگویند که شما از ایشان راضی نشوید که احوال ظاهر و باطن ایشان
 بدانید خدای تعالی راضی نشود و این منافقان از آنکه ظاهر و باطن ایشان را دانند
 اَشَدُّ خِفَافًا وَ اَعَزُّ رَاكِبًا يَعْلَمُوْا اَنَّ اَللّٰهَ عَلٰی رُسُوْلِهِ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ
 حَكِيْمٌ وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يَخْجَرُ مَا يَفْقَهُوْنَ مَعْرَمًا وَ يَكْفُرُ بِمَا اَللّٰهُ اَنْزَلَ

علم

[illegible]

و مال و هر دو محنت تو آفت تو اند نفس دشمن تو است مال آفت تست اعتدال اعتدال کما یجوز
دال فتنه تو است و مر ابرشت است بی آفت و نفی است بی محنت و لیکن مر ابرشت آن آفت
پاد و بدین نعمت بدل کن جان پاد و جنان پستان مان بد و رضای رجن پستان و فرود جان خلق خود برای
آنکه بر اصلا حش قادر بود خدای بی عیب بند و پر عیب بخیزد و او را به سبندید و عیبها بر وی پیوسته و
گناهش پاد زید در خبر است که روزی رسول علیه السلام در بعضی سفرها بود مردی کشتی داشت بر صفت
این مرد با وی در مانع کسی و برای خریدن و یک رسول آمد و با وی شکایت کرد رسول او را گفت بمن فروش
گفت یا رسول الله و بر اچکنی که هیچ کار نیاید گفت و راست رسول صلی الله علیه و آله از او خرید و بمن بخشید
چون در ملک رسول آمد آتش بخت و شطط شد در همان لشکر پیش استخوان رفیق اگر حسن ملکیت
رسول چه بر استی پدا میشود چه بچ باشد که حسن ملکیت مالک الملوک بر بند عاصی پدا شود چای
این عبد الله انصاری که یک رسول ان شتر را بمن سپرد بعد حاضر بود و با حد و حدیب حاضر بود و بمن سپرد
او را تا پر شد و بعد خطاب پیش وی شد گفت چگوئی شیخی را که بید و احد و حدیب با ما بود و
امروز از وی کاری نمی آید گفت آن گیت گفتم این شتر کل است از او من بخریدم بی که آن و آزاد
کرد کسی را بروی و سستی بود تو خریدم خدایی امید است که آزاد و او باشی همان شیطان را بر
نژاد بی باشد در آخرت هر کسی که چیزی خود و بعیب او عالم باشد شتر عا و بر ابا عیب رد شوند
که چون علام العیوب نژاد بسیار عیوب بخوبی بکن و در کند در بندگی او بمانی که تو بکنی او به کاند
نکران آزاد مکن زبندی هیچ مرا کین بندی از هزار آزادی به هر که بنده بخرد و او را تمام آزادی
بخواند نیز یک بعضی فقها آزاد باشد حتی تعالی نژاد بخرد و او را تمام مؤمن است ترا و من خواهم امید
آن است که هم خود را از آتش و دوزخ آزاد گرداند و نفس و مال را از تو بخرید تا جان با خود
خصوصیت کفنی نگویی که مالی و حالی و احوالی و حالی و فی ارتقاء الملائک حلالی برای الله کسی
برای مال و کوان با کسی خصوصیت نکند تا از این در و در مسلم باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی
نفس و مال و بجز نژاد از هر دو بر آبی تو مالی و دل بدل پرواز کنی و بدل با او از کنی هر که بنده خود
و بنده را مالی باشد بنده و مال سید را باشد که سید مال بنده را بکند یا بنده از او شود حق تعالی
میگوید مالی بتو را که مردم را بداند حاجت نیست و ما ستقوی احوال خیر فلا نقسکم مال را خوار
دار که تراست و نفس را بخیزد از آن مر است عیدری و آشتی لی هر که بنده خود را گاری
فرماید و بر اچا بنیاد کرم او نژاد که بنده خود مال خود بخیزد آنکه او را کاری فرمود و گفت ای بنده من مرد
برمت ایا انضیع اجر من احسن عملی هر که بنده خود آن بنده را عاقبت یا باز فرود شد
چون محتاج باشد یا آزاد کند اگر کرم باشد حاجت بمن رواست تا بهوشم او میگوید حاجت بمن

عست

نست که بهوشم و من اکرم الاکرم جمیع کسند مرا از آنکه ترا آزاد کنم مخلوقان بندگان خرد برافان
خرد تا ایشان را نگاه داند من ترا برای آن خریدم تا نگاه دارم کل یزید جبر جاله لیجوتی تا من
بخریدم جبر جاله در سید احوال نگاه دارم اگر در خواب باشی و اگر بیدار کل من بکنم کم
بالکلی و الشکار یا نایما و الخلیل یحیی بنی کل سوره نذبت فی الظلم عادت جان
رفت است که هر که بنده خود و فرزند و وارثی ندارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من
با ترا نیست تو بنده منی و مران و فرزند نیست هر چه است مرا بکنم تست الذین یزینون
الفرقة و من هم فیها خالدا و من هر که بنده خود در پست را چون از وی باز گرفت شتر عا و جتن
از وی برخواست تر بار امانت من داری آن باری که آسمان و زمین طاعت حل می نداشت
اینا عن خصنا الامانة علی السکوات تا امانت حلیه تو است چو بر تو خواست ایمن
باش که از ملکیت خودت بیرون بکنم آنکه بار و او را تا بار نهند و نداشتند که حلی حقیقی بوده است
مادر فرزندش تو را شتر تو نیز نگاه بمن مشایب باشی که برین مانی امانت که داری نگاه دار پس
و در وی حیانت مکن تا در زمره اصحاب لا یحبب لنا ینین در نیایی چه اگر چنین کنی هر چه
کرده باشی که صورت زمان برداری و او بمعنی نافرمانی بود بکنده یا عدل نیز ستم تا چون خرمن
گاه جایی که آب نباشد آتش را در آتش ریزد و قدسنا الی ما عولوا این عمل بجعلنا ههنا امنوا
قوله یا فت لهم الجنة یعنی خدای تعالی جان و مال مؤمنان را بخرید یا بکند برشت ایشان را بکند
از هر بیعی که خدای تعالی با مؤمنان کرد در بهای جان مؤمنان بنشیند نه چو برشت در خبر است
که اعرابی بر رسول بگذشت رسول این آیت میخواند گفت این کلام کیست گفتند کلام خداست
گفت یحیی و الله مرآج لا تقبله ولا یستقبله یعنی سودمند است هر گز این را اقامت و تاله
بکنم آنکه بار رسول با غزات رفت و باز بگشت تا که شبیه شد اصمی گفت که صادق علیه السلام
گفت ای دون است تو خود را می شناسی که تا خورشید را بر جبهه بشت تو روشی که همان تو بشت
است یا ان لهم الجنة من یستوی قبلة فی الحکد عالیه فی ظل طوی سائیا
ولا لها المصطفی و الله باعنا بمن اراد و یحیی میل شایهها یغاثلون فی سید الله
در راه خدای بکار و از رسیدن و با دشمنان دین جفا و کینه میکشند و دشمنان خود را و کشته می شوند
در راه خدای و وعده که خدای داده است بجای آید و وعده ثابت لازم در توری و انجیل است چنانکه
در قرآن و این مشتمل بر ثواب عوض ثواب بر یقین کنند که قتل کنند و کشته و عوض بر یقین کنند
که ایشان کشته شوند زجاج گفت که این آیت دلالت بر آنکه جهاد واجب بوده است بر قوم سزا
و عیسی چنانکه بر امانت محمد واجب است انک گفت کیست و ناکند و تربید و وعده خویش از خدای

یعنی هیچ کس از او وفا کننده تر نباشد و نیت از آنکه خلف وعده قبیح و ان گریه مستغنی بود
بر آن اقدام نکند فاستبشیر فی اینچه حکم میکنیم بیسی است که کوه اید خوش دل و شادان باشید
این سبایع که کوه اید که فانی را باقی فروخته اید و زایل را بر دایم عوض کرده اید و اینست قلاب
عظیم و نظری بزرگوار که شایا گفته اید التائبون العابدون الحامدون الساجدون المصلون
الذین یؤتوا الصدقات الذین یؤتوا الزکوة الذین یؤتوا الصدقات الذین یؤتوا الصدقات الذین یؤتوا الصدقات
لخذوا الله و کبره المؤمنین است که صفت مومنان کرد و مدح و ثنای ایشان
گفت و گفت این مومنان توبه کنندگان و بارگاه من ایند که نذر عبادت و طاعت و
بنده کی بجای آورند که نهند آنها که جد و شاد و ستایش میکنند و شکر گویند و سیاحت
روزه است چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت سیاحت استی الصوم سیاحت و رفتن است
من روزه باشد چنانکه زهد و عبادت است سلف آن بود که در زمین رفتندی و برای آن روزه
دارد و اسبج خوانند که در خراست که غذا در قیامت هر کسی را در پشت جایی باشد چنان مگر
روزه دارد که خدای تعالی او را گوید که تو در پشت میکردی و سیاحت میکنی تا بجای خوش آید و خود
آی و سیاحتی تا زیان باشد و سیاحتی تا طایبان علم اند که در طلب علم سیاحت کنند و از جایی
بجایی روند و علم از اهل علم طلب دارند و این سیاحت مومنان و روح کنندگان باشند و وجود
کنندگان و برود روزه دارند و شب بخار قیامت نمایند امر معروف کنند و نهی کوی و طاعت فرمایند
و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر خود خدای از او امر و نواهی و خرابی و محافطت کنند
ای محمد این مومنان را بشارة ده و ستا و گردان بالا عین و راست و لا اذن سمیع و لا خطر علی
قلب یسر ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا الذین یسئلون
ولو کانوا اولی فی فی من بعد ما یسئلون لهم انهم اصحاب الحیمة و ما کان
استغفار ابرهیم لایبیه الا عن معیک و عذرها ایاة قلنا تبکی له الله
عذو لله سوا منه ان ابرهیم لا واه حلیم مفسران گفته اند که چون ابرهیم
را وفات نزدیک آمد رسول بیا لیس او آمد و گفت یا علم انک اعظم الناس علی حقای عمره
چنان آن حق که تو بر منست چنانکه مرا نیست و آن دوستی که در دل منست کس را نیست و حق
تو از حق پدرم بر من بیشتر است مرا بیکه یاری ده یعنی کلمه شهادت ابراهیم و عبد الله احب
حاضر بودند که شد ترغیب عن ملة عبد المطلب و بروایت دیگر عن ملة ابرهیم و گفت انا
علی ابن عبد المطلب و دین ابرهیم نه ما همیشه از تو پدر شدیم و تو گفتی من ملة ابراهیم
گفت ابرهیم و نیز همچنین میکنم من ملة ابراهیم رسول گفت لا حرم برای تو استغفار کنم رسول

استغفار

استغفار میکند این آیت است و این روایت باطلست از آنجا که نفاق این سوره با تو غیر رسول
و ابو طالب در ابتدا اسلام وفات یافتند بود دیگر اگر این درست باشد دلیل ایمان ابو طالب کند
نه دلیل کفرش برای آنکه گفت بر دین عبد المطلب و عبد المطلب بنزدیک ما مسلمان بوده است
و در اخبار و محافل آنست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهیم صاحب ملة عبد المطلب
بنزدیک وی رفت برای شفاعت شتران خود پیش و گفت ای ملک بزما می تا شتران مرا باز چند ده
گفت من پیدا شستم که عقلی داری من باشم که گران و چنان روان آمده ام تا فایده شتر شافعی
و جدیدان در آنست خواب گتم تو در شتر چند گیرین سخن میگویم عبد المطلب گفت مرا با شتر
خود کار است و فایده را خداوندی که دارد است ان للیت ربنا یحفظه این حدیث مومن
موجود است نه حدیث ملحد مشرک دیگر آنکه گفت من ملة ابراهیم انکس که ملة ابراهیم باشد
چگونه کافر باشد رسول را می فرماید و اتبع ملة ابرهیم و از یوسف حکایت اینست
و اتبع ملة آتانی ابرهیم دیگر آنکه روایت کرده اند که رسول استغفار میکند و این جمله دلیل است
بر ایمان برای آنکه روایت کرده اند که رسول قبله و قد و اهل عقلت در علوم دین چگونه زو باشد که
وی این باید اندر که برای مشرکان مهر استغفار داشت و در امت او کفر کسی این مسند و اند
بسی استغفار و دلیل ایمان ابو طالب بود و چون رسول استغفار میکرد دینی که ایمان ابو طالب برش
پوشیده بود پنهان شدند که رسول برای مشرکان استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار
میکردند خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را بر ظن خطا بر رسول شیه کرد و گفت بر اهل
کان بد میرید که او مشرک نبود و رسول برای مشرک استغفار میکند تا کان للشیع پیغمبر را بشارت
دهد مومنان که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آخرش خواهد که چه این مشرکان
خوش و نازان ایشان باشند پس از آنکه پیغمبر را مومنان ظاهر شده باشد دانسته باشند که
ایشان اهل دوزخ اند از آنکه بر مشرک و کفر و کفر خود مرده باشند آنکه حدیث ابراهیم پیغمبر کرد و
و چنان آنکه وی بجای عت و سبب استغفار کرد پدرش را یعنی عیسی را آذر و کوفت بنویسد استغفار
ابراهیم برای عیسی آذر را از ابرهیم وعده گاو داد و آن بود که ابراهیم و مرا دعوت کرد و وعده
داد ابراهیم را و گفت ایمان خواهم آوردن پس استغفار مشروط بوده باشد بشرط ایمان و کفر
باشد و اغفر لای لای اذا آمن و بروایت دیگر آنست که او اظهار ایمان کرد و گفت من مومنم
ابراهیم او را استغفار کرد و گفت و اغفر لای لای ان کان من الضالین پیغمبرم را که از او جمله
ضال بود اگر بظاهر ایمان نیامودی چنین گفتم که پیغمبرم را که از او جمله ضال است و دلیل بر آنکه
آن وعده اظهار ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورد و قوله تعالی قلنا تبکی له حرم ظاهر شد او را که

که دشمن خداست و اظهار ایمان او تقاضای از وی تیرا کرد و پنداشتند و این علم ابراهیم را در دنیا
بود بعضی مفسران گفته اند که روز قیامت باشد و پندارند که عیسی مومن بوده است و این مدعیه
او حق بود و آید و گوید اللهم ابی حق تعالی گوید و برابری او را بر صورت گفتاری
پارند گوید این کیت گوید این عمت آوزیت تراش و او برکنار بود و باطل دروغ و بیگفت منافق
بود و عند آن حال ابراهیم از وی تیرا کند و آید و گوید که عیسی ابراهیم بسیاری اند و کین
بود از ترس خدای عظیم بر دبار بود و ائمن این ملک روایت کرد که زنی بنزدیک رسول آمد و گفت
که رسول را از آن گرامتی بود و عیسی بر وی زور رسول گفت و دعا یا فانیها اذ ایت کتبت اذ ایت
کعب الاخبار گفت اذ ایه آن باشد که چون و کور و کتبت کند و آن باشد که ذکر خدای بسیار
کنند و اینست که در کعبه بود که و کور خدای بسیار کردی و در روزگار خود را مستحق تسبیح و تملی کردی
و بعد از این او پیش رسول کرد و گفت او مردی ادا و ادا بود و او کسی باشد که قرآن بسیار خواند این
عباس گفت در عهد رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را اوقات رسید رسول علیه السلام
بر و نماز کرد و او را دین کرد ان شاء الله که گفت اقامه و گفت که آن باشد که او از نماز
بردارد و بزرگ خدای و دعا و قرآن و در آن میان او بسیار گوید و خبر است که ابراهیم علیه السلام
بسیار گفتی آه من الذکر قبل ان یبعث آه از آتش و در پیش از آنکه آه سود ندارد
و ما کان الله لیقبل قرآن بعد اذ هذ عجم حتی یبعث انهم ما
یبعثون ان الله یبکّل علیهم ان الله له ملک السموات و الارض
یحیی و یمیت و ما کان من دون الله مبین و لی و لا نصیر
مجا پر گفت چون خدای تعالی مسلمانان را کرد از آنکه برای کار استغفار کنند آنان که پیش ازین
استغفار کرده بودند و نگفتند با رسول الله پس حکم حاجت کند استغفار و شایسته کردن
خدای تعالی این آیت درست و گفت که خدای تعالی حکم کند و نام تیرا کرده و با بعضی از ائمه
ایشان را توفیق هدایت و ایمان داد و با ایشان الطاف کرد و ایشان عند آن اختیار ایمان
و طاعت کردند تا آنکه چنان کند ایشان را از آنکه واجب است از آن اجتناب کردند آیت هر چه
خاص است در استغفار برای مشرکان اما عام است برای جمیع خاص مقل و کلی گفتند
که چون خدای تعالی با حکمای فرمود از فرایض و مسلمانان از آنکه یاد و کوفت و کار بسته چون
عیب شدند مصیبت متغیر شد از آنکه چون باز آمدند و عیسی را و او بدو تکریم و طواف
آن علی میگردد و نگفتند با رسول الله حکم حاجت در آنکه با علی کردیم و نداشتیم که متغیر است
خدای تعالی آیت فرستاد و گفت که خدای تعالی ابطال عمل قومی کند که ایشان بر منشی عمل
کرد

کرده باشند از سر نادانی بقصد تا آنکه که بیان کند برای ایشان احکام ناسخه او اینها ایشان را از آن
برچیز باید کرد و خدای تعالی به چیز عیسی است آنچه مصالح در آن باشد از این ناسخه و این موقوف
است بکلی و خدای از آنجا که ملک آسمان و زمین است و خلق او را و احکام او تغییر است
سیاست و تدبیر او را و بعد و تصرف بر حقیقت او را باشد که او است قادر بر آنکه هر چه زنده کرده
و زنده را بپندارد و شمار که خلق نماید بجز او یاری و یاری نیست متولی کار شناخت و اینها او است
لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی
ساعة العسرة من بعد ما کان یبع کلوب فربین منهم ثم تاب
علیهم انهم یهیمون فیهم نوحیم سیکوید که بازگشت و با سر رحمت و رحمت خدای
تعالی پیغمبر و مهاجر و انصار و توبه ایشان قبول کرده از پیغمبر در وجود نیاید چیزی که موجب توبه نباشد
اعا ابتداء نام او از پندار آنکه او سبب توبه میگرداند و توبه میگرداند و نیاید برای آنکه ایشان از
کنایه و کبر و صغیر محسوم اند توبه ایشان بر سبیل جنت و انقطاع باشد با خدای از رضا علیه
روایت است لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة و
انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد از مهاجر و انصار که متابع پیغمبر بودند در ساعة العسرة و متشکی
طعام و شراب و نایافت چهار پای در غزاة تبوک جابر الانصاری گفت ایشان را سه عسرت و چهار
آب و عسرت چهار پای و خشکی و نایافتی و تاب بودن چهار پای بود که مرده مرد یک شتر بود که
برششندی و زاد ایشان فرمایند و جو و روغن کاوه و طعام بگردانید از هر او بگردانیدی و مردی در
وین نهادی و یکد و یار یکدی و صاحبش وادی تا مرده بگردانیدی آنکه با سخنان آمده بودی آنکه
چرخه آب بر سر آن باز خوردند این عباس گفت که بی آبی صحابه بجای رسید و بود که غزلی فرود آمد و در دم
گرم گاهی خشکی بر ما علیه شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود مردی بود که شتر را میکشید
آبی و تری که در شکم وی بودی خود ندی صحابه نزدیک رسول آمده و گفتند ما از تشنگی پلاک شدیم
و عاکن تا خدای تعالی ما را آبی دهد رسول دست برداشت و دعا کرد و باران عظیم و سیل بسیار
در آمد آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکر گاه پیرون رفتیم همه زمین خشک شد و باران
چرخه لشکر گاه بنموده بود و این همه پس از آن بود که نزدیک گشته بود که دلهای جمعی بحسد و بکره و از آنکه
برایمان و اتباع رسول ثابت باشد و اینها آنان بودند که در ساعت عسرة و سختی از وی نراوی و بی
برکی ایشان را رخ رسید بود و نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و بر کور و حق تعالی ایشان را
توفیق و لطف مدد کرد که ثابت و توبه ایشان بپدید رفت چون توبه کردند از آن خطا است
و سوس او است آن خدای که بر بندگان خویش رحیم و مهربان است گفتند که ابو خبیبه از

رسول باز است در غزاة تبوک ده روز یک دو رکعت گاه در آمدن زمان او جای رفتن بودند و آب زده
و جامه آکنده و آب سرد نهاده و طعامها ساخته زنانش بخدمت او اسباده گفت من روا
دارم که اینجا بنشینم با چنین حال و رسول خدای وحی به باصلاح درگاه و سر مایوی برگی و الله
که من بالاین زمان حدیث کنم تا آنکه که از پس رسول نزوم اشتر پیش آورد و زودی برداشت و از
و از پس رسول برفت تا که بتیوک مردم خون آورد و بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سوانی می آید
رسول علیه السلام گفت ابا حشیم است ابا حشیم پیش رسول آمد رسول پرسید که چگونه بود
که با اسباده ای نگاه میدی ای محمد بن حشیم بودی حکایت کرد خدای تعالی این آیت فرستاد پس از آنکه دل
کوهی چون ابو حشیم و مانند او از جاعتی که از صحبت رسول باز است و نذر دیگر بود که بگوید
حق سبحی نه تعالی ایشان را توفیق داد بر فتنه و رضای رسول حاصل کردند
فَعَلَى الْاَنْثَلَةِ الَّذِينَ خَلَعُوا اَحْقَى اِذَا ضَلَّاتْ عَلَيْهِمُ الْاَسْوَاقُ يَمْزِجُ حَبَّ وَ
ضَمَّاتْ عَلَيْهِمُ اَنْفُسَهُمْ وَظَنُّوا اَنْ لَا يَخْلُجَا مِنْهُمُ الْاَلَاءُ اَلَيْسَ لِمَنْ يَلْبَسُ
عَلَيْهِمْ لِيَتَوَبَّوْا اِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید که بدان سه شخص ایشان
تخلف کردند و از آمدن بغزاة تبوک باز ایستادند تا در قبول توبه ایشان تأخیر کردند و باز
پس داشتند پس آنکه توبه بگیران قبول کردند تا که ایشان از حیرت و سرگشتگی در کار خود
جان شدند که از حشیم برین فراخی بر ایشان شک شد خود را هیچ جا قرارگاهی نیافتند و دل ایشان
از غم و اندوه پریشان شک گشت و یقین بداشتند که ایشان را جز از خدای تعالی هیچ پناه و پناه
گاه و گریز جایی نیست از خشم خدای تعالی الا که با درگاه او گریزند و پناه بیاورند پس از آنکه
حال ایشان چنین شد خدای تعالی بر رحمت بایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد
تا اختیار توبه کردند و اگر در ایام مستقبل از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند و توبه
ایشان بپذیرد که دوست آن خدایی که توبه پذیرنده تاپسانست و بخشاینده بندگانش این سه
که در ایشان بود که کعب بن مالک بود و مراره بن الربیع و هلال بن امیه کعب گفت که من در هیچ
غزوی از رسول تخلف نکردم چون غزاة تبوک بود و رسول سزاوارتن میکرد که ما را کم بود
و هنگام میوه مرا وقت خوشی آمد میوه و سایه عزم داشتم که بروم و دو اشتر را سوار است
کردم که بروم و چیزی دیگری بایست که برست نبود که ختم امر و زاری خود انجام تا که رسول برفت
و من و مراره بن الربیع ماندیم مرا پشیمانی سخت بدید آمد از اینجا که در جهل نمیدیدیم جز زمان و کوه و کان
و جاده آن وجعی منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول بسیار بودند نظر بر یکی می رسید

از یاد نام

و بیان

مرا بدیدند تا که به تبوک رسید گفت یا فعل کعب بن مالک کی گفت او را از آمدن شمع منع
کرد و خوشترش داری معاذ گفت خلافت آنست که تو میگوئی ما از او الاخیر نمیدیم چون رسول
علیه السلام غزاة تبوک تمام کرد و روی بدیده نهاد و با خود اندیشه کرد که چه عذر آوریم گفتیم که هیچ
بمتر از آن نیست که راست گویم چون رسول علیه السلام در مدینه آمد اول مسجد رفت و دو
و گفت نماز بگذارد و عادت او این بودی آنکه از رفتن بود و نه برگشتن آمدند و عذر بدروغ می
آوردند رسول قبول میکرد و برای ایشان استغفار میکرد من در پیش رسول شدم در
روی من تبسمی کرد با خشم گفت نه چهار پای فویده بودی تا پایی گفتیم یا رسول الله با تو چه
نباید گفتی مرا هیچ عذر نبود تقصیر کردم و در آمدن کاهلی کردم امید میدارم که سبب است
گفتن من خدای تعالی توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول علیه السلام روی تو را گوشت
این مرد راست گفت آنکه مرا گفت که بر خیز و برو تا خدای در تو چه حکم کند برخواستیم و از مسجد رفت
آمدن قومی روی در من نهادند و مرا عفو کردند که در آنکه چرا عذر خود استی تا آنکه قبول کردی و
برای تو استغفار کردی من گفتم اگر در دروغ گفتن بجای نباشد در راست گفتن اولیتر بود
از اینجا بر فتنه رسول صلی الله علیه و آله و سلم صمی به را گفت که با ایشان سخن مگوید و احتیاط کنید
و هیچ کسی که با من است و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما نگفت دل شک شدیم و جان
داشتم که جهان تاریک و متغیر است و جهان پنداشتیم که فتنه و منافقان مانده است که بود
و من در مسجد می شدم بنماز رسول علیه السلام بمن نگرستی و روی از من بگرداشتی و زنان ما
از ما بجهت کردندی و ما را از دور میشدندی و مادر دلتنگی و گریه و جرح مانعیم تا من شبی بر فراخ
و بام سترای پسر عم فرود شدم و بروی سلام کردم جواب نداد و چند آنکه کردم با من سخن نگفت
گفتم بخدای بر تو سوگند میدهم که تو فیدائی که من فدا و رسول خدا را دوست میدارم جواب نداد
تا آخر گفت که خدای بفرم و انداز از اینجا بروم آدم روز دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی بر سر
در بازار آمد و گفت کعب ابن مالک که است او را بمن نمودند بنامد و نامه بمن داد از آن ملک
عطفان در آن نامه نوشته بود که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرد است و برانده چون تو
مرد ضایع فاند پیش من آی تا آنچه مرا تو باشد حاصل کرد که گفت که این تمامی محنت است
و آن نامه را بسوخته چون جل روز نماز رسول مرا گفت از دن در شو گفت یا رسول الله طلبش
و هم گفت نه باوی نزدیکی میکنم با قاتله و فتنه و او گفت بر خیز و برو تا خود را و آن دو کس را
با من فرمود زن هلال پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله و مردی پراست و زنان او
خوار و اما از خدمتکارش گزیری نباشد ما او را خدمت کنیم گفت روا باشد برین کار صد و پنجاه

نداد

ج

سُوْرَةُ الرَّحْمٰنِ اِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ^{بدست که آمد چنانچه میفرماید از شما و بر شما}
و حسب و نسب او اندر دین و اصل و شرف و دیانت و امانت او شمار معلوم نباشد
او از عزت و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیل نیست
که در وی نسب نه افتد از مهری و ربیعی و یمنی صادق علیه السلام گفت که اولاد و جاییه
هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافری نبودند و از اخبار آمده است که پدران او بعضی
انساب بودند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک و رسول فاطمه زهرا علیها السلام گفت که
خاندان یعنی چغری بشا انداز محترم ترین و نفیس ترین شماست اده گفت که او را از پیش
ترین ایشان گوید تا حدیث برو نبوه عن یزید علیه السلام است و دشوار تر است بود
گفته و ضلالت و در عذاب افتادن شما و بعضی است بر اصلاح حال و هدایت و ایمان شما
مهربان و بخشنده است بر مومنان یعنی بر جده گفت که عرض خطاب هر کس که بتنی آوردی
از قرآن ثبت نکردی تا گواه گواهی نوادی مگر این دو آیت مردی پیاد در جنون و گفت
گواه نمی خواهم بخان و الله که یک بخدای که رسول چنین بود گفت اند که این آخرین آیه است
که از قرآن فرو داند و این سوره آخرین سوره است که یکبار از خود آند آورده اند که مردی صالح
رسول را بخواب دید که نشسته بود و وجهی صحابه با وی نشسته بودند مردی از جمله ایشان
در آمد و خواست تا بنشیند رسول علیه السلام دست او گرفت و بر بالای دست صحابه
نشاند گفتند رسول الله این چیست که او را رفتی دادی بر بزرگان صحابه گفت این مرد است
که در عقب هر غازی آید سوره بقره خواندی از صحابه که گفتند که رسول این آیه است تا آخر
سوره بقره خواندی پس ای محمد اگر بر گردن از متابعت تو و قبول تو و اعراض کنند از ایمان
آوردن بشو بگو که بس است مرا خدای با نفرت و معاونت او و مرا یکس حاجت نیست و اگر
از او خدای نیست تو کل برو کردم و اعتماد من بر ویست و او خداوندی است بزرگوار است
سعید جبر گفت از ابن عباس پرسید این سوره قال ملک این سوره رسوا کننده است
همیشه می آمد منم و منم در بیان حال ایشان تا که نرسیدم که هیچ کس غافه الا که ذکر وی
کرده شود ^{صد و نه آیت است ابی کعب از رسول روایت کرد که}
هر که این سوره بخواند خدای تعالی و بر او دهد هر که ایمان آورده است و بعد هر که ایمان نداشت
و بعد دانند فرق شده با مومن و ده حجه بنویسد صدق رسول الله
بسم الله الرحمن الرحیم

ال

سوره نوح

الذِّكْرِ اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ اَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحٰنَا
اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ اَنْذِرَهُمُ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدِيْقٌ عِندَ
رَبِّهِمْ قَالُوكَ الْكَافِرُوْنَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سَاحِرٌ مُّبِيْنٌ ^{نقاره گفت اند}
نامت از نامهای قرآن آوردی گفت ابتدا سوره است و گفته اند که قسم است
عزیز و سعید جبر گفت اند اگر وحی و توفیق الرحمن باشد و گفته اند که نام این سوره است
یعنی این سوره آیه ای حکیم و حکم است و مراد باین غرض و انجیل و کتابهای پیشین است
و این قول قتل شده و مجاهد است و دیگران گفته اند که قرآن است و گفته اند که لوح محفوظ است
یعنی آنچه این سوره یا این آیات قرآن متضمن ابائی است که در لوح محفوظ ثبت بود و اگر بعضی
اما اسنادی گفته یعنی منم ندای بیستم مگر آن قرآن را و میدانم آنچه در ضحیه دارند از انکه قرآن
این آیات قرآن آیات کتابی حکمت دور از باطل در و هیچ دروغ نیست حکمت کنند میان
حلل و حرام و بیست از آنکه طاعت خدای دارد و بدو از آنکه در خدای خاص شود با رزق و اجل
بر وفق ارادت بحسب محلیت و گفته اند که بحسب محلیت و بحسب محلیت و بحسب محلیت و بحسب محلیت
فرستاده بودی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی یحیی علیه السلام که اندر کن و بر سران مردمان
یعنی اهل بی که را در جملة اهل بیت و این هیچ عجب نیست از سرانکه خدای تعالی برای رسالتی
را اختیار کند که وی اهل بی بود و محل اعتبار رسالت تواند کرد و توانست که او را از ادیان پیغمبری
تعالی جدا و بر پیغمبری فرستاد کافران مدعی گفتند که خدای از این بزرگتر است که او را از ادیان پیغمبری
باشد و از این عجب کردند خدای تعالی گفت که هیچ عجب نباشد که وی فرستادم بر وی از ایشان
بزرگان و بشارت ده که ای ایمان آورنده با من است از این بزرگتر خدای منزلی بر تو و بر شرف
عظیم و بعضی مقیم باشد از او حیاتی بود که با آن مرگ نبود و زین اسلام گفت که قدم صدق شما
رسول است ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد ایشان را از سعادت در ذکر اهل
عجابه گفت که اعمال صالحه و سالی جمل را قدم صدق کردند اند که گفت که این کاران که قرآن میشود
میگویند از عجز و خیر خویش که این قرآن مجری بود و جادوی روشن است ^{ان ربکم}
اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَى الْعَرْشِ
يَدُ الْاَمْرِ مٰلِكُ السَّمٰوٰتِ الْاَرْضِ الْاَمْنِ يَعْلَمُ اِذَا نَادٰی لَكُمْ اللّٰهُ رَبَّكُمْ فَاَنْتُمْ
اَقْلَامُ تَكُوْنُ الْاَمْنِ مَوْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا اَنْكُمْ يَبْدُوْنَ لِلْخَلْقِ
ثُمَّ يَعْبُدُ الْاَمْنِ مَوْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا اَنْكُمْ يَبْدُوْنَ لِلْخَلْقِ
لَهُمْ عَذَابٌ مُّتَّحِيْمٌ وَعَذَابٌ اَلِيْمٌ اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْكَرِيْمِ

بحقیقت که خدای شهادت و آفریننده کارها و پروردگار شما انکه عبادت و بندگی از پروردی باید کردی آن
خداست که آسمان و زمین آفرید در هفت روز و آنرا نشاء کرد و اخترهای گرد و با جبین انوار و رخ
و تجلی با انکه قادر بود یک طوفان العین چنانچه تا فرشتگان را از روی لطیفی و اعتباری بود و دیگر
مکلفات الطیف شود و تا دور تر باشد از الهام العاق و دعوی طبع و ایجاب و انچه مخلوقان و بیضا
گفتند پس انگاه قصد عرش کرد و مستولی شد بر در و بر میگردد و تقدیر میفرماید که بار بار و ابر
میکنند آنرا بروقی مصالح و بهیچ چیز از تقدیر و قضای او پروردن نمیشود و هیچکس را شفاعت
و شواهد که شفاعت کنند الا پس از امان و فرمان و دستوری وی تا معلوم شود که از این شرفان که
ایشان گفتند حق لاه شفعوا و ناعینک الله که ایشان را شفاعت نباشد پس آن خدای
که آسمان آفرید و زمین آفرید قدرت او بر عرش عظیم مستولی شد خداوند کارها شهادت داد
پرسید که مستحق عبادت و شفاعت که باشد که از اصول نعم که نعمت همه شرفان بی آن نم
شود از حیوة و قدرت و نوره و کمال عقلی اندیشه فیکند تا به انید بطلان آنرا که شهادت برانید
که اندک اندیشه شما را حق رساند چون بطریق تدکیر نعمت خلق را دعوت کند بر طریق ترغیب
و ترهیب گفت ای الله من جعلکم باذکرت شما با ویت در عاقبت کار و سرانجام شما بنگرید تا
جلوه خواهد بود و چه خواهد گفت و این وعده است که خدای داده است و وعده او حق است
که در وی خلقت نباشد او است انکه ابتدا میکند با فرمایش و انشاء و آغاز کرد و از عدم وجود
آورد انکه پس از عدم و نیستی اعاده کند و باز آفریند تا جزا دهد از انکه ایمان آورد و به باشد و حق
صالح کرده خدای بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد و آن گمانی که کارش ندره
ایش از انشائی باشد کرم و آبی تافت و عذاب سخت و بدو آورده بان که از او آورده باشد
هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل للضعفاء
عند البصير والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق يعصم الآيات
لقوم يعاقبون ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في
السموات والارض الا آيات لقوم يعقون او است آن خدایی که
آفتاب را سبب روشنایی روز کرده انیده و ماه را سبب روشنایی شب کرده کلمی
گفت بر وی ماه و آفتاب اهل هفت آسمان را روشنایی میدهد و بر ششگان اهل هفت
زمین را و چون ضیاء بلیغ تر از نور بود یا شمس ضم کرده نور را با ماه و تقدیر کرده ماه را منزه از انکه
سایه بدهد و حساب اوقات از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و آجهال و دیون تان
معلوم کرد و منازل ماه پست و هشت منترن است بر عدد شش ماه جز آن دو شب که در سر
باشد

باشد که آنرا نه پندند از انکه در روز آفتاب باشد از وقت اجتماع تابان وقت که دو ازده
از او باز پس افتد هر شب یکمنزل باشد ازین منازل شریفین بطریق شریا و بران هفت
هفت دراع نثره طرقة جمعه دره صرفه عوا سحاک عفر زبانا اخیل قلب شوله نغایم بلیده
و ابح بلع سعوا خنیل روح الدلو المقدم روح الدلو المور بطن المحوت حبل ثور جزا سرف
اسد سیدل میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری
و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کوکب درین بروج مختلف کرد و انید
مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلث روزی باشد و فلک را بهر بیت و هشت روز قطع کند و عطارد
در هر برجی بیت و پنج روز باشد و مریخ و جمیع بروج روز و مشتری یک روز و زحل و زهره و مشتری
صد و شصت و پنج و ثمن زمین است و ماه سی و نه بار چند زمین است و الله اعلم بحقیق
بدانکه انکه بیان کرد که این بر قدر ماه و آفتاب از برجی که در آن گردیم تا شاعدا را
بشناسید از انکه حساب و است حساب فارسیان و آن بر آفتاب باشد و حساب
تازیان ماه بود انکه گفت که فیافرید حق سبحانه و تعالی این بدو الایم من ذبیا بطل بحکمت نه بازی
ما همچنین بیان کنیم و هوید کرد و انیم آیات و دلالات را برای قوی که دانند و انید که انید که انید
ان فی اختلاف الليل بدرستی که اختلاف شب و روز و آمدن و شدن او و اختلاف
مطلع و دو رنگ و شکل او از ظلمات و ضیاء و نور و سنا و درازی و کوتاهی هر یکی که در روز و از انید آن
در شب بکاید بر شب افزاید آنرا از روز بکاید و در آن خدای آفرید در آسمان و زمین از آفتاب و
و کوکب سیاه و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه در زمین است
از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بیایم و سبع و دوحوش و طیور و
آمنه آیات و دلالتی است آنرا که متقی باشند از عقاب او ترسند و از معاصی او اجتناب
کنند این عباسی گفت که سبب نزول این آیه آن بود که کافران گفتند که ای محمد ما را آیتی
آورد تا بتو ایمان آوریم و خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این همه آیات و حجت و دلالت
بر الهی و وحدانیت من و لیکن کس را آیات نباشد که در و فکر کنند و الله اعلم و انکم
عند الله قائل ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا
بها و الذين هم عن آياتنا شاكرون اولئك ما يؤمنهم الشان باک انوا
یکسبون انانکه شواب ما امید ندارند و از عقاب مانترسند و بیعت و نشایات
بلند و از دیدن و رسیدن بحساب و کتاب با قبول نکنند و بزرگانی دنیا را ضعی شوند و با
دنیا سکنی و آریه کردند و دل بر دنیا نهادند و اعتقاد بروی کنند و از آیات و حج قرآن بشناس
باشد

و در پیشی بدرگاه مآبید و با ما رجوع کند بر سیر احوال خود و ما را خواند اگر بر پهلوی خفته باشد
و اگر بر جای خود نشست باشد و اگر بر ما ایستاد بود از برای کشف بلا و مشقت چون آنرا
و بلا و مشقت را از وی کشف کنیم و یا بر وی رجوعی او بصحت بدل کنیم و در پیشی بنشیند و غرض
اوام باری دیگر با هر طریقت در روشن خویش شود و گویا هرگز نخوردند و از برای این غرضی در پیشی
که بوی رسید ما را نه طلبید همچنین باشد و همین کرد اندیشه برای مشرکان و مستعدیان آنجا ایشان را
میکنند از احوال تاملی بنده اند که آید می کنند و میگویند چنانکه گفت حق تعالی و هم بخشنود
صَلَاةً وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ الْفُرْقَانَ قَدْ فَتَنَّاكَ أَفَّا تَكْتُمُ ۚ لَمَّا أَظْلَمْنَا بَاطِلًا مِّنْ بَاطِلٍ لِّكَيْتٍ
رَّسُلَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانَ لِأَلِیْمُونٍ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ الْخَبْرُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمُ الْكَافِرُونَ
ثُمَّ جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
حق سبحانه و تعالی یاد کرده ایشانرا آنچه با دیگران کرده است چون در وی عاصی شده و کتبت ما
بلاک گویم کردی را که پیش از شما بودند چون ظلم و پیدای کردند چه بر نفس خویش بکوه و بصحت
و چه بر دیگران با انواع عذاب و حال آن بود که سفران بایشان آمده بودند و باقی از کوشش و مجاهدت
بهوید ایشان ایمان نیار و نند و از اهل ایمان نبودند اگر عید کرد اهل مکه را و کسانی که ایمان
نیار و نند و گفت ایمنین چرا او را دامن دهم قوی گناه کاران را که نکرند عداوت و بصحت
باز شده است و گفتار رسولان بشنوند چنانکه ایشانرا بلاک کردیم پس آنکه شما را در زمین
و مسکن و مقام ایشان باشد گذاشتیم و شما را بر جای ایشان را کردیم تا بنگریم که شما چه خواهید
کردن از خبری که بر حسب آنچه کنید و این بر حسب تنب و وعظ بود است بخیر و بد
آنچه ایشان کردند اکنون بشویم تا شما چه خواهید کردن مگر تا آن نکرند که ایشانرا در نماز و شهادت
انکه ایشان رسید و اذ انشأ علیهم آیاتنا بآیاتنا قَالَ الَّذِينَ كَانُوا مِن دُونِكُمْ
لَقَدْ نَأْتُواكَ بِتَافُوتٍ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَتَرَىٰ فِيهَا مِثْلَ آبٍ مُّكَوِّنٍ لِّیَ أَنِ الْبَاقِلَةُ مِنْ تِلْكَ الْوَقْفَةِ
إِنْ أَتَىٰ الْإِنْسَانُ حِجْرًا إِلَىٰ حِجْرٍ أَخَافُ أَنْ عَقِبَتْ رُبِّي عَذَابٌ لِّیَوْمٍ عَظِيمٍ
قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَیْكُمْ وَلَا أَذْرَکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیكُمْ عُمُرًا
مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۚ حق تعالی حکایت قوم رسول میگردد و آنچه ایشان گفتند
چون روشن ماکه در وی هیچ اشتباهی و القیاسی نیست بر ایشان خواند کسانی که از عذاب
ترسند و بهشت امید دارند و بکشت و بکشند رسول را گویند ما را قرآنی دیگر آور غیر این
قرآن که در وی نباشد آنرا ما بخشم آرد از مذمت بیان و وعید بدست برستاند یا خود این قرآنرا
بدل کن بجای آیت عذاب آیت رحمت باشد و ذکر بیان نباشد و مذمت بدست پرستند

انسان

انرا بخانه از ای محمد ایشانرا جواب ده و بگوی که مرا نباشد و نرسد که فراتر از قبل نفس خویش بفر
خود تبدیل کنم جواب از تبدیل از تبدیل گفت از برای آنکه این مقدور بشر است و قرآنی دیگر آورده
مقدور بشر نیست از برای آن ذکر آن نکرد آنکه گفت که بگوی ای محمد که من متابعت نمیکم الا انرا که من
و می میگردد و نزدیک من می فرستد یعنی من چرا وی بگویم و از قبل خود هیچ بگویم که اگر گویم ایمن
نباشم از عذاب روز جزا و من از عذاب آن روز نیز رسم پس از من نه نسخ باشد و نه تبدیل
الا متابعت وی اگر غلبه کرد ایشانرا بر نبوت و صحت دعوی خود گفت بگوی ای محمد که شما
اندر شبه نمیکند که من سالهای دراز و غرقم است که در میان شما هم هرگز این معنی بر دل و
خاطر من نگذرد و من نرضی سیل این کار نکردم اگر خدای خواستی و غرض وی من این معنی نکردی
و این قرآن بر شما نخواندی و نیز بر ما این بیان آنکه نکردی و خبر ندادی شما عقل ندارید و خود را کار نمی
پندارید که اگر این کار ساخته و انداخته من بودی در مدت چهل سال که در میان شما بودم ازین بر شما
اثری بودی رسول چهل سال بود که دمی بوی آمد و بیک ده سال مقام کرد و بعدینه سیزده سال و چون
بجاء رحمت از وی پوست شصت و سه سال بود از آنجا گویند که چهل سال عمری باشد
ثُمَّ أَنْزَلْنَاكَ عَلَى الْوَعْدِ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ آيَاتِهِ لَا يَقْنَعُ
الْجَاهِلُونَ وَ يَعْزُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَ يَتَّبِعُونَ
هُوَ لَا شُعَاعَ لَهُ يَعْتَدُ اللَّهُ كُلَّ عَاقِلٍ أَنَّهُ لَا يُعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا
فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ بر سبیل تفریع و توجیه و علامه
می نماید که کیست ظلم و ستم کارگر از آن کسی که او بر خدای دروغی با فرد چیزی گوید بر خدای که گفت
باشد چنانکه ایشان بخدای شرک آوردند و معصیت و ناسیاست کردند و آنکه گفتند خدای ما را
باین فرمود و الله امرنا بآیات خدای گفت نه چنین است که شما میگویند خدای باین فرمایند
قُلْ إِنْ إِلَهُ الْبَاقِلَةُ بِالْفِتْنَةِ لَیَعْنِ بِحَسْرَةٍ اِذْ وَی ظالم و ستم کارگر نباشد یعنی از آن کسی که
آیات خدای را نکذیب کند از قرآن چون مجر و مجر است و دیگر مجرات و هر آنکس که ویران صفا
بود مجرم و کافر باشد و کافران بر کفر ظلم و ظفر نیابند و چگونه از عذاب خدای خلاصی یابند و چگونه
از عذاب خدای خلاصی یابند بلکه ایشانرا وقت اند عبادت میکند و می پرستد جز از خدای بانی
را که صفت ایشانرا است که هیچ حضرت شوا نشدند و هیچ سود شوا نشدند سائید از آنکه قادر
نباشند بر منع و ضرر باز آنکه چنین میکنند چون از ایشان پرسند که چرا اینها را می پرستید ایشان
جواب دهند که اینها را از ان می پرستیم تا شفیع ما باشند نزد خدای تعالی و اهل طایف لالت
پرستیدند اهل مکه جز و مناس و سبیل و سبب این آن بود که ایشان گفتند که عبادت ما خدا را

تشیب از خلو قات او چیزی را اختیار کنیم و او را بر ستم تا رسید ما باشد از این دیگر خدای
دین خلقی خطاب بود که ایشان بردند که سیادت عزرا ایشان را مانع از پرورد از عبادت او نگفته اند
که ایشان این خواستند که ایشان شیعیان مابین در اخلاق معاش ما از هر آنکه ایشان پیش
و نشر ایمان نداشتند و سوگند بخوردند که خدای مرده را زنده نکرد اند چنانکه گفت و اقصی
بِاللّٰهِ جَهْدًا اَيُّهَا فَهِيْمُ لَا يَسْمَعُ اللّٰهُ مِنْ يَكُوْنُ اَللّٰهُ رَسُوْلًا رَاوُوْدُ كِه اِيْشَانِ اَللّٰهُ رَسُوْلًا
الزّام که هر شیعه را باید تا خدا را خبر دهد پیدا از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنام است و این
چیز نیست که در علم خدای نیست از آنجا که او را عقلی نیست و او معلوم نیست و اگر او را عقلی بودی
و از جمله معلومات بودی در علم خدای بود از آنجا که در عالم است جمله معلومات و هر چه در علم وی
نیاست آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد نه در زمین اگر بودی یا در آسمان بودی یا در زمین
و خدای تعالی عالم است با همه در آسمان و زمین است اگر شریه خویش کرد و گفت پاکست و
مزه است از آنچه با وی ایشان میکردند و در حق وی میگویند از جبر و تشبیه را ادا
وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلَّا اُمَّةً وَّ اَحَدَةً مَّا خْتَلَفُوا وَّلٰوْكَ اَكْثَرُ سَمْعٍ سَمِعْتَ مِنْ
رَبِّكَ لَقَدْ نَفَخْنَا فِيْهِمْ سِفَا فِیْهِمْ يَخْتَلِفُوْنَ وَّ يَقُوْلُوْنَ لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا اٰیَةً
مِنْ رَبِّنَا فَعَمَلُ الْاِنْمَا الْغَيْبِ لِلّٰهِ فَانْتَظِرْ وَاَلَسْتُمْ مَعَكُمْ مِنْ اَلْمُنْتَظِرِ
حق سبحان و تعالی در این آیت خبر میدهد که هر دمان احد بر یک ملت بود و شود و نمرد و مانا الا یک است
و یک گروه متفق بر یکدیگر و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع بر لری و مستتره طریقی و این دین و این آدم
بود علیها السلام و در خلاف نبود تا آنکه قاضی باطل را بگشت آنکه خلاف با او بد آمد عبد الله عباس
گفت میان آدم و نوح علیهما السلام قرن بود و میان ایشان خلاف نبود حسن بصری گوید که آن دین
مشرك بود چنانکه در دیگر آیه گفت قُلْ اِنَّ النَّاسَ اُمَّةٌ وَّ اَحَدٌ قَبْلَ هَٰذَا قَبِلَتْ اَللّٰهُ
الْاَنْبِیَآءُ بَشَرٌ مِنْ شَرِّهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ
شده بعضی ایمان آورده و بعضی بر کفر ایستادند و گفته اند که ملت اسلام خواسته است و در قرآن
عبد الله مسعود است که وَاَمَّا كَانَ النَّاسُ اِلَّا اُمَّةٌ وَّ اَحَدٌ عَلٰی بَدَنِیْ فَاَخْتَلَفُوْا اُمَّةً وَاٰی
آیات تعزیت این قول میکند و این خبر نبود که کل مؤلود یولد علی الفطرة فابیاه یهودا
یتصرانه و بیعتان جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرة اسلام باشند پس از آن بداند ایشان را
وجود و رسا و کبر و اعتقاد می کشیده مختلف میشوند پس از آن بکثرت مشروبات و طاعت کفر و طاعت و دعوت
مادد و بد مختلف میشوند هر یکی مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کنند آنکه فرمود که اگر دین یکی است سابق
شد از خدای تعالی که بندگانش را تعظیم عقوبت کنند و دنیا و آخرت را در حق واجب نماید است و گفته
که هیچ

که هیچ کس را عقاب نماند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت و مَا كُنَّا مَعَكُمْ مِنْ حَقِّ بَعَثْ
رَسُولًا اَوْ تَمِیْنُ بَرْدِیْ هَر اینه حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا و آخرت خلاف میکند تا مومن پیش
شوی و مکرر بدین بود و وقت گفت که در قیامت کافر را بدو نوزد و مومن را بر پشت انداخته تعالی از تنگ
و تعب کافران حکایت کرد و گفت که ایشان میگویند خدای بر محمد آیتی و علامتی نرسانده و گفته اند
که از آن آیات که ما اقتراح میکنیم و مراد بین و لایقی است که ایشان عند آن مضطرب و مملو کرده اند بودند
و مراد ایشان بخیر نبود چه معجزات رسول بی اندازد و خدای تعالی مراد فرمود که بگوی که غیب خدای است
و اود آنکه مصلحت مصلحتان در حجت از اقلید آیات و ایراد معجزات پس شمار آنرا که اقتراح چیزی
کنند از آنکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس شما مضطرب باشید از آن شمار از اقتراح میکنند
که من نیز مضطرب تا خدای با شما خواهد کرد از عباد و تمایز شما از خود
وَ اِذَا اَلَّذِیْنَ اَللّٰهُ اَنْزَلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ رُوحٍ مِنْ اَمْرِ اَللّٰهِ اِذَا هُمْ مِنْكُمْ اِذَا اَللّٰهُ اَنْزَلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ رُوحٍ مِنْ اَمْرِ اَللّٰهِ اِذَا هُمْ مِنْكُمْ
اِنْ رَسُوْلًا یَكْتُوْنَ مَا تَكْتُوْنَ و چون بچشایم ما را در این کافران حکم
را در حق و آسایشی از فرستادن بدان و نعمتهای دیگر از پس سختی و بیماری و خط که ایشان را رسیده
خدای تعالی بر اهل بملک بهشت سال خط مسلط کرد و ایند تا که نزدیک بود که همه اهل ملک بودند چون برایشان
رحمت کرد و آنرا محض در رحمت بدان بر آن کرد و ایند اِذَا اَللّٰهُ اَنْزَلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ رُوحٍ مِنْ اَمْرِ اَللّٰهِ اِذَا هُمْ مِنْكُمْ
و محض بی تا که بر عقب آن ایشان را مری بود ثابت و حاصل در طعن زدن در آیات ما و دشمنی و کینه که
با رسول یعنی ما چون ایشان را نصرت کردم می یابست که ایشان در مقابل آن مشرک گفتندی و در حداف و
ایشان خود در آیات ما که گویند بالک استنیز او نکونیب مکرر در مقابل بر حیثان گفت این مکرر است که برین
عند این حال نگفتند که این روزی است که خدای مباداده است و گفته اند که سقیات اینو که ما را بنوعوب
و سر طان و مانند این آیه دادند و باوریدن بجزم حال کرده و با او آمدن ستاره و نور شدن آن باشد
چون ایشان را که در خدای تعالی حمد و اعطایه که گفت بگوی ایشان را که خدای تعالی سر بر مکرر است
و در دعوت و عقوبت و برای آن مکرر خواند که در برابر مکرر ایشان بود و برای الله و اولی را و غیر آنکه
نموده و مکرر از احوال و استعدادهای چنانکه گفت سَمِعْتُمْ مِنْ حَدِیْثِ لَا یَعْلَمُوْنَ
و جای دیگر گفت وَاَعْلٰی لَھُم اِنْ کُنِیْدِیْ سَمِیْعٌ و سرعت مکرر و عقوبت او آن بود که ایشان را
عقوبت و عذاب فرستد پیش از آنکه در اطفا نور اسدم سعی کند آنکه گفت اِنْ رَسُوْلًا یَكْتُوْنَ
که رسولان یا یعنی رشتگان که مکرر بر فرزند آن آدم از نویسنده کانی نویسنده آخر ایشان میکنند
و بگویند آن باب مکرر از کفر و استنادهای افعال خدای با بنوم
فِی الْبُرُوْجِ حَتّٰی اِذَا کُنْتُمْ فِی الْفَلَکِ وَ جَوْرٍ یَهْمُ بِرِیْحٍ طَیْبَةٍ وَ تَرَحُّوْا

و این

بِطَاعَةِ شُعَابِ عَصِيفٍ وَجَلَاءِ عَمِ الْمَوْجِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحْبَبُوا
 إِلَهُهُمْ دَعَا إِلَهُ تَخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَنْ أَجْتَنِبَنَّ مِنْ هَذِهِ لَكُونُ مِنْ
 الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَخَذَهُمْ يَتَعَوَّنُ مِنَ الْأَرْضِ يَعْنِي الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 إِنَّمَا نَقِصُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قديم تعالی درین آیه مکرر نفوت خود کرده باینکه کاشکلت اوست
 آن خدا بی که می برد شمار او را بایان و در دریا و در خشکی و نری ممکن و اعداد و اقدار و آلات که داده است
 و آنچه حمل قدرت است از دست و پای و جوارح خلق اوست قدرت که باو فعل توان کردن از فعل اوست
 ستاده که باو راه برده و عقل که باو هدایت یابنده از فعل اوست چهار پای که برپست او سواران
 گردن این همه از خلق اوست از بهر این که گفت که او می برد شمار آنکه خطاب کرده که چون شمار گشتی
 با من بعد از خطاب با غیبت شده گفت که گشتی ایشان را سپرد و بسبب باد خوشی نرم و آهسته
 و چون خوش باشد و نرم گشتی خوش و راست و آسان رود و قوی و ایستاد باشد یعنی
 ساکنان گشتی شادمانه و خوش دل باشند بآن باد و کان برند که همیشه چنان خواهد بود یعنی آگاه
 باد سخت بر آید و دریا آشفتن گردد و موجها بر خیزد و روی ایشان نهد و ایشان رسد بر سر
 و فرودمانند و کان بر نهد و یقین داشتند که خدا بایان ایشان محیط شد و وقت هلاک نزدیک
 آمد ایشان دست بر دعا بردارند و خدا را بخلاص بخوانند و دل با فدا ای راست گردانند
 و گویند بار خدای اگر ما را ازین ورطه هلاکت نجات دهی و ازین دریای خو غر ابر بر طانی ما شکر
 نعمت تو کنیم و از جمله شاکران باشیم پس آنکه که خدای ارشاد نجات ده و از آن ورطه هلاکت
 برساند بر عقب آن همی ناگاه تا بپوشان پدنی تو ایشان را که با سر کمر برود و در زمین ظلم و
 مشا و کنند و خدای را را اوسوسه کنند گفتار غیبا و اوصیا و واعظان نشنوند آنکه گفت که ای
 مردمان می پندارید که آنچه میکند را از اینست یا در مملکت من نقصانی است آنچه میکند از ظلم
 با خود میکند و مال آن بر نفس شما خواهد بود و عقاب و پاداش آن شما خواهد گشتند و این
 یعنی و ظلم که میکند بر امثال خود متاع دنیا است منفعت این جهانی است روزی چند
 باشد و حقانی و مال و متاع آن دایم و باقی باشد مانند آنچه تعلیق بدین دارد از اینجایی بود
 پس آنکه مرجع و بازگشت شما باشد تا شمار پاکان یا نیم و خبر و هم با نیز مشا کرده باشند
 چون جزای آن از تنگ و بد تمام و کمال بشمارد **إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ
 أَنْزَلْنَاهُ مِنْ السَّمَاءِ فَاتَخَذَطُ بِهٖ نَبَاتٌ إِلَّا رِزْقًا يَأْتِيهِ مِنْ كُنْهٍ الْأَرْضِ وَظُنْ أَنْ هُلُوعَهَا
 وَ الْأَنْفَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا**

نعم

أَنْفُسُ قَادِرُونَ عَلَيْهِمْ أَنْتَهُمُ الْبَلَاءُ أَوْ نَهَارًا جَعَلْنَا هَاجِرًا حَبِيدًا كَبَانٍ
 لَمْ تَعْنِ بِأَيِّكَ شَيْءٌ كَذَلِكَ تَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ
 قدم تعالی حال دنیا را در سرعت انقضای بحال نبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفته که مثل و دنیا و
 زندگیان دنیا و حال و حیوة دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال اندازی است که با از آنجا
 فرو و سیم یا از ابر پس گیاه زمین بک آب سخت کشود یعنی از او دور نباشد و با او باشد تا نبات سبز
 تر شود و در سیراب تر نماید و بخورند از آن مردمان و چهار پایان آنکه تفصیل داده نبات را و گیاه و گفته از
 جمله آنچه غذای چهار پایان باشد و چهار پایان خورند از انواع گیاه و خشکیش و از آنکه مردم خورند آنرا از
 انواع بقول و حبوب و قو که تا آنکه که نبات و نمایی رسد و زمین زمینت خود فرا گیرد و اراست شود
 بمحصولات و کوناگون و ثمرات رنگ رنگ اهل زمین کجا برند که ایشان بدان قادر اند و در تحت تصرف
 و ملکیت ایشان حاصل شود ایشان را مستخلص گردانند هر ناگاه فرمان پیاپیشت یار و با هلاک آن
 بعضی اوقات و عیالات و آثار او داده و گردانیم یعنی در دیده و در قطع و استیصال آن که هیچ از آن باقی نماند
 تا جنان شود که بگذاردی که دی دی روز نبوده است و موجود گشته و از آن پیدا شده تا این تشبیه
 چیست بعضی از اهل معانی گفته اند که تشبیه بآبست که چون از آسمان فرو د آید اول پاکیزه بود و
 صافی خوش طبع آنکه با نباتات مختلط شود و طعم گیرد اندر بر خاک زمین آید تیره شود چون مدتی در خاک
 و آبگیر با نه تظوب کند و خشک شود متاع دنیا و مال او و زنگاری دنیا باین مانده بعضی گفته اند که تشبیه
 چنانست که اول چون بر آید در وقت ربيع چو با اعتدال بود و بهار انهای پیاپی نبات بر وید سبز و تازه
 و نیکو باشد چون در چند بر آید و هوای گرم شود و باران بازا آید گیاه زرد و پژوا و خشک شود پس
 حالت حیوة دنیا در غفلت لبث و بقا بقا آب و گیاه مانده آنکه گفت ما همچون تفصیل دریم
 و باین کنیم آیات و دلالات از بهر آنکه قوی که اندیشه کنند تا بعبود و امتثال مشغول شوند
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي سَبِيلَ الْبَرِّ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حق سبحانه
 و تعالی رسول را گفت افعی الی صلیب کتبک خلقا را باراه خدای خود دعوت کن باین کار قیام نمای
 که این کار است دعوت با شریعت و باین ملت و طریقت بتو تعلیق دارد و هر الم این دعوت نیست
 از آنکه در هر بحث چون نوبت بدعوت دار السلام رسید که این همه کجایی رنج است و راحت بی
 محنت و کرامت بی امانت گفت ترخاموش باش تا این دعوت من کنم **وَاللَّهُ يَدْعُو**
إِلَى دَارِ السَّلَامِ خدای شایان دعوت میکند با سرای سلامت و سلام نام اوست یعنی با سرای
 خود چون سرای سرای منست و همان همان منست و میرزای من همان اولی که دعوت من کنم
 ای بنده دعوتی بتو است و اجابتی بمن و دعوتی بمنست و اجابتی بتو آن دعوت که بتست

در صوب

و دعا شب توت بزبان تاجات گفتم و نماز تابدیم اذ عوفی استخف لکم و آن دعوت
که نیست و اجابت بتوا نیست که و اللّٰهُ یَدْعُوْا اِلَیْ دَارِ السَّلَامِ اَجِبُوْا اَدْعٰی
اللّٰهِ وَ مَنَ اَحْسَنُ فَوَلاَ یَمُنَنَّ دَعَاۤی اِلَیَّ اللّٰهِ وَ جَوْنِ و اعی الله شکو باشد و حق چون
الله باشد چگونه باشد اهل اشارت کنند آن السلام دعا الایم من دایر السلام الی
دایر السلام یمن ابی و دعو لها علیها احترام و یمن بی قلذ الذکرام و الاله فقام و یمن
دایر التکلیف الی دایر الشریف و یمن دایر التلوی الی جوار اللؤلؤ و یمن دایر
الغسل الی دایر البکاء و یمن دایر العنا الی دایر الغناء و یمن دایر الزوال الی دایر
النوال و یمن دایر اقلها بکاء و اوسطها غناء و آخرها فناء الی دایر اقلها غناء
و اوسطها غناء و آخرها بقاء و سرای سرای و بنده در منا در سرای بقای او در قرین
عطا او در وعده بقای او امید لغا لو نعم الدار نعم الی و نعم الجوار و نعم المزار و برای آتش برای
سلامت خواند که در لوا از آفات و عیانت و تکلیات و بیایات این باشد و از لواض و امر اض
و صدود و اعراض و سرکات موت و حشرت عزت خایف نباشد چنانکه گفت ان خلق
بسلام آجین و برای آتش دار السلام خواند که باقی که رسد بافتای سلام و الطعام طعام
رسد چنانکه بفرماید کنست افشوا السلام و اطعموا الطعام و وصلوا الاوجام و
صلوا بالناس و الناس ینالهم ینالهم یخلفون الجنة ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم
روند با سلام روند و الملكة ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم ینالهم
و تحیت ایشان دایر با سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام و از خدای بر ایشان سلام بود سلام
قوله یمن و رب رحیم خدای تعالی بر ایشان سلام از بهر آن کنند که ایشان از حقارت کنند
کاری خود بی عظمت و بزرگواری او نگذارند که انبیا کنند حق تعالی بر ایشان سلام کنند سلام
شود چنانچه عبد الله الانصاری روایت کرد است که رسول علیه السلام فرمود که در عزاب دیدم
که چهره میل علیه السلام بر بالین من بود و من کای میل بر پای من یا یکدیگر میگفتند که برای او مثل برین
آنکه گفت بشتن که گوشت شتوا باد و بداند که دلت و انا با د که مثل تو و مثل امت تو چون با چنان
باشد که سرای چنانکه بخلاف و در آن سرای خانه خاندانند آنکه رسول فرستد و فری
و بدعوت خواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکند پادشاه خدا است که پادشاه و میرا زوال
نیست و سرای سرای اسلام است و خانه خانه نیست است و تو که محمدی رسولی که هرگز اجابت
کنند با سلام و آید هر که با سلام و آید سرای اسلام و آید هر که سرای اسلام و آید بطعام حاضر آید
و بان منع نمود و یمن و فناء الی جوار طوطی شقیسم چون دعوت کند لطف کند آنکه

الوجه

او خود اهدا می نمودی شود بر راه راست و ایشان گفتی آنکه در معلوم خدای بود که لطف ایشان را نبوده
نکند و شاید که مراد بر راه راست باشد یعنی راه بهشت راه نایب آنرا که خواهر اهل اشارت کنند
که دعوت عام که برای اظهار محبت و هدایت خاص کرده که طریقت بمنم للذین اختاروا
الطریق و یبذلوا ذلک و لا یتحق و جوههم فترکوا ذلک و اولک اصحاب الجنة
هم فیها خالدین کسانی که احسان کنند و جزات و طاعات بجای آرند ایشان را ثواب
و جزا باشد از آن میگویند و زیاده توحشی که در برابر احسان است باستحقاق باشد و زیاده بتفضل
یکی داده و یکی را به مقتصد و از این عباس روایت کرد که او با احسان کتار را اله الا الله است
و بعضی بهشت است و زیاده غرض است از یکدانه و در یکدانه و از آنجا که در است مجاهد گفت
که بعضی است که حسن یعنی زیاده بخفت و رضوان است و آنکه گفت که مراد زیاده
وید و رضوان است میگویند از آنکه اوله برخواست است از عقل و سمع که این معنی بر خدای را
نیست و نیز آنکه میگویند نزد یک ایشان بر ارجع نیست و خدای تعالی حسی و زیاده
بجز از عمل کرده است و تعبیر این آیه بر وجهی که نقص اصل از اصول مذکور ایشان بود ایشان را
نبود دیگر زیادت بر چیزی باید که هم از آن جنس بود چنانکه اگر یکی چیزی خود و او زیاده خواهد هم از آن
چیز خواهد و بر زیادت بر چیزی کمتر از آن چیز بود چنانکه یکی پاره گل خود نیکو نباشد گوید که زیادت
برین نافه مشک بود پس معلوم شد که حسی باستحقاق باشد و زیاده بتفضل آنکه گفت
و لا یحق و جوههم و رسد بروی ایشان عباری و کردی و سیاهی و رخی و سختی و نافی
چنانکه بر روی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید
باشند و الذین کتبوا الشکرت جزا و مستحقه نباشد لها و من فقههم و الله
مالهم من الله من عاصم کاتباً اعطيت وجوههم فطعموا من الدلیل
مظلل اولک اصحاب النار هم فیها خالدون چون ذکر مؤمنان و مطیعان
کرد و پاداش ایشان در عقب آن ذکر کافران کرد و در آیه اول فضل خود را بیان کرد بر مؤمنان
و پاداش ایشان در عقب آن ذکر کافران درین آیه بیان کرد عدل خود بر کافران اینجاست آنچه
حق نیست بهر و زیاده از اینجاست که حق دادن عدلست و زیاده و ادن فضل تا هم عدل را که برست
بود و هم فضل را درین آیه گفت چون جوی ایشان و هم یکی را پیش از یکی پاداش ندیم
تا عدل کرده باشد اگر زیاده و هم خد کرده باشد و اگر نقصان کنم فضل کرده باشد چه حق نیست
و بعضی و استیفاست و در استیفا آن استیفا حق طری نیست اگر بعد استیفا کنیم اولی
و افضل لیکن حکمت اقتضای آن که شرعاً که عقاب کفار استیفا کنیم میگویند که آنکه کسب است

گرفته و یک برای آن گفت که ایشان چند اشک که بنموده میگردیدند فعلی باشد که هاجش
را اندوه کین کرده اند و شکایه می کرده اند و برای ایشان هر چه را بدی بود و ما شده آن در آن میسر آیند
چنانکه هر چه ای حسنه بخواهند و ایشان رسد و علق و حقارتی و ای کافران یا عدلت و امانت
بود و جوی مومنان با تعظیم و تحجیل و این صفت و ثواب و عقابست و لایق ایشان رسد و چگونه
و لایق و لایق که آنرا صفت شوند و در دوزخ و هم ظالمین نیاید و ایشان از عذاب خدای هیچ عاصی نجات
دارند و نباشد و روی ایشان سیاه بود تا چندی که باری از شب سیاه تر بر روی ایشان نرسد
اندر دوزخ ایشان و شایسته ایشان اهل دوزخ باشد و ملازمت ایشان در دوزخ بر سر است و بگوید
و یوم نحشکم جحیمکم فجمعناکم للذین اشرکوا ما کانکم ائمه و شاکم
فَنَلَّنا مِیْنَهُمْ وَ قالَ شَرِکُکُمْ ما کُنْتُمْ اِلاَّ ناعْبُدُکُمْ فَکُنْ بِاللّهِ عَهْدًا
بَیْنًا وَ بَیْنَهُمْ اِنَّ کُنَّا عَنْ عِبَادَتِکُمْ لَکافِرِیْنٌ هَناکَ نَبْلُوکُمْ اَکُلْتُمْ
ما مَلَکَتْ وَ رَدَّکُمْ اِلَى اللّهِ مَوْلِیْهِمْ اَلْحَقُّ وَ صَلَّ عَلَیْکُمْ ما کُنْتُمْ اِلاَّ یَتَرَدَّدُونَ
یاد کن ای مجرور و زاری که ما حشر کنیم و برانگیریم در آن روز که فراتر از او کردیم ایشان را از برای و کلام
و در آنکه گویم این حشر کان و مبتدیان که بر جای خود بمانند و ایشان را شایسته معبودان شما
تا بنگرید که با شما خدا اید و رفت و در میان شما حکم چه خواهد بود و آن وسایلی که میان شما بود و منقطع
کردیم و قالَ شَرِکُکُمْ ما کُنْتُمْ اِلاَّ ناعْبُدُکُمْ و آن شرکایان و معبودان ایشان گویند که شما ما را بر سرستید و شیطان
بر سرستید از برای که وی شما را بنمود و تسویل و وسوسه و تلمیح و شرک آورد و دیده این وقتی گویند که ایشان
ایشان را خدای باه از آورده تا گویند که ما جز خدا بر چه از عبادت شما و گفتند که این سخن فرستندگان گویند
و آنان که ایشان را بدین خدای عبادت کردند پس گویند که پس است که او ای خدای تعالی میان ما و شما
برای آنکه شما ما را بر سرستید و ما از عبادت شما غافل بوده ایم و این خبر راست است برای آنکه جاد است
بسیار احادی جز بودند از عبادت مبطلان ایشان را که گفت هَناکَ لَکَ شَرِکُکُمْ اَللّهُ فَمَنْ یَعْبُدُ اِلاَّ اِیَّاهُ وَ رَدَّ
مقام باز نمایند و بداند هر نفسی این کلام را شنیده باشند و کرده و از اعمال تاجر کرده و نه و چه کرده و نه و
اندر چون آنچه کرده باشند و چه پند و رده کنند ایشان را و بار کرده باشند و با خدای بر نه آن خدای که خدای
ایشان است بگویم و کم شود از ایشان آن افتد و در عبادت ایشان شده اند و آنچه ایشان بر سرستید انداز
بدوین قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ اَلْاَرْضِ اَمْ یَنْتَیْبِکُمُ الشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ بَصُلًا
وَ مَنْ یَخْرِجُ الْحَیْ مِنْ الْمِیْتِ وَ یَخْرِجُ الْمِیْتِ مِنَ الْحَیِّ وَ مَنْ یُکْرِی اَلْاَمْکَنَ فَسَیَعْلَمُ
اَللّهُ عَمَلُکُمْ اَللّهُ فَتَقُولُ نَدْبِکُمْ اَللّهُ رَبُّکُمْ اَلْحَقُّ فَمَا ذَا اَبْعَدَکُمُ مِنَ الذَّلَالِ کُلَّیْنِ
تَضَرَّوْنَ کَذَلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الذِّیْنِ فَسَعَوْا اَنْهَکُمْ لایُؤْمِنُوْنَ

حق تعالی

حق تعالی رسول را علیه السلام بطریق مجید و فرمود که یا ایشان بگوی که کسیت آنکه شمار روزی میدهد
از آسمان بهاران و از زمین بهبانه از آسمان بهتقدیر و از زمین بهتسبیب یا کسیت آنکه از ملک جمع و
و شش و ای و چنانی شماست و قادر است بر آفریدن آن بروی که باه و چشند و باو مشغولند و نگاه می
دارد و از آفات و عیالات در خبر است که خدا بر او چشم مامور گشته از فرشتگان که شیاطین را از
چشم ما باز میدارند چنانکه یکی از مامورین را از انجیلین باز دارند و کسیت آنکه از زنده و پیر و آن آرد و جوف
حیوان را از نقطه و مرغ را از خایه و مرد را از زنده و پیر و آن آرد و جوف
آنکه او تهر کار پاکند در آسمان و زمین چون این همه از ایشان سوال کنی و بر سر می جواب این پاکند
الا آنکه گویند که خداست آنکه برین همه قادر است و این جمله در قبضه قدرت او است پس آنکه که
ایشان اعتراف آورده و بگویند ایشان را که شما بی نی ترسید از عقاب خدای خدای گویند چون
او را می شناسید و شک نیست او نمیکند که نوبت بر شما منقطع کرد اند و شمار امر خفته کند عاجلان و آه
پس آن خدای مصونت بصنات کمال خدای حق و معبود مطلق شهادت و حق ایشانست
و از پس حق نباشد الا ضلالت و کراهی چون از حق در گذرد و در ضلالت قدم نهیند پس شمار از این
حق و اضع و روشن و راه راست با چندین دلیل و حجج که شکر کرده اند آنکه گفت که کلام حقست
یعنی همچنانکه حق گشت و واجب شد که بعد از حق بر ضلالت نباشد و همچنین حق گشت و واجب
شد که عذاب خدای بر آنکه که کافر شدند در کفر نیابت و نهایت رسیده اند برای آنکه ایشان ایام
نیابند و در ذمه مومنان نیابند از اینها که معلومت که ایشان بر کفر میروند و هیچ اختیار ایمان نکنند
قُلْ هَلْ مِنْ شَرِکُکُمْ مَنْ یَبْدُکُمْ مِنَ الْغُلُقِ کُمْ یَعْبُدُ قُلْ اَنْتُمْ تَقُولُونَ
قُلْ هَلْ مِنْ شَرِکُکُمْ مَنْ یُبْدِی الِی الْحَقِّ قُلْ اَللّهُ یُبْدِی الْحَقِّ اَمَنْ یَهْدِی
اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یَبْدِی اَمْ اَنْ یُبْدِی اَلَا اَنْ یُهْدِی قَالَتْ کُمْ کُنُوْا
تَحْکُمُونَ وَ مَا یَبْدِی اَکْثَرُ اِنَّ الظَّنَّ لَا یُعْیِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا
اِنَّ اللّهُ عَلِیْمٌ عَمَّا یَعْمَلُونَ بگو ای عباد این شرکان مکار و کافران معاند که هیچ کس نیست
ازین انبیا دان و معبودان شما که آنرا با خدای شریک گردانیده اند و عبادت که او بر سبیل ابتدای خلق
فرمان آورده و انکار کلمات تواند کرد یعنی چون پیافند و میرانند باز تو اند آفریده اگر ایشان جواب دهند
و تسلیم کنند که معبودان ما این توانسته کرد و این چه فعل خدای نباشد و قوام دارد اگر عباد کنند
و جوی گویند تو بگوئی که خداست آنکه ابتداء خلق کند و بر اعادت عین قادر باشد از این که قادر
ذاتست پس ایشان را چون ازین انشراح محسوس و محسوس نیست و اگر خواهند و اگر معرفت می نمایند
بجمله ازین عبادت و کلامی را در بگوئی ایشان را تا حاجت برایشان منتهی گردد که هیچ کس نیست

ازین شرکایان شکاک ادکسی را بخت داده نبود و ایشان خودی شناسند و یقین میدادند که این بیکار گشته
داده شوند نمود اگر بلایح و عباد ایشان نگذازد که معترف شوند تو بگوئی که خدای باشد که خلق را
بخت داده نماید بالطایف که بندگان گشته که ایشان را عقل و تعلیم گشته که نظر کنند در ادله و توضیفات
و بعد بر شرای ایشان و اعتقاد کرد اند پس چون شمت دنیا از خدا است تحت آخرت و هدایت
از خدا است کدام اولیتر بود و سزاوارتر اند پس روی کنند و متابع شوند کسی را که وی بختی و هدایتی یعنی
خدا را و طاعت او دارند یا کسی را که وی بتفس خود معتدی و راه یافته شود و راه انداخته و راه را
را ندانند پس چیست شمارا و چگونه حکم میکنند شما باطل بچندین بچ و دلایل چون مشرک را اجل
برایمه ضلالت گشته برین سوالی دارد شده و اگر بر اصنام حلی گشته که بندگان را که جاداست چگونه
یدایت گشته تا ایشان بجزی را هدایت شوند که گفته اند که این برای آن گشت که مشرک بندگان بنابر ارباب
معبودان نمادند و توجیه عبادت بایشان کرد و بحق تعالی از ایشان کنایات اخبار عقلا خیر
داوید که گفت **وَأَن تَذَعُوْهُمْ صَإِلِیْهِ إِلَهْدِیْ لَا یَسْمَعُوْا دَعْوَاکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوْا مَا سَجَدُوْا**
لَکُمْ آنکه گفت که این کافران که عبادت اصنام میکنند چه متابعت ظن و گمان میکنند و حق که بی
انارت و وفشان باشد آنرا حکمی نیاشد برای آنکه آن نیز تقلید پرانا و متابعت رای ایشان میکنند
و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بحدای جبر متابعت رای ایشان میکنند
و شاید ظن میکنند از آنکه بی دلیل و حجت میگویند و ظن در معرفت خدای از حق که ظن
هیچ سودی نگیرد آنجا که علم باید معرفت خدای و صفات او و احوال و هیات از عقلیات هر علم
بکار نشاید و هر علم سودی نگیرد و ظن جایبی باشد که علم ممکن نشود و هر یکا که علم ممکن باشد ظن
را حکمی نبود آنکه بر سبیل تنبیه گفت که خدای تعالی عالمت یا بجز ایشان میکنند و هیچ چیز
بر وی پوشیده نیست و هر کسی را بر حسب استحقاق او جزا میدادند از ثواب و عقاب
وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنِ یُنْزِلَ فِیْ دُوْنِ الْغَیْبِ وَلَٰكِن مِّنْ تَحْدِیْثٍ الذِّکْرِ
بِیْنِ یَدَیْهِ وَ تَحْصِیْلِ الْكِتَابِ لَا رَیْبَ فِیْهِ مِّنْ رَّبِّ الْعَالَمِیْنَ اَمْ یَقُولُوْنَ
اَفْزَیْرُهُ قُلْ فَاتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَ اَدْعُوا مَنِ اسْتَفْعَلْتُمْ مِّنْ دُوْنِ الْغَیْبِ اِنَّ
کُلَّ شَیْءٍ صَادِقٌ بِیْلَ کَذِبُوْا مَا لَکُمْ بِحَیْطُوْا بِعِلْمِیْ وَ لَآ یَاْتِیْهِمْ نَاقِلَةٌ
اَکْذِبُکَ الذِّکْرِ مِّنْ قَبْلِہِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَٰیْنُکَ الْعَالَمِیْنَ وَ مَن مِّنْہُمْ
مَنْ یُّؤْمِنْ بِہِ وَ مَن مِّنْہُمْ مَّنْ لَا یُؤْمِنُ بِہِ وَ رَبُّکَ اَعْلَمُ بِالْمُنْکِبِیْنَ
کافران و مشرکان گشته این قرآن را با نیت محمد است خدای تعالی برای ایشان را و کرد و گفت این قرآن
اختیار فرما یافته نیست از هر خدای کلام هیچ مخلوق و سخن هیچ آدمی نیست کلام خداست
و تصدیق

و تصدیق

و تصدیق کتابی است که از پیش او بوده است و کتب او را بیل از پیران چون توری و انجیل
و زبور و صحیف ابراهیم یا تصدیق آنست که در پیش و بیست از جنت و شد و و سکر و کتب
و ثواب و عقاب فراگشت معنی اینست که نشاید و نباشد و ممکن نبود که چنین کتابی و سخن
در غایت بداعت و فصاحت و بر اعنت منتری باشد و از نزدیک خلق باشد که هر چه از قبل خلق
بود و یکن بر مثل آن قادر بود بلکه کلام خدایت و بر است دارند و پیچیدگان و کتب ایشانست
و چنان شریعت و فرایض و احکامست و درو پیچ شکی نیست که از کلام خدای عالمیاست آنکه
استقامت کرد بر سبیل توبه و الزام حجت یا بر سبیل انکار و استعناد گفت ایشان که من میگویند
که این قرآن قرآن انتری کرده و وی گفته است تو ای محمد را ایشان را بگوئی که اگر این قرآن را یافته
من باشد و از جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد و مشرقا خوب آید چارید سودی مثل
آن هم بران نظم و ترتیب و چنان و هر کس را که خواهد دون خدای آید و نشاید بجز ایشان را
یا بگویند اگر شما راست میگویند که این قرآن افزای محمد است من دون الله از این آن گفت که خدای
شمار باشد بر آنکه مثل این قرآن پیدا کند گفت که در این کافران قرآن نگذیب برای آن که در آن ایشان
نداشتند و کلام او و ششاشند و بر تاویل و معانی او و خوف نیاشد و مردمان دشمن آن باشند
که نمایند انفس اعداء ما بجهلو و چون بران و خوف نیاشد آنکه و افزای خداوند و از این
تستند و آید و **فَسِیْقُوْهُمْ هَٰذَا اَفْکَ قَدِیْمٌ وَّلَٰمَآ یَقِیْمُ** و هنوز ایشان فرسید و نیاید تاویل و تفسیر آن
حق که گفت آنچه حقیقت بان شود از ثواب و عقاب و آنچه متفق آنست از ثواب و عقاب
و سراجی هر کسی پیش از آن که در این اندیش گشته و بداند که شتاب کرد و نه بنگذیب بر و آری همچنین
که ایشان بنگذیب کردند که ان پیش از ایشان بود و نام بنگذیب کردند و بدو فرج داشتند پس توبه نکرد
حقیقت ایشان چه بود و سراجی ام ایشان چه باشد از جلا و عذاب و استیصال حقیقت ایشان
که عمل ایشان بر دست دارند و این بود آنکه خبر از ایشان و گفت که کس بود از ایشان که بگوید
آورد و آورد و در دین خویش دانند که آن صفت و لیکن عفا و گنبد و کس بود که تصدیق کنند و این
نیارد یا کس بود که ایمان آورد و کس بود که ایمان نیارد و بر کفر بید و خدای تو عذراست و و انانیت
معاند و آنکه بر کفر که ماند و که غافل **وَ اِنْ جَعَلْتُمْ یَوْمَکُمْ فِیْ عَمَلٍ وَّلَٰکُمْ عَمَلُکُمْ**
اَنْتُمْ بِرِسُوْنٍ مِّثْلَ اَعْمَلٍ وَّلَآ تَآخُرُوْنَ مِّنْهَا فَعَلُوْکُمْ وَ مَن مِّنْہُمْ مَّنْ یُّسْمِعُوْنَ اِلَیْکَ اَکَاثَ
شَیْءٍ الضَّعْفَ وَّلَٰوْکَا فَا لَا یَعْقِلُوْنَ وَ مَن مِّنْہُمْ مَّنْ یَنْظُرُ اِلَیْکَ اَنَآتَ تَقْدِیْ
الْعَمْرِ وَّلَٰوْکَا فَا لَا یَنْصُرُوْنَ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُظْلَمُ الشَّیْءُ شِیْءًا وَّلَٰکِنَّ النَّاسَ
اَنْفُسُہُمْ یُظْلِمُوْنَ اگر چنانچه ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان مایوس شوی و ترا

تکذیب کنند بگوی ایشان که آنچه بر من بود بگویم عذر شما منقطع کردیم و اکنون شما را با شما
گناشتیم آن علی که من میگفتم مراست و قراب آن مرا بود و عمل شما را راست و دوا آن بر شما بود
سعیست شما را زبان نه ارد و طاعت من شما را نایده نه بد شما از آنچه من میگفتم بر از من نگذارد
و اعمال شما بر من این آیت بابت قتال مشغول شده است الله گفت که این کافران بعضی اینها اند
که کوش با منی تو میکشد و قران و احکام مشربیت می کشوند و لیکن قبول نمیکنند و یاد نمیکنند و پس
شدن ایشان ناشدند و یا شده ایشان مثابت کفران باشد و بی تو انهار که گاهند تو سخن
خواهی شنو ایند و تو قادر باشی بر آن که ایشان را بشنوی و اگر جواب ایشان را عقل نباشد و این بر حسب قطع
طبع رسول گفت از ایمان ایشان که چون مگری لایه قلی و دو و یکی باشد هرگز ممکن نباشد و میرنگردد که
ایشان بشنوند و فهم کنند و بر آید و میبختند من یسطل الیک و از ایشان کس است که بتوی که
ولیکن بنیاب کوری است از انجا که میبختد از ان مشتغول نمی شود بی تو که اگر از راه تو توان نمرد
با انکه ایشان نمیبخشند و بصیرت ندارند یعنی این چیزی است که معقول و متصور نیست تو طبع
از ایمان ایشان ببرد و خاطر غرر خود پریشان ندارد بحقیقت که خدای تعالی بر او ایمان ظلم نکند
و هیچ چیز از آنچه تعلق بمصلح ایشان دارد و هیچ چیز ضرر و نفع از او در و زقیات بیش از
استحقاق عذاب بعد از کفر و مایه و کم از استحقاق عذاب نبوده و لیکن مردمانند که بر نفس
خود ظلم میکنند بکفر و معاصی تا مستوجب عقاب میشوند و یوم یخسرهم کاف
کم یلبسوا الا کساعة من النصار یعارفون یخسرهم فذخروا الذیون کذبا
یخسروا الذی و ما کافوا مهتدون و اما ان یبذلک یخسروا الذی یخسروا
اوتشویبک و الیها ترجعهم ثم الیها یشهد علی ما یفعلون و لعل انک
رسول فاذ جاء رسو لهم فغنی بکهم بالقرنط و هم لا یظنون

مستند

مستندی نباشند اگر با تو ایم ای محمد بعضی از اینها ایشان را عذر میدهند از عذاب الله و دنیا یا ترا
با هر رحمت خود بر من و قبض روح تو کنم ایشان را در عذاب ناکرده و رجوع و بازگشت با ماست
بس ما که اویم و حاضر بر آنچه ایشان میکنند جزای ایشان بسزای تو اب و عقاب ایشان با شما بر من
و از ما قیامت که اید شما الله گفت هر امتی را رسول و پیغمبری بوده است چون پیغمبر ایشان باشد
آید و حجت بر ایشان گوشت و سبوات بنمود ایشان تکذیب آن پیغمبر آن کرد میان ایشان و میان
آن پیغمبر خدای تعالی حکم که حکمی می که پیغمبر را بنماید او را ایشان را عذاب کرده و شد که هر ادین بود که بر حق
را رسول و پیغمبری است که ایشان را بان نسبت کنند و زقیات چون پیغمبر ایشان آید و بگوید و ایمان
ایشان بر ایشان گواهی دهد میان ایشان حکمی می کرده شود چنانکه بر هیچ کس از ایشان ظلم و حقی نمرد
و یقولون متی هذا الی عذابکم کنتم صادقین قل لا اظلمت
لینشی صر اولی لا نفع الا ما شاء الله لکل امة اجل اذ جاء اجلهم
فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون قل ان انتم انکم عذابکم
پناها او نهان ما ذایستعمل منه المجرمون حق تعالی حکایت کرد از استیصال
ایشان قیامت را و حساب و کتاب و وشت و دوزخ را گفت این کافران میگویند که این
عذر که شما میدیدید که خواهد بود ما را آخری و میداد اگر شمار است میگوید و آنچه و عذر میدیدید
و عذر چیزی بود متضمن نفع و راحت و عذر چیزی بود متضمن مضرت و سلبت و صدق چیزی
بود که میبختش علی جوی باشد انکاء محمداصلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بگوی این جماعت را که این
سوال میکنند بر سبیل انگار و استبعاد که اگر نفعی است چاره و اگر ضرریست در عیب بکن بکن
آشکارا که من که محمدا لک نیستم از هر نفس خویش نفعی و ضرری و هیچ خیر و شر را از مرگ
و زندگانی و بیماری و تن درستی و قبض و بسط و جذب و عقب و ثواب و عقاب این جمله
بخدای تعالی تعلق دارد و در دست تصرف و دست و هر تصرف که ما کنیم با قدر و تمکین وی
وی بود و تا وی آلت ندهد و تمکین نکنند ما تمکین شو انیم که لیکن آنچه خدای خواهد و مرید آن بود
از آنچه آن بپا شد و هر چه مرید آن نبود و کاره بوده باشد و روا بود که معنی این بود که شما
شاء الله را که من بر هیچ از ان قادر نیستم و ما لک لشوم الا آنچه خدای مرا بر ان قادر گرداند و تو
دهد هر امتی و هر قری و اهل هر زمانی و هر نفسی را و قتی و زمانیت و وفات او را و عذاب او را که
چون آن اهل را آید یک ساعت تقدیم و تاخیر نبود قل ان انتم کوی ای محمد این جماعت را که
استیصال میکنند عذاب خدا را یا میدادند و می پندیدند که اگر عذاب خدا بشما آید در شب که شما
براحت و آسایش مشغول شده باشید یا در روز که در طلب اسباب معاش افتاده باشید

واورا مثل جنس و مانند نیت و می از شاد ادا با حقیق کند و هو العقی و او توانم دی نیاز است
 از انکه در است آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک ملک است و او را بزرگ حاجت بود
 انکه خطاب کرد این جماعت را و گفت شما را باینکه بگویند هیچ حجت و دلیلی و سلطان و برهانی
 بر هر یکی و دلیل و حجت و علم نبود چنانکه بودی شما را در چیزی میگویند که شما را به آن علم حاصل نیست
 چیزی میگویند که آنرا نمیدانید بگو ای محمد و اعلام کن آن گمانی را که بر خدای افترا میکنند و چیزی
 که بر خدای روا نیست و او میدارد ایشان فلاح و فساد باینکه هرگز استکباری نبود ایشان را این گروه
 که میگویند بر خدای متعالی اندکی و منفعتی حقیر که در دنیا که زودگذر و باقی ماند که در عقب آن شقا
 دایم رنج خلد پسندند ثم **الینا من جحیم** اندیس با ما است باز گشت ایشان بخت نیند
 ایشان را عذاب سخت و آن گز است که ایشان آورده اند و آن دروغ که بر خدای نهاده اند
 و انی علیهم ساء فوج **اذ قال لقوم یافقوم ان کان کبر علیکم مقامی**
و انکم کبری بایات الله فعلى الله توکلث فاجعوا امرکم و شرکاءکم ثم
انکم یکن امرکم علیکم عنة ثم اقتضوا الی ولا شظرون
 حق سببی نه و تعالی میگوید ای محمد بر خدای یاری بر این کاران خبر فوج پیغمبر علیهم السلام و قصه او
 چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر میخواست که بر شما بزرگی آید و گران می شود گردان من در سوره
 شما را و دامن شما را آیات و علامات و دلالات بر یگانگی خدای و شما ازین سبب قصه کردند
 و گفتن من کرده اید من بر خدای توکل کردم و اعتمادی بر وی دارم شما دی بر کار خود تمسک و تمسک
 که دانید بر کشتن من شما را بر یگانگی شما و من کار هیچ و توکل ازید از شرکاء و انبازان و معبودان
 خود استعانت و یاری خواهید پس باید که کار شما و قصد و هلاک من مخفی و پوشیده نباشد پس
 انگاه برانید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و مرا هیچ زمان مدید و این آن وقت گفت
 که ایشان از آن فوج علیهم السلام میگفت ملاقات آمد از انکه فوج بیامداد و شب انگاه وقت و بی
 وقت بسرایشان ایستاد و بود و ایشان را دعوت میکرد و بخدای میرسید و عقاب خدای چنانکه
 میداد او را میزدند و جفا میکردند و او از دعوت کردن باز نمی استاد و گفتند بر آنست که ما و تو
 گفتند ای فوج از پس کار خود برو و اگر نه ما را بکشیم نزدیک از حال فوج علیهم السلام گفت یاقوم ان
 کبر علیکم مقامی **فان توکلستم ثما شاکستم من اجور ان اجوری انک**
على الله و انموت ان اکون من المستلین گفتند **فکنتم فکنتم و من**
معه فی الذلک و جعلناهم خلایف و اخوتنا الذین کذبوا بایاتنا
فانظرو کیف کان عاقبة المتذیرین هم از سخن فوج پیغمبر است علیهم السلام
 که یاقوم

که یاقوم خود گفت است که ای قوم اگر شما را میگوید و وعظ و پند نمی شنوید و قبول نمیکند
 که من برین دعوت که شما را میگویم و وعظ و پند که شما را میدهم اجری و مژدی طبع میدارم نه من شما
 هیچ مژدی میجویم و مژدن جز بر خدای نیست و مرا فرموده اند که من از جمله مسلمانیان و متقادان
 امر حق باشم و متابیع رای شما انتم آنکه خدای یان نموده که قوم یا او جبر کرد و گفت قوم او را
 بدروغ داشتند و باورند داشتند و قصد کشتن او کردند و او را نجات دادیم و کسانی را که با او
 کشتی بودند و ایشان را از خلیفه کردیم یعنی باز مانده و قائم مقام ایشان گردانیدیم و آن قومی را که با
 وی بودند کشتی و آن کافران را که کذب کردند و نوح را بهر را غرقه کرد و اندیم بطوفان پس نجات
 کار آنها که ما ایشان را انداز کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود انکما پس از نوح
 بهر ستادیم پیغمبر از اجون هو و صلح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان میامدند و
 قوم خود را برسانیدند و آیات و دلایل و حج اظهار کردند ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند و انداز
 کردند و کذب و ایمان نیامدند و این کافران پیشین از انکه کذب کردند همچنانکه بر دل انما کردند
 یعنی بخدایان از سبب اصرار ایشان بر کفر و عصیان یا نشانی کردیم بر دلای ایشان تا علامتی بود
 در شکار از اینچنین همه کردیم بر دلای انکما ظالمان و متعد یافتند که از زمان ما که گذشت و انما
 تجاوز کردند **ان ثم یقتلون** بقیه رسلا **ای فوج میجویم فجا و هم بالیکات فسا**
کانوا یؤمنون انما کذبوا بیه من قبل کذلک نطع علی ثلوث القلوب
ثم یقتلون بقیه من **و هر وقت الی فرعون و ملائکه بایاتنا فاستکبروا**
و کانوا قومنا مجرمین فلیما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا
لأجور شیون قال مدعی اتقولون لیکن لما جاءکم آجور هذا و لا یستج
الاجورون قالوا الحقنا لیاقتنا عما وجدنا علی آباءنا و تکتون لکما الکبریا
فی الارض و ما نحن لکم بمؤمنین پس فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی
 و هارون را بر فرعون و قوم او و ایشان بر خستند و فرعون و قومش را دعوت کردند و ایشان استکبار و
 کردن گشتی کردند و پای از حد خود پرور نهادند و ایشان قوم مجرم و کفر کار بودند بکفر و عصیان که آورد
 پس انگاه که موسی بر ایشان آمد و حق بایشان رسید از نزدیک با چون میجویم و اعضا و بدنها و امر آنها
 از حج و آیات و ایشان بداند و معلوم شد هیچ دفعه نداشتند جز آنکه گفتند که این صحبت
 ظاهر و جاد و بی است روشن که ما می پسینیم و سخرا ایمان میجویم باشد بر وجه تلبیس و حله و هر که حوکه
 و معتقد صحبت آن بود کافر باشد و هر که اعتقاد صحبتش کند فاسق باشد موسی علیهم السلام ایشان را
 گفت چون ایشان این سخن گفتند که هی شامق را که بشما آمد سخن میگوید و بران طعن میزنید و

ایشان

و عیب یکنه بی مثل این آیات و معجزات بحر باشد بجز جگانه خوب مار کرده و از دریا شود در کز آنها
که ساحر باشند و جادوی کنند قلاع نیابند و نظریه نیستند فرعون و قومش موسی را کشتند که می تو
آمده تا باین صحرای جادویی خویش از طریقه پدران بگردانی و مار از آن پدران خود را بران یافته ایم از
دین و اعتقاد دور گردانی و قرآنی موسی و برادرت را هم چون منکر و پادشاهی نبوده است در زمین ما
شمار ایا در شمار و تصدیق شما کنیم و این از آن کشتند که غرض ایشان پادشاهی و جباری
بود و زمین و هر کسی بدیگری همان اندیشه کند و گمان بود که در دل او باشد تو در تعالی **وَقَالَ فِرْعَوْنُ**
اَسْؤُنِي بِكُلِّ سَاجِدٍ عَلَيَّ فَلَمَّا جَاءَ الشَّجَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ

ان

مَلْقُونَ فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ اِلَّا شَجَرٌ اِنَّ اللَّهَ سَبَّحْتَ اللَّهَ لَا
يُضِلُّ عَمَلُ الْمُتَكِبِينَ وَجِئْتَ اللَّهَ اَلْحَقَّ بِكُلِّ سَاجِدٍ وَلَوْ كَرِهَ الْغَافِرُونَ
فَمَا اَسْنُ لِمُوسَى اِلَّا دُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمٍ عَلَىٰ سَوَاءٍ مِّنْ فِرْعَوْنٍ وَانْ تَكُنْ لَّكُم
اَنْ تَنْفُسُكُمْ وَاَنْ فِرْعَوْنُ لَكُلِّ فِي الْاَرْضِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الْمَشْرُوقِينَ فَرَعُونَ
را چون کان بود که آن از موسی می پستند سحر است و این خیال در دماغ او بسته شد از آنجا که روزگار را
سحران بود و فرعون فرمود که بر وید و در افکار مالک من بگردید هر یکی جادویی عالم و وسای و داناست
بزرگ من آید بر نشسته و سحر انرا جمع کرده چون نزد یک فرعون آمدند فرعون حدیث موسی با
ایشان گفت ایشان بر خشت و در سینه ها و جوینا مار بیک و از دریا صفت را بسیار پستند و بدترش
موسی علیه السلام آوردند موسی ایشان را گفت پسند ازید آنچه خواهید انداختند ایشان آنچه داشتند
پسند افتند موسی چون چنان دید و داشت که آن سحر است و انرا حقیقتی نیست گفت ما جستم به
الشَّجَرُ آنچه شما آورده اید سحر است و خدای تعالی آنرا زده و باطل گرداند و هرگز عمل مغفدان را با صلاح
نیاید و در شب و دم ام ندارد بلکه هلاک گرداند و حق را حق گرداند باطل گرداند و هر که باطل را باطل را آید
گرداند یا آنکه دلیل بر بطلان آن ظاهر گردد و اگر چه مجازا و کافران کاره آن باشند چون موسی مدح
کرد موسی ایمان نیاروند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندان که از قوم موسی بودند و پدران
ایمان نیاروند از ترس فرعون عبد الله عباس گفت ایشان ششصد نفر بودند و نزد قیوب علیه السلام یافتند
و در دهر در محصر آمدند و فرزندانشان ششصد نفر بودند و بعضی دیگر گفتند که ایشان را حق
بودند که مادران ایشان از بنی اسرائیل بود و چه ان ایشان از قبیل و گفته اند که مراد باین قوم فرعون
که از ایشان کسی ایمان نیاروند الا جمعی اندک و آن آیه بود و فرخیل موسی آل فرعون و ما شط و غیر
فرعون و دختر او زن فرعون ایشان ایمان آوردند و ترسیدند فرعون از آنکه فرعون ایشان را
در قفسه اندازد و از دینشان بر کرده اند یا عذاب کند ایشان را و بکشد و فرعون جباری قاهر و برتر

بعل

علي أمواليهم

الان

[illegible]

از پیروزان و فرشتگان که حفظه اقوال و نذیره اعمال اند که ایشان آتاست که بر خدای دروغ نکشند و
شریک و فرزند بدید که در کعبه است خدای بر جلد نظامان باد آن ظالمان که مردمان را از خدای باز میدارند
و انحراف از کفر آن بچوبید و آنرا بکفری صفت میکنند و آن راه راست است میخا چند که مردمان را از راهی
که آورند و ایشان بقیامت و سرای آخرت ایان می آورند و چون کافر میشوند **أُولَئِكَ لَهُمْ كُفْرًا**
مُتَجَدِّدِينَ فِي الْأَكْزَبِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءُ يَصْنَعُونَ لَهُمْ
الْعَذَابَ مَا كَانُوا يَنْتَظِعُونَ الشَّعْثُ وَمَا كَانُوا يَنْصُرُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ
خَرَبُوا أَنْتَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ لَا أَجْرَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
هَؤُلَاءِ خَرَبُوا این جماعت که صفت ایشان اینست که خدا را عاجز شوالند
که در انداختن ایشان در قبضه قدرت و بند و در بند قهری که هرگز طواید بگریز ایشان
و هیچ دلی و نافرین است که ایشان را نافرین دهد و باری کند لکن ایشان را مملکت داد و نافرین عذاب
ایشان در زیادت کرد و آن عقابی که شوالند که صفت آن شوالند و بچشم آفرینند و ما کافران یعنی خود
که حق را بشنوند و حق پسندند و آنست که صفت ایشان اینست که ایشان را عذاب زیادت کرد و این
سبب آنکه ترانند که حق شنوند نشنوند و نپذیرند ایشان آنکه ای اند که بشمارای خود زیان کردند
یعنی چیزی کرده اند که سببی عقاب شده اند و هلاکت بخشش آورده اند سرایه که ایشان را بعد از آن
و جان در باخته بود و نرسیده و از ایشان کم شد آن دروغ که میگفتند و حاله شفاعت با خود
و بنان میکردند و میگفتند **هَؤُلَاءِ شَفَعُوا لَنَا عِنْدَ اللَّهِ** و چون کم شوند بنان ایشان از ایشان
تقصی و سودی کنند ایشان را بر اینست که ایشان در آخرت زیان کار تر بنان باشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْنَى وَالْأَصْحَى وَالْبَصِيرِ
وَالْكَفِيمِ هَلْ يَنْصُورُونَ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ میگوید آنکس که ایمان آورد
و عمل صالح کرد و خدای خویش خضوع و خشوع و فروتنی کرده عبادت و طاعت او بجای آورد و در دین
او راست بایستادند ایشان اهل بهشت اند و در بهشت خالده و جاوید باشند اگر مسلمانی و کافری مسلم را
گفت مثل کافریون کوری است و کوری و مثل مسلمان و مومن چون شود این و پنهانی هرگز ناپیدا باشد
و ناسنوا باشند و راست نیاید یعنی راست نباشد بلکه بر سبیل تفرج گفت که ایشان اندر سبب
نمیکنند تا بداند که مومن یا کافر راست نباشد چنانکه پنهان با پنهان میشوند و باور و عقل و دلی باشند
که در وی تشبیه حال او می باشد یا حال و دین **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذِ انْتَبِهَتْ**
قَوْمُهُ مِنَ النَّوْمِ إِنَّهُمَا لَنْ تَقْبَظُوا إِلَّا اللَّهَ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ بَئِزٍ أَلَيْسَ

مقال

مَقَالُ الْمَلَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا تَشَارِبًا بِهَؤُلَاءِ
الْحَبْلُ الْأَخْبَرُ هُمْ أَمَّا لَوْ لَمْ يَأْتِيهِمُ الرَّأْيُ مِنْ سِوَا قَوْمِي لَكُنْتُ عَمَلًا مِمَّنْ
كُنْتُمْ تَفْتَنُونَ بدین معنی و تفریق که با نیت و بیم تفرج را بایستد که او است
قسم شما را بهم کنند و بپوشانند و رسیده بنان کنند و ام و وجد که است که با نیت و بیم تفرج را بایستد که او است
در ستاد که تفرج بپوشانند با ایشان و که بدید که چرا از حدی می رسد که من هر سر را عذاب و
درماننده و بعد آورده و تفرج چون حق بگفت و این رسالت رسیده جماعتی از ایشان است و
از آنکه کافری و غیر سبیل تفرج کنند که ای جیبم ترا آفرید و ای من که از آن کسند که
که کان ایشان جان بود که رسول از جیبم رسد ای من که از آن کسند که کافری و بدید
بفرج باشند و تفرج کنند که ای جیبم ترا کسند و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
اول و اینست که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
کان میرم که کافری و بدید **إِنَّا نَكْتُبُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**
وَنُحْزِنُ عَنْهُ وَتُحْيِي عَلَىٰ كَيْفٍ نَحْنُ كَاتِبُونَ اینست که کافری و بدید
تفرج و تفرج را بایستد که او است و کفایت ای قسم هیچ می بیند شما را که حق و دین و صبر
و پنهان باشند از خدای خود و خدای را در حق و اده باشند از هر یک خود و آن نبوت است پس آن
رحمت بر شما بر شیده باشد و ای شما را از آن کسند که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
میکنم از آنکه در ایشان شد و تکلیف با نیت **وَأَيُّكُمْ أَشَدُّ عَذَابًا**
إِنْ أَتَىٰ أَحَدُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ فَمَا لَهُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ إِلَيْهِ اینست که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذِ انْتَبِهَتْ قَوْمُهُ مِنَ النَّوْمِ إِنَّهُمَا لَنْ تَقْبَظُوا إِلَّا اللَّهَ إِنْ أَتَاكُمْ
عَذَابُ بَئِزٍ أَلَيْسَ اینست که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
و هیچ مردی طبع نمی داند و مردی را بر خدای نیست و من این مونس را که من ایان آورده و بدید
که در من نیستند و پیغمبر مباد که بخدای و تفرج را بایستد که او است و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
و در نگردانم و این آن وقت بود که ایشان گفتند که در آنکس باشند از آنکه شریکان آورده و بدید
ترازم از آنکه ما را در مقابل این او باشی و باید شش و در این یک نباشد و اینست که کافری و بدید
تا بنان ایان آوردم گفت من ایشان را تمام و میکنم شما را که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
وَأَيُّكُمْ أَشَدُّ عَذَابًا اینست که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
عَذَابُ بَئِزٍ أَلَيْسَ اینست که کافری و بدید و ای من که از آن کسند که کافری و بدید
و در دین تشبیه حال او می باشد یا حال و دین **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذِ انْتَبِهَتْ**
قَوْمُهُ مِنَ النَّوْمِ إِنَّهُمَا لَنْ تَقْبَظُوا إِلَّا اللَّهَ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ بَئِزٍ أَلَيْسَ

مقال

فرمود تا درختی بنشانم چون آن درخت بزرگ گشت و سطحش حتی سحاب و تعالی فرمود تا آن درخت را از وی کشتی
بساختند و آن بر وی میگذشتند و میگفتند که نوح خانه میسازد برای زمستان تا سردی نشد و یکی میگفت
شان خانه میسازد و میگفتند بدانید که این مرد یوانه است بر زمین سواد گشتی میسازد و هیچ جا دریا
پیدا نیست کسی بر زمین خشک چگونه درختنند معنی قوله **كُلُّا مَعَكُمْ عَلَيْهِ سَلَامٌ** این قوم را بخود
میگفت حتی سحاب و تعالی نوح را فرمود که ایشان را بگوئی اگر امروز از ناخوش میسازید بایران شما خوش دارم
چنانکه شما خوش میسازید و بر پس چون در دریا باب رفتند در آن وقت با تشنه سوخته گردیده و زود بود که بدانند
انگلی را گوئی عذاب رسد و او را بپاک کنند و رسوا گردانند و او خبر گوید که چون طوفان برید آمد و آب عالم
پرفت مردم سر بگو همانا نوح آب را بپای کوهها رسید زنی بود که وی داشت آن کوک را بر کف دست
چون آب رسید روی رسید که کوه را بر کف دست چون آب سردی رسید کوک را بر کف دست آب در آمد و در دور
ببرد رسول خدا ای گفت اگر خدا ای بر کسی انداختن رحمت گوئی بر آن کوک رحمت گوئی این عیب
گفت در نمی خواند عیسی علیه السلام گشت که کسی باستی که سفینه نوح علیه السلام دید بودی تا ما را
خبر کرد که عیسی علیه السلام ایشان را بر دوتا پشتی خاک ازان خاک برگرفت و ایشان را گفت و آیند که این خاک گشت
گفته اند گفت خالی بسم این نوح است آنکه عصای او بر خاک زد گفت تم باذن الله مردی از آنجا برخواست
و خاک از سرخ ایشان را بر روی سر او نهاد و عیسی بر او گفت تو جوان بودی چون مردی گفت ای گفت پس
موی تو را سفید است گفت چون او را بگویم آمد که تم باذن الله چند است که قیامت است از سر بگویم
سفید گشت گفت مرا حدیث کن از کشتی نوح گفت طوالتش هزار و دویست کز بود و عرضش ششصد کز
بود و سه طبقه داشت در یکی در آب بود و وحش و در دیگری طیور بود و در طبقه اویم آو میان بود و در چون
چون سر کین چهار پایان بسیار شد مردم ازان را بخوردند و نوح خدا را سپید و تعالی او را فرمود تا دینال بیل بر پشت
خدا ای تعالی خاک از وی برد که بیک جفت در حال بگردیدند و همه پدید برآوردند و چون موش مردم را از
میداشت خدا ای سپید و تعالی فرمود او را که پستی پیر بال بپایند که بر سر او آمد و آهنگ موش که عیسی علیه السلام
او را گفت که نوح چگونه دانست که شهر را ببل خراب شده است گفت که کلاغ را از بر سر سدا تا برود و خبر بآورد
او رفت و ببرد ای مشغول شد و در میان کعبه تر از بر سدا او رفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منتظر او اثر
کلی بود او را دعا کرد و بالغ از پیرایش که با مردم الفت دارد و کلاغ را دعا می کرد تا از مردم نافر باشد
از پیرایش که او ای او در خواهد باشد و با مردم الفت ندارد و او را نوح گفتش یار و جلد بگوئی تا با ما پی
تا بشنود و برای ما حدیث کند گفت چگونه آید با شما انگلیسی که در زمین روزی ندارد آنکه عیسی گفت خدا باذن الله
بزمان خدا ای عیسی آن خاک شو که بودی همچنان که دید که بود ابو موسی و الیاسی گفت نوح پیامدی و قدم را دعوت
کردی بگوئی او بگر خندیدی و پیش روی تابعدادی و چه موش بشوی چون بر سر آمدی گفتی **اللهم**

ان

انقری و لغوی نامم لا یعلمون تا آنکه که کار نوح سخت شد و بلا بنهایت انجامید و قرنی که بدید
آمدندی بر تو بدی از شمشیر کمان تا مردی بر پیامدی دوست کوک طفل گرفت و نوح را با وی نمودی
و گفتی ای فرزندان من مرد یوانه است و جادوست فکر نگفت او بشنوی و دعوت او را اجابت نکندی
چون کار با نوح رسید او بگذاشت کثایت کرد و گفت **رَبِّی اَنْذَعُوکَ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَارًا اَنْذَعُوکُمْ دَعَا**
اَلَا فَاَرَأَیْتُمْ نُوْحًا عَلَیْهِ السَّلَامُ اسْمَاعِیلَ کُنتَی اَزْ جَوْبِ وَاَیْمَنَ وَ رَسَنَ بَیْنَهُ کُنتَ جَرِیْمًا عَلَیْکُمْ بِمَا کُنتُمْ
فَعَصَیْتُمْ اَمْرًا فَاَیْمَنَ کُنتَی جَوْدًا عَلَیْکُمْ بِمَا کُنتُمْ فَاَیْمَنَ کُنتَی جَوْدًا عَلَیْکُمْ بِمَا کُنتُمْ
چون نوح را پیامد و نوح که کشتی چگونه بساخت و بتوفیق خدای سبحانه و تعالی بسال تمام شد از آنجا که
جبرئیل بفرمود و درون و بیرون وی انگلی گفت در و و بنشین و این انگلی که در زمان آمد به بیرون آمدن
آب از شور چنانکه گفت **حَتَّى اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَاءَ الشُّرُکُیْنِ اَخْلَی فِیْهَا رِیْقَ کُلِّ**
نَجَسٍ حَتَّى اَشْبِیْنِ وَ اَخْلَی اَخْلَی بَیْنَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ کُنتَ اَمْرًا فَاَیْمَنَ کُنتَی جَوْدًا عَلَیْکُمْ بِمَا کُنتُمْ
چون آمد زمان به بیرون آمدن آب و بر جوشید شور یعنی آب از بیرون آمد بعضی گفته اند که شور روی
زمین است از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که صبح است یعنی صبح برآمد دیگر مفسران گفته اند که شور
تافتن میانه است و آن شور خود را بدو از سبک میراث نوح رسیده بود خدای تعالی نوح را گفت بود که هرگاه
که چینی که آب از شور بر جوشد و تو قومت در کشتی نشیند چون آب از شور بیرون آمدن نوح به بدی نوح و
کوه سدی و شیبی گشت که نوح کشتی در مسجد کوفه ساخته بود و شور که آب از وی بیرون آمد از جانب راست
در کند بود و خدای تعالی بر آمدن آب از شور که علامت قومش کرده بود گفت که چون آب از شور
بر آمد ما نوح را گفتیم که برادر و در کشتی نه از هر چیزی دور و نری و ما و ما که از ایشان بشکری و در هر یکی را از آن دو
نوح خواستند در دو را بیکار و زمین کین گشت از هر جنس که ازان گریزی نیست جفتی بر او نری و ما و ما
خود را به در کشتی آری یعنی ایل دین خود را حکم انگلی که بظاهر ایل بود و به باطن نا ایل و آن زن او بود و اعلی در شش
گفتان که خدای سبحانه و تعالی از ایشان خبر داد بود که ایشان ازان چله بودند که آب بپاک مشغول برای آنکه اصرار
کردند و کوفه بر ایوان اختیار کردند و انگلی را که ایمان آورد و هم در کشتی نشاند آنکه گفت که ایمان نیاوردند و آنکه
گفت اند که در کشتی نوح بود و زن مومنند که داشت و سه سر روی سام و جام و یافت هر یکی با نوح علیه السلام
پس از آنکه گفت که در کشتی خلوت میکنند تمام مخالفت کرد و با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت **اللهم عَظِیْمُ**
نُطْقُهُ خَدَیْ تَعَالَى نَظْمُهُ اَوْرَادُهُ رَحْمَتُهُ سِیَّاهُ كُرْدَانُهُ فَرْدَانُهُ كُنتَ اَمْرًا فَاَیْمَنَ کُنتَی جَوْدًا عَلَیْکُمْ بِمَا کُنتُمْ
آمدن از اینجا او را ابو السودان گویند و شش مرد دیگر که ایمان آوردند و چون در کشتی بودند است نوح این
شش پیش بنشیند و مقابل گفت است نوح همچنان بود و حق بود و نوح آدم با خویش در کشتی بود چون آب
پدید آمد و جلوه حیوان روی زمین روی نوح نهاد و نوح گفت که مرا فرمودند که از هر جنسی جفتی را در کشتی نشاند
چند پیش از این جای دارم این عباس گفت اول چیزی که با نوح در کشتی بود مورچه بود و آخر مورچه بود و چون فرمود است

خواست تا بداند احسان کساره کرد و بر امکنات کند و آن روح که بدل او رسید از آمدن اسعیل باور
را هر چه شد جبرئیل را فرستاد باینکه فرشته برین بشارت و با ملاک قوم لوط ایشان بماندند و
ابتدا ابراهیم کرد و بشارت او چون در آمدند بر رسم سنت و نداد شریعت و نگاه داشت او بجنب
عادت گفتند سلام یعنی میگویی بر تو سلام کردی سلام بر تو باد و سلامت باد ابراهیم ایشان را
جواب داد و گفت سلام یعنی کار شما و کار ما سلامت است انکه ابراهیم علیه السلام هیچ رنگ
نکرد و بر نهاد از انکه ایشان را کوساله بریان کرده آورد و بر حسب عادت خود که در همانان کرد در حیرت
که این فرشتگان نیز یک ابراهیم علیه السلام آمدند بر صورت امر دانی که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده
بود و سلام کردند با خوشی خوش و بروی نیکو گفتند یا خلیل الله همان خواهی گفت چگونه می آید
ایشان را بگوئی و بنگاه برو و بشانده و سادو گفت امروز همانان آمده اند که در همه خویش ایشان بگوئی
تو نیکو خوی تو نیکو سخن تر ندیده ام برای ایشان طعام بساز او گفت درین وقت هیچ طعامی حاضر نیست
و هیچ گوشت نیست انکه گفت مرا کوساله است از برای پرورم دست و پای ویرا خاشاک تمام و زنگ و مهر
در گردن وی بسته اند و سستی که بر او میداشت برای دل ابراهیم بفرموده تا از ایشان بشود و بریان گردند
تجلیل بر پیش ایشان آوردند ابراهیم علیه السلام پیش ایشان نشست و بر عادت خود سر در پیش
انگشت و کان برد که ایشان طعام بخورند ساره از بس پرده نگاه کرد و ابراهیم را علی السلام بخواند
و گفت که این همان تو طعام نمی خوردند می آمد و گفت چرا طعام نمی خوردید که تو کار خویش کن که ما
کار خود میکنیم ابراهیم با سر طعام شد ایشان هم نمی خوردند ابراهیم آن حال بدید بر سرید که ایشان
با او میدی و مگر و دارند و این است که خدای گفت قاتلانی اینی بکشتم چون ابراهیم بر سرید و انکار
کرد حال ایشان را و دل خویش از ایشان ترس یافت ایشان چون بدیدند که ابراهیم از آن حال اندیشید
شد گفتند لا تخف ای ابراهیم ترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط فرستاده اند اگر گویند که ابراهیم
علیه السلام بخیر دانست که ایشان فرشته اند گویم بخوبی و این آن بود که ایشان دعا کردند تا خدا را بگویند
کوساله را زنده کرده اند کوساله زنده گشت و در چراگودن بایستاد و نیز تاساره بپایین دادند که آن
خدای که قادر است بر آنکه مرده زنده کرد اندقاد و بایستد که او را نیز به پری و عقیقی فرزند دهد اشارت
دیگر آنست که ساره کوساله که محبوب او بود و بهوس فرزند او میداشت چون برای رضای ابراهیم
آزاد گشت حق سبحانه و تعالی ویرا گفت چون محبوب خود را بشمار کردی من ترا عوض بدهم بهتر از آن
و نیز آنرا زنده گردانم تا اینست عاجل باشد و آن آجل اگر گویند که او بود که ابراهیم طعام پیش فرشته
نمیداد انکه ایشان طعام نخوردند گویم که این پیش از آن بود که دانست که ایشان فرشتگانند برای
انکه ایشان بصورت بشر بودند و نیز این بعقل میتوان دانست و دابود که در اعلام کرده باشند

که از ایشان

که فرشتگان طعام نخوردند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت آدمی باشند انکه ایشان لطیف اند
و ایشان کشف بعضی گفتند انکه ابراهیم را علیه السلام چنان ندید که ایشان بشنیدند چنانکه مراب غایب
که آیت و آیه نباشد و یک انکه خدای تعالی این بر سبیل جبره کوه و درین استعای نبود چون ایشان
گفتند که ای ابراهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند و بقوم خود و حال زن ابراهیم علیه السلام ساره
بر پای بود از پس پرده حدیث ایشان می شنیدند بخندید و این ساره و دختر هم ابراهیم متاعل و کلی گفتند
خنده و می اندازد بر این بود که ابراهیم چگونه از ساره کسی بر سرید بآن خدمت و حشم بسیار که داشت وقت
گفت از غفلت قوم لوط بخندید و انکه ملاکت ایشان نزدیک بود عبد الله عباس گفت از تعجب بخندید
که ایشان نه مگر و مگر و می آمدند و نودند و مگر که گفت که خلعت ای خاصیت ساره را که در پس پرده بود
افتاد و پیش آنها ما زن ابراهیم ساره را بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق
بفرزند زاده یعقوب نام و او فرزند فرزند بود یعنی از فرزند فرزند اسحق یعقوب است ساره چون
این سخن شنید بر سبیل تعجب گفت چنانکه زنان لوطا چه بر روی خود زد و گفت ای وای بر من که
فرزند زایم و من پریم بدین حال رسیده و چون پرگشته و او نود و دو ساله بود و بر وایت می پادند
و نه ساله بدی و حقیقت که این کاری سخت عجب است و عجیب است فرشتگان ساره را
جواب دادند و گفتند رحمت خدای تعجب میکنی از کار خدای ای عجب نباشد انکه دعا کردند و اهل
بیت ابراهیم را گفتند رحمت خدای و برکات خدای بر شما باد که اهل بیت ابراهیم اید که او خدای
سزوده است و بزرگوار **وَلَمَّا دَهَبَ عَنْكُمْ ابْرَاهِيمَ الرَّوْعَ وَجَاءَ تَهُ الْبُشْرَى**
بِمُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ خَلِیْماً أَزْوَاً مِّنْهُنَّ نَا اِبْرَاهِیْمَ عَزَّوَجَلَّ
عَنْ هَذَا فَذَ جَاءَ امْرُؤُكَ وَ اَنْتُمْ اَتِیْتُمْ عَذَابَ غَیْرِ مَرْدُودٍ
میگویند چون ترس از ابراهیم بر رفت و از من کردید و بشارت بفرزندی آمدی و در ایستاد با یعنی
با رسولان ما که فرشتگان بودند مجادل میکرد یعنی سوال میکرد از ایشان در حق قوم لوط و مجادل
سوال و جواب باشد برای عرض وی بران سوال و تردد وی در گفتار آنرا جمل خوانند و لوط طعام
خواهر زاده ابراهیم بود و مجادل آن بود که پرسید که این عذاب عام است یا خاص و لا محاله واقع
خواهد شدن یا رحمت خدای خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که بکار ده انکه ابراهیم را علیه السلام
مدح کرد و گفت که ابراهیم پس حلیم و بردبار است و بسیار او آهسته و با خدای کرده اند است
و گفت که یا ابراهیم این حق حق هذا آیه دلیلت بر آنکه ابراهیم تعرض او کرد که در حق ایشان
شفاعتی کنی یا دعایی فرشتگان و بر اجواب دادند و گفتند که ای ابراهیم از سر این در گذر و از
این کار اعراض کنی که فرمان خدای تو برین آمده است و عذاب ایشان واجب و لازم شده است

بایشان عذابی آید است که هیچ حال باز نکرده و از ایشان رد نشود در بعضی تفاسیر آورده اند
که مجازاً ابراهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند ایشان را نیز
هلاک کند گفتند که اگر چهل باشد گفتند که اگر سی باشد گفتند که اگر ده باشد گفتند
همچنین می آمدند یکی گفتند که پس نه لوط در میان ایشان است جواب دادند که نحن اعلم
بما فیها النجیة و اهلها او را نجات دهیم و اهل او را بکشتن رها بماند و باقی را بکشتیم ابراهیم
گفت که در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار مرد بودند و لما جاءت ذریت لوط طایفه
بهم و ضاقت بهم ذرعا و قال هذا یوم عاصی و جاءه قومه یفزعون الیه
و من قبل کذا یفعلون السیات قال یا قوم هو لا ینالی ههنا اظهرو
لکم فانقوا الله و لا تخزون فی حبشی البس منکم رجلاً زینید قالوا انما نحن
ما فینا من نجاتک من حق و انک لتعلم ما فیک قال لو ان ینالکم قوة او اتوی
و کن شریکین آن زشتگان چون از پیش ابراهیم علیه السلام آمدند نزدیک لوط آمدند
چنانکه گفت و لما جاءت ذریت لوط آمدند لوط سبب ایشان را شک
گشت و اندوه مکن کردید از پدر اگر ایشان در صورت احدی این بودند که در بین کسی بحال ایشان
نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان نبود و لوط سبب بد قوم خودی شناخت و می دانست بر ایشان برید
قتل و دزدی گفت که آن زشتگان نزد ابراهیم پیغمبر پادشاه و دوی بندهای قوم لوط بندها شدند و آن
پنج ده بود سده و عاصور و داد و مضواثم این چهارده کافر بودند و بدیدیم سعد بود و اهل او
بطوطایان داشتند از آن ارا هلاک کردند چون پادشاه لوط را در زمین خود یافت که کاری
یکدیش او را فرستاد و ایشان را شناخت از آن که بر صورت آدمی بود گفتند که با هم می آیند و آن
لوط چون حسن و جمال ایشان بدید و لشکر شد بر ایشان از رحمت قوم خود که ایشان را می شناخت
بید فعلی و قدمهای شریف کرده بود ندکه هیچ غریب بهمانی بخانه خود نیامد تا ایشان را بر نه و آن
معنی قاحشه ایشان را روا باشد لوط ایشان را پیش ایستاده حیرت و خدای تعالی ایشان را
گفته بود که لوط چهار بار بر ایشان گواهی نهاده ایشان را هلاک نکند لوط در راه با ایشان نگر نیست
و گفت هیچ میداند که این درها و شهرها چه جایست گفتند چه جای است گفت بدترین جایی است
در زمین بنهاد و در همه زمین مردمان پدید تر و منفرد تر نباشد و آن معنی چهار بار با گفت لوط
ایشان را برای هر یک کس ایشان را ندید که مردمان سرای وی زن لوط چون ایشان را از هر طرف آمد و گفت
در سرای لوط میمانی آمده اند که چشم کسی بحال ایشان آدمی ندید است از هر طرف شالی گفت
که او کس فرستاد و قوم لوط و گفت هیئت برای ما بجای بازید و بجهل فرودش باشد

نیزه

و این

و این گناست باشد نزدیک ایشان از دعوت مباحشه و این تا امر و زمانه است بزمانی که میان آن
قوم باشد که این معامله کنند در خبری آید که خدای سبحان و تعالی او را مسخ کرد و فری و حشیه کردند
چون قوم شهرهای لوط آمدند و کرد سرای وی فرود شد چنانکه و حشیه کردند و آمدند باو
قوم او می شناختند و پیش از آن ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند و گفتند و گفتند لوط اینها
را از سرای خود بیرون کن و بدست ما بزن و او گفت ای قوم برید و مرا بی حشمتی مدسید این جماعت
که دختران هستند ایشان را بخواهید بکنج ما بشمارید و هم که ایشان شمار پاکیزه و طلال فرستادند و هر سید
و در پیش میمانان بر اسبها میخیزد و سرسار میزدند و میبایست که در صلیح نیست در اختیار او
توابع منتری بود و بر سر مطاع خطاب بودی که خواست تا خدای وی حاصل کند تا بوی دفع شر ایشان کند
و جواب داد که آنست که او دختران است خود را خواست و ایشان را بمنزله پدر و برود چنانکه رسول ما
بمنزله مادران اند که گویند که شاید که او دختران خود را عرضه کند بکنج ما بگزاران گفتند الله اکبر و این شرط
اسلام گفت اول دعوت باسلام کرد آنکه عرض کنج ما و نیزه و ابود که این در شرح او روا بوده باشد چنانکه
چنانکه رسول در بدایت اسلام دختر را از آن خود بقبول داد و دیگر را با بوی العاص ایشان را بجا آورد
و گفتند که تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حتی و رغبتی نیست و تو میدانی که ما را و ما و مطلوب ما
حیث چون از زمین زود ما گفت اگر ابراهیم کردن شمار توری و قوی بودی شمار مرغی که می یابد اگر کسی
یافتی که مرا رکنی باشد و در دفع کردن شمار و زوری و قوی بودی پناه بدو و گرنه حتی جبرئیل علیه السلام
این سخن شنید گفت ان و کنگ شد بدو رکنی و ما را با ایشان گذار قال یا ایها الظالمین
رسول و ما کن یصلوا الیک فاشیر باهلک یقطع من الذلیل و لا یلشفت منکم
احد الا شریکک انما مقربها ما اصابتکم ان مؤمنوهم الضمیع البس
الضمیع بقریب چون فرستگان چون لوط دیدند و تغلب ظالمان گفتند ای لوط ما و سولات
خدای تو کم را فرستاده اند تا ایشان را هلاک کنیم تو عین بیای که ایشان را کفایت کنیم و بشویند
و ترا که نه شواهند کرد لوط علیه السلام در کشتن ایشان اینک فرستگان کردند جبرئیل علیه السلام
بر روی ایشان زد و همه را کور کرد و انداختند چنانکه گفت فطمتنا علی اعیینهم ایشان را پاک کنان از
سرایی بیرون آمدند با چشمهای کور هیچ کون راه نمی دیدند گفتند ای لوط با ما مدارا کن تا فردا کار تو بایم
قوم گفتند جادو از سرای خود آورده ای تا ما را کور کردند و لوط گفت اینان مرا بچه دارند فرستگان
گفتند که ما ایشان را بکندیم که ترا بکند و از ننگت مرده هلاک ایشان کی است گفتند وقت صبح
گفتند در باشد گفتند البس الضمیع بقریب صبح نزدیک است تو ای لوط برو و اهل خود را ببر
و یقطع من الذلیل به پاره از شب سخاک گفت بقیست من الذلیل شاید که کسی از شما باز بماند

حَسَنًا وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ
مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
ایشان شعیب را گفتند بر سپیل حکم و استیلا که می نماز تو میسر نماند و این برای آن گشتند که در سید
نماز بود که در آن گشتند و در آن می پرسیدند از زبان با آنکه ما بدل خود بکنیم آنچه خواهم اگر پرسیدند شما که
گفتند تو مردی جلیلی و رشید و عاقل و پیر و بار شعیب جواب داد و گفت ای قوم اگر بد پسندید و دانید
که اگر بر من بر حمت و نعت باشد از خدا ای خود مرا درست باشد و و را بود که شما را شرک عبادت انعام
بفرمایم و روزی داده باشد شما را از نزد یک خود روزی نیکو و مراد این نبوت و حکمت است و گفته اند
که ایان و حکمت و هدایت است برای آنکه با اعلام و توفیق اوست و ما ابرید و اینجا هم اختلاف کنیم
شمارا و بکنیم آنچه شمار از او نمی بکنیم یعنی من خواهم که کم آنچه شمار از ان نمی بکنیم و همچنین باید که اعطاء اولاد
باز ایستد از آنچه دیگری را باز میداد و همچنین هم الا اصلاح کار شما ما که کم توام یعنی چیست نمائید و ما شعیب اصلاح
کار شما خواهم کرد تا توام و توفیق من نیست الا ایضای و توفیق بران لطفی باشد که مکلف علی آن اعتقاد
ایمان و طاعت کند علیه تو گفت بروی اعتقاد کردم و با درگاه وی که بکنم و یا توام لا یخیر بینکم
شیخانی آن تصدیق کنم مثل ما اصحاب قوم نوح اوتوتم هودا و توتم صالحا و ما قوم نوح
لوط و شعیب و استغفر و ادبکم ثم قوبلوا الیه و ان ربی رحیم و دود
ای قوم بر مدارا و شما را خلاف و عداوت من از این کمین شما را و عدت میکنم با خدا ای قتل و من میکنم از طغیان
بر آنکه شمارا رسد عذابی مانند آنکه میوم نوح رسد یا قوم هود یا قوم صالح رسد از صیحه و قوم لوط از سحابة
و در پیش من یعنی پس دور نیست که قوم لوط بپلاک شده اند و شما و بار ایشان به چندین دوران میگردد و اگر
گفت ای قوم استغفار و اعتراف خود را بپیدا از خدای خود و توبه کنید و با درگاه او که میزد که در عتاب نمید
و دوست دارم طاعت **قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَعُهُ كُفْرُكُمَا بِمَا نَعْمَلُ وَ إِنَّا لَنُؤْتِيكَ فِيهَا مِثْرًا مِثْرًا وَلَئِنْ فُتِنْتَ مِنْهُ فَلْيَفْطِنْ وَلَوْ لَاحْظُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ مَا تَكْفُرُ**
ثُمَّ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ایشان گفتند ای شعیب ما نمیدانیم و در نمی یابیم
بسیاری از آنچه تو میگوئی یعنی دست ازین بردار که گفتار تو نخواهیم شنیدن و ما را در میان خود ضعیف
ولی یاری پسیم اگر خواهیم که ترا برنجاییم می توانیم اما مراعات و جانب داشت خوشان تو میگوئی و لا
رَحْمَتُكَ اَلَا خُشْعَانٌ و قوم تو بودندی که ما را از ایشان شرم می آید تا راستنک را کنیم و در با هم
نستی بلکه قوم تو خوشتر اند بلکه قوم تو اند که بر ما عزیز اند شعیب گفت ایشان را که ای قوم هر چه من
و گوید من عزیز تر اند بر شما از خدای و شما خدا را و کار و عبادت و مرا باز پس پشت خود انداخته اند

و بار

و بار هیچ سال آنکه بد درستی که خدای من بآید شایسته علم و داناست و یا توتم اعلموا علی
مکاتیکم الی غار ایل سوت فاعلمون من یا شعیب عذاب یخوید و من هو کاذب
و ان یخوید الی موتکم و قیت و لا جاء اسو فاجبتا شعیبا و الذین الیه نوافه
بخرجه مینا و اخذت الذین علموا الصیحة فاصبحوا فی ديارهم و جالین کانت
لهم نعمتوا فیها الا بعد الذین کما بعدت لکود ای قوم بکنید آنچه می دانید و در
شمارت بر حالت و بیات که شمار است از کز تعدادت که من نیز میکنم آنچه توام بر حسب آنچه خدای و امر از غر
و قوت از دود بود که شما را اندک گفت از ما کسی که عذابی باور رسد که رسد پس که در انرا یاد بود بود که باید دانست
بر یقینی را که باو آید عذاب و انکس که او کاذب است و دروغ زن و از قتیب او چشم دار و بکنید عاقبت
در سر تمام را که من نیز میگویم و چشم دار ندانم و لست الجاه و اندک که در زمان طاعت آن قوم بر ما نیدیم و
نجات و اوم شعیب را و آن صوفیان را که با وی بوده اند بر حمتی و بخشایشی از او بگرفت از انرا که ستم کرده اند
صیحه و افاضی پس گشته اند ایشان در دین و با دود و در انرا افتاده و بر جای خود مانده و مردود و در سرایان خود
در خبر است که جبریل علیه السلام آوای کرد ایشان همه بر جای خود نماندند که که بیا بر گزیند و نه خبر ایشان نماند
و نه اثر پلاک باو بدین را چنانکه پلاک شده بود و دور شدند از رحمت چنانکه شود و در شدند و لغت
از سکنای موسی با ایشان و سلطان شعیب الی قری عورت و ملائکه فاقبوا آمنه و قری عورت
و ما آمنه قری عورت بر شعیب یقینم قومه یوم القیامة فاوردهم النار و من الورد
المورود و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیامة یسألونک الذین کفروا
درستی که یوسف نام موسی را آیات و حج و دلائل رحمت ظاهر و فالص از قومی و تلبس در سلطان از رحمت
بیخبر است برای آنکه رحمت عام باشد همه جای و سلطان در رحمتی بکار و در آنکه بر سپیل قوم و علیه باشد
و برای آنکه سلطان خواست که مردم بر روشنای او بر نند از سلطه و ان روحی رحمت باشد که او و
جراح افزون سازد و پیش فرعون و اشراف قوم فرعون و ستمدار پس ایشان متابعت امر فرعون نگردد
کرده اند و فرمان او را کار بسته فرمان خدای و رسول را پاکر دند و کار فرعون و فرمان وی بر شد و صلاح خود
و داعی با هر و مصلحت آنکه چنان حال فرعون کرده و گفت که در پیش قوم خود می آید و روز قیامت تا آنکه بکنی
او فرعون رسد و ایشان از آتش بر دود و به ایشخو رست آتش دوزخ برای آنکه و در برای شکنج حرارت
و شکنجی است و این حرارت پیروز آید و در ایشان و استند در سرای دنیا لعنتی و در روز قیامت
یعنی در دنیا آخرت لعنت و عذاب خدای شریک ایشان بر نند و از ایشان مغفرت نموده و دنیا و در آنوقت
و به عطای است عطا دود ایشان یعنی آن لعنت و عذاب که از ایشان مغفرت بکنند و الذین
ایشان القری نفضله علیک میشها فایم و حصید و ما ظلمناهم و انک

نباشد هرگز بس و در میان هرگز از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت بس استثنای برای آن آورده
تا مخلوق را موعظه کردند و وجهی دیگر آنست ما بعضی من بود و معنی آن باشد که در دوزخ جاوید باشند
الا انکس که خدای خواهد فاسقان اهل ایمان که ایشان را بیرون آورد برای ایمان و طاعت که کرده باشند و اما
در حق اهل بهشت مراد آن ایام که مشرب باشند که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان در بهشت
جاوید باشند الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب داد پس برین وجه کشتی و سعید
یکسا قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند کشتی باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید
و این آنست که ضحاک از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت مراد باستان در این آیت که و اما
مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را جز دوزخ برد و بمقدار گناه ایشان ایشان را عقوبت کند
و اگر فرماید تا بهشت آرند ایشان را پس ایشان در آن حال کشتی باشند و در این حال سعیدان را
بدستی که خدای تو کند است آنچه خواهد کند و کس و بر مانع شوا نکند و اما التوب
سعد فان فی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض و فیها ما لا یحصى
شاه و ذلک عطاء غیر محدود فلا تظن فی من یؤمن بها فیما یفعلون لا ما یعبثون
الا کما یعبثون ایا و هم من قبل و اما لم یفهم فیهم غیر منقوص
اما آن که متابعت معبران کرده اند نیک محنت شدند و بهشت جاویدان و و اما نکات معلوم و زمین
مگر آنچه خدای خواهد از نسل کردن ایشان از بهشتی یا بهشتی دیگر و از نسی یا نسی دیگر یا از نسی یا از نسی
یا از دوزخ بهشت چنانکه گفته شد عطا ایشان را و به عطا بی که هرگز بریده نشود و منقطع نکند و اما آنکه
چون قصه گفتار بگفت و آنچه نازل شد بایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب کرده و گفت فلا تظن
فی من یتوب تو در شک مباش از آنچه این جماعت آنرا می پرستند از زبان که نمی پرستند الا آنچه پرستیدند
از آنچه ان ایشان پیش ازین که برسد بایشان آنچه به پدر ان ایشان رسید از عاقبت بد و باز نصیب
ایشان رساییم فی نقصانی این تسلی و دلخوشی است رسول راضی الله علیه و وجده است مراد ایشان
و کینه کشیدن از کافران و لقد ائینا موسی الکتاب فاختلف فیہ و لو لا
کلمة سقت من ربک لفضی بینهم و انهم لکن شاقین و مشرکین
و ان کلاما لکیوت بینهم و ذلک اعمالهم انما یفعلون خبیث
بدستی که ما در این موسی را کتاب توراتی بس در و خلاف کرده اند بعضی بوی ایمان آورده اند و بعضی
بوی کافرند پس اگر در تورات کتاب تو خلاف کنند و ترا سحر و کذاب خوانند و کتاب را اف اند و
سحر جو خوانند عجب نباشد و لو لا کلامه و اگر نه از برای سخن بودی که از خدای تر سابق شد در ملت
و ان

و ان است موسی که خلاف کرده اند یا در ملت امت تو که گفته ایم که ایشان را در دوزخ عذاب کنیم
هر آیت حکم کرده شد میان ایشان بملکت و عذاب استیصال و بدستی که ایشان در شکنی اند
بشک اندازنده و ان کلام بدستی و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنند کار اقام بهر یک حال
بایشان رساله خدای تو برای اعمال ایشان بر حسب آنچه کرده باشند از امت موسی یا از امت تو است
آنست که آنچه ایشان کرده اند و میکنند پوشیده است بدستی که او با آنچه شما میکنند کار و اما است
فاستقم کما امرت و من تاب معک و کلا لا تطغوا انما یماثلکون
بصیر و لا تکرهوا الیه الذین ظلموا فمککم النار و ما لکم من دون
الله من اولیاء انتم لا تنصرون و اقم الصلوة طری النهار و رکعایین اللیل
ان الحسنة تذهب السیئة ذلک و کثری للذاکیر و قاصیر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین حق تعالی خطاب کرد رسول را و مراد اوست و امت او
و گفت ای محمد راست باش و بر استقامت و و چنانکه فرموده اند و انک که توبه کردند و رجوع
کردند از گناه و توبه کردند و بارگاه خدای آمدند و لا تطغوا و طغیان میکنند و از حدود خدای خارج
در مکنند و خدای تعالی با حال شما پیوست آنچه میکنند و است عبد الله عباس فرمود که هیچ
آیت بر رسول نیاورد تحت تراز این آیت روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما
اسرع الخبیر الیک بری چه رود بتو شتافت یا رسول الله قال شیتنی سورة هود و الواقعه
انکه خطاب کرد امت را و گفت و لا تکرهوا الیه کلکان از بندگان و پرستاران پناه با ظالمان
مهربد و بایشان مخالفت میکنند و میل نمایند بایشان که مشر دوزخ و ترابیه آتش ایشان
بشمارد و بالعالم گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید این نزدیک گفت بایشان
مداشته میکنند حق بگویند در خیر است که دعی لظالم بالبقاء فقد احب ان بعضی الله فی
ارضه هر که دعا کند ظالمی را ببقا و دوست داشته باشد که در زمین خدای بخدای عاصی شود
و ما لکم و نیت شما را بفر از خدای هیچ دوستی و یاری و کسی شمار نصرت کند در خیر است
که چون در قیامت باشد خدای از قبل رب العزة ندانند که بیدار این الظلمه و اعوان الظلمه کما اند
ظلمان و یاران و دوستان ایشان بعد از جمع کنند حق من انوار لهم و اما و برانهم قلما ناکسی
که ایشان را دانی نیکو کرده باشد و قلمی تراشیده انکه بعد را در توبه کنند از آتش و در توبه دوزخ
اندازند و اقم الصلوة و نماز بیای دارد در دو طرف روز نماز با مداد و نماز دیگر طرف نماز اول با مد
و طرف آخر نماز پیشین و دیگر در پاره از شب یعنی نماز شام و خفتن و رکعایین اللیل یعنی پاره
از شب که نزدیک باشد و روز یعنی نماز صبح بدستی که حسنات سیات را ببرد یعنی نماز پنج گانه که است و ان

و معنی وی فهم کنید درین آیت دلالت بر آنکه قرآن محدث است از آنجا که گفت وی متر است و زبان
عربست و اعتناست که لغت را بمواضع نشانند و مواضع قدیم نیست پس در آیت سه و بیست
بر حدیث قرآن یکی با آنکه گفته اند و دیگر قرآن اسم دیگر عویش منزل حدیث باشد و قرآن جمع بود و مجموع
بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را چیزی بر وی مقدم نبود و آنچه منسوب بود یا در حدیث بود چون
لغت ایشان محدث بود و نحن نقض ما قصه کنیم بر تو قصه که نیکو ترین قصه است از آن و چه که
متضمن است بکتبا و حکمتها و اشارت های را که در قصصای دیگر نیست بعضی گفت اند که این احسن
بمعنی حسن است تا لایم نیاید که کلام خدا را در باب حسن بعضی بر بعضی مرتب و تفاوتی دارد بعضی
دیگر گفتند که این بر ظاهر است و از سید چهره و ایست که صحیح پیش نشان رفته و گفته اند بی از توبه
حدیثی که در توبه سید قصصای نیکو است خدا تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد قصصای که در قرآن
نیکو تر است از قصصای که در توبه است و گفته اند برای آن نیکو ترین قصه خوانده است که در دو ذکر انبیاء
و صالحان و فرشتگان و شیاطین است و این و انعام و طهور و سیر ملوک و آداب و ملایک و طریقه و تقاریر
و عقلا و جهال و اختلاف اقوال و مکر زنان و حیل ایشان و زنده که توحید و حق و علم سیر و تعجب و خواب
و آداب سیاست و حسن معاشرت و تکریم معاش پس برای آنکه جامع است این قصص را که در مواضع
وین و دین است آنرا احسن القصص خوانند با او حیات ای با محاسن او می گردن تا بر تو این قرآن و برستی
که امر و شان است که تو پیش از ما قرآن بودی و فرستادیم از غافلان بودی ازین خبره قصصی بی علم و خبر بودی
اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِیَا أَبَتِیْ اِنِّیْ رَاِیْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الْشَّمْسُ
وَ الْقَمَرُ وَ اَنْتَ یَا حَاجِدٌ یَنْهَیْ عَنْ تَقَطُّعِیْ رِزْقِیْ اَنْ عَلٰی اِخْوَتِیْ
تُكَبِّرُ وَ اَلَا تَرَ اَنَّ الشَّیْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ

چون گفت یوسف هر چند خود را می پرورد خواب دیدم که یازده ستاره از آسمان بریزد آمدند و آفتاب و ماه و هر
مرا سجده کردند این عباس گفت شب آید و شب قدر یازده ستاره برادران بودند و آفتاب و ماه و هر دو
بودند یکی از علما پرسیدند که یوسف چه باشد گفت اسف هزن باشد و اسیف بسته باشد و هر دو
در یوسف حاضر بود ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت لکرم ابن الکرم ابن الکرم
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و یوسف یکسر بن لغت است اهل علم و سیر گفته اند که در
قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب در حق بود که هر که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت
شاخی برآیدی و بآن پسری بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شدی و قوی گشته پدرت را بگریزی و جوی
دادی و گفتی این چوب تراست و عصای تو است که با تو زاده است و بیابانها تا آنکه یوسف آمد و از آن

صل

المر

درخت هیچ شاخ نرست چون یوسف علیه السلام بزرگ شد و برادران او هر یکی چوبی و عصای داشتند
و ایشان در بودند و یوسف یازدهمین بود و این یابین دو از زمین بود و یوسف پدر را گفت ای برادران
مرا هر یک چوبیست و مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد خدای
چوبی را بر ستاد با عصای از چوب بهشت گفت این یوسف و یوسف علیه السلام آن چوب بسته آن
چوبی بود از زبرجد سبز نشی یوسف علیه السلام در خواب دید که آن عصا بر زمین فرو زد و برادران او نیز نهادند
و عصای خود پراهن آن زمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد و برگ پاورد و شاخها بکشد
و سایه بگستر و در غمال آسمان کشید و عصای برادران بر حال خود ماند آنکه پای بر آمد و عصا
پای برادران را از پنج بر کند و در دریا انداخت و عصای او بر پای ماند و از خواب درآمد ترسیده چون
چو بوده است ترای فرزند دای قره العین او این خواب با پدر بگفت برادران بشنیدند از او و خود
گفتند وی در دل گرفتند و پدر را گفتند ای پسر را حیل خدای تعالی دیده ایم تا تو سید خواهی بود ما
بندگان و کار تو بلند شود و غالب گردد و بر کار ما و پس گفت چون وی این خواب دید بهشت سال بود
و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید و از ده سال بود و یعقوب یک لحظه ویرا از خود جدا نیکو
پیش او بودی و پیش او خفتی شئی از شبها پیش او خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و آفتاب
و ماه از آسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب درآمد پدر را گفت ای پسر خدای تعالی دیده ایم
که در پای آسمان نشاء شود و نوری عظیم برید آمد چنانکه همه جهان برفت گوهرها و صفا یا روشن دریا و یوم
که صبح میزند و میان دریا با غایغ لغات تسبیح میکرد و در هر اقامه پوشانیدند که دنیا از حسن و
نور و امنور شد و کلید کجای زمین پیش من نهادند و دیدم که یازده ستاره و ماه و آفتاب مرا سجده
کردند و ذلک قوله ای رایت أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ اَلَا تَرَ اَنَّ الشَّیْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ
تو دیکر رسول آمد و گفت یا محمد را خبر ده که نام آن ستاره و ماه بود که یوسف را سجده کردند رسول علیه
السلام سر در پیش افکند با شطار و جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول جبرئیل گفت اگر ترا خبرم
یتامای ایشان و تو دانی که جنات تو اسلام آری گفت آرم گفت نامهای ستارگان این ماه و جبرئیل و ط
و فرات و ذوالکلیفات و ذوالنوع و زتاب و عودان و قابیس و خز و منج و قلیق چنان دید که بر ا
سجده میکرد و چون خواب با پدر گفت یعقوب گفت ای پسر که من گفتم این خواب با پدر درت گوی که با
تو گیدی و مگر سازند چه دیو و دم را دشمنی است آشکارا گفته اند که یعقوب این خواب با زن خود گفته
و در راه وصیت کرد که با کسی نگوید آن زن با پسران وی بگفت ایشانرا چه در یازده ستاره و گفتند این
غلام پسر پادشاهی دارد که خواهش چنان باشد که در عصا وید و گاهی چنین به حال ماه و آفتاب مادر پدر
باشند و یازده ستاره ما برادرانیم و بر سر برادران پدر و برادران دوست تو میداشت گفتند بای کیدی بای

کرد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد که یعقوب گفت **فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا** انکه بر سبیل مثل
گفت **إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ** و در معنی این دو وجه است یکی انکه شیطان ایشانرا
اغوا کند بکید باو که شیطان دشمنی هویدا است آدمی را دوم انکه مراد خود ایشانرا شیطان
او خواند چون باو فعل شیطان کردند **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رِبِّيْكَ وَيَعْلَمُكَ سِرَّ**
تَأْوِيلِ الْاِتِّحَادِ بِرَبِّكَ وَيَسْمُرُ لَكُمْ عَلَيْنِكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى
أَبْنَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَانْحَقْ إِنَّ رَبَّكَ عَلَيْكَ حَكِيمٌ لَقَدْ كَانَ
فِي يُونُسَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَالِفِينَ این هم حکایت از یعقوب که حکوید در تفسیر
خواب یوسف که همچنین خدای تعالی را بر گزیند و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب را آورده و گفته اند
که معانی کتب خدای و سنن انبیاء و آنچه مشکی باشد بر مردمان این را نیز گفته در عهد او تاویل و تفسیر
کسی ندانست و خدای تعالی را تاویل آیت است در آیه توحید و غیر آن از علوم دین و بیشتر نعمته
و ظلم کرد اند نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب چنانکه تمام کرد ایند بر مردمان تو ابراهیم و اسحق و یاکوب ایشانرا
برگزید و دو پیغمبر مرسل کرد ایند و نعمت و نثار بیعت آخره پیوسته کرد ایند بر سببی که خدای تو
و اناسی و دانند که ابر باید که نیکو حکیم است در اتمام نعمت بر کسی که استحقاق آن را در این اسحق
گفت خدای تعالی هر فصلی و حالی از احوال یوسف برای عرض صحیح با رسول حکایت کرد و
عرض ازین فصل آن بود تا رسول علیه السلام تسلی شود و خوشدل گردد از کید و حسد قوم او و بر
که پیش برادران یوسف بر یوسف حسد کردند و برای این گویند لغت قدیم **لَقَدْ كَانَ لِرَبِّي**
که بود و هست در قصه یوسف و برادرانش آیاتی و دلالتی بر نبوت محمد گمانی را که سوال کنند
از جهودان برادران یوسف یا زده بودند و پیل و او برادر صهر بود و شمعون و لاوی و یهود و یافث
و مجره و مادر ایشان لیان بنت لیان بود و او دختر خالد یعقوب بود و چهار پسر دیگر از او و سریت و بنت
دان و معالی و حاد و اش چون لیان را و قات رسید خواهر او را رحیل بر زن کرد و از یوسف و این بانی
و انکه این کید کردند آن ده بودند و از آیات یوسف انکه بود که از حسن و نیکویی خدای تعالی چنانکه است
داد و دو دانگ همه جهان او سعید خدای گفت روایت کرد از رسول که او گفت شب خواب که مرا
باستان برودند یوسف را دیدم گفتم این کیست گفتند این یوسف است که گفتند رسول الله و با او بود
و دیدی فرمود چون ماه شب چهارم کعب الاحبار گفت صورت پیغمبران با هم نمودند تا او یک یک را
ببرید و طبقه ششم یوسف را بوی نمود و تاج و قلم بر سر نهاده و قصب ملک بدست گرفته و در او
گذاشت بر دوش نهاد و بر دست او نهاد و بر از فرشته هر چه او بخواست از آرزویش و تملیل
برداشتند و در پیش او درختی که او را درخت سعادت میخوانند برگی که او میرفت با وی بر رفتی آدم گفت

و قد

بار خدا یا این کیست از فرزندان من گفت ای آدم این مردی بود و خود را بر آفرین و او را خواهم در انکشت بر
خدا یا بر وی خدای او گفت خطی تمام از حسن آدم او را بر گرفت و بر سر چشم او میداد و میگفت لا تأتلف
یا بنی و انکنت یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند آدم بود که او بر صورت آدم بود و بر حسن و بها
و قدر او چون از درخت بخورد آن نور و بهای وی از وی برست و خدای تعالی آنرا چو یوسف داد و گفته اند
که شب از نور کروی او سبزه رنگ شدی و نیکو روی بود و جعد روی و قزح چشم و راست خلق بود
ساق و ستره اعدیان باریک و تیز بینی و خرد و ندان بود بر روی راست او حال سیاهی و بر میان چشم
او خطی سیاهی بود که پنداشتی که او تابانست چون بختی یوسف یا سخن گفتی بود از خدا انبای وی شایسته
و لطافت اندام وی تا بجای بود که اگر سبزی بخوردی در پوست او چیداشدی و گفته اند که حسن بر حدش
اسحق میراث یافت و اسحق را مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت خود العیون آفریده بود و بعد
مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت حیرش آمد مرا که گفت که خدای تعالی چگونه حسن بر
از نور کرم داد و حسن تو از نور عرش **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا**
مِمَّا وَضَعْنَا عُصْبَةً إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ أَفْتَلَوْا يُوسُفُ أَوْ ظَرْفُ حَوَّةَ
أَرْضًا يَحُلْ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ
قَاتِلْهُمْ لَئِنْ أَفْتَلَوْا يُوسُفُ وَالْقَوْمُ لَهُمْ غِيَابَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ يُعَذِّبُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
الْبَاقِيَةَ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ چون گفتند برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادران
این با این دوست داشته راندند و از باغی پدر مادر برادر گهتر مارا از دوست ترسیدند و مارا از باغی
ده مرد گمانی که قیام میخواستند نمودن بمضای دی و ایشان گفتی نیست **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**
و دانی است از راه صواب و گفته بطلان فرط محبت خواسته انکه گفتند مارا جاره بیا که و حیوانی
ساخت تا برادر از پدر دور گردانیم کی ایشان گفت **أَفْتَلَوْا يُوسُفُ** یوسف را بکشند یا بر سببی و در آن
کار وی پدر شاه صافی و خالی گردد شمار روی پشمار آورد و شمار باشد و باشد پس از کشتن وی قوی صانع صوف
پس از انکه این فعل کرد و باشد تو بکشند و صلاحیت را کار بندید و گفته اند که کار میان شما و بر شاه صانع
گردد و شب گفت این گوینده شمعون بود گفت گفت که و آن بود گوینده و یوسف گفت انکه گفتند او برادر
بود بر خاله یوسف و او برادر میهن بود و ایشان همه در حکم وی بودند گفت بکشند و یوسف را از کشتن
برادر گمانی بود که کار عظیم است و لکن در جایش انرا زید غیاب گفت که خدای تعالی باشد در جایش
از انکه باب برسد و قوجا نیز گفت انکه گفت ده گفت چاه پست المقدس بود گفت حیان صهر و مدعی و دختری
گفت در سه فرسخی خانه یعقوب بود گفت در چاهش انرا زید تا بعضی از او گذرید و برادر انرا که از او است
که این کار خواستید کردن حسن بهر یوسف گفت من حسد بر کسی ندارم و یوسف را از او یوسف با او است

کردی قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمُرُنَا بِتَابِعِ يَدَيْكَ إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ فَنُكَلِّمَهُمْ
عَدُوَّيُنَا وَيَكْتُمُ الْكُذْبَ وَإِنَّا لَمَنَافِعُكَ بِمَا آتَيْنَاكَ مِنْهُ نَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ
أَنْ يَكْلَهُ الْكَذِبَ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَنْ أَكْلَهُ الْكَذِبُ وَكَفَى
عَصِيَّةً إِنَّا إِذْ أَنْتُمْ نَسُودُونَ انکه گفتند هر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدا کنیم
گفتند و پدر از پدر بیاهو خواست تا با با بر آگاه آید و کرد که گفتند پدر را بر ما اعتماد نباشد و بر ما نه پدر است
که اول او را بلویم پیش یوسف آمدند و در پیش او بایکدی گشتی کردند و از انواع بازیها که در یوسف ایشانرا
گفت هر روز بر آگاه شایعین کنند گفتند پیشتر و خوشتر ازین ترا دل میخواهد که با ما بازی تا آنجا نظاره ما کنی و تو نیز
ساعتی بازی کنی او را راغب کرد اینند که جمیع پیش پدر آمدند و بر پای استند و در این عادت ایشان
بود چون ایشانرا حاجتی بودی پدر گفت چه حاجت است شما را و بکار آمدید ایشانرا گفتند یا انا انانی
پدر ما را چه بود است که ما را بر یوسف امین نمیداری و معتقد فی مشاسی و ما و را نصیحت کریم
و یک خواه اویم یا او خیانت نکند او را فرود ما را بر سر تاجه کنیم و بازی کنیم تیغ و کعبه تا او را بکشد
اضافت بازی با و کردند از آنکه او کوک بود و ایشان بزرگ بودند و اِنَّ الْكُلَّ فُلُوفُونَ و نگذاشتند و از خبری
ترسی که مادر او را نظره و یک با یوسف با شیم یعقوب گفت که مرا چنین و الله و بگویند انکه اندک شود و بر ابریه و ترسم که او را
کوک بخورد و شما از غافل و بی خبر باشید و این سخن برای آن گفت که در آن زمین لک بسیار بود و گفته اند
برای آن گفت که وی در خواب دید که کوک کرد یوسف در آمده بودند و او را تعرض بر سر سینه و بر و حمله
میزدند و یکی از ایشان دفع میکرد و باز میداشت و زمین مشکافت و یوسف بر زمین خود نشسته و از دغا
بر نیاید الا از پس سر و چون یعقوب این خواب برید او را از پدر و دران نگاه میداشت چون استعدا کرده
گفت و أَخَافُ أَنْ يَكْلَهُ الْكَذِبَ عِدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَ اللَّهِ كَرَّمَ وَهَيْتُ كَرَّمَ كَرَّمَ وَهَيْتُ كَرَّمَ وَهَيْتُ كَرَّمَ
مکشید که تو نزد آن یعقوب نه انشد که کوک او را بخورد و چون یعقوب گفت و أَخَافُ أَنْ يَكْلَهُ الْكَذِبَ
ایشان از وی سپاس بخشید و گفتند فَكَلِمَةُ اللَّهِ قَالُوا اِيشَانِ پدرو انشد که اگر جهان باشد که کوک او را
بخورد و ماده و مردم با او عاجز و ضعیف و زیان کار و خاسر باشیم فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا
أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْحَبِثِ وَأَحْيَا إِلَهُهُمُ لَقِيَهُمْ بِأَنْبِيَاءِهِمْ هَذَا لَقِيَهُمْ
وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ أَذْهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكَنَا
يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَكَلِمَةَ اللَّهِ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ
در او این اخبار گویند چون عید امد عباس و عید امد سعید و کعب الاحبار چون بر آید آن یوسف
یوسف را بعل و دستان از پدر بخواسند پدر گفت که من می ترسم که کوک او را بخورد ایشانرا گفتند بگویند چه
کوک بخورد و ماده و مردم و شیخون با ما است و او مردی بود که چون چشم گرفتی نغمه بر روی بر حیوان که آواز

یوسفی شنیدی پنداری و اگر آستی بروی چه بگفتی و به و داد میان ما است او چون چشم کرد و شیر را دید
پدر و چون یعقوب علیه السلام این سخن شنید ساکن گشت یوسف چاره و پیش پدر است و گفت ای
پدر مرا با پدران بگست یعقوب گفت ترا باید که بروی گفت نعم یعقوب فرمود که ترا دوستی مهم
چون دگر و ز یوسف علیه السلام چاره در پوشید و کمر در بست تظیب بدست گرفت و چون شد پدر
و یعقوب علیه السلام سله بر گرفت و آن سبدی بود که ابراهیم علیه السلام از او اسباق در آید و در آن
یوسف چند کوزه طعام در وی نهاد و فرزند از وصیت کرد یوسف را با ایشانرا سپرد و گفت او را
از من بشمار خدای برسد و در هیچ خیانت نکند بخدای بر شا که اگر گرسنه شود طعامش دهد و اگر تشنه
خواهد آتش دهد و بروی شفقت و مهربانی بجای آورد و او را را می کشید و از چشم خود فرو می گذارد و در
رفت و بر رخ خمید گفتند ای پدر او را را برادر است و ما را بر شوشت برادر است و یکی از مادران
ما بفضل است برای دوستی او را یعقوب او را با ایشان داد پاره بصر گرفت و ایشانرا سپرد
و یوسف را در بر گرفت و یوسف بر سر و چشم وی میداد و گفت ترا بخدای سپردم و با تو رسم که مرا ضایع میکنم
انکه بر کوید ایشانرا یوسف را بخواهر آوردند و پدر با ایشان بود و وی دیگر که بر او و پیش گرفت و چون دور
شدند و بر آب بسیار فرو بردند و بر آب نهادند و دستانش میدادند و می زدند و هرگاه که بر روی وی می زدند
وی در بر روی دیگر کوختی وی نیز بر روی و آن طعام که پدر برای وی ساخته بود بخورد و دزد و بدعتی میکرد
و دادند و بر آب پیچیدند و پناه و برائی تاحش کردند و تشنه می زدند و او میکشید و میگفت چاره
نمی خوری که با یوسف تو جوی کشند در آن حال فرشتگان بگریستند بر یوسف و بر آن غلغله که بر او می زدند
میکردند ای حال شیک مانده بحال حسن و حسین که تا رسول در حال حیوة بود و برای خوب و ای ایشانرا گویند
تا آنروز که از خطیره بخی التماس رسول ایشانرا می آورد و بر دوش گرفت یک یک بقترب میرفتند که یکی را پاد
رسول صلی الله علیه و آله میگفت نعم المصلیة انا و نعم الکعبان و اما و یو حاجت منما چون رسول با او از دست
ایزدی پیوست از آن بر میگشتند و این را تیغ چون خواستند که یوسف را بکشند و برای ایشانرا بر سر
دست شد بود و آنکه او بر سر خال یوسف بود گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشد گفتند بگویند
چگونگی گفت او را بجای انکه کشید که بر او گذرگاه و آن باشد تا از راه گذری کسی و بر آب چشند که بر آب
اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْحَبِثِ
و الله از دواجی که دیم بوی بعضی گفتند که وی می خوری بود که نزد آن حال و بر آب پیچید و دزد و بدعتی میکرد
خبر داد و شب را که خواست بودن را دورا دلخوشی داد و گریست که خدای تعالی در دل وی انکه کشد که خبری
تو ایشانرا بخدای تعالی با تو می کشد و حال آن باشد که ایشانرا انداخته یوسفی با تو است که از وی است
و تو بگری چون یوسف را بکنار جاده آوردند بر این از وی پرسید که تو نزد آن چاهن چه آید و آب می کشد که سبک

گفته بود و آن جایی بود تا یک و ناخوش و سرشک وین فواج تابه شوا آمدن و گفتند جایی آید
شور پیرایشش هر دو گند و دستهایش بسند گفت ای برادران چرا این بین دیدید تا صورت
پوشش من باشد و حیوة و کفن پوشش من در مات و ستم یکشاید تا به اوم زمین و حیوانات را از خود
باز دارم و پراگشتند از بازده ستاره و ماه و آفتاب را که در خواب دیده که ترا سجد میکردند و آن تا دستهای
ترا بکشید و پیر این توفیق پیدا کرد رسد در میان وی بسند و او را فرو گذاشتند چون پنجم رسید
و سعادتمند و او را در جاده افکندند خدای تعالی از میان جاده سستی بر آورد بزرگ و نرم یوسف بر انداخت
آمد و بر وی نرسید و برایتی دیگر خدا جبر میل را گفت در یاب یوسف را جبر میل یک بزرگ و زمین
آمد و یوسف را در میان جاده گرفت و باستانی بران سست شد و او را در طوشتی و او را خواهی که بر سر و
خوبست رفت با او گفت چون ایشان او را از وقع نشیندند و بر آواز دادند یوسف جواب داد و گفت
او زنده است من تو را خواهم تا او را سست کند و او را در جبر است که چون یوسف را سست
او را جاده افکندند جاده تاریک بود روشن شد آتش شود بود مشرق گشت از آن آب سخور و آن او را بپای
طعام و شراب بود و خدای تعالی فرشته فرستاد تا اینس و می شد و آن سست را از وی برگرفت و هر یون آن
حریر بشت بر سر نهاد و در پوشانیدند و در وایتی دیگر است که چون ابراهیم را در آتش می انداختند
او را بر پشت زنده بودند و سست بود و سست یابی وی نهاده آتش بند را را بسوخت و جبر میل آمد و پیر این از
حریر بشت پیاده زده روی پوشانیدند و آنرا میراث یا سخی را که در واسعی یعقوب خواست که آن
یوسف رسد در توفیق نهاد و برگردن او سست آن فرشته آن توفیق را بشکافت و پیر این را یوسف
پوشانید چون شب در آمد فرشته خواست که برود یوسف گفت چون تو بروی مرا شتاب و حشت
باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از تو برود یا صراحی المستصر خین و یا غوث المستغین
یا معراج الملک و بین قد نری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امر یوسف این
بگفت خدای تعالی پندار و فرشته را بر دست و تا که او را آورده اند و او را آتش دادند هر روز پیوسته و یا سعادتی طعام
و شراب پیاده روی و بجای فرو گذاشتی کذا شتی چون سهر روز در جاده بود روز چهارم جبر میل آمد و گفت که
ترا درین جاده افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من حسد بودند برای دوستی پدر مرا گفت خواهی که ازین
جاده بر آیی گفت خواهیم گفت این دعا بخوان یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کثیر و یا حاضر کل غایب
و یا شاهد کل غیوب و یا قریب غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالب غیر مغلوب
و یا حیات لا یموت و یا محی الموت لا اله الا انت اللهم انی اسألك بان لک الحمد لا اله الا انت
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امرک
فرجاً و محجراً و ان تفرقنی من حیث احتسب و من حیث لا یحتسب یوسف این کلمات
گفت

بگفت خدای تعالی ویرا فرج داد و او را جاده و ملک مصر می داد و جاده و الالباسم عشتا چون آنجا رسید
و بران خرم کرده بودند از آنکه او را در جاده افکندند و کرد آمدند تا بزرگ پیر این شام کریان و پدر ایشان چون
یوسف را در جاده افکندند پیر این و پیر غالی را بگفتند و او را یک شمشیر و پیر این یوسف را در آن خون
و روی با خاندن و یعقوب پیر این روز در زندان شطاری بود و دل مشغول بود تا ایشان را یوسف جگر و تیر
یوسف را و یعقوب علیه السلام سر راه آمده بود با شفا را ایشان چون پدر را بدیدند چهل یکبار با یک بر آوردند
و گریستن کردند یعقوب پیر این است که ایشان را کار می افتاد است نگاه کرد و یوسف ناله می گفت یوسف
کی است ایشان یکبار دست در نهادند و جاده بدیدند و خوش و ناله کردند و گفتند یا ایا نای پدر ما برقم
تا سستی بریم و یا یکبار سبقت بگیریم و پیشی گیریم و یوسف را بزرگ شتاب خود و بگذاشتیم که ویرا بخورد
و تو را درین گفتار است کوی نداری و اگر چه ما را است که هم اهل اشارت گفتند که ایشان بنام شام
برای آن آمدند تا وقت تا یک باشد از این دروغ گفتن شرم نداری و این که دروغ گفتی ایشان میگردد آن
از جگر نباشد و راست میگوید شنبی گفت ذی نزدیک شرح آمده و دیگر است و فرج نمیکرد پس از آنکه حجت
بر او متوجه شد یکی گفت که بنگر که این حکایت چگونه میگردد همانا مظلومه است شرح گفت برادران یوسف
ظالم بودند و با ظلم میکرد بسند آنکه پیر این خون آلوده عرضه کردند و گفتند اینک پیر این وی جانی که از آن
خبر داد خدای **وَجَاءَ اَعْلٰی قَمِيصِهِ يَدِيْكُمْ كَذِبٌ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ**
اَنْفُسُكُمْ اَمْ لَا تَصْبِرُوْنَ هَٰذَا الَّذِيْ اَنْتُمْ عَلَىٰ مَا تَصِفُوْنَ وَّجَاءَتْ سَيَّارَةٌ
فَارْسَلُوْا رِدْءَهُمْ قَادِلُوْهُ قَالُ يٰ اَبَشْرٰی هٰذَا غُلَامٌ وَّاسْرُوْهُ بِضَاعَتِكُمْ
وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِمَا تَكْمُلُوْنَ و او را در دخونی دروغ گفتند در وی برادر پیر این وی و برای آن
و برادران دروغ گفت که خون یوسف نبود خون بزغال بود یعقوب علیه السلام پیر این دست گرفت
و گفت چه حکم کردی بود که یوسف را بدید و پیر این خورید ایشان فرمودند و گفتند لابل قتل اللصوص
او را از آن بگشتند گفت این سخنان بعد از آن او را بگشتند و پیر این را که در حاجت ایشان پیر این بودند
گشتن وی از آن پیر این بستند و بر سر چشم نهاد و بویید و نوره بزد و بیفتاد و بهوش شد روز دیگر که با او
گذاشتند گفتند و بدی که پدر را چگونه بخیل کرد اندید تمیز است که برویم و یوسف را از جاده برادریم و پاره پاره
گیم استخوانهای و را پیش چهرم تا گفت را راست شود و بود گفت شام من عید کرده ام که یوسف را
و ایشان از آن منع کردند تا شام چون با خاندن شد پدر ایشان از گفت اگر چنانست که راست میگویی
این کوک را که ویرا بخورد بگیرد و پیش من آوری ایشان بر خفتند و خوب و رسن برگرفتند و پیر این
و اگر که را که خفتند و دست و پای بسند و پیش یعقوب آوردند و بگفتند یعقوب علیه السلام گفت است
و پای وی بگشاید او را یکشاند یعقوب گفت ای کوک چاکر که پیاده و پیش یعقوب بایستاد یعقوب

بگفت

گفت ای کرم خدای که فرزند مرا و جسد مرا در پیش چشم مرا بخوردی که با او آمده و گفت از این
 شب بیک یا بنی اند یا کلفت لکم ولدان طومکم و ما وکم معاشر الانبیاء محمده غلینا وانی لمظالم
 مکذب و غیب سلف بلا دکم یعنی بنی شیت که فرزند مرا خوردیم و گوشت و خون شما که سیرا سیر ما
 حرام است و من مظلومم و بر من دروغ گفتند و من درین زمین خجسته مرا و بین زمین آدمی گفت مرا
 اینجا خویشتانند بزیارت ایشان آمده بودم این پسران قهر را که فرستاد و پیش من آوردند و این دروغ
 بر من نهادند و بعد ازین یعقوب گفت بیل منی است لکم انفسکم انما انکم نفس شما این کار را بپاراست
 در چشم شما پس امر روزگار من صبر است و شکایا می کردن صبر نیکو آن باشد که در میان آن جوی نباشد
 و الله البسطان و خدا بپاراست آنکه از وی باری خواهند من از وی میخواهم و استعانت میکنم بر این شما
 میگویند و ضعف میکنند از حال یوسف و پاک شدن وی و جدا شدن شما از یوسف علی السکمه
 روز در آن جاه مانده روز چهارم کاروانی میگرفت از آنجا از مدین می آمدند و بهر شنبه بخار از راه بخار میروید
 و نزدیک این جاه فرود آمده و این جاه بر جاده راه بود و مردمی را در آنجا میبردند از آنجا مدین نام و آنجا بن دو تآب
 بر در آن برای ایشان دو کلبه راه فرود آمد و دو روز گذشت تا آب بر کشید یوسف علی السکمه دست در رسن زد
 و از جاه برآمد مردی که آب میکشید نگاه کرد و مردی را دید در غایت حسن و حال چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرد
 و گفت آمد کاروانی پس ایشان بفرستادند و او را آوردند و از او پرسیدند که آب آید پس او فرود گذاشت و او را
 و یوسف جنگ در رسان زد و از جاه پرور آمد چون این داد و پیرا پیرا گفت ای بشارت من یا خوش دل من ای
 قوم این غلام بشارت منست و گفتند که بشارت نام و ضیق وی بود هذا غلامی این کاروانی است و است و است و است
 و او را پنهان کردند برای بضاعت و گفتند که حق اینست که کاروی پنهان کردند برای بضاعت و گفتند بعضی
 اینست که ایشان کاروی پنهان داشتند و گفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب با او اند و تا برای
 ایشان بفرستیم اگر من قتالی بر سبیل صدیه و وعده گفت که آن حال پوشیده ماند بر خدای او و علم و دانست
 آنچه کردند و میگفت و شرفه بخشن در اهرم معذرة و کائنات فیوم
 الزاهدین و قال الذی اشترک من مصنفه انما انما اکرمی منکونک منسی
 ان یفعلنا او یفعلک و لدا و کذلک مکنا لیسوف من انما یفعلک
 من نایل الاطادیث و الله غالب علی امته و لکن اکثر الناس
 لا یفعلون بود از عادت بودی که هر روز یکبار سیرا آدمی و یوسف را و از دادی درین روز
 سیرا آمده طعام آورد یوسف را و از داد جراب نداده و در جاده بود باید بطلب او آن کاروان را و بر
 و یوسف در میان ایشان نزدیک مالک بن زحر برادر از اخبر او پامند و مالک را گفتند این غلام ما است
 از ما بگریخته است مالک گفت اگر خوابید باشد هم او را اگر خوابید از شما بگریخته باشد که از ما بگریخته است

غلام است

غلام است که یزداد و او را با من عیب میفرستیم مالک گفت با این همه عیبها بچند گفتند چندانکه تو خواهی
 مشرط آنکه ویرا ازین ولایت بری گفت آخر بچند میفرستید و را گفتند بر حکم تو بدهی چند اندک که تو خواهی
 بدر هیچ چند معدود و نه و نه و نه و ایشان در وی را عیب نبودند و عیبها را و عیب او گفتند
 بیست دریم بود عکرمه گفت جمل دریم بود بعضی دیگر گفتند بچند دریم بود و بعضی گفتند آنکه کمتر از ده
 دریم بود برای آنکه در اینم بریده گویند و بر این بچند دریم بستند و با هم قسمت کردند و یوسف
 علیه السکمه میگوید و سخن حق بپارست گفتن که از گشتن می رسید و خبر است که روزی یوسف علیه السکمه
 در آینه نگاه کرد و حال خود را دید تعجب کرد و گفت اگر من بنده بودی برای من کسی ندانستی که چندان است
 او را استیجاب کردند و بهای وی بوی نمودند آنکه آن کاروان از آنجا بر خاستند و برادران یوسف با ایشان فرستاد
 و میگفتند این غلام را نگاه دارید که گریخته است و دروغ زن مالک او را بر آستری نشاند و بر پیر خیار
 و راه ایشان بر کرد و یوسف بود و جیل چون یوسف از دور کرد و مادر یوسف پیشتر را از مشرط بر نگذاشت
 و بر سر کرد و آمد و زیارت کرد و بگریست و میگفت ای مادر اگر توانی نظری کن سر از خاک بردار و بنگر که با فرشته
 چه معامله کرده ای مادر یی خبری که برادران یوسف مرا از پدر جدا کردند و در جاده افکندند و روی من بپایان
 گیسو کردند و مرا در پیاپیان سنگها کردند و در مدین چنانکه بندگان از فرستادنم را بفرستادند و چنانکه اسیران
 از شهری بشهری برنده بر مشرط برای بر نه عجب الاحبار گفت چون یوسف این میگفت از پس پشت او
 پانچ او از داد کرد و احبب و ما احببک لا اله الا الله مالک بن زحر یازده گریست و پیرا بر آستری نه گفت
 آنکه گفتند که این غلام گریزانده است راست گفتند آنکه در میان کاروان افتاده و پیرا طلب میکردند و پیرا
 دیدند بر سر آن کور او را بگریختند و بزدند که اگر گریختی گفت نگر بچشم این کور مادر منست خواست تا زیارت
 کنم با تو نکردند بنده کیوان سپاوردند و بر پای او نهادند و بر آستری نشاندند و بهر آوردند مالک و گوشت
 بچرخ منزل فرود نیامدیم الا بر که او بر من و بر حال من پدید آمد با مداد و شبانگاری شنیدم که فرشتگان بروی
 سلام میکردند و او از ایشان می شنیدم و شخص ایشان شنیدم و تا در راه بودیم هر روز برای سفید پایش
 و بر بالای سر او بایستادی در مشرط اندک مالک دگر او را بجام بر دوشش بپشت و جاده نورد و یوسف
 و بهار در آورد و بر هیچ عرض کرد مردی او را بگریخت که فریب دار عزیز مصر بود نام او قطیر بود و ملک
 مصر در آن روز کاروان بن شروان بود و گفتند که پیوسته ایان آورد و او از حال خود در زندان بگوید
 بن لا و بن سام بن نوح و او پیش از یوسف فرمان یافت از پس او پادشاهی بنی مصر بن مصعب
 افتاد یوسف او را دعوت با سلام کرد قبول نکرد و پس گفت چون یوسف را در بازماند و در زندان چشمت
 وی خیره مانده در بهای او فرودند تا بجای رسید که گفتند او را بر زرد و سیم و مشک و خمر بر آورد قطیر
 بن عزیز او را باین چهار جنبش بر آوردند و بگریختند و بگریختند و بگریختند و بگریختند و بگریختند و بگریختند

ایشان را از ان معصوم و منزله دارد و تفسیر آیه بر وجهی که مطابق اوله عقلی بود است که حق تعالی است
 یا هر یکی از ایشان اضافه کرد مطلق بهمت یوسف و از آنجا که اوله عقلی دلالت میکند بر عصمت وی بر هر
 وجهی مثل بایه کردن و هم و عصمت در کلام عرب بر معانی مختلف آمده یعنی عزم بر کارهای لغو و شایسته
 از هم تقدم آن شیطانی که میگوید و معنی خطو و الشی بالبال باشد و اگر چه عزم نبود چنانکه گفت
 از همت طاعتیان بیکدیگر آن تفسیر و الله و لیستها و اگر این همت عزم بودی عزم بر عصمت بودی و خدای
 ولی آنکس نباشد که او عزم بر عصمت بود ندی که گمان که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت و من یولعهم
 بر سبب ذنوبهم الا سحرنا لایزال او یسحر الی فیه فقه باء یغصب من الله و ما ولیه
 جهنم و یسحر المصیر و هم یعنی آرزو و امید باشد چنانکه عرب گوید هذا الامر من همتی حسن
 آیه را برین حمل کرد در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم و حسن و ازین آیه سوال کرد گفت استاهمتان
 اخبت الهم و اما همت فاطبع علیه الرجال من شهوة النساء پس ازین معانی آنچه عزم باشد
 در حق یوسف یا باشد عزم در آیت باشد مگر برین معنی که همت بنای بر بصر باشد و نه باطنی باشد
 او همت کرد یوسف که در او بزد و یوسف همت کرد که دفع کند و از خود باز دارد اگر گویند بر معنی و
 تاویل لولا ان و آیه طمان و یقو به فایده باشد و چون دفع او از خویش طاعت باشد برهان ازین معنی
 منع کند گویم که مستمع نباشد از برای آنکه اگر یوسف و برآمدی و بعتف دفع کردی اهل او یوسف را به
 کشیدی یا همت بردندی بر و بزنای او و آخر اجماع کردی و گفتی او را بخود نخوان چون استماع کردم مراد
 خدای تعالی برهان بخود که یوسف از ان استماع کرد و شاید که این برهان آن باشد که ایشان گفتند از
 مشاهده فرشت و با صورت یعقوب و نداء فرشته و فاشد این برای آنکه اسباب الهی باشد
 و تکلیف بالی و اربا باشد و اگر علی بودی و برادران هیچ مدعی و ثرای پس ازین برهان لطیف نباشد که خدای
 باوی کرد و از آن حال که حرف شد از آنخواست کرد از ضرب دفع یا همت آن و آن لطف که مکلف نزد آن
 از تنبیه استماع کند آنست که ما از اعصمة میخواهیم و گفتند که برهان از اوله و حجتی بود که خدای تعالی
 نصیب کرده بود از آن بر تحیم زنا و آنکه فاعل او سحقی عقاب بود برای آنکه آن نیز صاف باشد از فعل
 قبح و در او بود که رؤیت بمعنی علم بود کذا لای یغصب من الله یعنی چنانکه این لطف کردیم و برهان نمودیم نیز
 انتفاع کنیم و برهان نماییم و عشا را از دفع کنیم و بگردانیم یعنی قتل را که مسبب ضرب و دفع
 حاصل شدی و بهمت وی بزنای چنانکه گفته شد و گفتند که آنکه سوء و همان بدست و تحش را ناست که
 حق تعالی بر او قاسحت وی گواهی داد و فرمود که او از بندگان خالص کرده است و استغفار القایب
 چون یوسف را زلیخا در ان خانه کرد و در بخت و در وی می آویخت و یوسف علیه السلام خود را از وی
 درمی کشید و استماع می کرد در گوش خانه بنی شده بود زلیخا چاه بر روی آنست آنکه یوسف فرمود

که چو اجهان کردی گفت او معبود منت شرم دارم از تو که بشا بدوی معصیت کنم یوسف گفت عجب از تو
 که از جادوی گرفتار نشود و نیست دشمن داری و من از خدای که خالق و رازق منت شرم ندارم گفتند که برهان این بود
 آنکه یوسف از دست بخت نازد و در ای خانه بیرون آید زلیخا از پس وی می شست چون بهر خار رسید
 زلیخا بوی رسید در پراهن وی آویخت یوسف پراهن از وی در کشید پراهن یوسف دریده شد یوسف از
 خانه بهر جست و زلیخا از عقب وی چون نگاه کرد و عزیز را که خواجه یوسف بود بر رخا با منشد زلیخا پیش
 دستی کرد بر سخن برای آنکه منتهم بود از سبب آن لوکات و گفت که تو از نیست جو او مکارات آنکس که باطل و فاسد
 تویدی خواجه یعنی زنا الا آنکه او را بزند ان باز دارد و یا عذابی در و ناک کنند او را عبد الله عباس گفت مراد وی ضرب
 تا بداند بود این که زلیخا کرد مثل آنست که گفت انه کذب النش قبل ان یاخذک قال هی
 راو دینی عن نفسي و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد بین بطل
 قصدت و هو من الکاذبین و ان کان قمیصه قد بین دین و کذب
 و هو من الصادقین فلما رای قمیصه قد بین دین قال انته من کذبک ان
 کذبک عظیم یوسف علیه السلام فرمود که او را مطالبه کرد و در من آویخت و من خود را از
 وی دفع میکردم چون از پیش و کذبیم پراهن من در بر میزد که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شایر و دزدان
 تو بر دوی خود گواهی داری گفت بلی دارم سجد جبر و سخاک گفتد که کی بود در گمراه یوسف علیه السلام
 فرمود که گواه من آن بود که گشت عزیز گفت که دگ چگونه گواهی دهد گفت او برای من گواهی دهد نیز دگ گمراه
 گوید که رفیق یوسف علیه السلام گفت ای کو دگ چنانکه دیدی بگوی گوید که بزبان خدای سخن در آمد و بزبان
 نصیح گفت ان کان قمیصه اگر پراهن یوسف از پیش دریده باشد دران راست میگوید و مرد دروغ و
 اگر از پس دریده بود دران راست میگوید و زن دروغ فلما رای قمیصه چون عزیز پراهن یوسف دید
 از پس دریده بود دران گفت این از جمله کید و مکر شایست و مکر شای عظیمست در خبر آمده که یوسف
 علیه السلام چون پادشاهی با وی افتاد و خدای تعالی و برادر پیغمبری باهل آن ولایت فرستاد بگوید جبریل بر
 وی نشست بر جوانی از سرای وی در آمد جاکر بعضی از سبط حیان وی بود چاه شوقین بر شیده
 و چیزی از آلت مطیع بدست گرفته بکشد جبریل گفت ای یوسف این چراغی ششامی گفت
 گفت این کو دگ بود که بران تو در گمراه گواهی داد یوسف علیه السلام گفت پس و برادر با حق ثابت
 شده بفرمود تا بر پادشاه و دند و آن چاه از وی برگردند و خلعتی گواهی در وی پوشانیدند و او را وزارت نمود
 داد اشارت درین آنست که اگر کو دگ نابالغ نه با اختیار گواهی داد بحق در وزارت یافت چون بنده مومن
 هفت سال مرعد و توحید یاری تعالی و تنزیه از قبیل گواهی دهد چه عجب باشد که در بدست در چاه و
 ولایت یابد و اگر کو دگ برادر است ساحت یوسف گواهی دهد وزارت یافت چه عجب که آنکس که با خدای

از آنست که
 کو دگ گواهی
 و بر سر منزل
 کو دگ

خود و مرا با خوشی گذری من میل کنم بایشان و از جلد جاهلان باشم یعنی ملکی بود که اگر لطف نکند
 از کتاب این معصیت کنم فاستجاب له که رتبه خدای او را اجابت کند و بگوید ایشان از وی
 صرف کرد و اگر چنانستی خبر آن گویند نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصر و نه بودی برای الهی معصیت
 بود از مردم تو هیچ و جلوسه منها مجلس الخائن حاصل بود **إِنَّهُ هُوَ الشَّيْعُ الْغَلِيْبُ** هر سستی که از مشورت
 اقبال ایشان ترا و عالم است باحوال ایشان **ثُمَّ يَكْذِبُ** پس جان ظاهر شد ایشان را پس از آنکه آیات
 و دلالات بدیدند و بدانشند که هجوم زلفی است که یوسف را محبوس کند تا روزی چند بادی برین بود
 تا بعام کند بر مردمان که کار یوسف است و زلفی بکنند و آیات بر این دریده و گواهی که راه اعتراف
 زلفی است **وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنُ فَبُذِلَ** **أَحَدُهُمَا إِلَىٰ أُنَاسٍ مِّنْ خِزْمَةٍ**
وَقَالَ الْآخَرُ لِي أَتَانِي أَحْمِلُ نَزْلِي رَأْسِي خِزْمَةً نَّكَلُ الْكَلْبِ
مِنْهُ نَبَأًا بَيِّنًا وَبَلَّغْنَاكَ مِنَ الْأَحْزَابِ چون این سخن بگفتند و یوسف را در
 زندان گذاردند سبب حبس یوسف آن بود که زلفی گفت شوهر خود را که این غلام کفایتی مرا
 رسوا کرد در میان مردمان یا مرد ستوری بهی تا بیرون روم و خود خود ظاهر کرد این را و را محبوس کن تا نیز
 حدیثی بکنند و بگویند که وی مرا بخود دعوت می کرد عزیز پیش ملک افت و گفت مرا اخلاصیت از وی کنی
 در وجود آمده است بزلفی تا برانند آن بر نه ملک بزم نمود تا برانند آن بر نه با دو جوان را بر نه اند
 خرافت لاری بود یکی شراب دارد و سبب آن بود که چنانچه از اهل مصر و عیال از ملک در فرج بودند ایشان مردود
 را نیز بگرفتند و مالهای بسیار دادند تا ایشان ملک را زهر دیند و خورانشان را مال بسته و زهر بسته در
 طعام کرد و ساق بسته و بشیمان شد چون وقت طعام و شراب آمد خورانشان را بعد از خود طعام پیش
 آورد و بنهاد و شراب در پیامد و گفت ای ملک این طعام بخور که زهر آلوده است ملک گفت بخور
 که شراب دارد میگوید که زهر در طعام کرده این چنین است گفت دروغ میگوید گفت او نیز دروغ میگوید ملک گفت
 ساق و این شراب باز خور و شراب باز خورد و او را گذر نکرد که در روز نه بود صاحب طعام را گفت ای طعام
 بنور بخور و بهیچ پیاوردند و آن طعام با و دادند بخور و در حال ببرد ملک بزم نمود تا برانند آن بر نه
 یوسف علیه السلام در زندان تغییر خواب کردی زندانیان از دلالتی خوابهای آشفتنه بسیار پرسیدند چون
 زندانیان با مداد بر خراسانهای تاریکی چند خوابهای مختلف دیدند و یوسف خوابهای خود را با هر یک
 و او تغییر کردی خواستند که او را تجربه کنند خرافات را گفت من در خواب دیدم که انگور می افشردم و بخور و ناکار
 می دادی این قول عبد الله مسعود است بعضی گفته اند ایشان این خواب را دیدند اما هر یکی از ایشان خواب دیگر
 بخورد و بست چون یوسف تغییر کرد و صاحب خوان گفت حاشا آن خواب نیک من دیدم و خواب بر او یوسف حکایت
 قضی الاخری می بگفت چون این دو غلام آمده تا از وی خواب او را بگفتند ای جوان تو سخت نیکو روی و بخور و ناکار
 جوانی

جوانی و ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما که مراد دوست ندارد که هر کس که مراد دوست داشت
 من از محبت او بدادم عهد امن مراد دوست داشت و خواست تا مرا بر خود بازگردی از ابراهیم
 میراث یافته بود بر میان بست و من خفته بودم و بی خبر از آن که مرا محبت در وی نهاد تا بعثت آن
 مرا یکسال نیز خود باز گرفت و شرح ایشان چنان بود که چون کسی از کس چیزی بدد و یکسال و یا خدمت
 مسروق مندا بیستی کرد و پدر مراد دوست داشت در محبت برادران افتاد تا بجا آمد اخشد و بیشتر
 بفرستد و زلفی دوست داشت مرا و بخت زندان افکندند زلفی مراد دوست نهادند که بگفتند تا زلفی
 دارم و با تر الفت می باشد ما را آنکه همه روز پیاده روی و حدیث وی شنیدند و بروی آفرین میکردند زلفی
 بخواب دید آن حکایت که ایشان بر روی روز پیاده روی و حدیث او شنیدند و گفتند ایها العالم ما هر یکی در
 خواب دیدیم ساقی گفت من در خواب دیدم که سرخشته انگور از زلفی بگرم و در کاس ملک می افشردم
 تا باز خور و خورانشان را گفت من در خواب دیدم که سبب بر سر نهاده بودم بران خوان بران طعام میدادند
 سبب الطیر و مردمان شکاری از سرین آن بخور و ناکار تا با و می این خواب خبر داد که ما ترا از جلد محبتانی می بینم
 و حیدر این که تا و می تغییر خواب نیکو میگویند و باز زندانیان نیکو میگویند و یوسف علیه السلام همه روز زنده
 زندانیان کردی و چهار نفر از معاظمی کردی چنانچه در دیده ایشان بدو ختی و ایشان زلفی زلفی دادی و در خبر است
 که چون یوسف علیه السلام در زندان شد اهل زندان را و لبتک یافت ایشان را گفت خوشدل باشید
 هر کس که خدای تعالی شاد این مردود پس و فرج عاجل و شراب آبل ایشان خوشدل و آسوده شدند
 و گفتند خدای بر تو رحمت کند و چه نیکو روی و با سایش چنانی است شش است یاقوتی ای
 جوان تو کیستی گفت آنایوسف حیدر بن الله بن یعقوب اسرار شیل بن اسحق بن علی بن ابراهیم
 خلیل الله عامل زندان است گفت ای پیغمبر زاده و الله که کوسن تراستی ترار با گردی اکنون من در محبت
 و مراعات تو تقصیری نکنم **قَالَ لَا يَأْتِيكَمَ طَعَامٌ تَزْرَعُونَ إِلَّا قَدْ أَتَاكُمْ مِثْلُ مَا تَزْرَعُونَ**
قِيلَ أَمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَاتِنَا يَوْمَئِذٍ أَمْ لَهُمْ بَصَائِرُ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
وَيَعْقُوبُ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشُوْرَكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
وَعَلَى النَّاسِ وَالْكَوْنِ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ گفت نیاید بینما طعام
 که بروی شما کند و الا که من خبر دهم شما تا با و می این خواب از آنکه بشناید این از جمله آنست که خدای تم
 مرا آموخته است گفتند که یوسف این از برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان پرسیدند
 یکی بد است و از حق معبر آنست که چون خوابی پرسند که آن بد باشد از آن عدول کند و تغییر آن نیکو برآید
 آنکه از رسول صلی الله علیه و آله است که گفت اگر تو یا علی رجل طاهر عالم بیعت فاذا عبرت وقعت

وان الربا جزء من سسته واربعين جزء من النونه فلا تقصصها الا على ذوراي كنت خواب
براي مرغی بزنده باشد تا تغییر کرده باشد چون تغییر کنند بیعتد و خواب جزو است از جمل و شش
جزو از پطری خواب که پنی جز با خدا و ندای مگوی و بدان اعجاز از علم خود کرد تا ایهام بیگند که او تفر
آن خوابهای را ندانست و وقت را این تغییر ناکفتن است و شمارا ساه که وهم آید که تاویل این خواب
نمیدانم که هیچ طعام بشمارند در خواب و بیشتر مفسران بر آنستند که در پیداری الا که من شمارا بدان خبر دهم
تاویل این جرم گفت عادت آن ملک آن بود که چون از زندانیان کسی را بخواب است گشت طعام مخصوص
فرستادی تا بخورد و آنکه میرا فرمودی بکشتن ابرو علی گفت سبب این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم خود
و دلالت نبوت ایشان نماید و تفریر معرفت خدای و توحید او کند الا تری الی قوله ذلکنا نأثمنا علیک
و فی این اذان جمله است که خدای تعالی مرا آموخته است و من را یاد کرده ام و یکده استه دین و طریقه
قدیمی را که ایشان بخدای ایمان نیاورند و برای باز پسین یعنی بقیامت کافران را که کشف نسب و نسب
خود کرده و گفت پس روی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب اند ما را نیست
که هیچ جز را ابدان و شریک خدای کنیم این طریقه و روش ما را از فضل خدای بر ما است و بر جمل مردمان و لیکن
بیشتر این ایشان شکر این نعمت می کنند اما فضل خدای بر ما از انجاست که ما را پیغمبر کرده و بر مردمان آنکه ما را به
ایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم با حق یا صاحبی التجین از باب متفرق قوت
خبر آید الله الواحد القهار ما نعبد و من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و لا وکم
ما انزل الله بظاهری سلطان ان انتم کم الا یقولوا انما نعبدوا الا انا و ذلک
الذین الغیثم و الا یقولوا انکم لا تعلمون یوسف علی السلام ایشان را تفریر کرده
کرده و گفت ای و در ذوق زندان خدایان متفرق بهتر باشد یا یک خدای تفرستند و برای این گفت که
ایشان و در زندان ایشان مختلف می پرستیدند که در شکل و صورت متفاوت بودند اما که شبیه گرد و فاد
رای ایشان و گفت شای پرستید الا ما را که شما نهاده اید و پدران شما بعضی شما را از آن میفرایند و آنکه
آنست که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم کنند مستحق عبادت نشود و تا قادر باشد بر آن شواهد گردان
او هیچ نبود و تاجی باشد محالست که قادر باشد چون ایمان جهاد تمام آید بر ایشان و تاجی بی معنی نباشد
اگر گویند چگونه گفت شما نام می پرستید و ایشان مسیحی می پرستیدند که بر خض الهیت است یعنی جزئی
می پرستید که بر دوازده الهیت و استحقاق عبادت بر تمام بی معنی نیست ما انزل الله بظاهری سلطان
و این نامها که شما بدو شما برین نشان نهاده اید نامها است که خدای تعالی بر آن جمعی نرستاد است حکم نیست
مگر خدا بر احدی فرمود که پرستید مگر او را پرستیدن و یادی شریک نگفتن دینی راست و طریقی مستقیم
ولیکن بیشتر مردمان فیدان این که نظر نمی کنند یا صاحبی التجین اما اخذ کما

من

نصی

نصی و به ختم او اما الاخو فیصل فتاکل القدر من رأسه قضی الامر
الذی فیہ شفتیان و قال للذی ظن انه ناج و نهما اذکر فی قوله
ذکک فاشه الشیطان ذکرت به فلیت فی التجین یعنی سبب
چون بدان سخن مشغول گشت و از سر خواب ایشان در گذشت ایشان گفتند خواب سیران نام تو خواب
ما بگوی گفت ترفیع کنده چون الحاح که ندانست اما یکی از شما سانی ملک بود و این نام او چیست
خواب او آنست که با سر کا خود دود و ملک را خرد و د آتد خورشید انکوره بد و تاویلش آنست که
دیگر در زندان بماند و اما تغییر خواب دیگر آنست که سبیدند و در هر خط از وی بخوردند او سیران نام تو خواب
باشد پس از این بردار کنند او را و هر خانه مفر را و بخورند ایشان چون آن بختند و ایشان شفته خورشید
چنین تعبیر این بابی میگوید که تا از این بابیم یوسف بحال خود مشغول گشت و قضایا در دست و دست و آمد
چون سیران آمد و ز جدام کاشکان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند و یوسف علیه السلام سانی را
گفت که خواب یکو دیده بود و دانست که وی بجات خواهد یافت الا که فی بخت و بخت تو یک خواب بود و مراد
و حدیث من بگوید و او را از حال من خبر ده و آنکه مرا بظلم در حبس کرده اند برین حال جبرئیل آمد و دست بر سینه
را گرفت و او را بگوشه برد و از زندان و بر زمین رود و زمین اولی شکافت گشت و در بخت تاجی بی معنی بود و گشت
زمین دوم بی معنی ان نیز شکافت و همچنین تا به ششم زمین شکافت گشت و در بخت تاجی بی معنی بود و گشت
دیه گشت سنگ بزرگی بی معنی جبرئیل بران سنگ زد و سنگ شکافت و از میان سنگ گوی بیرون آمد
سیران را بی گرفت گفت خدای سلام میرساند و بگوید چه کارها کرده اید استی که از این امرش کردم و هر قدر
من که بهشت سال اینجا بانی یوسف گفت خدای از من راضی باشد گفت آری گفت اگر این که بهشت است
بمن داد باشد بی معنی بل خادم و در خبر است که چون یوسف جبرئیل را دید و در زندان گفت تا انا نعبد رب
مالی از یک من الخاطین جبرئیل او را گفت با طاهر الظاهرین یقینا علیک السلام رب
العالمین و یقول ما استعنت منی اذا استعنت ربی الا لا یسب فخری و جلالی الا انک
فی السجن بضع سنین فاشه الشیطان پس از یاد باز برد و فراموش کرد و ایند شرای را که
پیش ملک و کر یوسف کند و حال او و بر ایاد دید پس یوسف در زندان معذرت بهشت سال
گفت بی معنی سال بود تا به یوسف من بود پس از این بیست ساله بگذراند و قال للذی اسب
از اسب بفرات رحمت بکلمه سنین رحمت و سنین سنین خضر
و آخر یا سانی یا انما الکلاء اشفونی و ذلای ان کنتم للزور و انک
تعتبرون قالوا اضعاف اخلام و ما نحن یاویل الا اخلام بظالمین و قال الذی
مخاضینهما و اذکر بعد امته انا انیتکم و یاویل و لا یستلوف

زند ان از مغارت وی چرخ کوته و یکریشد گفتند ما را بوجود تو ای بخار راحت و آسایش بود اکنون بروی ما
چکنیم و یکا انش کیم یوسف علیه السلام گفت اللهم اعطهم قلبهم تلو اب الاخبار ولا نعم
عليهم الاخبار بار خدایا دلهای وایان و نیکان برایشان مشفق گردان و خیر باریشان برشیده و مگردان
چون پرون آمد بر در زندان نبوتش هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و بحیره الاصدقاء و شحات
الاعداء این کور زندگان و خانه اندوهان و تجربه دوستان و شحات دشمنان انکه بگریا شده و خوشتر را بگریه
گردانید و خلعت ملک در پوشید چون بدر برای ملک رسید بایستاد حسی ربی من و دنیا می و آخر
حسی ربی من خلقت عید جاره و جل شاده و لا اله غیره چون پیش ملک رفت گفت اللهم
اسئلك بخیرك و اعوذ بك من شره و شر غیره چون چشم بر ملک افتاد سلام کرد
و او را تحیت گفت بزبان عرب گفت این جز زیانت گفت بزبان عرب گفت بزبان جمعی احمیل انکه
بیان زبان بگوید آیند و او را بگریه و عاقت ملک گفت این جز زیانت گفت بزبان پدران ما ست
و پست گفت ملک بپندار زبان داشت بهر زبانی که بایوسف سخن بگوید جواب داد بدان گفت
ملک بتعجب فروماند و یوسف را آن روزی ساله بود ملک در جانی می نگرید و حدیث سن و علم او با
ندیمان خود می گفت این آنست که تاویل خواب میکرد و کس ندانست انکه بر آن گفت بایوسف من بخیرام
تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف عاقت اول خواب تو بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه
دیدی گفت و ای شد گفت ای ملک تو هفت کاه دیدی خربه نیکو سفید و روشن روی که درو نیل داشت
و ایشان از آنجا برآمدند پستانهای پراز شیر نرود ایشان نگاه میکردی و از حسن ایشان تعجب میکردی
که نکه کردی آب نیل بر زمین فروسند و زمین بریده شد و از میان کل و لوش هفت کاه را غراندند خاک
رنگ و مشکها پاش پست شده بیستان و بی شردغان و پیچید داشتند چون دست و پیچیدگان و غرور
سیاه با آن کاه و دیگر برانگشند و ایشان را بریدند و بخوردند و اسحق نهانی ایشان برنگشته و مغز
استخوانهای ایشان بکندند و قدوران می نگریدی و تعجب می بودی پس هفت خورش کندم از زمین
برآمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یک جایگاه و تعجب با تو می گفتی این خورشهای کندم
عجب است در یکی جایگاه و سبز و هفت سبز و سیاه و هفت دیگر سیاه و خشک بی بوک درین میان
بازی برآمده آن خورشهای سیاه و خشک بران خورشهای سبز نرزد و آتش در آن زد و آتزا سوخت
این آخر خواب است انکه از خواب در آمدی ترسید ملک از آن تعجب فروماند و گفت این گفت تو تعجب
نرا از خواب نیست تا پنداری که این خواب تو دیدی و بخدای که چه خلق نکردی و خطا گفتی گفت
ای صدیق روزگار چه دایست ترا درین خواب که من دیدم گفت معلومت در آنست که بزبانی که گفتم و چه سید
چند انکه دست آید چارند و کارمند و هر چه ترا در خزینه است همه خرج در محرم و عمارت زمین کنی چه اضعاف

آن باز بایی و چون بر آید و برسد بزبانی تا بروند و در خوشه را بکنند تا بزبان نیاید و شیش با و را نیاید
و دانه او قوت آید میان باشد و کاه او علف چهار پایان و ازین طعام که حاصل آید خمس بردارند
برای قوت سال و باقی در انبار بماند درین هفت سال همچنین کن چون این سالها برود هفت سال آید سال
پای خط و ان فقط با طراف علم برسد از اقصای جهان بیایند و از تو طعام خواهند و بخند و انچه
مسال انند با ششی بیکم مرا خود بفرستی و انکه خزینههای و کجها که کس ندیده باشد و نشنیده ملک
گفت باین کار قیام که کند که تواند کرد درین حال بر سفت گفت اجعلنی علی خزانة الکافض ای
خلفه علیکم ای حاسب و کتاب من و زبند ام و محاسب بکتاب و حساب نگاه دارم
عبد الله عباس گفت که رسول خدای گفت رحم انداختی یوسف که اگر گفتی که مرا با عمل فرای کن در
حال عمل بودی و ای یوسف علی السلام یکال پیش وی می بودی و با وی بچالت میکرد و از علم و ادب
او متعجب می بودی که روز یوسف را گفت مرا می باید که بر هر نوعی با تو اختلاط کنم چرا آنست که مرا
استکلاف می آید از انکه با تو طعام خورم یوسف گفت من او لیتیم که استکلاف کنم من بر یعقوب
اسرائیل الله بر اسحقم ذبح الله پس براهم خلیل الله گفت راست گفتی از آن پس با وی معاظه میکرد
و مشایر میکرد چون یکال بر آمد ملک یوسف را بخند و تاج بر سر وی نهاد و شمشیر خاص خود جایی روی
کرد و او را بر تخت نشاند از در مصحح بدر و یا قوت و کلاه از استیفات بر بالای آن مرد در آنی آن سی کن
پنجاهی وی ده گز و سی ستر برز انکند و شصت سوره و او را بران سر بر نشاند و ملوک و اعرار را در
وی کرد و ملک در حان بخت و پادشاهی بخت یوسف و او کار مصر با وی کرد و قطعه را از آن
مصر و کل کرد و عقل او نیز به یوسف و او ملک را بخار را به یوسف و او چون یوسف نزدیک زلیخا شد
او را گفت این بخت است یا انکه تو مرا با او استعجاب می کردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بران مقام
ملک کنی که من زنی بودم جوان در لغت و با جمال و مال و شد مرا ستموت بزبان نبود و براس من نکشتی
تو نیکوترین اهل روزگاری من از محبت تو متلاشدم با مرئی که مانند این کس را نبود چون یوسف دست
چو یازید به آنست که راست گفت یوسف را از وی دو فرزند آمد یکی افرام و یکی میسا و ملک مصر
بر یوسف دست داشت شد در میان رحمت عدل آشکارا کرد اینست قصه آیت و قال الملك استغفیر
یوسف گفت این مرد را که علمی چنین دارد و مرا پیش من آید تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم که او سزا
وار آنست که او را وزارت دهند جای انکه با زندانیان هر کذا در چون او چامد ملک با وی سخن گفت
او را در سخن پیاز نمود و بر آنست که پیش از آنست که گفت انکه گفت و را که تو در روزی که با اسکانت و
مترالت و امانتی قال اجعلنی علی خزانة الکافض ای خلفه علیکم ای حاسب و کتاب من و زبند ام و محاسب بکتاب و حساب نگاه دارم
و کذا یوسف سلف الکافض یثبوت منها حیث یشاء تصیب بر خدایتان

نَشَأُوا وَلَا تَصْنَعُ آخِرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا خَيْرَ الْآخِرَةِ خَيْرَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
 يَتَّقُونَ يوسف عليه السلام چون آن مکان را دید از ملک و ولایت طلب کرد و گفت آنچه بخواهم
 علی خیر این الارض است حفظ علیکم اگر گویند که شاید که وی قبل ظالم و از دست وی ولایت
 خواهد بود و ولایت بصورت ملک مهر را بود و بحقیقت یوسف را بود ممکن نبود جز آنکه اگر خواست حق
 خود خواست و آنرا که حق بود و او را بود و کبر و جبر که توانه تو مثل سازد و از پادشاه اغراض که تو
 ملک بوی باشد و از خزانه است گفت مرا بر خزانه زمین مداخل کردن و کار خزانه بمن گذار که من
 نگاه دارم و مضایع نگذارم که عالم بر خود دخل و خرج آن بعلی حاصل کنم و بحفظ مضایع نگذارم بلکه حق
 تعالی گفت ما چنانکه یوسف را تمکین دادیم از آن جمله که ذکر کرد شد تمکین دادیم و هر روز زمین غیر
 کرده اندیم تا جای گیرد از زمین اینجا که خواهد ما بر همت خود رسیم از آنکه خواهیم و هر روز نیکوکاران مضایع
 نگردانیم و هر اینه هر روز آخرت که ثواب بهتر از ملک مصر است که یوسف دادیم کسانی را که ایمان
 آوردند و از معاصی و گناه اجتناب نمودند وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَوَضَعُوا أَعْيُنَهُمْ
 عَلَى الْعَرْسِ وَقَفَّ لَهُمْ لَهُ مُبْرَكُونَ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهْزِهِمْ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
 يَاسِينَ لَكُم مِّنْ أَيْمَانِكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا أَكْثَرُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
 چون یوسف علیه السلام ممکن شد و بر سهیل نیابت بر سر ملک نشست و تهر و تریب ملک
 و سیاست میکرد تا سالهای فراخی بگذشت و سال قحط آغاز کرد شی از شهرهای نزدیک و دور برای ملک
 در میان شب طعام ساخته طبایفان گفتند ملک عادت ندارد که درین وقت طعام خورد یوسف گفت
 نه انید طعام سازیم شب ملک از خواب درآمد و گفت طعامی بیاید از هر چه باشد که مرا کوسل
 غالب شده و میگویند الجوع الجوع یوسف علیه السلام بر خود تا طعامها که ساخته بودند پیاوردند گفت
 این طعام کی ساخته گفت درین شب گفت چه داشتید که مرا طعام خواهد بایست گفتند ما از یوسف
 فرموده او را گفت توجّه دانستی گفت این شب از اول سالهای قحط است اسباب قحط آن بود که خدا
 تعالی شعله طعام بیشتر آفرید من دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب طعام باید فرستادم
 تا بساختند ملک شگبب فرمود از علم وی و در بر کار وی چون سال قحط درآمد باریان نیاز داشت
 مردم در آن سال هر چه داشتند بخوردند و آنرا که نداشتند می آمدند و از یوسف میخواستند و یوسف
 سال اول بزر بزر وخت بزرخی که تیز بود سال دوم بحلی و جبار سال سیم بپار پای و اسب و اشتر و گاو
 و گوسفند سال چهارم پیونده و پرستار و ممالیک سال پنجم بقیاع و عتار سال ششم هیچ چیز نداشتند
 فرموده او را پیاوردند و بزر وخت شد و طعام بسند سال هفتم خود را پس یوسف فروختند و همه مردان و
 زنان

زنان شده او شده یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبود و خزانه بنهاد که کس چنان ندیده بود
 ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدای را و نعمت و برات ملک گفت ای مادی بیج وای است در غیر است که
 یوسف علیه السلام درین سالها طعام سیر خورد و تا کوسل از فراموش نگذشت فرمود تا ملک را از خزانه بنی
 تا نماز دیگر طعام میدادند ملک گفت که من کوسل می باشم چرا عادت دو بار طعام نمی فرمای مرا گفت
 تا تو نیز طعام کوسل پایی در ویش از فراموش کنی گفت نیکو رای دیده ای از آنکه با عادت شده است
 که ملوک هر روز یکبار خوانند چون قحط عام شد بر زمین گشتای رسید چون عام شد یعقوب و زوز
 را محلی در بی عظیم رسید بنشیندند که در همه ولایت طعام جاری نمی یافت مگر نزد یک عزیز مصر سزا گفت لا
 است از آنکه شمارا بصری باید رفتن و بقاعتی بود و پاره طعام آوردن ایشانرا کیل کرد و این یامین
 را نزد یک خود باز گرفت که از یوسف میسر و در آن وقت ایشان بنلسطین بودند بشام
 و بوی بودند و چهار پای داشتند یوسف علیه السلام مشغولی بود مقدم ایشانرا ایشان چندی که الت
 شتابان بود پاشیده پنوا و بدب و کلهی چند و پاره پشم رنگ کرده بر کوفتند و روی بصر نهادند تا بر سر
 چنانکه گفت وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ وَآمَدُوا بِرَأْسِهِمْ وَدَرَسُوا وَدَرَسُوا وَدَرَسُوا
 و ایشان را بر اشتنا خشت و نیز از برای آنکه ویرا گوید که پادشاه بود چون بدیدندش و پراپا و پاشای دیدند بر
 جامهای پادشاهی بر سرشید و تیاج مصر با تیاج جبر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده بعضی حکا گفته
 اند برای آن باز نشاختند که معصیت کرده بودند و معصیت دیدند حکمت را تا ریک گردانند یوسف با
 سخن گفت ایشان بر زبان عبرانی سخن گفتند گفت شجاع مردانید گفتند حاجت شتابانیم ولایت ما
 را قحط رسیده است آمده ایم تا ما را طعامی فروشی یوسف گفت مباد ایشانرا جاسوس باشد و آمده
 باشند تا ملک مرا راه و ولایت من نشان کشید گفتند لا والله ما جاسوس نیستیم برادران یکدیگریم
 ما را چری پر همت پیغمبری است از پیغمبران خدای و بر یعقوب گویند گفت شما چند بار از یوسف گفتند و او از
 گفت اکنون چند نمانده ای گفتند باز ده گفت آن یکی گشت گفتند با ما روزی به پایان آمده ای ملاک شد
 گفت آن دیگر گشت گفتند پدر ما آن برادر را از همه دو سر و استی چون او غایب گفت این برادر را پادشاه
 و بوی او چشم فرو نگذازد یوسف گفت کیست که برای شما کواهی میدهد که چنین است که شما می گویند
 گفتند ما الملک ما درین شهر خریم کس ما را نمی شناسد یوسف گفت من این نگاه دارم که شما را است
 میگوید که این برادر را پادشاه گفتند این تربیت او را با خود پیاریم اینست که خدای تعالی باز گفت و گفت
 جَهَّزَهُمْ بِجَهْزِهِمْ چون سزا ایشان راست کرده و طعام ایشانرا برادر و ایشانرا گفت برادران
 که از بر شماست بزرگ من آوردید تا من شمارا نیکو دارم و کیل را طعام تمام به هم نمی بینید که من کیل تمام
 میدهم و من بهترین فرو آورندگان و مهمان دارم پس اگر ا و را نیارید شما بزرگ من کیل نیست و طعام داد

آوردیم گفت بگو که بد بزم تو ای شاه را جای فرود آورده و مهمان داری فرمود و بزم نمود تا از برای مرد
برادر خانی پیورده و در پیش ایشان بنهادند این بامین تنها بماند گفت که برادر من یوسف برای بود
بامین بنشین تا من شهادت میدهم این میگفت و میگفت یوسف علیه السلام گفت خواهی تا من بیاورم
باشم گفت خود پادشاهی و وزیر مصر یکی مرا بجای او گسیب نیاشد گفت بر خیز و پیش من آی تا تو شهادت
نیاشی او را بر سر بر برد و با خود بنشیند چون شب در آمد طعام بنهادند همچنین که در وقت غنای
بود برای مرد و برادر بستر بکسرتند این بامین شهادت گفت که بچه من در آی او را با خود بیاورید
دکور و زکنت ای فرزند ان یعقوب من شهادت می دهم و چه را با یکدیگر خوشی می بینم جز این مرد
که شهادت من او را با خود که فخر تا پیش من باشد و ایشان را جای معین کرده این بامین را با
خود گرفت چنانکه خدای خیر داد و گفت و خلق او چون پیش یوسف شدند یوسف برادر خود این بامین را
با خود گرفت و بجای داد چون بخت بفرستند گفت تمام تو حجت گفت این بامین گفت این بامین چه
باشد این لشکر بصره رسید و گفت برادر را جانشین نام نهاد گفت چون در برادر حجت حق رفت
گفت مادر که بود گفت راجل بنت لیان گفت هیچ فرزند نداری گفت دو پسر دارم یکی را از ایشان نام
نامست گفت این چه معنی دارد و چرا او را این نام نهادی گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام
نابدا شد تا پیدا شدی که او را زمین فرو برد و یکی را میم گفت این چه معنی دارد گفت اگر تکان آید
که او زنده است و دیگر ترا میم نام نهادم برای آنکه او را به پیم قرضی آنکه تمام کرد یوسف گفت خواهی که من بر
تو باشم بعد از برادر گفت ای وزیر چون تو برادر مرا باشد و لیکن اگر تو برادر من شوی چگونه برادر من
باشی و ترا یعقوب و راجل نژاده اند یوسف چون این بشنید بگریست و برقع اندوی دور کرد و گفت ای
آنا اخوتی من برادر تو ام تو را ایشان هیچ مگوی و پوشیده دار و هیچ اند و بکین مشو و پاک مدار و
و آنچه کرده اند با تو و برادر تو آنکه بزم نمود تا ساز ایشان را بگردند و هر یک ایشان را بخشد و برای برادر
اشتر و اگر ندیدم بزم نمود آنکه بزم نمود تا سقایه در محل این بامین نهادند سدی گفت این بامین ازین حال خبر
نداشت کعب گفت که بعلم و آگاهی وی بود اینان بود که یوسف این بامین را گفت آنا اخوتی
من برادر تو ام این بامین سخت خرم و شادمان گشت و خدا بر او گشت که یوسف را گفت من هیچ چه
از تو مفارقت نکنم پس گفت چگونه باشد احوال پدر که او را تسلی از من بپیدا تو بود گفت فرج او نزدیک
است گفت این خبر شنیده اند اما بر تحقی که آن بر تو نیکو نباشد و آن دردی باشد گفت همه خبری نمی شنیدم
تو جدا نکردم گویند که چگونه روا باشد که او غم پدر پیغمبر را بداند و آنکه دانست تسلی پدر از این بامین است
او را باز گیر و تا پدر بخیر شود گویند که یوسف علیه السلام این فرمان خدای کرده و از خود نگردد و تقاضای غیر است
تا محنت یعقوب بنیامت رسد تا او ابرسد چنانکه شاعر گفت اذا الحاديات بلغن المدي
و كادت لهن تذوب الميع وحل اليلاء و قل المعز ففعله التناهي يكون الفرج كمشهد سقايه

ملکی

کامی فریب بود چه هرگز آینه در میان او ملک با آفتاب خوردی چون طعام عزیز شد برای بخت طعام
و حرمت او برین سقایه می پیوست و در چون این سقایه را در محل و بار این بامین تمام کردند نهادی نکرد
در میان ایشان که ای کار و ایشان شهادت دادند این خدای این خدای گفت اندری دستوری یوسف بود و
خدای ایشان را شناخت چون صبح بر جای خود نرسید گفت شهادت دادند و آید که یوسف را از پدر بزرگوارید و
گفت اندر استغلام است چون این بشنیدند مضطرب شدند و حال آن بود که روی بایشان آورده بودند که
شهادت که کرده اند و چه بگوید گفتند ما صواع ملک می یابیم و هر که از ملک آورد ملک است و اگر ندیم بوی
و من با جان اینم و این گویند بهتر گیلان بود قالوا ان الله لقد علمتم ما جئناکم به
في الارض و ما کنا سارقین قالوا فمنا جنة و ان کنا من کاذبین قالوا
جنا و من و حدیثی فخله ففوجز او و کذلک جزى الظالمین فیکل
یا عزیزهم قبل و غاه اخیه ثم استخرجهم من و غاه اخیه کذلک کذلک
ما کان لیاخذ احدا فی ذنوب الملک الا ان یشاء الله فترفع ذکر جانت
من نشاء و کقول کل ذی علم علیهم گفتند خدای که شهادت دادند که بان بنامیده ایم که
بر زمین خدای که میم یعنی برادر میم و ما هرگز ندیده ایم گفت اگر شهادت گویند پادشاهی این چه باشد یعنی این
اگر درست شود و سقایه شهادت بفرستد حکم این چگونه بود ایشان گفتند خدای این است که آنکس که این
گفته باشد و سقایه در محل وی بیاورد و مراد بنده کی بگردد ما همچنین چرا دیدیم ظالم را یعنی دزد را آنکه بفرمود
تا بر پای ایشان بچسبد و ابتدا بیایدی برادر می گویند پیش از باره ان برادرش که چون بوعالی روی کرد
و عالی وی هرگز آورد کذلک کیدنا همچنین کردیم و ساقیم برای یوسف این عباس گفت متعنا بر صبح
گفت الحسن او این دلیل میکنند که آن با صحر خدای بود ما کائن لیاخذ بنود که فرامیبرد یوسف برادر خود و یوسف
با بر عادت و من ملک و عادت ملک آن بود که دزد را بزنند و فرامیبرد است بستاند الا ان یشاء الله یعنی
میگوید که فرامیبرد برادر را آنکه بشنید خدای دارد و عالی و عالی این عباس گفت عادت ملک
آن بود که دزد را تا زبانی بزدی و و ضعف آنچه بروی عزم است بستر می و کز شد که عادت آن بود
که دوی او بکشد و چشمها بسمار بد و خنق پس بگوید خدای آن بود که برز یا برادران برود و بجزای دزد
نزدیک ما آن باشد که او را به بندگی مصاحب شمع دهند و مرا یوسف این بود ترغیع و در حاجت من نشاء
ما رخص و بلند کرد اینم و در جا و پاریای آنکس که خواهم و از بالا هر عالی عالمی هست که از عالم برود در
خیر است که چون برادران یوسف در مهر آمدند و پهنای چهار پایان بنشیند تا از کسی بخورد و جود
حدیث صبح رفت گفتند ما می رود از آنکه میگویند قالوا ان یسیرت فکنت سیرت اخ
که من قبل فاسرکها یوسف ففیه و لم یسکها لیس قال ان یسیرت فکنت سیرت اکا
و الله اعلم بما تصفون قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا فخذ احدا من اهلکانه

کیو

اِنَّ اَثَرَكَ مِنْ الْخَنِينِ فَلَنْ نَعَاذَكَ الْهُنَّ اَنْ تَاْخُذَ الْاِيْمَانَ وَجَدْنَا لِمَا نَعْنَا عَنِكَ
اِنَّ اَثَرَكَ الْاِيْمَانُ **چون آن شخص گفت هر کس که این صاع باز آورد من ویرا اشتراک کنم بهرم**
ایشان گفتند معاذا الله که ما دزدی کنیم و در او ابریم و اینک بار پای ما پیش تو است یوسف بعد از آنکه
و عا به ایشان کرد و هر که که با دینی بختی و نیافتی استغفار کردی تا به بخت و صبری نیافت چون به
این یا مین رسید را کرد و گفت بهر حال اینجا باشد که او ازین معنی دور تر است گفتند ما را با نگویم بلکه
و بهین تا نزد ابراهیم ساخت معلوم شود چون بار او بگشت و نه صاع در بار او بود ایشان غفل گشتند
و روی در روی نهادند و گفتند ای این یا مین این چیست که تو کردی روی ما سیاه کردی و حرمت ما برداشتی
این بخت است که ما را از پسران راجیل پیش آمد این صاع کی برگزینی این یا مین گفت لایلی همیشه
بلا پسران راجیل را می باشد بر روی و از آن من بهر یزد و در پادشاهی ملک گوید و اکنون نیز مجرایه که گفت
دزدی بر من نمید گفتند آن صاع در بار تو چه میکند گفت این صاع در بار من آن کس نهاد که درم و بخت
شمارا در بار شما نهاد و شما از آن بختبر آنک ایشان روی یوسف آوردند و گفتند آن یوسف اگر این یا مین
دزدی کرده او را بر روی بود پیش ازین وی نیز دزدی کرد و این یوسف را خواسته و هب من بخت
که در اعانت آن بود که چون خان بنهاد ندی طعام بر کوفتی پنهان و برای سایلان بنهادی ضحاک و جاعتی یک
گفتند اول بختی که یوسف را بود آن بود که مادرش فرغان یافت و او که جگ بود یعقوب او را بخراهر خود
و ختراهی داد تا بخت وی کند و برابستد و می داشت و اسحق را کمری بود گیر ایش فرزندان منتر
ابراهم داشتند یکی که خواهر منترین فرزندان بود کمری بر کوفت چون یوسف بزرگ شد یعقوب
خود را گفت یوسف را مین ده گفت نه هم که من از وی نشکستم یعقوب الحاح کرد و خواهرش گفت اگر
لا بد است را یکی نایک دور و نزدیک اینجا باشد تا ویرا نیک به بختم ویرا را کرد شنبی که یوسف خفته
بود پیامد و آن کمر بر میان وی بست چون یعقوب آمد که یوسف را با زخمی که گفت آن کمر من دزدیده اند
و من بطلب آن دل مشغول می دارم یعقوب نیز دلشک شد و او را دسرایی به بخت نیافت آنک گفت
هر که درین سرانده را برهنه باید شد یک یک را برهنه میکرد تا به یوسف رسید که بر میان او بود و ازین
ابراهم بود که دزد را به بیدگی برهنه یعقوب گفت اکنون بر تو می باشد چندانکه خواهی تو را برهنه کرد
خواهر را کرد چون یوسف آن سخن بشنید که ایشان می گفتند از او دل گرفت و اظهار نکرد و باختر گفت
که شاه نزدیک برادر خود را از پسران یزدید و اندر جاده افکندید و آنکه نیز و خنید تا یوسف چه چیز نفس
خود پنهان کرد و این کشته اند که این کلمه شمرنگا یا بعضی گفته اند که آن حواله که ایشان کرد از سر
بر یوسف و الله اعلم و خدای تعالی عالمه است با همه شوا و صف کردید از احوال سر قهقین و برادر من
و ذخیره است که چون صاع پیش یوسف بود و نه نهادند گفتند که آن صاعی بود که او را جای کیتی نایافته
ایشان درو نگویند و بوی کرانت کردی یوسف در صاع نگوید و آنکشت بر روی زدا و از وی
پروان

پروان آمد روی برادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میکند گفتند گفت میگوید شاد و ازده
برادر و دیدگی را بر دید و نیز و خنید این یا مین چون این بشنید بر پای خراست و گفت ایسا ملک ازین
ازین صاع هر کس که برادر من زنده است یوسف علیه السلام صاع را بزد و گفت میگوید زنده است و نه او را
پتی آنکه یوسف را خواست و وضو نازده کرد و باز آمد این یا مین گفت ازین صاع چه می شود و را که در محل
نهاد گفت وی خشم کین است ازین پس نگویم به پل گفت ایسا ملک دست از بار و عمار را بکن و اگر نه
نفرانم که هیچ ابستنی نامه که به بخت کند و صوری بر اندام وی راست شد و از پراها بیرون آمد و چون یکی ازین
خشم گرفت هم از نزد یعقوب کسی دست برد و نهادی خشم وی سکن شد یوسف علیه السلام پسر خود را گفت
بر دست روی نه که از پس پشت وی در آید و دست بروی نه خشم او سکن گشت گفت از نزد
یعقوب کسی دست اینجا گفت یعقوب که باشد گفت پسر اسراشیل العبد این دفعه العبد خلیل العبد یوسف گفت
اکنون شما بروید و برادر را بخواهید با کین حکم شرح ایشان گفتند یا ایها العزیز ای عزیز این شهر را در وی هست چیزی را کرد
اگر هیچ حکم نیست کی را از اینهای او یا دیگر مانا از محبت و نیکو کاران می بینم یا این احسان بکن یوسف گفت
معاذ الله نه با خدای می برم که اگر کشتع ما نیز دیک وی بود را کنیم و آنرا که نیز دیک وی نبود باشد و اگر هر کس
کنیم از جمله ظالمان باشیم **لَمَّا اسْتَمْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا بِحَبْلٍ ثَمَلٌ كَيْدِهِمْ اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ**
اِيْمَانَكُمْ دَخَلَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِّنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلِ مَا فَرَغْتُمْ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ فَمَنْ
اَرْسَلَ الْاَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ اِيْنَهُ اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ فَيُفْضِلَ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ
چون تا امید شد که از آنکه یوسف اجابت کند ایشان را ایمان رفتند که در میان کسی نبود و با یکدیگر بخت
شستند و بر آن یکدیگر سخن گفتند برادر مین ایشان گفت و او را و پل بود پسر حال یوسف و پل ایشان
مهر و او بود که گذشت که یوسف را بگشتد بختی و و هب گفتند بهو او و گفت شامی دانست که پدر از شما
عهده می گرفته است بخدای و سوگند داده و پیش ازین بود آن تقصیر که کرد در حق یوسف من ازین آزار
نشدم تا آنکه دستوری دهد مرا پدر من یا خدای حکم کند برای من و او بهترین حکماست گفت اندک در میان
مشاورت ایشان گفتند که اگر جنگ یا به که تا برادر را بستانیم اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم اتحاد دیگر بار
گفتند از پدر درین پیشتر باشد پس برین وجه معنی این باشد تا خدای حکم کند یا رشتن و برادر را بگذاشته
و با یکدیگر زان کردند و برادر را بگذاشتند **اَوْ جَعَلُوا اِيْنَكُمْ فَعُولًا يٰ اَبَانَا اِنَّ اِيْنَكَ**
سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا اِيْمَانًا وَاَمَّا تَالِ الْعَبِّ حَافِظِيْنَ وَشَيْلِ الْعَبِّ اَلَيْ
كُنَّا فِيْهَا وَالْعَبْرِ اَلَيْ اَقْبَلْنَا فِيْهَا وَاَنَا لَهَادِ قُوْتٌ یکی ازین آن گفت چون حال چنین است
باز کردید و نیز دیک بر سر خود میگوید که پسر خود دزدی کرد یعنی این یا مین صاع ملک بهر زید ایشان باز کرد
هر شده و حال باز گفتند پدر ایشان را گفت ایشان دانستند که دزد را به بیدگی باید گرفت و ما غیب شایم ما
این میدانیم که صاع از میان باد و بی پروان کرد و نجا بهد و نهاد گفتند که معنی اینست فتح چون مصر را

الی ایدم ایشان از مصر برون شدند و نیز و یک پدر شدند و پدر را خبر دادند بقیصه این بابین و از فرشته بود پدر
گفت هانان چنین باشد ایشان گفتند ما که ای از علم داریم و از آنچه دیدیم و شنیدیم ایم و ما غیب نمی دانیم
که صاع دی بر گرفته یا کسی دیگر در باری نهاده و نهان کرده اند که گفتند که اگر درین که ما میگوئیم ترا شک نیست
پرس از اهل آن دید که مادر این بودیم یعنی اهل مصر و نیز از اهل کاروان پرس که ما با ایشان بودیم و ما
راست میگوئیم در این میگوئیم **قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَفَإِنْ أَنْتُمْ**
جَبَلٌ عَسَى أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِمْ
وَقَالَ نَاثِقٌ عَلَى يَوْسُفَ وَابْنُ صَفْوَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالَ
ثُمَّ اللَّهُ تَعَالَى تَعَزَّوْا عَنْ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونُ خَرْصًا أَوْ تَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ
یعقوب علیه السلام ایشان را باور نداشت از این باب یوسف کرده بودند و در و خدا را گفتند و حیانت ایشان
ظاهر شد گفتند چنین است بلکه پیارا است و آسان کرد بر نفس شما کاری را که آنست که شما را خسته
آید و تدبیر و اندیشه شما بوده است و اگر نه وی چه دانست که در و برای و ندی به بندگی بپذیرد و در
من چه توانم کرد و جاره من چه باشد مگر صبر بیکو که در میان آن فرج نباشد بلکه اندیشه کرده اند و اندیشه
آمد گفت محنت من چون بغایت رسید فرجی برید آید امید است که خدای تعالی همه را پیش من آورد و
همه را برای آن جمع کند که یوسف را خواست و این بابین را و رو پیل را که وی نیز اینجا مقام کرده بود تا پدر
وی چه فرماید چنانکه گفت فلن ابرج الارض حتى ياذن لي ابي و قولی عنهم یعنی یعقوب ۳ برکش
و روی از ایشان بگردانید و گفت ای اندوهها و محنت با که مرا هست از سفارت یوسف و چندان
بگریست که چشمهای وی سفید گشت و روشنائی را ایل شد بعضی گفتند که این کنایست از طول انظار
چنانکه گویند از بس که مشغول بودم و چشمم بر راه نهاده چشمم سفید شد و تهنید کظیم پس او همیشه
خشیم بود و چشمم فرو میخورد و اظهار نمیکرد حسن بصری گفت میان آنکه یوسف از پدر غایب شد
تا آنروز که ویرا دید هشتاد سال بود که درین هشتاد سال چشم وی از گریه نیاسود و هرگز نمیشد
وی از استنک خشک نشد فرزندان یعقوب عند ان گفتند تَاللَّهِ تَعَالَى بَعْدَى که تو همیشه یوسف
را یاد کنی تا که از بهاری و ریح که اخته و لاخر کردی یا از جمله بالکان شدری **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا**
بِنَجْيٍ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّوْا
مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخْبِهِ وَلَا تَقُولُوا مِنْ رَفِجِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَكُمُ مِنَ رَفِجِ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعقوب علیه السلام چون سخن پسران بشنید گفت مرا این
باشانست و من از شما باشا شکایت نمیکم چه شکایت باشا شکوی الجمع الی العربی و الذم
باشد شکایت با خدای سیکم و قصه و اندوه و ریح خود با وی سیکم گفته اند که سبب این آن بود که روزی
همایه نزدیک او شده و گفت ای یعقوب بس شکسته و در هم افتاده است می چشم و تو بدان من
رسیده

رسیده اگر چنین شوی گفت آنچه خدای مرا با تو مبتلا کرد از غم یوسف مرا با این حد رسیده خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و گفت یا یعقوب تشکوفی الی خلقی شکایت من با خلقان میکنی گفت یا خدا یا خدا
کردم تو بدیدم از آن پس هرگز از وی پرسیدی که ترا حال چیست گفتی أَشْكُوا بِنَجْيٍ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ در خبر است
که درین مدت یعقوب خانه ساخت و آنرا بیت الاحزان نام کرده و در آنجا رفت و با کس گفت و نیا سود
و در خبر است که روزی مروی یعقوب را گفت چشم نه بجه افت چنین شد گفت بگو یوسف گفت پشت
چرا خیم شد گفت یوسف گفت چرا چنین در هم افتاده و ضعیف شده گفت بزرگای یوسف خدای
تعالی و می فرستاد که اشکوفی الی خلقی شکایت من با بندگان من میکنی بعزت و جلال من که این غم از ترکتش
نکم تا مرا بخوانی نزد آن یعقوب علیه السلام گفت أَشْكُوا بِنَجْيٍ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ خدای تعالی و می کرد و گفت
بعزت و جلال من که اگر فرزندان تو مرده بودند می من ایشان را زنده کردی و بنود او می و سبب این امتحان آن
بود که روزی که یوسفی در سرای تو گمشد و در پیش آمد و چیزی فراموش چیزی نداشت و من از این خلقان
پس بران را دوست میداد پس در ویشان را اکنون طعای باز و در ویش را بخوان تا بخورند یعقوب علیه
طعای پیوست و بفرمود تا خدای در شمر خاک کرده که هر که امروز روزه دار است باید که بخورند یعقوب روزه
گشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند خدای تعالی کشف آن محنت کرده و سبب منته و سبب روایت
کرده اند که چون یوسف ۳ در زندان بود جبرئیل نزد یک وی آمد و بر او گفت ایها الصديق تومرا شکایتی
گفت نه آنکه روی سیکمی بینم و بوی خوش می بام گفت روح الامین و رسول رب العالمین ام یوسف
گفت چون آمدی باین جایگاه کاران و انت اطلب الا طیبین و اس المرعین و رسول رب العالمین
جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تعالی خاندان پسران پاک کند و پسران زمین که شادمانی باشی
بهترین زمینهاست و خدای تعالی این زنده ان و پسران پاک بگرد و بگرد بوصول قرائت روی ای سید پاکیزگان و پسر
صالحان و مخلصان یوسف گفت ای جبرئیل چرا چون بنام صدیقان بی خدای و از جمله پاکان و مخلصان می شمار
و من در جای گناه کارانم بقرصه من در زندانم گفت برای آنکه مخالفت برای نفس کردی و زمانه انکه با عیبت
خدا نمیکردی برای آن نام تو در صدیقان بنویسند و ترا از جمله مخلصان شمرند و در چه چهره است از زمانه انکه
گفت ای روح الامین جبرئیل یوسف چه داری گفت خدای تعالی او را صبر نیکو داد بر سفارت تو و او را مبتلا کرد
است بخزان و اندوه تو گفت ای جبرئیل خوف او چه قدر است گفت هفتاد و چند آن که ماوری را باشد
که فرزندانش میرد گفت ای جبرئیل چه مزد است و مرا گفت مزد صد شمشیر گفت و ابای ملاقات فرماید
و گفت آری یوسف گفت بس ازین پاک ندادم بر چه من رسد **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بِنَجْيٍ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ**
شکایت می کنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت بخی ای حاجتی و اعلم من میداد از خدای
آنچه شما نمیدانید که خواب او در سست و بسی بر نیاید که من دشمن او را مسجد کنیم و بعضی گفته اند که من
میدانم که وی زنده است از گنجی داشت گفته اند که خدای و مرا اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب

ل
یوسف

و میگفت چنان یوسف برده اشتی گفت لاوالله هو فی الاحیاء و روزی که کسی پادشاه یعقوب سلام
کرد گفت توانی که میوه دل و راحت جان درو شتایی چشم من بخردی گفت لاوالله که شت پیفران
و فرزندان ایشان بر ما ماست گفتار یعقوب ۱۲ اِنَّمَا اَنْتَ كَاكِبِي وَحَرْنِي اِلَى اللّٰهِ جَوْنِي
نیست که از آن نمی گوده اند بلکه منتهی فوجه کردن و حاحه در بین و روی خواستیدن است و اگر بزبات
چیزی که میگوید شرح روا باشد منتهی نباشد و از چهار رسول علیه السلام گفت چون پسرش ابراهیم با جوار
رحمت ایزدی پوست او میکشید و میگفت العین تدمع و القلب تجشع و لا تقول ما یحفظ
الرب و ایضا صبر بر مصیبت و پنهان داشتن خون از جمله بد و است بباری را بگفت و بسیار
بجای آمد و در پیشانی نقاشی و لوی نبود آنکه یعقوب ۳ پسران را گفت ای پسران من بروید و خبر یوسف
و برادرش یحیی را و شخص کنید و از رحمت خدای ما امید باشید چرا که از رحمت نا امید نشوید مگر
کافران و این دلیل می باشد که خداوند مایوس نباشد قُلْنَا دَاخِلُوا اَعْلٰیهِ
قَالُوا یَا اَهْلَ الْاَعْرَابِ مَسْنَاةٌ اَهْلُنَا وَجَنَّتْ مِصْرًا مِّنْ حَاجَةٍ قَالُوا لَنَا الْکِفْلُ وَ
تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِیْنَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا نَعْلَمُکُمْ یُوسُفُ
وَ اَخِیةٌ اِذَا اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ قَالُوا اَیُّکَ لَا نَعْلَمُ یُوسُفُ قَالَ اَنَا یُوسُفُ وَ هٰذَا
اَخِی قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلٰی نَا اِنَّ اللّٰهَ مَنَّ عَلٰی مَنْ یَّشِیْ وَ یُضِیْزُ قَالَ اللّٰهُ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ
چون ساز سوز کرد و در و را بصر نهاد و بزرگ یوسف رسید یوسف را خطاب کرد که ای
 عزیز من مرا و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط و سبید است و پیش تو آمده ایم و بیاضی از یک
آورده ایم که بدست هر کس که دیند آزار بیند از نه و از خود دور کرد اند خداوند عباس و سعید چنین
گفته اند که درم بدید که آزار کسی نستی حسن بصری گفت ماستینه بود و از آنچه بد و بانی و شبانه نام
باشد از روغن کاد و بسم و معوی و آن در جنب آنچه دیگران طعام بخورند چون ناجزی بود گفتند بشار
ما نیست تو نظر برین مدار ما را کین قام به چنانکه چشم ازین میدانی و صدق کن بر ما که خدای تعالی ما را نجات کند
صدقه دهند که از حاجت سبحانه و تعالی درین آیت بندگان خود را غرطه و آموخته است در حاجت خواستی
چون حاجتی خواهی اول مدح و ثنا باید گفت چنانکه ایشان گفته اِنَّمَا الْعَزِیزُ وَ هُوَ یُؤْتِ
خود باید گفت مَسْنَاةٌ اَهْلُنَا الضُّرُّ سِیم آنچه کرده و پاشی از طاعت و خیر از آنکه شرف و نعت
کنش وَجَنَّتْ مِصْرًا مِّنْ حَاجَةٍ از گویان که لایق کم ایشان باشد باید خواست قُلُوْهُ
لَنَا الْکِفْلُ و آنکه آنچه داده شود در سبیل تفصل باید داشت بزرگسپیل استحقاق وَ تَصَدَّقْ عَلٰی نَا
گفته اند که هر اد اینست که ما کمتر از آنچه بغیری دهی طعام ده و گفت آنکه صدق کن بر ما که برادر ما این
یا مین با ما می و نگفتند اِنَّ اللّٰهَ یَجْزِی لَکَ بَرًا اِنَّکَ تَعْلَمُ که معصیت چون ایشان از این نوع سخن
گفتند دل یوسف بر ایشان نرم شد خواست که خود را بر برادران اظهار کند ایشان را گفت هَلْ عَلِمْتُمْ

الضر

هیچ میداند که شاگرد یوسف و برادرش در وقت که چاهل و نادر بودید اینج میگردید یعنی دانستید
و کودک و جوان بودید بگویی گفت اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشان را گفت که ما را که ذکر کنست من
در غلامان غلامی یا قسم در جایی برین صفت و او را بچند درم از قورش بخردیم ایشان گفتند ایها الملک
آن غلام را ما فر و خیمت یوسف ازین چشم آمد گفت ایشان را برید و گردن برینده بودی گفت ایها الملک یعقوب
و فرزند ی بود یوسف نام از غایب شد آخر و چند سالست که از گریه نیاسود و راست در پست لاله را
شد است و با کس نمیکوید و کس با او نمیکوید از غرافیک فرزند چنین است چگونه باشد چون خبر
قتل و فرزند بشنود آنکه گفتند ایها الملک اگر البتہ ما را حوا می کشن این متاعک ما پیش پدر ما فرست که او
فغان جایگاه است و سخت درویش و محتاج و محتال الما است یوسف چون این سخن بشنید دلش نرم گشت
بگرفت و ایشان را گفت هَلْ عَلِمْتُمْ مَا نَعْلَمُکُمْ یُوسُفُ وَ اَخِیةٌ و گفته اند چون یوسف این را شنید باز
گرفت و برادرش را پیش پدرش برد و او را بگفت که بخور گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نامه نوشت
من یعقوب اسرا یل الله بن اسحق ذبح الله بن ابرهیم خلیل الله بدان ای ملک ما اهل بیتیم که ما
بلا بر ما مکل بوده است و جد ما را ابراهیم دست و پا بست و پاشش انداخت خدای تعالی بروی آشوب را
سر و پا سلامت کرد اند و پدر ما راست و پای بر سینه تا برای خدای قربان کند کار و بر کفوی وی نهادند
خدای تعالی او را آفرید که بکشی و مرا فرزند ی بود یوسف نام از همه چنان نیکوتر و از همه فرزندان بزرگتر
من و دست برادران او را از چشم من بوده بامداد و غار شام آمدند و مرا این خون آلود پیش من آورد
و گفتند او را که بخورد من در محنت او مانده ام و بر و چندان یکو بیستم که چشمهای من خلل یافت و او را
برادر ی بود از مادری من او را پیش خود باز گرفته بودم و غم آن فرزند بدوی کس او دم همه برادران را
پیش من بردند و باز آمدند گفتند که او زدی که دو و زیوا از ما باز گرفت و ما اهل بیتیم در میان ما زد و نباشد
اگر این فرزند مرا بمن فرستی ایلا و اگر من ترا دعاکم که بهفتم بطن تو برسد یوسف علیه السلام چون این
سخن را شنید خوشترین را گفتند است داشت بگویی و نزدای خود و اشکارا کرد و بعضی دیگر گفتند که یوسف
این را چنین را گفت هیچ فرزند ی داری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده ایشان را گفت فرزند مرا یوسف
نام کرده اند گفت چرا گفت برای آنکه مرا برادر ی بود و برادر نه و ملاک کردن از دوستی وی فرزند را یوسف
نام کردم و دیگری را کوک نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه خود را کرد تو که کوک بخورد و دیگری خون نام کردم
گفت چرا گفت برای آنکه بر این خون آلوده آورده و خود را آن ملک کرد که یوسف نزدان حال
گفت اگر دیگر باره ایشان باز آیند من پیش ایشان را در بند ندارم چرا که خوشترین و اظهار کنم چون
برادران باز آمدند ایشان را گفت هَلْ عَلِمْتُمْ مَا نَعْلَمُکُمْ یُوسُفُ و گفته اند که شاگرد یوسف و برادرش
چگونه اینچون چاهل و بدید و قید استند که کاردی بگیا رسد یعنی یوسف و از پیش پدر یوسف و در جاه
آنگندید و نگاه کرد و بر از جاه آوردید و بر این غلامی بچند درم بزر و خندید و چون صبح در با برادرش این را بیان

مهر داشت گویند که چون بود که یعقوب و علی استغفار داد و توفیق نمود و یوسف که صاحب واقع بود
توفیق نمود و گفت لا تقرب علیکم الیوم گفته اند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد و یوسف
پسر بود و توفیق نمود و نیز از برای آن تأخیر نمود تا وقت حرکت در آید برای آنکه وقت سر وقت استغفار باشد
چون وقت سر در آمد یعقوب علیه السلام و در خود بگوید چون قانع شد دست برداشت و گفت بار خدا یا
هر چه از زهر تو می که بر یوسف کردم و فرزندان مرا سپرد از آن یوسف کرده اند گفت ترا فرزندان تو سپارم
و او می گوید که بمسجد رسول میرفتم بخبر عیسی بن مسعود بگذاشتم او میگفت اللهم انک دعوتی
فاجبت و امراتی فاطمت و هذا سحر فاعف عنی او را گفت یابن مسعود سحر را چه شخص است گفت
وقت اجابت دعا باشد یعنی که یعقوب را پسرانش را و عده مسخره او فی قوله سوف استغفرکم
زنی از رسول علیه السلام و ده است که عده ایشان بشب آید و ده و ده است که پست و از برای
هر شب آید برای ایشان آفرینش میجو است شعبی گفت برای آن تو گفت که تمام اند که یوسف از ایشان
را حق است یا نه یوسف صلوات الرحمن علیه بر دست هدیه هر سال که ایشان می بایست فرستاد و ده است
را حله یا نه یعقوب سزاواره کرد و روی به آرد و با جمله اهل بیت خود چون بنزد یک مهر رسید یوسف
آن پادشاه را که یوسف نایب وی بود گفت مرا دیدی است که او پیغمبر خداست و سقر زاده و پادشاه من بهمه
پیغمبر آمده از کنعان بدین من می آیند توقع است که با استقبال وی آبی ملک با جادو هزار مرد از
از خواص خود بر نشست و یوسف با اهل مهر با استقبال یعقوب و فاشه یعقوب علیه السلام پیاده میر
چون نگاه کرد یوسف را دید با لشکر جهان و اهل مصر و در وی سلوک بود او را گفت این فرعون مهر
گفت نه این مهر است یوسف چون بگردد بگوید یوسف که سلام کند یعقوب علیه السلام
سبقت بود گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان یعنی سلام بر تو باد ای پیر زاده و پیرا که گوی
چرا یعقوب را گفت بر یوسف و زاده ایشان بودی که یوسف بر یعقوب و دقتی که پس از یوسف
رفتی بیت الاحزان دیدی و در ویستی و دلشکی و دست شکی یعقوب و بی نوابی یوسف نیز از رحمت
برج افتادی یعقوب را گفت که تو دیدی که یوسف در بی بی یوسف و در تاجملکت و ولایت پنی که گوی
طفل را که از تو بر نهاده و پادشاه مصر است با تو خدا بهم سپرد و در خبر است که چون خبر منتشر شدن پادشاه
یعقوب و استقبال یوسف و بر او این را خبر شد او پرسیده بود و نامشنا و در ویش گفته و در یوسف
هم گفته کسی را شفاعت که تمام دست او بگرفت و او را بر سر راه یوسف بود و می شناسد هرگاه که گوی
آمدی از لشکر قاید او گفتی برخیز که یوسف آمد ز لیلی گفتی این نه یوسف است گفتی تو چه دانی گفت
من بوی او می شناسم تا چند فرج برده بگذشت بعد از آن که گوی و بگوید آمد ز لیلی آواز داد که من یوسف
یوسف می شناسم مرا پیش یوسف بر او را پیش یوسف آورده یوسف علیه السلام نگاه کرد ز لیلی را دید
اسب باز داشت و بر او دست داشت گفت ز لیلی چون گفت عیسی که می پنی گفت حالت کجاست گفت

تکلیف

تکلیف شد گفت بحالت کجاست گفت در عراق تو نیست شد گفت چشم را چه گوی گفت از کعبه تبار
شد گفت ملک غادر و مال نماند و جمال نماند ان معنی که تو می گفتی از محبت هیچ نماند است گفت هر روز
که می آید زاده تری شود و آنکه گفت سبحان من جعل العبد ملوکا ببقاعة وجعل الملوک عبدا ببعصية
یا کا خدای که بطاعت بند کارا پادشاه کرد و اینده ببعصیت پادشاه را را بنده کرد و اینده آنکه دعا کرد
چشم و جمال و حیاتی با وی داد و او را در کجای خود آورد و از وی دو پسر آمد یوسف را
فَلَمَّا خَلَّوْا عَلَى يَوْسُفَ اَوْى الْيَهُودِيَّةُ قَالَةَ اَدْخُلْنِي مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اَمْنِيْنَ
وَنَرَفَعَ اَبُوْنِيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرَجَ لَهُ سِجْنًا وَقَالَ يَا اَبِيْ هَذَا نَاقِلُ رُؤَايَا
مِنْ قَبْلُ فَذْجَعَلْنَاهُ رَجُلًا حَقًّا وَقَدْ اَخْسَنَّا لَهٗ اِذَا اَخْرَجْنِيْ مِنَ السِّجْنِ
وَحَيَاةُ يَكُنْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ تَرَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِيْ وَبَيْنَ اَخَوْتِيْ اِنَّ
لَيَكُنَّ لَطِيفًا لِّمَآئِنَا اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ چون ایشان در پیش یوسف
در آمدند یوسف پدر و مادر خود را نیز یک خود جای داد و مراد با در خلا است چه مادرش درین
وقت نبود و یوسف خاله را مادر خواند خاله عم را پدر خواند و قَالَ اَدْخُلْنِيْ اَوْ كُنْتُ اِيْشَارًا
که در مصر وید یا من و ای می که از هیچ کسی بیم و خوف نباشد شمار این عباس گفت این از برای
آن گفت که پیش ازین از ملوک مهر خایف بود ندی و در مصر نیارسته شدی الانجا از و این سخن
آن وقت گفت که با استقبال دفته بود و پدر را دیده بود چون در مصر رفتند و یوسف بر سر ملک
نشست پدر و مادر خود را یعنی حال را با خود بر سر بر نشاند حسن بصری گفت خدای خلق مادرش
را جلیل مانده بود که تو را یوسف را سجده کرد قصد بقا للزوا و گفته اند که سر بر سجده بر او بود و ندید
اهل مهر از مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سر بر نشسته و جلد مردان و زنان اهل مصر پیش او
سجده کردند و پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز سجده شدند چنانکه گفت وَخَرَجَ لَهُ سِجْنًا
یوسف را فرمود ای پدر من این تاویل خواب منست که من دیده بودم پیش ازین خدای تعالی درست
کرد و ایند این خواب را یعقوب را گفت یوسف که ایشان که ترا سجده کردند و گیس شد گفت همه
بندگان و پرستاران منند همه بخیرده ام در ایام قحط امروز از گواست دیدار تو همه را آزاد کرد و
در خبر است که جبرئیل را این قصه را رسول صلی الله علیه و آله وسلم می گفت رسول را عجب آواز گوی یوسف
جبرئیل بر رفت و باز آمد گفت خدایت سلام می رساند و می فرماید که عجب میدادی بفرعون و من
که خدای قیامت چندان شفاعت دهم ترا که تو گوی که حسی حسی گفتند آنکه این سجده خیار بود
و یوسف چه بود که التیله و بعضی بگوید گفته اند که این سجده تعظیم بود سجده عبادت چون سجده
فرشتگان آدم را و گفته اند که در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردند و قَدْ اَخْسَنَّا لَهٗ
و خدای من با من احسان و نیکی کرد چون مرا از زندان پرورن آورد و در خبر است که چون یعقوب

بی ایمان شده اند ایشان از انکه با ایشان آید عذاب که باز پوشیده ایش ترا از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال
چنانکه همه را قرار رسد یا خود نگاه قیامت بایشان رسد و ایش از آن خبر نیاشد و ندانند و خدای تعالی
قیامت را ساعت خوانده است تا مبینی باشد از قرب و سرعت او در آمدن چنانکه گفت و عالمه
الساعة الا کما یبصر او اقرب انکه خطاب کرده رسول را و گفت قل هل یستعجلون ای محمد گوی این را
راست من است انکه بیان کرده و گفت اذعوا لی القدر دعوت میکنم با خدا و یا دین او بر بصیرت و حجت
و برهان من دعوت می کنم و انکه برون نیست همچنین دعوت میکنم این عباس گفت مراد صحابه رسولند
که ایشان بر یکتوترین طریق برده اند معدن علم و کلمه ایمان و شکوفای رحمت بودند و شیعیان الله و حضرت
خدای از انکه با وی شرک آورده آن خدایی که خالق و رزاق خلق است اگر شما مشرکید من از چه مشرک
نیستم انکه حق تعالی بایشان رد کرده اند ایشان گفتند که خدای تعالی پیغمبران جنس آدمی فرستاد و انکه گفت
و اما از شما و ما فرستادیم از پیش خدای محمد الامردانی را از جمله آدمیان و من فرستادم از اهل شهر یافه از
اهل بادیه که مردمان شهر عاقل و حلیم تر باشند اگر این مشرکان نمی دانند و ندانند و ندانند و ندانند
تا به اشد که ما پیغمبران فرستادیم چگونه بودند و کسائی که بایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شد
و بگویند که عاقبت و سرانجام کسائی که پیش از ایشان بودند و همان کردند که ایمان نمیکند چگونه تا با ان
گیر خود از مثل انکه ایشان کردند اجتناب کنند انکه گفت که ایشان دنیا اختیار کردند و سرای آخرت را
باز پسین است بهتر است و یکتوتر است کفائی که بر هر کار باشد از سعادت ایا ایشان خود
ندارند یا خود را کار نمیزمایند **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَجِیْسَ الرَّسُولُ وَكَانَ الْوَعْدُ لَهُمْ** **كَذَّبُوا**
جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ **وَلَا يَرْكُزُ بَأْسُ عَنِ الْقَوْمِ الْخَاسِرِينَ** **لَقَدْ كَانَ**
فِي نَصْرِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَٰئِكَ الْآلِیَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدِّقُ
الَّذِی بَیَّنَ یَاكُمُ الْيَوْمَ وَتَقْضِیْلُ كُلِّ شَقِیٍّ وَهَدٰی سَبِیْلَ یُؤْمِنُونَ
یعنی پیش از تو رسولان فرستادم با ایشان ایشان دعوت کردند ایشان خود را دعوت ایشان قبول کردند
و ایشان را برنجاندند و ایمان نیاوردند تا انکه رسولان ایشان از ایشان تو میدهند و بداند که ایشان را
تکذیب کردند و باور نداشتند تا که نصرت ما بایشان آمد و عذاب استیصال کافران رسید پس برانیم
و حکمت و ادب از آنکه خواستیم و عذاب ما چون بحیران و کافران آمد کس آنرا ندانست و ندانست و ندانست
لقد کان یبرسقی که بر دست در قصه و سب و برادرانش و قصهای بیقران گذشت و خبری و پندی و سر عقلی
خداوند از عقل و خود را که در آن قصه نظر کنند و عقبا بگیرند و از مثل انکه ایشان کردند احترام نمایند
تا لکان حکایتی از حدیث نبوده است که فراموش شده و دروغی نبوده باشد و لیکن
تصدیق آنست که پیش از وی بوده است و فرستاده شد از آنکه بیا و تفصیل هر چیزی است که در ما ترا
بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی است که بهی را که ایمان آرند و ان منتفع گردند و الله اعلم
سوره

ملکیت قیاد گفت مدنی است چهل و سه ایت است از سعید جبر و ایت است که
رسول صلوات الله علیه فرمود که هر کس سوره الفجر بخواند خدای تعالی بوزن پیرای که آمد و بخواند اید امدن
تا قیامت ده حسنه بخشد و روز قیامت از جمله وفاداران بعد باشد و الله اعلم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْبَیِّنَاتِ مِنَ رَبِّكَ الْحَقِّ وَكَلَّمَ
اَكْبَرُ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ اللّٰهُ الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ وَرَفَعَهَا
كُنْ اَسْتَوِیْ عَلَى الْعَرْشِ وَحَمْدُ الشَّیْءِ وَالْقَمَرِ كُلِّ یَجْزِیْ لَا جَبَلٌ
یُّدْبِرُوْنَ اِلَآ مَا یَشِیْءُ اَلْاٰیٰتِ لَعَلَّكُمْ یَتَّقُوْنَ **عَبْدُ اللّٰهِ عَبَّاس**
گفت معنی المر است که الله اعلم و اداری معنی خدای که احوال شما میداند و می بیند این آیات کتاب قرآن
در او بود که معنی این بود که این حروف مقطعه که الف و لام و میم و و را است آیات و نشانی است که نیست
که در توریه صفت آن کرده ایم انکه ابتدا کرده و گفت و الَّذِیْ اَنْزَلَ و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد
از این قرآن حق است و صواب و درست است و راست جنگ در وزن و دست در و آویز و بر و کار
کمن با کج حق است بیشترین ایمان نمی آورند و تصدیق نمیکند و مقابله گفت این آیت در حق مشرکان مکه آمد
که ایشان گفتند که محمد این قرآن از خود میگوید الفقه الَّذِیْ خدای است که بر داشت آسمان را از عمارت
که از زیر وی باشد و بی علاقه که از بالای آن بود و گفته اند که این آیت از جمله صدق و شهادت است که خدای
تعالی جواب مشرکان داد و چون گفت رسول را که خدای توحید کرد و وضع است او را گفت خدای
بصفت آسمان برداشت معلقی فی سوتی که بنید شما بعضی گفت اند سوتی نیست و لیکن حرفی
نیست از انکه شما او را نمی توانید دیدن حکما و بعضی از مسلمانان گفته اند که آسمان محیط است
از جهت جواب بر زمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان و آسمان بر شمال و دطاس است
که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند که آسمان بتدرت خدای
برپاست و حکما گفتند زمین بر دو فلک ساکن است با عقدا و است مشکافی و فلک بفلکی دیگر که بالای آنست
تا فلک نهم الا فلک است و برین قاعده ما لایستای از افلاک لازم آید تا هر یکی از یکی دیگر نگاه میدارد
و وجود افلاک ما لایستای محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفته اند که معنی ایشانست
که آسمانها بر داشت بی عادی که چنید یعنی عادی نیست تا دیده بشود و اگر بودی دیده شدی
ثم استعوی علی العرش ای استعوی پس آنکه مستولی شد بر عرش و خداوند آمد بر آفریدن
وی و عاقر نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بزمان و ارادت وی میروند چنانکه وی خواهد هر یکی
میروند با جمل مسخر و منزل معین آفتاب پیک سال دوازده و پنج را بر هر یکی بیک و هر روز و نهار
مطلعی و یکبار آید و بجزی دیگر فرو شود و گفت اند که کجلی مستحق یعنی تا بر وز قیامت که آفتاب

جواب داد و گفت ای محمد تو میفرستی سنانده آنچه حق تعالی دارد ادای رسالت و انذار و انذار است
نه نزال آیات چه آن بخدای تعلق دارد و بر حسب مصلحت فرستاده هر که و هر که را راه غایتی باشد
اما می که او امتد کند عبد الله عباس گفت چون این آیت آمد رسول خدا دست بر سینه نهاد
نهاده و گفت انا المنتزعه دست بردوش علی نهاده و گفت انت الهادی یا علی بگ یهتدی و
چون بگوئی و خدیجه بن الیمانی گفت که رسول علیه السلام فرمود که اگر این کار یعنی خلافت با علی
آنگیند او یا دی مهدیست چون امام یا درست و امام آخرت مهدیست این دلیل نجات و
خلاص تست گفتو له علیه لن یهلك الوعیة و ان کانت ظالمة فمستترة اذا کانت الدلائل
هادیة و تاقده باین آیت که باشد آنکه امامش معصوم باشد آنکه حق تعالی از تکلیف قدرت و کمال
علم خود خبر داد و گفت **اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَخْدَعُ مِنْهُ** هر ماه در شکم خود بر میدارد که تراست یا مادی
تمام است یا تمام نیست یا بد سعید است یا شقی و میداند آنچه در جها انرا بگوید یا نه یا باشد ماه
و آنچه بفراید یا یکسال یا دو سال حسن بصری گفت آنچه بگوید بقیسقط و بی وقت این شکم بفتد یا
بفراید بر مده نقصان یا تمام نه ماه برسد و مدت حل نیز یک ماکر از شش ماه نباشد و پیشتر از
نه ماه نباشد و یک روایت یکسال و مذهب ابوحنیفه است که پیشتر مدت حل دو سال باشد و
و مذهب شافعی است که چهار سال باشد شافعی گفت چهارمین سله گفت که هرم بن جثان چهار
سال برادر و چون برادر نه از شش تمام بر آمده بود و در خراسان که در عذر خطاب دانی را آوردند
تا سسکار کند بعلت آنکه شش ماه زاده است امیر المومنین علی علیه السلام را گفت ان خاصه تک یکماه
خصه تک اگر این زن با تو بکتب خدای خصوصت کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای گفت است
حله و فضاله ثلثون شهرا قال **وَالْوَالِدَاتُ یَرْضَعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَ سِنٍ کَامِلٍ** دو سال
که مدت رضاع است از آن می ماه بروی شش ماه یا نه پس شش ماه مدت حل باشد و گفت
راست گفتی بزمود تا آن زن را را پاکر و نه و کل شیء عند هر چیزی بنزد خدای جل جلاله مقدار
و اندازه است چنانکه حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان قتاده گفت آجال و اوراق نیز و یک
وی مقدار است بمقداری معلوم و او عالم است بغیب یعنی کارهای پوشیده و نهانی و آنچه
اشکار است و مشایده بود یعنی موجود و معدوم داند و نهان و اشکارا شناسده او بزرگ و
بزرگو است همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد تا هر و مستعلی بر همه چیز
سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسْرَأَ النُّوْلَ وَمَنْ جَاءَ بِهٖ وَمَنْ هُوَ شَحِیْفٌ بِاللَّیْلِ وَ سَوَاءٌ
بِالنَّهَارِ لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِّنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ یَحْطُوبُهَا مِّنْ اِلٰهٍ اَنَّ اِلٰهَ اِلٰهٍ لَا
یَعْتَرِیْ مَا یَعْمُوْمُ حَتّٰی یَعْبُرَ وَاَنَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ یُعْطِمُ سُوْرًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَنَا
لَهُمْ مِّنْ دُونِهَا مِّنْ قَالٍ چنان کمال علم خود کرد و گفت یکسانست بزرگ علم و دانش

او از شش

او از شش آنکس که سخن پنهان گوید و آنکس که اشکار گوید و آنکس که او شب پوشیده بود در تاریکی
و آنکه اشکار بود و نه بود و بروز از هر دوای خود یعنی جمل معلومات نیز یک او مساویت
از آنکه او عالم یز است عبد الله عباس گفت مراد آنست که او عالم است با آنکس که او شب
در تاریکی و پوشیده کی تحقیق رود و آنکه بروز نماید که من از تحت پری ام و اظهار حسن سمیت کند و
برین وجه تمیز و عید را باشد او را یعنی خدا را اجل جلال فرشتگان هستند شب در روز بر وقت
یکدیگر آیند جماعتی بروند بر عقب ایشان و جماعتی دیگر بپایند و ایشان فرشتگان روز و شب اندک
خدای می فرستد برای نکه داشتن آدمیان و گفت اندک ضحیر له ضحیر من اسراست یعنی آنکس
که سخن پنهان و اشکارا کند فرشتگان اند و وی موکل از پیش وی و از پس وی که با هر فرمان خدای
و بر او نگاه میدارند از پس و پیش وی در خبر است که خدای تعالی را فرشتگان اند موکل بحفظه سا
تا ششایین را از چشمهای نابازی مانند جن که کسی مکتس را از آنکسین بر اندر خبر است که یکی از جمله
بنده کانی صحابه رسول را پرسید که بر ما چند مالک موکلند گفت دو فرشته یکی بر دست و دیگری بر چپ
و آنکه بر راست است امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسن کند فرشته است و است
یکی را ده بنویسد و چون سینه کند فرشته دست چپ بگوید که بنویسم که بیه توقفت کن شاید
که پشیمان شود یا استغفار و توبه کند هیچ بروی ننویسیم و اگر ننگند که بنویسیم که خدای ما از این
بر اندک بر قرنی است امر خدا را امر اقبال نمیکند و از ما شرم نمی دارد و ذلک قوله **لَا یُلَیْقُ فِیْ حَرْقٍ قَوْلُ**
اِلٰهٍ لَّیْکُمْ مَّا یَعْبُدُ و دو فرشته دیگر است که موی پشانی تو بر دست او است یعنی مسند
است بر تو چون تو اضع کنی ترا رفیع کند و چون بگر کنی ترا وضع کند و دو فرشته دیگر آنکه بر لب
تو موکلند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد و آل محمد و فرشته دیگر است بروی تو موکلند
تا مادر دین تو نشود و دو فرشته دیگر بر چشمات موکلند بر هر آدمی و شب دهن دیگر می آیند و
گاه روز بر و نه چهل پست فرشته باشد و بروز و شب و الیس بر و نه متعوض و سوسه آدمیان
باشد و فرزندانش شب در خیر است که چون شب آید فرشتگان روز و بروز خدای تعالی گوید چگونه
بنده مرا را کردید که بنده خدا یا تو و اناتری در نمازش را ما کردیم این دیگر فرشتگان را گوید چگونه در عید
و عزاکو بند بار خدا یا در نمازش یا قتیتم سعید جبر از عبد الله عباس روایت کرد که مراد بقوله که
مَعْقِبَاتٌ پادشاهان است که او را نگاه بان و حرس باشد شب و روز ضعیف است گفت مراد پادشاهان
که فرزند کانی برند که حرس ایشان از خدای نگاه داند داشت و برین وجه مورد آیت تکمیل را باشد این
جریح گفت مراد رسول خداست یعنی او را اشکارا با بی هستند که نگاه داشتن میدارند از شر جنیان و انظار
شب و روز این نیز گفت و در قصص عامر بن الطفیل و از بدین رسیده آمدند رسول علیه صلوات الله
در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد آمدند مردم همه برخواستند یکی از جمله صحابه بر گفت

یارسول الله این عامر بن الطغیلب است که بتوی آید گفت را کاشید تا پاید اگر خدای بوی چیزی خواهد بودی
و ممتدی شود او پاید و پیش رسول بایستاد و گفت نمیدانم اگر من اسلام آورم مرا چه باشد گفت آنچه
و دیگر مسلمانان باشد و آنچه برایشان بود گفت خلافت از پس خود بمن دهی گفت آن تعلق بمن ندارد
بگذای دارد آنرا دهد خود خواهد گفت مرا ایبراهیل بر کنی تا من ایبر بر یاشم و تو ایبراهیل میری گفت نه
گفت پس چه باید دهی مرا گفت عنان ایشان در دست تو نم تا بران نرو کنی گفت عنان ایشان خود در
دست منست امر و بتوجه حاجتست ولیکن بر چیز تا با ما سخن کویدی و مناظره کنی رسول علیه السلام برخواست
و با او بر رفت و بجای نشستند و مناظره میکردند عامر بن الطغیلب را بدراگفته بود که چون با او خصوصت
کنم و آواز من بلند شود تو از پس وی درای و تیغ بزنی و ویرا یکش برین اتفاق کرد و چون عامر در
خصوصت رفت و مناظره میان وی و رسول سخت شد او بد برخواست و با پس پشت رسول
رفت و خواست تا تیغ برگرداند بیشتر از بدستی تیغ بیرون نیامد جز آنکه جسد خود تیغ در نیامد بچینید
و عامر اشارت میکرد و رسول باز بدرا که قوت میکرد و میکوشید تا تیغ از نیامد برگشت
رسول گفت القم کفینا یا سبیت بار خدایا کنایت کن از من کار اینها بد چه خواهی خدای تعالی چنان
شد صاعقه فرستاد و او بد را بسوخت و عامر بگریخت و میکشید تا بچینید خدایت را بخواند تا او
را بکشت و اندک من این شد بر تو پرازش که رسول فرمود خدای کنایت کن از او و او بر سرای زن سلولیه
فرود آمد با دعا برخاست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا می ناخت و میگفت یحیی
لای و عزری که اگر محمدی من بجز او بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بکشید بدو نم خدای
تعالی فرشته فرستاد تا با یک بروی زد و پنداختن در حال غله از زانو وی بیرون آمد او با خانه
آن زن سلولی رفت و میگفت غده کعبه بعبودیت و موت فی بیت سلولیه آنکه اسب بخوابد
و بر نشست تا بغیر خود رود و در راه بر پشت اسب برده خدای تعالی دعای رسول در حق برد و آنچه
و این آیات درین قصه برستاد از آنجا که سَوَاءَ لَكُمْ مَنَ اسْرَاقُكُمْ وَ مَنَ اسْرَاقُكُمْ تَأْوِنَا وَ عَذَابُ
الْكَافِرِينَ الْكَافِرِينَ فِي سَلَاحِ سَقِ تَعَالَى باز نمود که خدای تعالی حال بر هیچ کس بگرداند تا او حال
بر خود بگرداند یعنی تا ایشان بر استقامت باشند خدای بایشان بر سر فضل و رحمت
باشند چون یقت بگرداند خدای تعالی حال ایشان برایشان بگرداند در جزایست که چون خیم
خبر مؤکد شد رسول در خبر میکرد و هر کجا که می یافتند می ریختند یک روز رسول در راه بود که او
از کوهی مدینه میرفت بر نای انصاری می آمد قرا به آخر در دست گرفته چون رسول را دید متعجب
شد و بترسید رای طلب کرد تا بگوید تا یافت در دل نیست که با خدای و گفت با خدایا اگر یکبار دیگر
پرو فرود کنی و دیگر با سراسر خطا نروم آنکه ترسان و لوزان می آمد تا که رسول رسید سلام کرد و رسول
فرمود که این چیست که بر سر داری ترسید که با تو خجاست گفت پاره سر که است یارسول الله گفت

مراده او قرا به از سر برگرفت و پاد دل خلیف و دست لوزان پاره بردست رسول رحمت را وی
خبر کوید که سر که صافی پاکیزه بود رسول هم اذن بخشید و باران بخشیدند مرد و نجیب نمود و گفت با رسول
بر آن خدای که ترا خلق بحق فرستاد و که من خرد در قرا به کردم گفت راست میگوئی لیکن مرا چون دیدی در دل
چه نیت کردی گفت تو به نفعی کردم و گفتیم بار خدایا اگر مرا این نوبت و دیگر سوا کنی با من باشد این
کار نروم گفت لا جرم چون خدای تعالی صدف ترش ساخت حال بگردانید و خبر در قرا به سر که کرد آنکه این
آیت بر خواند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ لَعَنَتِهِمْ حَتّٰی یَعْبُرُوا مَا بَيْنَهُمْ وَاِذَا اُنْزِلَتْ اَنْزِلَتْ جَوْنِ خَدٰی تَم
خود که بتو می بوی و هلاکت و عذاب را از هیچ مددی و باز گردانیدی نباشد و ایت از او بدون خدای
و ان نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حمایت کند ایشان **هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ**
الْبُرُوجَ حَتّٰی تَوَكَّلُوْا عَلَی السَّحَابِ الْمُبِیِّنَاتِ وَ یُخْرِجُ الرِّیْحَ الْعَذَّةَ حَمْدَهُ وَ الْمَلَائِكَةُ
مِنْ حِجَابِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فِیْهِمْ فِیْ سَاءَ وَ هُمْ یَجَادِلُوْنَ فِی اللّٰهِ
وَ هُوَ مُكْذِبُ الْمُجَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِیْ یُذْکَرُ مِنْ دَعْوَتِهِ لَا یَسْتَجِیْبُ
لَهُمْ شَیْئًا اِلَّا کَمَا یَسُطُّ کَفِّهِ اِلَى الْمَاءِ لِیَبْلُغَ نَاهُ وَ مَا هُوَ بِاَلْفِیْهِ وَ مَا
دَعَا الْكَافِرِیْنَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ اوست آن خدای که برق را بچیند باران
بشمار تا بدو حلقه کخوت از صاعقه آتش و طبع است که باران آید و قطره را برده قاده گفت خود را
للساقرین من اذاهم ساقر خوف و دانه آنکه درج بود او را از باران و طبع بود و مقیم را در روزی و قریب
بدید آرد و پیاپی بر سپیل ابتدا و اختراع ابر را تا که از ابر باران و ششیل اعتمادی باشد لازم از جهت
سفل و **یُخْرِجُ الرِّیْحَ الْعَذَّةَ حَمْدَهُ** و تسبیح میکند خدای بر عدد و ششاد و ستایش و درشتگان تسبیح وی میکنند
خدای از بیم و ترسی که از وی دارند تسبیح تنزیه خدای باشد از آنچه بروی روان باشد و تسبیح و عدد گفته اند
که دالالت کردن وی بود و آنکه ویرا خدای است مستحق تسبیح چنانکه تسبیح جهاد است خدای را دالالت ایشان
باشد بر آنکه کار مستحق سجده و گفته اند در مقام فرشته است موکل بر ابر سعید چهر روایت
کرد که جوی جبروان پیش رسول آمده و گفت خدای محمد آمده ایم تا از تو سبیل چند پرسیم اگر جواب را بدهد
و بی ایمان آوریم گفت محمد گوید که خلاف گفته شد گویم گفت ما را خبر ده از عدد که چیست گفت
فرشته است موکل بر ابر تا زبان بدهد و او که ابر را بداند میانه که آنجا خدای فرماید که شد که آن
آواز چیست گفت زجر اوست ابر را تا بی رود که ویرا باید بگفتند راست گفتی ابر بر سره گفت چون عدد
آمدی رسول که گفتی سبحان من تسبیح الرعد سجده و الملائکه من خیفته و هو علی کل شیء قدیر اگر او را
صاعقه رسیده بر او بر منست و هم این عباس گفت که رعد فرشته است که چون او از بر داد و تسبیح
در آسمان هیچ فرشته نمی داند که آواز بر دارد و تسبیح نزد آن خدای تعالی باران فرستد و **یُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ**
و بفرستد صاعقه را و آن آتشی بود که از آسمان فرو آید بر هر جا که آید بسوزد آن صاعقه را با یکس رساء
شقی

که خواهد امام محمد باقر عا کنت صاعقه بوجن و کافر رسد بذا که رسد که ذکر خدای کند و عظم بخا و خون
و حال آنست که ایشان جدال و خصومت می کنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل و اربیده و گفته بودند
بود از طوافیت عرب رسول خدا جاعتی را پیش وی فرستاد تا با سلامش دعوت کند بر خند و
دعوت کرد و گفت بگو سید که تا خدای محمد که شاه را بوی دعوت میکند از زرتشت یا از سیم یا از سیم
یا از آیین ایشان گفتند خدای بی مثل و مانند است و بر هیچ چیز تشبیه کرد ایشان باز گشتند
و رسول را خیره انداختند فرمود که بروید دیگر وقت او را دعوت کنید بر خند و دعوت کرد و گفت من اجاب
کنم محمد را تا خدای و بر این پنج و ندانم که چیست باز آمدند و رسول را خیره کردند گفت باز دیگر و بر تاج
بروی متوجه شد و پیامند و یای متا که کردند همان معال می گفت ابری بر آمد به رعد و برق و شرر
آنان برق چنانکه و بر آن کافر آمد و بر آب سوخت یاران باز رفتند تا رسول را خیره و بشو جی صواب در
راه بایشان رسیدند و گفتند صاعقه چگونه سوخت صاحب شما را گفتند شما دعا کنید خدای تعالی
آیت فرستاد و فرستاد الحق فیصیب یحیی الله فی کما خدای صاعقه فرستاد و بر سر انداخته آنکس
که خواهد او سخت جعد و کینه و خشم است و سخت کبر است که دعوت الحق او را است یعنی
خدا را است دعوت را است و حق یعنی اجابت کردن دعا و حق امیر المؤمنین علی ع گفت دعوت و جود
این عباس گفت شما دعا کنید لا اله الا الله است و اما نه که ایشان بخوانند و می پرسند از زبان
بغیر خدای لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشان را یعنی چیزی از آنچه طلب دارند یعنی هیچ خبری
و نفع کننده ایمان خود را چنانکه هیچ نفی نه پسند آنکس که دست خود را و انگشتان را کشاده کرده اند تا آید
بر کمر و بدین خود رسد هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نشود و چاهید
گفت عابد صائم ویت پرست چنان باشد که آنکس که او آید به دست بخویش خواند تا بدینش
رسد و رسد چه آب بر حق وی اجابت نکند و پیش وی نیاید و اهل معانی گفتند که معنی آنست
که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد و آب در دست وی نیاید و گفته اند که امیر المؤمنین
علی علیه السلام باین نیت تمیل کردی و من یصحب الدنیا کین مثل تافض علی الماء جاری خروج
الا صایع آنکه فرمود و چنان کرد که خواندن کافران نیت مکر در ضایع شدنی یعنی ایشان را
اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع گردد و هلاک شوند این عباس گفت دعای کافران نیت مخرول
را نکرد در خلاقی و خدای حکم آنکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای و از اجابت نبود
و الله یخیر من فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدوی
و الاصال قل من رب السموات و الارض قل الله قل انا اخذتم من دونه
اولیاء لا یملکون انفسهم فاعوا ولا ضل قل هل یستوی الاعمی و البصیر
ام هل یستوی الظلمات و النور ام جعلوا لله شرکا خلقوا خلقا

تشبه

فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

حق تعالی درین آیت بیان کرد که هر که هست از عقال در آسمان یا در زمین که همه خدا را میسند
اما بطوع و رغبت و اما بکراه و اجبار و مومنان خدا را بطوع و رغبت میسند و کافران را بکراه
و هیچ تشبیه یا زوری حاجت و افتقار یا و ابو علی گفت بگو و کردن تشبیه و تشبیه باشد چنانکه شدت
را بیاورد و تو انکار در پیش و زنده را بمیرانده و سیاهی ایشان بیامد و تشبیه نگاه این عباس گفت
مرا و سیاهی ساجد است که چون ایشان سجده کنند سیاهی مومنان چنانکه ایشان طایع باشند
بطوع سجده کنند و آنانکه کفر یا باشند و بیکر و سجده سیاهی ایشان هم بطوع سجده کنند و گفته اند
که مراد بسجده سیاه افتقار و بیست بر زمین بر مثال ساجد که روی بر خاک شد و گفته اند تریف
و تذلیل و برت در طول و قصر آنکه رسول را خطاب کرد و گفت بگو این کافران را بسپیل احتیاج که گفت
خدای آسمانها و زمین و فرض آنکه گفت اگر ایشان جواب ندهند و بگویند تو بگوی که خدای حق آسمان
و زمین الله است آنکه بگوی ای فرا که تشبیه شما جز از او و فراتر از او دوستی که بایشان تو لا میسند
از جانی که مالک نشوند و متواتر اند خود را انقی کون و مضرتی از خود دفع کون چون هلاک نفع
و هر خدو نباشند و بگوی را نباشند آنکه مثل دیگر زده و گفت بگوی ای محمد که هیچ یکسان نباشند پنهان و نا
پنهان و هیچ راست باشد تا در یکی بار و مشایب یعنی نباشد کافران که ناپیدا اند و در تاریکی اند حق نمی بینند
و در تاریکی شرک و کفر گرفتارند و مومنان که دینا اند حق را می بینند و در روشنایی ایمان و حجت و بر
با یکدیگر بر کار بر نباشند ام جعلوا الله شرکا نه که این مشرکان مر خدا را انبیا از بدیه گروه اند من این
شرکا افزوده اند چیزی چنانکه خدای آفریده تا خلق را ایشان تشبیه شود نه اند که آفریده این کدام است و آفریده
آن کدام چون ایشان آفریننده نیستند چگونه شریکان خدای باشند قُلِ اللَّهُ بَکَی که خدایست آفریننده
هر چیزی از آسمان و زمین و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جوهر و اعراض و اوست خدای
تبارک و تعالی و عظیم کننده کس و مرا تواند و بر وی غالب شود اندکشت انزل من السماء ماء
فسالک اوردیه یقذرها فاما لاختل السیل زبداء را سیای چنانکه قذوف علی فی السار
انفعا و حلیه او متاع زبد که لک یضرب الله الحق و الباطل فاما الذین یذکون
جفا و اما ما یبغی الناس فیکف لک الا نرضی کذلک یضرب الله الکافران

نشان

این مثل است که خداوند تبارک و تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل باطل
حق را و اهل حق مثل باقی زده که از آسمان پایدار و دانه آب روان کرد و با مقدار که خدای تعالی
خواهد بقدر و اندازه که بآن مستغنی شوند و از آن تمع گیرند و یا بجه بگذارند از از زرق و نور و از آن نوره
و حلیه سازند سبیل که پایدار شود و در جنبها و زمینها و جبههها باقی ماند مدتی و همچنین آنچه از زرق و نور
سازند نهاند و باطل را و اهل باطل مثل زده است بآن گفت که بسر آب آید و در وقت رفتن و گفت

آنچه بگوید از نواز جوهر و بر آید تا بنگر ازین دو گفت هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضحل گردد و همچنین
است حق و اهل حق اگر جدا نماند یک باشند هرگز منقضی نشوند و باطل و اهل باطل اگر جدا نمانند
ایشان از بقای نباشد و بسی بر نیاید که منقضی گردند بیکوید که فرستاد از آسمان آبی پس روان
شده و در پایتقدار و انداز خود در چرای سبیل بحسب ضیق و وسوسه بر داشت سبیل آب
کفی بر سر آب آینه و چنانکه قیو و ک و از آنچه آتش با وی افزود بر در کرا حقن وی از زبر و نوز
و بر چ و وی برای طلب کردن و ساختن زیور و اوانی گوی باشد از آن نیز مانند کف آب
کذ لک مثلاً از نواز خدای تعالی حق و باطل را اما کنگ ان مشید باطلست برود چنانکه پاکند
و متفرق شود تبخیر و شتاب و اما آنچه سود کند مردم را در زمین بایستد و در خاک بکند و مانده
همچنین داستانها بر نواز خدای **لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِقَوْلِ رَبِّهِمْ لَسْنَا مِنَّا شَيْئًا**
لَهُ لَوْنٌ لَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَا تَخْذُوا بِهِ اولئك لهم سوء
الحساب و ما و لهم جهنم و بیش المهاد انك گفت آنرا که خدای اجابت کند یا نه
ایشان از دعوت کنند از اسلام و راه حق بهشت ایشان را بیکو تر از آنچه کرده باشد از اعمال در بهشت
و آنکه او را اجابت نکند و برگرداند از دعوتی باشد که اگر ایشان را باشد و ملک
ملک ایشان بود آنچه در زمین است و مانند آن یالین باشد یعنی ملک زمین مضاعف شود
خدا پسند که خود را با این جمله باز خزند از ان عذاب اما کس باز نوزد و فدیہ قبول نباشد ایشان
اما شند که ایشان را حسابی بد باشد و شمار سخت و بد بتری و جایی باشد و در رخ
أَفَنُ يَعْلَمُ إِنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَا هُوَ عَمَلِي إِنَّمَا يَذْكُرُ
الْقَوْلَ الْأَلِفَ الَّذِي يُوْعَدُ اللَّهُ وَلَا يَنْقُصُونَ الْمِثْقَالَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ
مَا آمُرُ اللَّهُ بِهِ أَن يُوَصَّلَ رَحْمَتُهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ
صَبَرُوا فِي سُبُلِ اللَّهِ وَجِهَ رَحْمَتِهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا زَكَاةً هُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ الشَّيْءَ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ ای پس از آنکه این مثل زده
شد و این داستان نهاد آمد هیچ کس را شبیه باشد در آنکه آنکس که از آنکه از نوزد فرستاده شد
بتدا خدای تو حق و صواب او برابر باشد و مانند کسی که نا پنا بود یعنی چنانکه هیچ کس را شبیه
نباشد در آنکه کف آب برابر نیست و درم جواهر با جواهر شبیه نباشد که مومن با کافر برابر نباشد
و انما یذکر اولوا الالباب بدستی که تفکر و تدبیر خدا و ندان عقل کنند آنکس که بگوید
خدای و فاکند و او امر و را کار بندند و از سنا بی اجتناب نمایند و آنکس که بپوشند یا نه خدای را
به پوشیدن آن مفسران کنند مراد ایمان نیست بلکه پیغمبران و کتابها و صله ارحام ابرایب انصاری
روایت کرد که رسول خدای مردی را گفت خدای پرست و با و شرک میاور و نماز نیاید و از زکوة

بده و زحم به پیوند تا ایمان باشد که بر راحله باشی که بهشت برود کعب الاجاد گفت بدین خدای
که در باب شگافت برای حوسی که در توبه فرستاده است که ای فرزند آدم از خدای پرس و با ما و در بر
نیکویی کن و رحم به پیوند توبت در از کن و کار نیت آسان کن و بلا از تو بگردانم و بختون رقتهم
و از خدای خود ترسند و از بوی حساب و رقیابت خذر کنند و الذین صبروا و انما که صبر کنند بر
طاعت و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای و ثواب او از آنچه ایشان را روزی که درم لغت
کنند در همان و آشکارا و بختند و نیکویی بری را دفع کنند و باز دارند یعنی چون بایشان سلامت
کنند ایشان حلم خود را که بپندند و چون بایشان ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان
صل کنند این عباس گفت بعل صانع عمل بد را دفع کند و بکشد در رسول کار کند اتبع الشیبه الحسنه
تجربا گفت چون کن هی کنی در عقب آن طاعتی کن تا آنرا بگویم و گفته اند که این شست حصلت
که بهشت رسد و بهشت بل که از کوز با بد که تا بهشت رسی از برای این خدای در حق ایمان گفت
که ایشان که ایشان را است عاقبت سرای نیکو که بهشت است **حَنَاتٌ عَذَابٍ يَدْخُلُونَ مِنْ كُلِّ بَابٍ**
وَمَنْ صَاحِبُ الْإِيمَانِ وَآزَوَاجُهُمْ وَذُرِّيَّاتُهُمُ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ مِنْ كُلِّ بَابٍ
سَلَامٌ عَلَيْهِمْ عَمَّا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَلْعَنُونَ عَهْدَ اللَّهِ
بَعْدَ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا آمُرُ اللَّهُ بِهِ أَن يُوَصَّلَ وَيَقْذِرُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ آنکه بیان کرد که عاقبت سرای نیکو کدام است که بهشت
باشد مقیم و جاوید که در اینجا مقام کنند و از اینجا بیرون نیایند ایشان و آن که نیکان بوده باشند از
از بعد از ان و فرزند ان ایشان و فرشتگان در میروند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشان را
سلام علیکم سلام بر شما باد و سلامتی بصری که گوید در دینا و نیکو عاقبت سرای است
شمار این بهشتها متعاقب گفت بخدا هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان در پیش میروند
و در دنیا بهشتها میگویند سلام علیکم یا صابرتم فنعیم انس مالک چون این آیت بخواند
گفت جنات عدن خانه ایست از در بخوف طولش در هر اشش میل است در آنجا شگافی
و پیوندی نباشد و در هر از او اهللی باشد و او را چهار هزار مصرع باشد از نوز و بر هر دری
بهشتاد هزار فرشته باشد با هر فرشته نخه و هدیه که صاحبش را از ان نباشد و ایشان همه
در فرمان او باشند میان او و ایشان حجاب باشد آنکه گفت انما که عیدی از عهدهای خدای
بشکشد پس از آنکه استوار کرده باشند و هر نواز خدای فرموده باشد به پوشیدن آن و در
دنیا فساد کنند ایشان را لعنت است و دوری از رحمت خدای و ایشان را بوی سرای یعنی سرای به
که آن سرای و درخ است حضرتان گفته اند که مراد باین آیت خارجانیست که یعنی کنند بر امام عادل و بر
آینه از آنکه رسول خدای امیر المؤمنین علی را از ان خبر داد و گفت یا علی انک ستغاث بالانکشیون

وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَرَادِيعُونَ فِي الْأَرْضِ حَادِرَاتٍ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّقَابَ
يَسْأَلُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا لَهْجَاءُ
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَنْزِيلَ لَهُمْ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
بِفَضْلِ رَبِّكُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَإِنَّ إِلَهُكُمْ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلْ يَكْفُرُ
اللَّهُ بِالْإِثْمِ كَثِيرًا لِلَّهِ تَكْلُفٌ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا أَجْرٌ
حق تعالی درین آیت بیان کرد که در ذات برحقیت
و بیست و قبض و بسط بزمان اوست گفت خدای کی گسترده روزی برای آنکه بخواند و قرائت
کند آنرا و باز آنرا میرساند و شک می کرد آنرا بر آنکه کسی که بخواند و قرائت کند و ایشان یعنی کفار و قریش
بزرگ کافی و زیاد جنب زنگاری آخرت نیست الا بجز بدو تنوع که نه و آنکه بگذارد کلی گفت مانند مقام
خبر پس که آنرا قدری و دقیق بود چون کاسه و قدحی و آنچه بدو مانده آنکه حکایت کرد از آنچه که در آن میگویند
گفت میگویند آنکه بی که کار داشته که بر او فروستاده شد بوی آبی و علامتی که دلیل صدق او کند
درین دعوی از خدای وی میگویند از آیت عبد الله علیه است و اصحابش گفت بوی ای بوی خدای
تعالی اضلال کند آنرا که خواهد بخند لایان بر وجه عقوبت یا بیکم و تسعید یا بمعنی اهلک بود و یا بمعنی جان
و هدایت کند و راه نماید بخوبی و شواب آنرا که انا بگفته و یا خدای کرد و شاید که مراد بدایت لطف
باشد آنکه ایمان آوردند و دلهای ایشان بگو خدای آرمیده گشت بدانکه دلها بگو خدای آرمیده و ساکن
گردد عبد الله عباس گفت مراد سوگند است چون بوی بوی دعوی دارند و گویا اینند آرمیده باشند مدعی علیه
سوگند دهند چون سوگند خورد و نام خدای بر او اطمینان حاصل شود و دل را با مراد محاط گشت حاصل
با صاحب رسول و معونتی که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بگو از او همه و بجهت
تسلیم شوند آنکه ایمان آورند و عمل صالح کنند از ادای و اجتناب از معصیات ایشان را قرة العین و روشنی
چشم و شادی باشد و باز گشت نیکو سعید چه گفت از عبد الله عباس که طوبی نام بهشت است
بلغت حبشه بر مستعید خدای گفت مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام در حقیقت در
بهشت سایه او چند سله زار باشد جامهای اهل بهشت از شکافهای او بیرون آید در خمری و یکسو
بهشت که آن درختی است اصل آن در سرای رسول و هیچ سرای نباشد در بهشت و الا که شاخی
از آن سر در آنجا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که بر روی نباشد از هیچ گیاه
مگر سیاهی و از زیر آن درخت دو چشمه بیرون می آید یکی که قندور یکی سلسیل مقابل گفت هر یک از دو
خلایق را سایه افکند و فرشته بر او موکل است که خدا را تسبیح میکند با انواع اخلاص و هیچ عیبی نیست
در بهشت در حقیقت که آنرا طوبی گویند که سواری نیک و دو صد سال در سایه رود آنرا کبر و دوزی
گنود زینش یا قوت باشد و خاکش کافور باشد و کل او مشک باشد از اصل انجوی

می بیند

می و شیر و الیمین بیرون می آید و آن نشسته اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند
که فرشته شان با ایشان آیند با جیبشان از نوریز ما میای ز بر پشتهای ایشان راجع باشد که اوج آن
از باقوت بود و رفاهی از زرد بود و جامهای آن سندس بود و استرق ایشان فرو خوانند و گویند
خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنکه بران ایشان نشینند و در پهلوی
یکدیگر میروند و با یکدیگر راز میگویند تا بجز از رحمت رب العزیز چون بفرموده رسد گویند اللهم انت
السلام و ملک السلام و حق لك ذو الجلال و الاکرام حق تعالی گوید انا السلام و منی السلام و علیکم ورحمتی
و بحبقتی مرحبا به بندگان که در غیبت از من بفرستیدند و طاعت من داشتند گویند بار خدایا ما ترا نه
پرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستور داشت تا ترا سجده کنیم
حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما بر
داشته ام هر چه خواهید از من خواهید تا از روی شایه هم آرزو یا عرض کند و حاجتها خواهند
و خدای تعالی به پند آنکه حق تعالی گوید عرض کنید بر بندگان من آنچه و هم و خاطر ایشان بدانند
و بدل ایشان بگذرد از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند اسباب باشند و ایشان بر جهان ایشان سر بر
نهاد از باقوت کیار به بر سر بری قبه از رخت و در هر قبه فرشی از فرشهای بهشت گسترده و در
قبة دو کثیر که از حور العین بر هر کیز یکی دو جامه از جامهای بهشت و هیچ لونی نباشد در بهشت که نه
بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد و الا که از آن میدمد در روشنائی روی ایشان از روی قبه می
تابد و ایشان بطافت چنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان سپید ابد با نند و در ابد
سخنیکو تا به از میان یا قوت سرخ آنکه جوین در نیز و یک ایشان دو و بر خیزند و دست در گردن او کنند
گویند و الله که ما کاین ببردیم که خدای تعالی چون فرخانی فرموده باشد آنکه حق تعالی فرماید تا فرشته شان
در پیش ایشان بروند و ایشان را بناد و در جات خود رسانند و با جلال و اکرام انجا فرود آرد و ابو
صلح از عبد الله عباس روایت کرد که آن درخت در سرای علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در سرای
هر دو منی از آن شاخی بود **كَذَلِكَ أَرْسَلْنَا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمَا**
أُمَمٌ لِيَتْلُو عَلَيْهِمْ الذِّكْرَ أَوْ حَيَاتُكَ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ يَا لَيْتَ خَمْسِينَ
لَسِبَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَالْيَهُ مُنَاب همچنین فرستادیم ترا ای محمد پیغمبری بر
جامعی که پیش از ایشان اتیان دیگر گذشته اند که با ایشان پیغمبران فرستاده ایم چنانکه ترا با پیغمبر
فرستادیم تو را اولین پیغمبری تا ایشان تعجب نمایند از کار تو ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی
آن کتاب که بشنوی که از قرآن و احکام شرع و حال آنست که ایشان کافرانند بر حق برای آنکه چون
و بر آنکه در حق گفتند ما الله شمس رحمن شمسیم و از اینجا حکایت کرد از ایشان و اذا قيل
لهم اتجدوا للرحمن قالوا و نالوا الرحمن و عام الحدیث به چون رسول ص با مکیان صلح کرد و

مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِهِ
الَّتِي أَنْزَلْنَا فِي ذَٰلِكَ لَا يَأْتِي لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ
ذَكِّرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَخْرَجَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُوءُ كَلِمَ
سُوءِ الْعَذَابِ وَيَذِكُّونَ آبَاءَكُمْ وَيَسْتَعِينُونَ فَبَسَّوْا كُفْرًا وَكَفَرُوا
ذَٰلِكُمْ بِلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ هَاجِرَ بَجَرٍ رَانَسَاوِم مَكْرَبَان قَوْم
او و زبان او زبان قوم او بود و کتاب او بر زبان قوم او بود برای آن فرستادیم تا پادشاه کنیم برای
ایشان آنچه ایشان را زبان دعوت کند بروی که انرا هم کنند و دریا بند پس اگر خدای تعالی ایشان را
تحلیه کند و دریا کند تا اختیار کند اما ضلالت را او هدایت را تا چون اختیار ضلالت کند تا حکم کند
و نام بود ایشان را بضلالت و ضلالت و کراهه شان خواند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان منتهی
و راه ما قننه نند پس این ضلالت تا بعضی خدایان و تحلیه باشد یا بعضی حکم و تشیه و حرمان ثواب
و منح از طریق بهشت و ابطال جنانکه بار تا لغته شد و هدایت بعضی لطف و توفیق
و بیان و حکم و تشیه و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیم است و مورد آیت
مورد منت است بر رسول که خدای بر قومی را پیغمبر فرستاده است و او بحد فلاح از عرب
و عجم و ترک و روم و هند و چین و انس انکه گفت ما موسی را بر سالت فرستادیم با حج و آیت
و معجزات و گفتیم او را که قدم خود را از ظلمت و تاریکی که نور ایمان آورد و وضع و دعوت
بر طریق ترغیب و ترهیب کن و بیا و ایشان ده روز کار خدا را که در آن روزی از وقایع و
شداید بالمتنا گذرشته رسانیده است بسبب معصیت ایشان و تا زمانی که در آن تاب
مثل اجتناب کنند و آنچه یا ایشان رسیده است یا ایشان ترسد و گفته اند که ایام خوشی
که ایشان را بوده است بیا و ایشان ده تا در شکر آن پیغمبر آیند بحقیقت که در آن آیتی
و علامتی هست هر گشتی شکر کننده گفت یا در کن ای پیغمبر چون گفت موسی قوم خود را
که یاد کنید نعمت خدا را که بر شما کرده است چون بر پاشید شما را از فرعون و قوم او که می
نمودند شما را و می ربانید نه بعد از این سخت و بد و کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کارهای
کردن و بار کردن بر کوه فتن و می کشید پس این شما را بجهت وجود موسی و دختران را و همی
کردند و در سر جلیه شما را ابتلا و امتحان بود بزرگ از خدای شما یا در نجات دادن شما از ایشان
شمارانعتی بود بزرگ از خدای شما یا در نجات دادن شما را تعقی بود بزرگ از خدای شما
وَإِذْ تَأَذَّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَمَّا تَذَكَّرُوا يَذْكُرْكُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ إِِنْ
عَذَابُ الشَّكْرِ ذِكْرٌ وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرًا وَ الشُّكْرُ وَمِنْ عَذَابِ الشُّكْرِ
جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ حَمِيدٌ الْكَرَامَاتُ الْكَرَامَاتُ الْكَرَامَاتُ الْكَرَامَاتُ الْكَرَامَاتُ

قَوْمَ نُوحٍ وَعَادٍ وَنُوحٌ وَآلُ الْكَافِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ عَنْ آيَاتِهِمْ فِي آفَافِهِمْ وَكَانُوا أَكْثَرُ
بِمَا أُرْسِلَتْهُمْ بِهِ وَإِنَّا لَنَجِي شَيْئًا مِمَّا تَدْعُونَ نَسَا إِلَهُ خَرِيب
و یاد کنید آنچه اعلام کرد شما را و آگاهی و ادخای شما گفت اگر شکر نعمت مرا نکنند من نعمت
بر شما زیاد کنیم و گفته الشکر قید النعمه و صید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت و نعمت
عاجل را قید است و بنده را نکند که رود و نا آمدن را صید است بیکر و نگاه دارد و از امیر
روایت اذ وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا الا صاعا بقله الشکر لها گفت
چون اوایل نعمت بشمارسد و او آخر آنرا بر ما بید بایک اندکی شکر کنید و لکن کفر نعم
و اگر کافر شوید شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق عذاب شود عذاب
من سخت است انکه حکایت کرد از آنکه موسی علیه السلام با کافر نعمتان گفت اگر شما همه کافر شوید
هر که در زمین است بیکار خدای را هیچ نقصانی نبود و خدای بی نیاز است او شما و شکر شما بود
غفار می از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی در بعضی از کتابهای خودش گفته است
عبادی لوان اولکم و آخرکم و جنتکم و انکم اجمعین اعلی اتقی قلب رجل لم یزد و
ذلک فی ملکی شئاً عبادی لوان اولکم و آخرکم و جنتکم و انکم اجمعین اعلی اتقی
قلب رجل لم یقص ذلک من ملکی شئاً عبادی لوان اولکم و آخرکم و جنتکم و انکم
اجمعین اعلی اتقی صاعدا لوانی حوا بیکم ما عطیت کلاً منکم ما سألکم کلاً منکم
شئ الا بعتاد ما یغنی احدکم لا برة فی البیت فلینظر بصره و یرجع فان الله غنی حمید
او غنی و بی نیاز است اگر شکر نعمت او کنند و اگر نکنند او را نقصانی نباشد و او در ذات خود مستود
و مستحق حمد است اگر حمد او کنند و اگر نکنند انکه بر سبیل تشبیه گفت انکم یا بیکم این شما بر سبیل
چرا انکه پیش از شما بودند از احم سالفه و قدم گذشته که قوم نوح و قوم هود و عاد بودند و نوح
که قدم صالح بودند و انکه پیش ایشان بودند و انانکه پس ایشان بودند و چندانکه عدد ایشان
چون خدای شماست جانتهم رسلهم پیغمبران ایشان بایان آمد بآیات و حجج و دلالات و معجزات
ایشان از خشم و عداوت پیغمبران دستنای خود و در دنیا و آخرت و انکشت می گویند یا
بهست اشارت برین و گفتار خود کردند و گفتار این انکه کفر ناما کافر شدیم با بجهت شما این
فرستاده اند حسن گفت و در وقت دعوت پیغمبران دست بردین ایشان می نهادند تا ایشان را
خاموش کنند بجهت که هر اوقات است یعنی نعمت پیغمبران را و کردند به دنیا می نمود یعنی کفران نعمت
کردند و انانکه شکر و مادر شکر از آنکه شما را بداران دعوت میکنید شکی که موجب دید و نیست
است قَالَتْ رُسُلُهُمْ إِنِّي أَنْذَرْتُكُمْ فَاظْبِرُوا السَّمْعَ وَ الْآلَ وَ اضْمِضُوا عُيُونَكُمْ

المؤمنین

او قادر است بر آوردن آسمان اگر خواهد که شما عاصیان را ببرد و از روی زمین نیت کرد و اندوخته
و این بر خدای دشوار است و بزرگوایله جمعاً فقال الضعفاء و الذين استكبروا
اذا كننا لكم نبياً فهل استمعتون عنا من عذاب الله من قبل قالوا
لو هدينا الله لهديناكم سواء علمنا اجز عنا ام صبرنا ما لنا
من محيص وقال الشيطان لما نضى الا من اراد الله وعدك وعدك
الحق و وعدتكم فاخلعنكم و ما كان لي عليكم من سلطان
الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني و لو لموا انفسكم منا
انما مضى حرككم و ما استمر بمضى حتى ايتى كثرتم بما استركم من
من قبل ان الظالمين لهم عذاب اليم و برون آید از کور و در وقت
برای حساب و جرای خدای پس گویند ضعیفان متکبران را که ما در دنیا طبع شما بودیم و شما
اقتدار کردیم ما را از هیچ کنایت تو آید کرد و بعضی از عذاب ما برخواهند داشت آنجا بران
و متکبران و مستکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاص نمودی ازین عذاب ما را از راه
خلاص نمودی چون ما را برای خود راه خلاص نیت برای شما چگونه کنیم سوا اولی علینا
یسا است بر ما بزرگوار که اگر چراغ کنیم و اگر شکایتی ما را هیچ کوی نیست مقاتل گفت
این سخن آنجا گویند که در روز پاکی که قرار دهند که چایید تا جمع کنیم پانصد سال چراغ کند هیچ کس
ندارد و گویند باید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ سود ندارد و درین حال گویند سوا اولی علینا
اجز عنا ام صبرنا ما لنا من محيص وقال الشيطان و کوبه شیطان چون کار گذارد
شود و میان مردمان حکم گردد و اهل بهشت را بهشت برند و اهل دوزخ را دوزخ مقاتل گفت
درین حال منبری از آتش دوزخ بنهند ابلیس بر آن منبر شود و گاه از آن اهل دوزخ در زیر منبر باشند
زبان طاعت بروی دراز کنند او گوید خدای تعالی شما را وعده داد و وعده حق و راست و من شما را وعده
دادم و آن وعده را خلاف کردم و مرا در آن وقت بر شما دستی و قوتی نبود و پیش از آنکه شما را
دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا طاعت میکنید و در طاعت کنید و این آیت دلیل ظاهر است
در حق و عذاب مجرب که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آورده بودی ابلیس نمیگفتی که خود را طاعت
کنید گفتی خدای را طاعت کنید که ما را و شما را که ای نیست ما انما یخضعون حکم من شما بزرگوار تریم
شما نیز بزرگوار تر من نشو آید رسید ما هر یک بچشم خود و کوفتیم من بد دعوت و شما با جانت امر و من کافرم
بر آنچه شما را آید که گویند خدای پیش ازین یعنی در دنیا ان الظالمین بدستی که ظالم را عذاب دهد
ناگست این ظاهر و راست گوید از پیغمبر علیه السلام در حدیث شفاعت که عیسی در آن روز بین اشارت کند
گوید لکم النبی الامی این آن پیغمبر کی است و من بوی بشارت دادم خدای تعالی مرا گوید بر خیز و شفاعت
کنی

من من یخیر من برای شفاعت از مجلس من بوی بر آید که شنوندگان از آن بوی خوشتر بوی نشنیده باشد
و شفاعت کند خدای تعالی شفاعت من قبول کند و مرا توری دهد از ذوق تا قدم کاغذان گویند ابلیس را
که ایشان را شفاعتی بدیده آمد و شفاعت کرد و عاجز تو کسی نیست بر خیز و برای ما شفاعت کن او برخیز
از مجلس دی کند ی بر آید که کس ایشان کند شنیده باشد آنکه ایشان را طبع بود و فرخ کند که عند آن
حال ابلیس گوید ان الله قد عدکم و وعد الحق الایه و اذ حیل الذی ربنا ان
عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خالد بن فهیم با و بن
که یوم حجتهم فیها سلام الم تر کف ضرب الله مثلاً کلمه طینه
کسجده طینه اصلها ثابث و فرعها فی السماء لونی اکلها
کل حیث یادی و یضرب الله الامثال للثابث لکنکم یذکر ان
اما مویان که عمل صالح کنند و زقیات ایشان را در بهشتها برند و در زیر درختان آن جوی آب روان
باشد خالد و جابید باشند در این بزمان خدای تعالی تحت ایشان یکدیگر را سلام باشد که بر یکدیگر
کنند و تحت درختشان ایشان را سلام باشد و همچنین تحت خدای سلام بود آنکه خدای تعالی بایان
و کفر امثل و بد و درخت و گفت نمی بینی و فی دانی که خدای چگونه مثل زد و کلمه پاکیزه را آنکه گفت
آن چون در حقیقت پاکیزه معنای آن گفتند کلمه پاکیزه گفت لا اله الا الله است چانه الیه
یصعد الکلم الطیب و درخت فرمست دلیلش آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز
بآمد او کوده بودم و برخو استم و بنزدیک آنس مالک شدم طبعی سپور و نه برای طلب
نموده آنس گفت بخور یا ابوالعالیه که این آران در حقیقت که خدای کوه التمر که گفته
ضربت الله مثلاً کلمه طینه کسجده طینه اصلها ثابث و فرعها فی السماء لونی اکلها
و او این بیت برخواند کسجده طینه کسجده طینه اصلها ثابث و فرعها فی السماء لونی اکلها
کنند گویند منظر او منظره و تازی او نیز باشد اصلها ثابث آمد و فرع او ثابث و را سح است
در زمین چه اگر اصل ثابث ندارد در زمین بجا یاید و برک و سیوه نیار دجه درختی آب از عروق
خورد عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از بلندی و رفعت در آسمان است همچنین کلمه
شهادت در دل مؤمن ثابت و را سح است اصل او تصدیق است و آن بدست و فرع او
گفتار است و آن بر ثابت چون از زبان بر آید آسمان رسیدن او را هیچ جایی نباشد پس نه
الیه یصعد الکلم الطیب و العلق الصالح یرفعه رسول خدای کوه مثل الاسلام کس
الشجرة الثابته الایمان بالعدل الصلوة الخیر الزکوة فرعمها و صیام شهر
رمضان لها و هوا و حسن الخلق و در قیام مثل اسلام چون در حق است در سناصل او ثابت
خدای و شاخ او غار یخ کا تا است و زکوة شاخهای او ست و در دانه رمضان پرست است

شو دو خداوند امر زنده و بخشانیده عاصی کافر را که کفر باز کرد و دین پامیزی و از سرگناه مومنی
گناه کار چون توبه کند و کفری باز خدا یا من ساکن کرد و انیدم بعضی از فرزندان خود را
با و ادبی و رود خانه که در و زرعی و کشتی نیست بنزدیک خانه اهرام کوه توبه یعنی کعبه وین
وقت که ابراهیم این سخن گفت خانه نبود مراد آنست که نزدیک خانه اهرام نوبه بوده است
و عند طوفان آنرا رفع کردند یا خانه که بعد ازین بنا کرده خواهد شد بعضی ازین قصه رفته است
انجا آنست که ذبح ابراهیم را بعد از ساره فرزند بی بود از انجا که او پسر شده بود و ابراهیم دل
در فرزند بسته بود ساره کینه کی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داده گفت این را بنده ادم
تا باشد خدا بی تعالی تر از فرزند اید و بعد ابراهیم قبول کرد و با وی خلوت ساخت و او را
از باهر اسمعیل آمدنوری محرمی که در پیشانی پدری بود با اسمعیل اشتغال اشد ساره را ازین
رشتگی عظیم آمد گفت نخواهم که با جبرئیل من باشد حق تعالی ابراهیم را گفت و بر او و رخ حجاب
وی با تو خور و کوه با وی مانند این مکان این را از پیش وی بپرگفت باز خدا یا کی برم گفت انجا
که ترا فرامی جبرئیل آمد و در پیش افتاد و ابراهیم در اثر وی میرفت با جبرئیل بر سر آبیانی
و حصنی دیدی گفتی این را از انجا فرود آورم جبرئیل گفتی که فرمان نیست میرفته اند که زمین
رسیده زمین سنگ لایح و مشوره جبرئیل گفت این را از انجا بپایند و ابراهیم این را از انجا بنهاد
و بر کوه دید بزمان خدای تعالی با حرکت ما را که راه میبختی گفت بخدای گفت برو که ما را ضایع
نکند و بی بر وقت قدری آب که مانده بود بایشان را که او را باز خوردند و کرمای آفتاب بر
ایشان اثر کرد و تشنه شدند و شیر با جلد در پستان خشک گشت کوه که بر خود طپیدن گفت با جبر
در مانده نزدیکترین و کوتاه ترین کوهی صفا بود بر انجا دوید تا باشد که کسی را بیند آوازی بشنود
کسی را نبرد از انجا فرود و دید و بر مروره رفت کسی را نبرد با صفا آمد تا به غم بار آوازی شنید کسی
را نبرد با جبر گفت ای آنکه آوازی شنیدم و ترا می بینم اگر فریادی توانی رسیدن فریاد درس
که ما هلاک شدیم آن فرشته ظاهر شد و بنزدیک اسمعیل آمد و پای او بگرفت و پای او در
زمین مالید تا چشمه آب از زیر پای وی روان شد و سرور پایان نهاد با جبر پاره ریگ کرد
آن در گرفت رسول خدای گفت رحم الله ای هاجر اگر آن آب را که دی همه با وید پر آب
شدی آن فرشته و برایشادت داد گفت این جایی خواهد بود که حاجیان از انجا آب خود
و انجا پدر این کوه و ک خانه بنا کنند که خلائق عالم از جوانب بزیارت این خانه انجا آید حاجتی از قبیل
جبرم انجا میگذشتند و مرغان و پرنده که در آن می پریدند گشتند بر حال انجا آب می نایند که از ایشان
پناهنده می رانید و کوهی باز گشت و ایشا ترا جبر کرد و سپاهند و گشتند ای زن تو کیستی و این کوه که
گراست و این آب از کجا آمده این زمینیت که تا چهار صد گز بگشاید آب نرسد گفت ای پسر ابراهیم

خلیل

خلیل خداست و ما را بزمان خدا انجا آورد و این آب مراست و فرزند مرا گشت شاید تا انجا نایم
و فرود آیم و تو ما را ازین آب نصیب کنی و ما ترا از متاع که داریم نصیب کنیم و هبایه تو بایستیم
تاقتها بیاشی گفت و با باشد انجا فرود آمدند و باقی قصه در سوره رفته است رَبَّنَا اِنَّا لَنَعْبُدُكَ
الصَّلَوةَ بِارِخْدَا يَاشَا زَا سَا كُنْ اِيْن مَقَام كُودِم تَا غَا زِي بِيَاي دَارِنْد و دلها ی بعضی از مردمان
مایل ایشان گردان سجد جبر گفت اگر گفتی من الناس و گفتی افندة الناس همه آدم از بکر
و جمود و ترس با جبر ای رفته ای جبر گفت اگر دعا بر اطلاق بودی یا رس و روم و ترک و هبند
مزدحم شدند و از زخم و زری کن ایشان را بار خدا یا از میوای که روزی دیگران کرده و شهرهای
دیگر تا باشد که گشت گشته و لشکر توبه می آید رَبَّنَا اِنَّا لَنَعْبُدُكَ مَلَكُنِي وَ مَلَكُنِي
وَ مَا يَحْيِي عَلَي الدُّوْنِ مَلَكُنِي فِي الْاَكْزَفِ وَ لَا اِنَّا لَنَعْبُدُكَ اَللّٰهُ الَّذِي وَ هَبْ
لِي عَلَي الْكِبَرِ اَسْمَعِيل وَ اَسْحٰقُ اِنَّ رَحْمَةً لِّمَعْمُ الدُّعَا وَ رَبِّ اَجْعَلْنِي مُقِيمَ
الصَّلَوةِ وَ مِمَّنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاي رَبَّنَا اَعْقِبْ لِي وَلِيًّا الَّذِي وَلَّيْتَنِي
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ بار خدا یا تو ای آنچه ما نشان و آشکارا داریم اگر بزبان را بزم و اگر
خراشیم تو ای این عباس گفت مراد از ذریت اند و مست از ان اسمعیل و یاجوج و دیگران بر محرم حل کردند
و ما تخفی و پوشیده فاعلم بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان آنکه خدا را احدی نگوید شک و
سپاس و ستایش مر خدای ابراهیم پسر یحیی چون اسمعیل و اسحق و پسر خشد اسمعیل از باهر و اسحق
از ساره بر سرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدا یا مرا جان کردن که نماز بیای
و ادم برای من متوالی گردان و فرزند ان مراد از ما که گشتند گمان بار خدا یا غار من و دعای من پذیر بار خدا یا پامرز
مرا پدر و مادر مرا و جمله دعو من را از وی که حساب بر خیزد و ظاهر گردد روز قیامت وَ لَا اَحْسِبُ
اَللّٰهُ عَاقِلًا عَاقِلًا عَمَلُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَجُوعُ فِيْهِ الْاَبْصَارُ مَهْطِعِيْنَ
مَوْتِهِمْ رُوْنِهِمْ لَا تَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ ظُلُمَتُهُمْ وَاَوْشَدَّ قَحْمَ هَؤُلَاءِ وَاَنْتَوِيْهَا النَّاسُ يَوْمَ
يَاْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا رَبَّنَا اَخْرِجْنَا اِلَىْ اَجَلٍ مُّرْتَبٍ حَبِّ دَعْوَتِكَ
وَتَبَيُّحِ الرُّسُلِ اَوَلَمْ نَكُونا اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ رُّوْا لِيْ وَ سَكُنْتُمْ
فِيْ مَسَاكِيْنِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ سَبَّحْتَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِعَمَلِكُمْ وَ كُنْتُمْ
لَكُمْ اِلٰهًا تَالُوْا وَ قَدْ سَكَّرُوْا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللّٰهِ مَكْرُهُمْ وَاَنْتَ
سَكَّانٌ مَكْرُهُمْ لِيُزَكِّوْا مِنْهُ الْجِبَالُ حق سبحان و تعالی بر سبیل شنیده و وعید میگوید
میشند و لیکن هر که خدای غافلست از آنچه ظالمان می کنند و باز پس میدارد و عذاب ایشان
برای روزی که چشمها درو متحرک گردد و پهن باز مانده و حیرت و هول و بیم آن روز مهبط
شستابندگان با تش و دو رخ سر بر دشتگان چشمها در پیش افکنده یعنی چشم بر هم ترند

رسول الله الذين كُتِبَ لَهُمُ أَنْ يُزَكِّوا أَنْفُسَهُمْ لِيُذَكَّرُوا لِمَنْ كُتِبَ لَهُمُ أَنْ يُزَكِّوا أَنْفُسَهُمْ
مِنْهُمْ جَزَاءً مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بعضی از اعضای من بخشنده خواهند بود و بر بروری از در پای دوزخ و رسول خدا را
گفت خلتنا از بروری از در پای دوزخ عذاب کنند بر قدر کوه اراشان گفت یا رسول الله
من رقی درویشم و مالی ندارم مگر صفت بنده ترا کوه اراشان که همه را ازاد کردم هر یکی
را برای درمی از در پای دوزخ جبرئیل آمد گفت یا رسول الله بشارت ده انرا بیه را که خدای
در پای دوزخ بر تو حرام کرد و در پای بهشت برای تو یک شاد
وَعِثُوبُ الَّذِينَ فِيهَا أَلَمٌ لَمْ يَنْصُرُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَأَنزَغْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ
إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يُنْصَرُفُ عَنْهَا قُلُوبُهُمْ وَمَا لَهُمْ
بِهَا مِنْ حِجَابٍ يُقَىٰ عِبَادِي إِلَىٰ أَقْصَىٰ الْعَقُودِ الرَّحِيمِ وَأَنزَغْنَا
هُوَ الْعَذَابُ الَّذِي لَكُمْ
حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و وعید اود که بهشت کرد
و نعيم او گفت متقیان و پرهیزکاران و خدای پرستان در بهشتها باشند و چشمها از آب
می و شیر و انگبین که بوصف هیچ و اصف راست نیاید ایشان را گویند درین بهشتها
رو به سلامت و ایمن از آفت و بکشم آنچه در سینها و دلها ی ایشان باشد از غل حسد
و خیاالت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد در آن حال که برادران باشند بیکدیگر
با محبتها نشسته روی باروی کرده لَا يُنْصَرُفُ عَنْهَا قُلُوبُهُمْ و دردی و ایشانرا
از انجا بیرون نکند آنکه رسول را گفت که خبر ده بنده گان مرا که من آمرزنده و بخشنده ام
و عذاب نیست که عذاب سخت در دنیا است این ای ریاچ روایت کند که یک روز
رسول علی السلام از در بنی شعیبه درآمد با جماعتی حدیث میکردیم و چندیم بگذشت چون
بزرگ یک سنگ سیاه رسید باز کردید و گفت جبرئیل این ساعت آمد و گفت خدای تعالی
میرماید که چرا بنده گان مرا فرمودید بیکدیگر و این آیت آورده که بَنِي عِبَادِي إِلَىٰ أَقْصَىٰ الْعَقُودِ
الرَّحِيمِ قَدْ كَفَرْتُمْ مَا زِلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ شَيْئًا كَرِهْتُمْ أَنْ تَكُونَ قُلُوبُكُمْ مَعَهُ فَاذْكُرُوا
رَأْسَ عَذَابٍ هَلَاكٍ كَسَدَ وَتَكْفُرُهُمْ عَنْ صَنِيفٍ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ أَنَا مُصَلِّمٌ وَجَلُوتُ قَالُوا لَا تَزُولُ إِيَّاكَ وَتَجْلُوتُ
بِعَلَاوَتِهِمْ قَالَ ابْسُرْ قُوَّتِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّيْتُ الْكِبْرِيَّتِمْ تَكْفُرُونَ
قَالُوا ابْسُرْ نَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ قَالَ وَمَنْ يَنْظُرُ مِنْ حَيْثُ
رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ
خبر ده ایشانرا از همه آنان ابراهیم علیه السلام چون بروی در آمدند
و مراد آن فرشتگان آنکه بابر ابراهیم آمدند بشارت اسحق و یاسا که قوم لوط چون در آمدند
گفتند

گشتند سلامتی یعنی سلام کرد و ابراهیم گفت ما از شما خائف و ترسیده ایم و سبب ترس و بی آن
بود که ایشان طعام بخور و ندانند که ایشانشان مگر خواهند کرد و فرشتگان گفتند لا تَزُولُ
مَعَهُ ابراهیم تا آنرا بشارت دهیم بر پسر عالم و دانای ابراهیم گفت مرا بشارت میدهند بیهرا بگری
بن رسیده است و من پرسیده ام بچه جز بشارت میدهند یعنی عجب باشد که پس از بگری و بگری
بر ما کز نشسته باشد فرزند باشد ایشان گفتند وَبَشِّرْ نَاكَ بِالْحَقِّ ما تَرَاهُ رَتَّ بَحِيٍّ وَدَاسْتِي
میدهم بگری تا از جده نا امیدان نباشی ابراهیم گفت و که باشد که او رحمت خدای نویسد نباشد الا که
که کوه شوند مانند قَالَ نَسَاخْتُكُمْ إِبْرَاهِيمَ الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
قَوْمٌ يَجْرُونَ إِلَّا الْإِلَهِ لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا
لَيْنَ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُ الْإِلَهِ لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا لَوْ طِئْنَا
بَلْ جَسَدًا لَكَ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ ابراهیم گفت جلت کار خدا و بچه کار آمد
ایدهای فرشتگان خدای گفتند ما بقوم فاسقان و کافران فرستادند ایشان قوم لوط اند تا ایشانرا بملاک
کنیم مگر لوط را از فرزندان و خویشان وی و اتباع وی از مومنان که ما ایشانرا بر ایم و نجات دهیم
از عذاب مگر لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهند
ماند و از یالکان خواهد گشت پس آنکه باهل و خانه لوط آمدند آن فرشتگان فرستاده لوط گفت
شما نداشتند اید من شمار نمی شتابم گفتند که ما آمده ایم بآن که این قوم لوط و در آن مسک
بیکو و ندان آن عذاب است ما آمده ایم تا بشارت عذاب کنیم وَابْسُرْ نَاكَ بِالْحَقِّ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْمِزُكَ مِنْكُمْ أَحَدٌ
وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَنَضَّيْنَاهُ إِلَيْكُمْ ذَلِكِ الْآخِرَ أَنْ دَاوُدَ هُوَ لَا
مَقْطُوعٌ مُصْطَحِبِينَ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ
ضَرْبٌ فَلَا تَنْصَحُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزَنُوا قَالُوا أَوْ لَمْ يَكُنْ عَنْ
الْعَالَمِينَ قَالَ هَؤُلَاءِ سَنَاءٌ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ فَأَعْلَيْنَ لَعْنَتُكَ إِنَّهُمْ
لَنِي سَكْرَتُهُمْ يَعْمَقُونَ
و آورده ایم ما بتوحش و بترس از عذاب کردن ایشان
و ما درین از جده راست گویایم از حق تو ایست ای لوط که از میان قوم بروی و اهل خود را ببری و از میان
قوم بیرون شوی و درباره از سب که شسته اند شش از شب گذشته و تو در بی ایشان برود و در
عقب ایشان باشی و نباید تا از شما کسی باز پرس نکند و این کنایت است از آنکه نباید که هیچ کس توقف
کند و پرس ایستد بگذرد و بروید با شما که شمار فرموده اند عبدالله عباس گفت سام بود و ما
حکم نمودیم باری این کار را و گفتند که می گوید امر عذاب و کار هلاک را آنکه پان کرد آنرا آنکه گفت
بیج و اصل این جماعت بریده خواهد شد و در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر

خبر باشد که جماعتی همانان بلوط فرو و آمدند شامانه شدند بسبب آنکه این دشمنان بصورت
امردان بودند ایشان این معاهده باغریسان کردند و ایشان بخانه لوط رسیدند گفت ای قوم
این جماعت همانان هستند از سواد و شرمسار مگردید و از خدای بترسید ایشان لوط را گفتند
نه ما تو از جانیان نمی گوییم و آن آن بود که ایشان بلوط شرط کرده بودند که آن معنی با هم نشد
نکنند لوط را گفتند تو غریبا رحمت نمانی و ایشان را در خانه خود نری تا دست ما بر ایشان مطابق
باشد مرد باطلین غریبا اند لوط گفت من این دختران خود را ندانم یکم تا همانان من سلامت بمانند
و این دختران را بشکام بشمارید هم بر مری که شما خواسته اند که بکنید یعنی اگر اول ایمان
آورد و گویان نکرد برای آنکه ایشان را معلوم بود و نیز روا باشد که در شرع او دختر بکار وادان
روا بوده باشد و گفته اند حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرده و گفته اند که خطاب با رسول
ماست بجان و زندگانی تو که ایشان درستی و جهالت خود متحیر و سرگشته ابو الجوز از عبد الله
عباس روایت کرده که او گفت که خدای تعالی هیچ خلقی را گواهی نمی دهد از محمد علیه السلام نه بی گناه است
بجای از انبیا و ملائکه قسم یاد نکرد مگر بجان محمد گفت لعلک انهم یعنی شکر بچشم می بیند
فأخذتهم الصبحه مشرقین فجعلنا عليهم أسافلها وأمنوا عليهم
ججارة من جحيل ان في ذلك لآيات لمن يتوحيون وإني لأكبر ليل من مقيم ان في
ذلك لآية للمؤمنين وإن كان أصحاب الانكسار لظالمين فاشقنا
شهم وإنهم ألبا ما هم مبين ولقد كذب أصحاب الحجر المرسلين وإننا نكذب
الاناث فكأننا عنها معرضين وكانوا يحتجون من الجنان يؤثرون
فأخذتهم الصبحه مصبحين فبما أغنى عنهم ما كانوا يكسبون
بگرفت ایشان را بانگ و آواز در وقت قناب بر آمدن و آن آن بود که جبرئیل بانگ بر ایشان زد
پس ما شریای ایشان را زبرد و بر گودیم و بیا را اندیم بر ایشان سنگها از سنگ و گل و گفتند
مرا در سجیل شان کرده و نام نوشتند است از سجیل کردند و گفتند اندر او سجین است یعنی
سنگها از دوزخ فرستاده درین جمله که ذکر رفت آتایی و علاماتی هست گمانی را که نشان دوزخ
چیز باشد و گفتند اندر ناظر انرا و متفکر انرا و بدستی که آیات و مشاهد این دیوها و شهر با گویا
کرده اند بر راهست محکم گودند بسفر و آثرا می بینند بدستی که درین قصه و حدیث ثابت
و دلالت بر میانرا که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امر و شان دکار و قصه است که اصحاب
ایک خداوندان آن پیشه و درختان ظالم بودند مراد قوم شعیب آنکه ایشان اصحاب درختان
و چشمها بودند و اندوچه معاش ایشان از ان بود و خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و باهل مدین
چون ایمان نیامد و خدای تعالی ایشان را بصبحه هلاک کرد و اصحاب ایک را بظلمه و آن نوی بود که بران

بدان دختران آمده
خواست که بچشم برآید
باشد

و از آتشی برید آمد و ایشان را بسوخت فاشقناهم ما زینت لکین بشکیم بولاب
و آن آن بود که خدای تعالی که بر ایشان مسلط کرد و هفت روز آنکه آبی بر آمد ایشان از گریه
بآن آبی بگریختند و ایشان چنان داشتند که در آن راحتی و آسایشی نداشتند و از آن آبی
پایند و ایشان را بسوخت و ایشان را بدستی که این دو مدینه یکی بدین و دیگری سدوم که شهر قوم
لوط بود و روشن است که همه میگردند آنجا می بینند و لعلک انهم کذب أصحاب الحجر و اصحاب
حجر رسولان و فرستادگان را بدوزخ زن داشتند و گفته اند شریای شود را جحیم اند و آن میان
شام و مدینه است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن کعب گفتند ما با رسول نجر بودیم که شعیب گفت
در سرای این ظالمان مشرب الکوبان و قوس که بناید که بشمارسد انچه ایشان رسید انکه گفت این
قوم صالح بودند خدای تعالی همه را هلاک کرد الا یک مرد را که او در عرم خدای بود گفتند با رسول الله او
چهره می بود گفت نام او ابو عدل بود انکه رسول ما بانگ برآورد و سبک از آنجا برفت و اثباتهم
و ما و ایم ایشان را آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند
که از کوهها افتاد و رسک میکنند این را انکه آب انرا هلاک کند و آتش انرا بسوزاند و بگشت
رونگار و بران شود پس بگرفت ایشان را صبحه عذاب و هلاک در وقت آنکه در باعد آمدند و
سوز کرد ایشان را انچه ایشان میکردند از کعب بان و آنجی پرستیدند از ایشان
و ما خلقت السموات و الارض و ما یفهمها الا بالحق و ان الساعة لآتیه
فاضع الصغیر الجبل ان رجلك هو الحلاق العظیم و لقد آتیناک مبغیا
میت المنان و القرآن العظیم لا تمکدن عینک لی ما منعنا به
ان را حاکم انهم و لا تخزن علیهم و اخفض جناحک للمؤمنین
و قل انی انا النذیر المبین چون طرق از قصص او ایل بگفت خواست
خلقا را بر نعمت خود تنبیه کرده اند از آفریدن آسمان و زمین گفت نیافریدم آسمانها و زمین را
و آنچه در میان است مگر بحق و راستی قیامت لا محاله آید است و هر انچه خواهد بود باید
که در آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است نظر کنند تا انچه بچهره ان ایشان را خبر میدهند
از نظر و استدلال بداند انکه رسول را فرمود که تو ایشان را عمو کن عفو می یگو گفتند انکه این
آیت بآیت قتال منسوخ است ان و لعلک بدستی که خدای تعالی آفریننده و اناست
آنچه کند بعلم و حکمت و مصلحت کند انکه رسول را گفت ما ترا داده ایم هفت آیت که الفاش
منفی و مکرر است و آن فاشحه است روایت کرده اند از بزرگان صحابه که رسول گفت الحمد لله
رب العالمین هفت آیت است و یک آیت از وی بشماریم الله الرحمن الرحیم است و آن
سبع المثانی و ام القرآن و فاتحه الکتاب است از ای این کعب روایت که در سوره

گفت بدان خدای که جان من در فرمان و دست که خدای تعالی در توبه و ایستادگی و زبور و قرآن
پنج سوره ازین فاضله که توبه خواندی و من فایده الکتاب و رسول خوانده بودم آنکه گفت
این سبع المثانی و قرآنی عظیم است که مراداده و اگر این سوره را پنج فصل بنویسی
آنکه خدای تعالی این سوره یک چیز نهاده است و همه قرآن در یک چیز و گفته اند و گفته
الَّتِي نَالُكَ مِنْهَا سَبْعُ مِائَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ كَمَا يَتَبَوَّأُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ مِنْ صِلَاتِهِ
رسول عار و ایت کرد که او گفت فایده عوض است از همه قرآن و پنج سوره از و عوض
نیمت از آنجا است که اگر مثلاً همه قرآن در یک رکعت بخواندی فایده در دست نباشد و اگر
فایده تنها بخواند و پنج دیگر بخواند نماز درست باشد و برای آتش مثالی خوانند که بخشیده
است و قسمت کرده میان خدا و بنده و در آن خبر که روایت کرده اند قسمت الصلوة بقوله
عبدی نصفین نصفه لى و نصفه لى عبدی تمام الخیر و برای آنکه یک نیمه حق رب و یک نیمه
است و یک نیمه حق عبودیت و برای آنکه دو بار خود آمد یکبار بیک و یکبار بدین و سبب
آن بود که هفت کاروان یکبار از قصری و از عماران آنان جووان بنی قریظ و بنی نظیر یک
روز در مدینه آمدند و در آنجا انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت
کاروان مادی بودی تا در سبیل خدای صرف کردی جبرئیل آمد و یکبار فایده الکتاب پیاده و گفت
این هفت آیت است شما را بهتر است از آن هفت کاروان و دلیل برین تاویل آنکه
عِبَادُكَ الْإِلَهِ و بعضی دیگر گفته اند سبع المثانی هفت سوره در آن است البقره و آل عمران
و المائد و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبه یک جا است عبد الله عباس
گفت این هفت سوره را برای آن سبع المثانی خوانند که فایض و احکام و حدود در و منقح است
و دوا یعنی دیگر افروخت که قرآن همه مثالی است نه یعنی که خدای تعالی میفرماید الله تبارک
أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مِثْلًا لِمَا سَأَلَنِي وَ بَرَأَنِي الْقُرْآنَ رَامَثَانِي خَوَانِدُكَ أَحْكَامُ قِصَصِ
در و منقح است و برین قول مراد سبع المثانی هفت است و قرآن است و برای آنکه قرآن مشتمل
است بر هفت معنی از امر و نهي و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم و آنکه خطاب
که در رسول را و مراد او است و نیست گفت مکش چشم خود را و منکر باجه ما کار از زبان
منتفع بوده ایم از او اجا اصنافا یعنی انواع و اصناف کار از آنرا آنست که روزی در ایام
رجع کلما شتریکو بغایت حسن بر رسول بگذشت رسول علیه السلام دست بر چشم نهاد و
گفت خدای تعالی مرا چنین فرمود و این آیت بخواند و آنکه و یکمین مشهور ایشان اگر آیات
نیارند و احتیض چنانکه گویا و فرود تنی غایب و مناسرا و بکوی منم آن ترسانند چنان
گفته در جزاست که یک روز عبد الله مسعود در حجره رسول آمد و در بزرگداشت من علی الالباب

گفت

کیست بر در گفتم انبیا رسول الله رسول و برکت و بیرون آمد خشم و میگفت انا انا
و هل مخلوق یقول انا چون عبد الله اثر خشم بر رسول بدید گفت یا رسول الله چه کنه کردی
گفت باین مسعود هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا که است یا رسول الله تو هر که هم که بزرگویم چون
او این ادب نگذاشت حق تعالی گفت این همه همانرا ابرام است جز آنرا بکوی انا انا الذکر
المبین منم هم کنند و روشن کرده اند کما انزلنا علی المفسرین الذین جعلوا
الْقُرْآنَ عَصِيْفًا فَوَرَّكَ لَنَا لَتَمُجَّعِينَ عَمَّا كَانُوا يَقُولُونَ
فَاَصْدَعُ بِنَا نَوَاحِيْرًا غَرَضًا عَنِ الْمُنْزِلِ اِنَّكَ كُنْتَ تَكْفُرُ بِالْمُسْلِمِينَ
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ مَعَ اللَّهِ الْهَامَا اخِيْرًا قَسِيْرًا يَعْلَمُونَ وَاَلَمْ تَعْلَمْ
اَنَّكَ يَقِيْنُ صَدْرُكَ لَنَا يَتَقُولُونَ سَبَّحْتَ بِحَمْدِكَ وَكُنْ مِنْ
السَّاجِدِيْنَ وَاَعْبُدُكَ بِحَقِّكَ يَا تَبْلُوكَ الْيَقِيْنِ كَمَا انزلنا علی
المؤمنین من شفاء من عذاب میترسم که بشافرو و آید چنانکه عذاب فرستادیم مقتسمان و قسمت
گند کارا عبد الله عباس گفت جووان و ترسیان آنکه که قرآن است که در بعضی ایمان آورد
و بعضی کافر شدند عکرمه گفت کافران قریبش بود که قرآن را بر سبیل استنزاقت
می کردند یکی میگفت این سوره مراست و دیگری میگفت این سوره مراست مقابل گفت شاره
مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بر ستاد تاراهها و مکه بخشیدند و هر یکی
برای شششده و میگفتند زمینها بیا که این مرد که از میان ما بیرون آمده است شارا
بزرگد و بدو فریفته شود یکی گفت او سحر است یکی گفت او شاعر است یکی گفت او کاهن
است و ولید مغیره در مسجد نشسته بود و چون او را پرسیدندی گفتی او چنانست که ایشان
میگویند خدای تعالی ایشان را در روز برادر بکشد که الذین انکالی که قرآن را به بعضی و محرمی
کردند و گفتند که معنی اینست که قرآن است به روح گردند و عضدیتان و دود و با شده
و العضیه الکذب فَوَرَّكَ بِسَ بَحْرَمَتِ خَدَائِ تَوَكَّلْ مَا بِرَسِيْمِ اِيْشَانِ هَمَّ رُزْقِيَامَتِ
آنچه کرده باشند و دینا اش مالک گفت از کله شهادت این مسعود گفت هیچ کس نباشد
الا که خدای تعالی از وی پرسد فیما بین و پیتر که بدین آدم ما ذارک منی چه ضرر کرد و است
ترا از من باین آدم ما ذارکله قیام علیت و ما ذارک اجبت المسلمین چه کردی و چرا کردی و پیتر از
جواب دادی از صادق علیه السلام روایت است که او گفت که هیچ کس نباشد و الا در قیامت و برا
از چند چیز برسد عن عمره فیما افته و عن شبابه فیما الباء و عن ماله من این الکسبه و این وضعه
و عن ولایتنا اهل البیت آیاتی که اقتضا میکند موالی را در قیامت و آیاتی دیگر است که نفی
سوال میکند وجه توفیق میان ایشان است که عبد الله عباس گفت که در قیامت دراز

و محدود و دور و موقوف باشد مگر از آن موقوف بنابرند و سوال کنند و در موقوفی دیگر سوال
 نکنند گفتند که اندک آنچه در طعن و نقیصان عقل کرده باشند از آن سوال نکنند و از آنچه در
 حال تکلیف کرده باشند سوال کنند اگر رسول را فرموده فاعلموا انما اولوکم اهلکم انما
 ترا فرموده اند عهد الله عقیده گفت رسول علیه السلام که توبت پوشیده میباشد تا آنکه
 که این آیت آمد برخاست و اظهار دعوت کرد و از مشرکان اعراض کن و روی برگردان یعنی
 از دوستی ایشان و طبع با ایشان ایشان برین وجه آیت متوجه بنابر شد تا آنکه گفتند
 انما نؤمن بک ما نزلناک به و ما نؤمن بک ما نزلناک به و ما نؤمن بک ما نزلناک به
 کنیم و مستتر بر آن پنج بود و در وسای قریش و لید مغیره بخدوی و خاص بن و ایل سهمی و الاسود
 بن المطلب و آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و عاکر و اللهم اعلی بصره یا خدا یا چشمش
 گور گردان و غیره و زندانش بنشان اسود بن عبد یغوث و الحوث بن قیس الطائفه
 در خبر است که ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت کیست محمد
 هذا جکونی یا یابی این مرد را اشارت بر لید کرد گفت بدینده است گفت خدای تعالی کفایت
 کرد شری این از تو و از خانه پیامد بر دینی پوشیده و جامه بیای میزد و بروی تیر تراش میکرد شست
 از خراش پاره آن جو به که از تیر پیچیده بود و در دامن او آویخت او را کبریا نامند که بخشد و آن از
 دامن بگیرد همچون برقت و آن تراش ساق او بخراشید و از آن جدا شد و بر دعاص و ایل میگفت
 جبرئیل گفت یا محمد جکونی یا بی این را گفت بدینده است خدا و جبرئیل اشارت بر پیر پای و لید کرد
 و گفت شری این را از تو کفایت کردم و بر شست و آب و دوش خود بتاشارت رفتند چون بمقصد رسیدند
 و در آنجا آمدند و پای بر زمین نهادند خاری در پای وی شد بانگ میکرد که مرا گروم نزد بخشد چیزی نبود
 پایش پا ما پس چندان که گردن شتری شد و از آن برد و برها اسود بن المطلب بگذشت جبرئیل
 گفت جکونی یا بی این را گفت بدینده است گفت شری این از تو کفایت کردم اشارت بر چشم او
 کرد خدای تعالی او را گور کرد و ایند این عباس گفت جبرئیل بر کسی سبز چشم وی و چشم وی
 در و کرد چنانکه سر بر دیوار میزد و تا بر اسود بن یغوث بگذشت جبرئیل گفت جکونی یا بی این است
 گفت بدینده است با آنکه حال منت گفت شری این از تو کفایت کردم اشارت کرد بشکم
 وی مشتقی شد و آقا مس بروی پدید آمد و از آن پیرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل
 گفت جکونی یا بی این را گفت بدینده است بصری اشارت کرد و چندان خون و ریم از پیری
 وی پدید آمد که بگردان صفت کرده باشند این مستتر بر آنرا گفت آن کسی که با خدای تعالی خدای
 دیگر گرفت در عبادت زود بود که برانند ایشان را آنچه کرده باشند آنکه بر سبیل سبیل رسول گفت
 و لقد تعلمنا ما نزلناک به و ما نؤمن بک ما نزلناک به و ما نؤمن بک ما نزلناک به
 گفتند

بکذیب تو و استنهای پناه بامن و در که من خدای توام و تسبیح کن بشکر و تسبی خدای و از جمله
 کنندگان باش این عباس گفت که ناز کن بر من خدای و از جمله ناز گذاران باش و در جنت
 که چون رسول را کار می پیش آمدی پناه بیاور و دادی و بنام مشغول شدی و اغنی و بگفت
 و خدای خود را بر سرست تا آنکه بیقین بتو آید یعنی هر که از امیر المومنین علی روایت کرد که گفت
 ما روایت یقیناً استبد یا لشک من الموت من هیچ یقین نپذیرم که بشک بهتر باشد از هر که
 یعنی یقین بحقیقت و مردمان با او جانشند که کسی که شک بود یعنی عمل آنان نمی کنند که
 هر که را یقین دانست و راوی خبر که بدو عقیان مطعون را اوقات رسید ما و را تحمید کردیم رسول
 خدای در آمدن گفتیم رحمت خدای بر تو باد ای عثمان مطعون که خدای ترا گرام کرد و گفت تو
 چه دانی که خدای با وی چه خواهد کرد ما گفتیم چگونه باید گفت یا رسول الله گفت اما هذا افقد
 جاوید الیقین اما این را یقین بوی آمد یعنی هر که و الله دانی لا ارجو له الخیر بخدای که من
 برای وی خیر امید میدارم آنکه گفت من مات علی خیر عمل فارجو له خیر او من مات
 علی شری عمله فحقا فاعلیه و لا تأسیا سوای هر بر عمل خیر میرود برای وی امید خیر داریم و هر
 بر عمل بد میرود بر سبب بد و نا امید شوید در خبر است که چون این آیت آمد رسول علیه السلام
 گفت مرا فرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش مرا فرموده اند که تسبیح کن محمد
 مکی است الا قوله تعالی و ان
 خدای و از جمله اساجدان باش
 عاقبتکم تعاقبوا بمثل ما عاقبتم به که این سوره بخواند خدای تعالی او را حساب
 کند بر آن نعمت که با او کرده باشد و در دنیا و آخرت و آنان بدینکه بوقت هر که وصیت میکردند
 باین
 اِنِّ اَمْرًا لِّلّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ یٰۤاَیُّهَا الْمَلٰٓئِکَةُ بِالْوَجْهِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اَنْزِلَ سَآءًا اَنْتُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْا
 فرمان خدای آمد تعجیل نکنید و شتاب نرو که میباید و در
 آمدن امر خدای و فرمان وی این عباس گفت مرا و با هر قیامت و سبب نزول آیت آن بود
 که چون خدای تعالی این آیت فرستاد که اقتربت الساعة و انشق القمر کافران یکدیگر را گفتند
 که محمد علیه السلام میگوید که قیامت نزدیک شد این که میکنند دست پاریه بگویم تا جهنم خواهد بود
 چون روزی چند بر آمداری ندیدند با سر کار خود شدند چون روزی چند بگذشت حق تعالی این آیت
 فرستاد که اقتربت للسّاعه حسنا بهم و هم فی غفلة معدون بترسیدند و روزی چند
 مرصده می بودند چون از وی غریب نگرفتند ای محمد این که تو میکنی ما اثری نمی بینیم خدای تعالی این آیت
 فرستاد ای امرا الله فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خدا بعد آمد آنچه آمدنی باشد لا محاله

بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَدَرَةٌ وَهُمْ يَسْتَكْبِرُونَ لَا جِدَمَ أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ تَائِبِينَ وَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ
معبودان که شای پرستیدم و گمانند نه زندگان حیوه نداده و نه قدرت و علم ندارند
که کی ایشان را بگریزند و اگر خدای بودندی زنده و قادر و عالم بودندی چون بنشد خدا بی
نیاشند و معبودی را نشاندند **الْحَکْمُ** آنکه احدی شای خدا نیست که بکسیت
بجلاف آنکه ترسیان و کبران و بیت پرستان و اصحاب طبایع گویند آنان که مؤمنانند
باین مقوله معتقد آمدند و آنکه برای باز بسین یعنی پشت و دو رخ ایمان ندارند و
ایشان این را استکبار است انکار میکنند از برای آنکه نظری کنند و اضافه انکار بادل برای
آن که در دل محل فعل و آلت انکار است از وی صادر میشود ایشان مستکبران و گردن
کشند گردن بحق میکشند و سر حق فرو نمی آرند لاجرم حق است و سزاوار آنکه خدای
داند و دوست ندارد و آنچه پنهانی کنند و آنچه آشکارا میکنند جزا دهد ایشان را و ایشان را
بر حسب آنچه ایشان داند و دوست ندارد و مستکبران را از اینجا فرموده است **الْکِبْرُ** بزرگواری
و العظمی از برای حق باز یعنی واحد آنها تباری عذوبه **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ**
مَّاذَا آتَاكُمْ رَبُّكُمْ قَالُوا لَيْسَ أَتَاكُمْ إِلَّا الْوَلِيُّ لِيُخْلِقُوا أَوْزَارَهُمْ
كَالِ الْيَوْمِ الْآخِرَةِ و این اوزار از برای آنکه بخل و بخلی بخلی بخلی بخلی بخلی بخلی بخلی
مایه و وزن چون این کافران گویند چون وحی شنیده باشند و قرآن استماع کرده
که خدای شاهد چیز فرستاده است گویند که آنکه پیشینیان و حکایت که شکاف
و این برای آن گویند که قرآن بعضی قصص اوایل است و درین قصص نوعی از معجزات
بیرون از مصلحت و لطف که در ویست برای آنکه ایشان باحوال رسول عالم بودند و چون نشو
و نمای و کلام در میان ایشان بود داشته که پیش کسی زحمت و از کسی نصیب نشیند
و چیزی نتوانست و نوشته نخواهد انداخت که همچنان که در کتب ایشان بود از قرآن برای ایشان می
خواند ایشان می شنیدند و بر سبیل طعن بازمی گفتند که آنکه پیشینگان است آنچه خدای
بر محمد فرو فرستاده است **لِيُخْلِقُوا أَوْزَارَهُمْ** تا بر دارندگان خود را یعنی این برای
آن کردند و گفتند تا هر دوازده ضلالت اندازند و بگردانند بآن خود را تمام روز قیامت
و بعضی از گناهان کسی که ایشان را گمراه میکرد اینست و بدانی از اینجا برای آن بعضی گفت
و در اول جمله که اینجا بر ادعیان باطلان پیشتر از وبال دعوت نباشد و وبال فعل بر فاعل
آن باشد و در اصل مثل اوزار ایشان است و مثل این در معنی قول رسول است که من مکن
سنتی سینه قلعه و زرها و وز من عمل بهای **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** من غیران بیغص من و زره
شی

شی هر که اوست به بند و زور و وبال او بر او باشد و زور و وبال آنکه بران عمل کند تا روز قیامت
بی آنکه از عقوبت وی چیزی بکاهد الا ساء ما یزورون ای بد چیزی و بد کار است آنکه
ایشان در ابتدا از برداشتن گناههای ایشان بواسطه اضلال **قَدْ مَكَرَ**
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَهُ اللَّهُ بَنِيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ
مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ کم یوم القیامة
خیزید و بفرار از شرکای ایشان **الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ**
قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ
بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش از ایشان بودند با بغیرای که خدای ایشان فرستاده
پس خدای تعالی یعنی امر فرمان وی به بنای ایشان آمد از جهت جیاده و قاعده ایشان
یعنی آیینها و دیوارهای گرد تا سقف و آسمان خانه برایشان در افتاد و عذاب خدای
برایشان آمد از اینجا که نداشتند و گمان نبردند و قایده من فوقهم است که سقف
بافتاد و ایشان در زیر آن بودند و برای آنکه رو با شد که سقف فرو آید و کس در زیر
آن نباشد و این چنانست که بکسی که در ضرب علی داری و کرد او در زیر آن نباشد معنی این کلمه
که قصد علی رشاید که علی یعنی لام باشد چنانکه گفت یخبرون لا ذقان سجدا پس معنی
این بود که بخبر لهما السقف و شاید که برای تاکید باشد و زیادت بیان چنانکه گفت و لکن
تعنی القلوب التي فی الصدور و دل مردم در سینه نباشد **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** یخبر بهیچ
این عذاب ایشان در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسد آنگاه و خوار و ذلیل
کند و گوید بر سبیل توبیع و تو بیج بگاشته اند آنکه شما در حق ایشان با رسولان و مومنان محفل
میکرده و عداوت می نمودید تا این عذاب از شما منع کنند و این نعمت از شما باز دارند
قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ كُيُنْدُوا جَوَابَ و بندگان فی را که ایشان علم داده اند از ایشان
و آنچه مومنان که امروز سوای عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر و
و ثواب و عقاب خواهد بود آنکه صفت کافران کور و کس **الَّذِينَ سَوَّيْتَهُمُ**
الْمَلَأَ ذِكْرَهُ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَدْ خَلَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْ سَوْءِ
بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن کافران که فرستگان جان ایشان
بر دارند و ایشان قائلان نفس خود را باشند و کور و بنفست و کور و ذلیل و خوار شوند و با
حرک جلد و چاره اندازند از آنکه چون ایشان را خود و مطالبه کنند بگوید ای بای ایشان
گویند ما هیچ بدی نکرده ایم و کافر نبوده ایم و در دنیا و پیدای نکرده ایم که فی خدا و نجات

لین

الطاف که با مؤمنان کرد با کافران نکند از اینجا که اندک ایشانرا الطاف نباشد که تا خود را
غایب آنرا که بحکم خلالت او کرده باشد و ایشانرا هیچ باری و ناهری نباشد که عذاب خدا بر او
دفع کند آنکه گفت **وَأَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** ابو العالیه گفت سبب نزول این
آیت آن بود که مردمی مسلمان را بر مردی مشرک دیده بود که با هم گفت و گویی می کردند مسلماً
گفت بان خدای که خلقا را پس از هر گز زنده کند اند چنین و چنین کنم مشرک چون این
سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از هر گز زنده خواهد شد آنکه سوگند
مطلق خود بخود بخدای که هیچ مرد مرده زنده نشود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که
خوردند بخدای که غایت سوگند ایشان که خدا بر نه انگیزد و زنده نکند کسی را که بیزدنی
تعالی برایشان زنده کرد و گفت آری برانگیزد و زنده کند خدای باین وعده که کرده است
و عده درست و راست است که از مقتضای حکمت است و فاکردن بآن وعده و لیکن
پشترین مردمانی دانند که آن وعده واجبست بر خدای در جرات که خدای تعالی
میفرماید که کذب بنی ابن آدم و لم یکن له ان یكذب فی شتمی و لم یمنع له ان یشتتم
فرزند آدم هر اید و غزن داشت او را نباشد که مراد و غزن دارد و مراد شتم داد
و شتم داد و اگر او شتم دهد اما تکذیب او را آنست که **أَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** خدای را فرزند
گرفت **وَأَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** لا یبحث الله من یحوت ولیبین لهم
خدای تعالی مردگان را زنده کند تا پان کند و پیدا کرد اند به ایشان آنچه در ان خلاف میکنند
و تا کافران بدانند که آنچه گفتند اند که خدای مرده را زنده نکند و روح نکشد **أَمَّا قَوْلُنا إِنَّمَا**
ما چون خواهیم که چیزی کنیم از زنده کردن مردهگان و غیر آن بر ما شود نباشد و بر جرات
مثل تشبیه پیش از ان نباشد که گویند بپاش آن چیز نباشد و مستحکم کرد و چون آنکه
نزدیک ارادت حق چون وجود ما موری بود نزدیک آن که فرمان برنده مطیع را فرمانده بود
و اینجا قول را هر ی نیست بر حقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جواب
است کسی را گوید که از دهر و دهر نباشد یا مقدر را در حال عدم گویند یا در حال وجود گویند و
موجود در گفتنی که بپاش و جی ندارد و اگر معدوم باشد خطاب حکیم با معدوم نمیکند
وَالَّذِينَ هَلَعُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْصُرَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَلَا فِي الْآخِرَةِ أَلَا يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ يَضِلُّونَ
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و آنانکه هجرت کرد و تدور را خدای و از مسکه
بامدینه آمدند و هجرت مفارقت و در شرع مخصوص بر رفتن از مسکه بامدینه و از آنجا
رسول گفت **لَا هِجْرَتَ بَعْدَ الْفَتْحِ** و آنانکه هجرت کرد و تدور پس آنکه برایشان ظلم
گردد

کردند از پس آنکه برایشان ظلم کردند بلال بود و صبیب و عمار و ابوجندل بن سمیل که جمعی
از مشرکان مکه ایشانرا عذاب کردند که بگذاشتند و بامدینه آمدند خدای تعالی گفت ما
ایشانرا با و بهم جا دادی نیکو در دنیا و پیر ایشان مردی که میباید انراست در آخرت بزرگ
و بزرگوارتر است اگر و استندی در هجرت جد و جد کردند تا دنیا و آخرت جمع کرد و علی
آنکه صفت ایشان کرد و گفت **وَأَمَّا أَنْتُمْ كَافِرُونَ** و مقارن قته اهل و اولاد
و بر خدای خویش توکل کردند در نجات و در ستکاری از دست ظالمان **وَمَا**
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ مِنَ الذِّكْرِ كَلِيبِينَ
لِنُثَبِّتَ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ سبب نزول این
آیت آن بود که مشرکان گفتند که خدای تعالی از ان بزرگتر است که رسول او آدمی باشد
و اگر رسول ما فرستد الا فرستد حق تعالی این آیت فرستاد و گفت ما از پیش تو
نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی بایشان فرستاده می شد یعنی هر پیغمبری که فرستادیم
از جنس بشر فرستادیم و مرد فرستادیم پیر رسید و اگر نفید اینند که چنین است از
اهل و کفر که اهل علم است با اخبار امتان گذشته از امام محمد باقر علیه السلام روایت
که اهل ذکریم از ما پرسید اگر نبی یا نبیات و الذی یعنی ما فرستادیم از پیش
تعالی را بر سالت و پیغمبری و حجتی روشن و کتب بها تا پان کنند برای مردمان
مصلح و مناسد ایشان و بنو فرستادیم قرآن را تا پان کنی برای مردمان مصلح و
مقعد ایشان و بنو فرستادیم قرآن را تا پان کنی برای مردمان آنچه فرو فرستاده اند
بایشان از اوامر و نواهی که قرآنست که تا باشد اندیشه کنند و بدانند
أَقَامِينَ الَّذِينَ تَزَكَّوْا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ
أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُيبِهِمْ
لِنُثَبِّتَ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ عَلَىٰ خَوْفٍ فَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّؤُوفُ
و حسیح
ای امین شدند آنانکه پدی کردند و بدیدها اندر سیدند و حق رسول
خدای و مؤمنان و ایشان کافران مگر بودند امین شدند از آنکه خدای ایشانرا خف
کند و بر زمین فرو برد چنانکه قادر و ترا بر زمین خود بر د عذاب بایشان آید از آنجا که ایشانرا
عذاب نداشتند و از وی خبر نداشتند یا امین شدند از آنکه بکیر و ایشانرا در و آشتی و آمدند
شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدا را عباد شوا باشند کرد
و بروی سبق شوا باشند گرفت یا امی ترسند که بکیر و ایشانرا خدای بر خوف و ترس چنانکه

کودهی را بعد از آن بگرد و کوهی را در پادشاهان بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند
 مباد که مثل آن یارسد و گفته اند که مراد بخوف نقص است یعنی ناقص میگرداند
 چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند آنکه گفت خدای شما از این
 و هم باشت بعقاب تعجب کند و مصلحت دهد تا باشد که اندیشه کنند و راه حق
 یابند **أَوَلَمْ يَكُنْ إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يُتَّقَىٰ ظِلًّا لَّهُ مِنَ الْبَرِّ**
وَالسَّمَاءِ سُبْحًا إِلَهُكُمْ وَهُمْ ذَاخِرُونَ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَاللَّامِيكَةِ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ
يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ای نمی بگویند
 و نمی بینند آنچه خدای تعالی پدید آرد از چیزی که آن سایه می اندازد و فاعل باشد و
 میگرداند از جانب راست و از جانب چپ برای آنکه چون آفتاب بر ایدر یک چیز بایست
 راست بپشت باز چون زوال آفتاب باشد سایه آن چیز از آن جانب دست چپ شود
 مراد همین جمع است از برای این و مشابه گفت **سُجَّدًا لِلَّهِ** سجده کنان خدای را و خدای
 و فروتنی نمائید و بر زمین عزت و خاک و خورای افتاده میل سایه را بر سپیل تشبیه
 خوانده است **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ** و خدا را سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنده
 و حیوانی که است و مرشکان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذكر برای آن که که عباد
 ترین خلقان ایشانند و شاید که مراد مرشکان زمین باشند و سجد و مملکتان طاعت
 و عبادت ایشانست و سجده غیر مملکتان انبیاء و ایشانست ارادت خدای را و عدم امتناع
 ایشان **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و این مرشکان گویان گشتند و سرافرازان خدای خود پرو
 بر نه و از خدای ترسند و آنچه ایشانرا فرماید بجا آورند و هیچ نافرمانی نکند
وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آلَهُ هَؤُلَاءِ وَاحِدًا قُلُوبًا فَارْتَابُوا
وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ
وَمَا يَكُمُ مِنَ نِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِذْ أَنْتُمْ إِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذَا ضَرَّكُمْ الضَّرُّ بِاللَّهِ
يَخَافُونَ أَمْ إِذَا كُفِّتِ الضَّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ بَيْنَهُمْ
يُتْرَكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَسَّعُوا فَسُوءَ تَعْلُونِ
 حق تعالی بندگان خود را بتوجه فرمود و از شرک منع کرد و گفت **لَا تَتَّخِذُوا** خدا را
 و دیگر بعد از خدای دو نباشد یکی باشد ایشان را برای تا که گفت که اگر تکلفی کان افتاده
 که اشیا الهیت کرده است نه اشیا و وحدانیت آنکه الهیت بر یکی مقدر و گفت آنرا
هَؤُلَاءِ و آنچه بحقیقت که خدای یکیت و از دون یکی خدای منافی است قایلانی

سجده کنان

فادرجون

فَأَرْهَبُونَ پس از من ترسید و از غیر من مترسید **وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ** او راست
 آنچه در آسمانها و زمینهاست و دین که اسلام و شریعت است او راست ثابت و دایم
 و دین که جز او راست او راست واجب و لازم بعضی گفتند که دین طاعت است یعنی عبادت
 او را رسد که طاعت او دارند و ایما و آرزو ترسند آیا شما از غیر او می ترسید و هر سیم است
 از نعمت آن نعمت از خداست چه منع بر حقیقت او است و نعمت همه متعلقان موقوفست
 بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شئوت و نفوت و کمال عقلت نعمه اذ
مَسَّكُمْ الضَّرُّ پس اگر محضی و مشقتی بشمارسد یا او گریزد و پناه بآورد و دهد و او را خود
 یزادی پس آنکه آن رخ و بلا از شما دفع کند و باز برده می ناکاه کرد و بی از شما بخدای خود شرک
 آورند و با سر کز روند آنکه گفت **لِيَكْفُرُوا** اگر کافر شوند و کفران آرد بان نعمت که ایشان
 در ایم پس تمنع و بر خود ادری گیرید که رود بود که باشند که عاقبت کار و سر انجام ایشان چه
 خواهد بود **وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** تا الله لستلک
عَمَّا كُنْتُمْ تَفَرِّقُونَ و **يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ**
وَأَإِنْ بَشَرٌ أَحَدُهُمْ بِالْإِنْتِنَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ سَوْدًا وَهُوَ كَظِيمٌ
 و این کافران از آنچه ما ایشانرا داده ایم و روزی کوده نصیب میدهند و خطی میدهند و هر
 چیزی را که نمی دانند که ایشان مستحق آن اند از پتان چه در ایشان خیری و شری و نعمی
 و ضری نیست آنکه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت بخدای که از شما پرسند از آنچه شما از برای
 کنید و این جنان بود که ایشان بنا بر نصیبی کردند در اشتز و کاد و کوفتند و ذبح خویش را
 گفتند که این خدا فرموده است خدای تعالی برای ایشان رد کرد و گفت **مَا جَعَلَ اللَّهُ مِثْرَ**
بَحِيَّةٍ وَلَا سَائِبةٍ وَلَا وَصِيلةٍ وَلَا حَامٍ آنکه خبر داد از آن محال که مرشکان کنند
 و اعتقاد بد که ایشان کرده اند و گفت **يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ** مر خدا را دختران بدید کردند
 گفتند که مرشکان دختران خدا اند **سُبْحَانَهُ** و تعالی پاکست و منز و دواز آنچه گفته اند
 ایشان که خدا را دختر اند آنکه بر سپیل تعجب کنند خدا را دختر باشد و ایشانرا آنچه آرد
 خواهند از پسران و **إِذَا بَشِيرٌ** و چون یکی از ایشانرا بشارت دهند بدختری که زاده بشد
 روی او از غم سیاه گردد و او پرا زخمش گردد و دل تنگ شود چنانکه دم نتواند از تنش
 بر شواند آورد **يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِمْ** ای بشارت که علی
هَؤُلَاءِ آن بد شسته فی القرباب **الْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لِلَّذِينَ لَا أُولَئِیَ**
بِالْآخِرَةِ مِثْلُ السَّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 پنهان می شود از مردم از بدی آن بشارت که در او داده باشند از آمدن دختر و اندیشه کنند و

در کار و خیر تا بوی چکند و از دو کار که ام کند ایستد که علی حقین او را که دارد با مذلت و خردی
یا در زیر خاک پنهان کند یا زنده در گور کند ای بر حلی که ایشان میکنند که دختر بخدای حواله میکنند
و پسر بخود و چون ایشان از خست می آید زنده در گور می کشند این در با هلیت بود چون اسلام آمد
خدای تعالی از این معنی آیتی فرستاد و فرمود که در رسول علیه السلام برین تدبیر کرد و فرمود
را بلی بود نام او صمصم چون خبر یافتی که کسی را دختری آمده است چند شتر بدید فرستادی
تا آن دختر زنده در گور نکند آنکه گفت بلایم نیست که آن را که بگری باز پسین
ایمان خاوند مثل به است یعنی صفت بد است و آن حاجت است نوزند و شهورت آنکه نوزند
نزد خدای باشد یا و چه اگر مایند باشد بکشد از ترس و ویشی و آنکه کسی که کافر باشد
در روز عتبت کند رسول علیه السلام گفت ان الکفر الکبیر ان تجعل لله انداد و هو
خلقت ثم تعبد ولدك خشية ان ياكل محلك ثم ان توفى بحيلة جارك بزرگترین
کنایه های کبر است که خدا را بهمتی بدید کنی و آفرید کار خود را چگونه توان
گفت که همتای است دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خونند دیگر آنکه باز
همسایه خود را بکشی بزرگترین کنایه اینست آنکه گفت و لله المثل الا انی و بجز این است
صفت عالیه که انصاف الهی است و استغنا از حق و فرزند و خدات عزیز و بی
همتا و محکم کار و لای یواخذ الله الناس بظلمهم ما تولى الله عنهم من ذل و لا یجوز
والکن یؤخروهم الى اجل مسعی لما ذال جاء اجلهم لا یستأجرون ساعة و لا یستقیدون
و یجعلون لله بایک هوی و تصیف الیستهم الکذب ان لهم انحصی لاجرم ان لهم الساد
و انهم متفکر طوب و اگر از انستی که خدای تعالی مردمان را بگریز و موافقه
کردی بسبب ظلم و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیچ رفته و بجهنم د با گودی همه
را هلاک کردی بشوی ظلم ظالمان و معصیت عاصیان و لکن بفضل و کرم خود تا خیر
میکند و مهلت میدهد تا بوقت نام زد و آن منتهای اجل و اعمار ایشان باشد چون وقت
آید هیچ تاخیر نرود و یک ساعت باز پس نماند و یجعلون لله و میکند خدا را آنچه کاره
میدارند از دختران یعنی آنچه بخود می پسندند بخدای می پسندند و بوی حواله میکنند و تصیف
الیستهم الکذب و زبانها ایشان صفت دروغ میکنند یعنی دروغ میگویند و آن است
که گفت که اگر این که میگوید راست ما را بدست باشد و گفت اندام را دست
که گفت اند ایشان که ما را پسرانند و خدا را دختران چون ایشان با خود تقدیر کردند که
بدست ما راست خدای گفت حقاً انش و دروغ ایشان را است و ایشان بدستاب

توفی

به دروغ روند این عباس گفت منیبون ایشان را در دروغ و فراموش کنند و گذشت مقدمه
الی انما ایشان را فراموش و در بد و پیش از همه به دروغ برین تا الله لغد از سلسله
الی ان من قبلک فزین لهم الشطان اعمالهم فهو و لیسهم الیوم
و لیسهم عذاب الیم و ما ازلنا علیک الکتاب الا لیسین لهم
الذی اخلقوا فیهم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و الله
انزل من السماء ماء فاحیای به الارض بعد موتها ان فی ذلک
لایة لقوم یسمعون خدای که ما فرستادیم پیغمبر را که پیش از تو بود و جنات
ترا فرستادیم بایشان شیطان اعمال و کردار ایشان پاد است تا بدان اصرار کردند و
بر پیغمبران ایمان نیاوردند و از شیطان و الی بار ایشانست و بایشان متولی کار ایشان
آنچه می فرماید آن میکنند و مرا و باین مشرکان قریش اند ایشان را است عذاب و درون کار
آخوت و ما اقولک و فرستادیم ما بقی کتاب را یعنی قرآنا الا برای آن تا بیان کنی و روشن
کره ای ایشان را آنچه در خلاف کرده اند از حشر و مشرودین و احکام و حلال و حرام و تا
بدایق باشد و رحمتی که و بی مومنان را و الله انزل و خدای فرستاد از آسمان آبی
یعنی آب باران و زنده کرد و اندیخ و زمین را پس از آنکه مرده بود یعنی خشک و بی نبات
بدستی که درین فعل که بیان کرده شد آیت و دلالتی است که و بی را که بشنود و ایشان
کنند و ان لکم فی الانعام لغیرة تسقیکم متانی تطوبیه
من بین ثمرت و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین و بین ثمرات
الحیل و الا عذاب یخذون منه سکر و رزقا حسنا ان فی
ذلک لایة لکم لعلکم تعقلون حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بنده که تا ناسبت و پرا یا داری
و شکرت نعمت و ی گویند تا آن نعمت پاینده و زیادت کرد تا در آن نظر دارند که کنند و از انقباض
بیرت گفت شمار درین چهار پایان از شتر و گاو و کوسند عجزی است و دلالتی است بر کمال قدره
خدای و آن است که از میان سرکین شکب و خون شیر می آفریند و از میان آن هر دو می آورد
چنانکه خون شیر را بکین می کرد و سرکین بوی و طعام او بر بان می آورد و قدرت خویش
ایشان را نگاه میداد و و تا بیکدیگر آمیخته می کرد و چنانکه گفت تسقیکم ما میدهم شمار آنچه در
شکم هر یک از این چهار پایان است از میان سرکین شکب و خون شیر پاکیزه و خالص و کورنده مر
آست مانند کافران بوی سرکین و نه رنگ خون عید الله عباس گفت جبار پای چون علف
خورد و در شکم او قرار گیرد و سرکین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان پس قدیم تعالی دیگر
برین مسلط کرد و اند تا این هر سه را قسمت کند و خوراک را بکافران فرستد و شیر را به پستان و سرکین

للقوم

در شکر رب کند و همین شکران بخوبی میدهم شمار از میوه های درختان و انگور و بیکری و سی
سازید از آنجه ازین درختان حاصل میشود و سکر آنرا بنوعی میکنید یعنی خمر و زقا
حسن آنرا و روزی نیکو یعنی حلال از سکر که در و شباب و الهی از عبد الله عباس بود
که در سکر بنفشه ماست گفت که رسول عیدالکنت است که خمر آن بود که از انگور کبریه
و سکر از خمر ماست و تبع از انکه بین و مرز از جامه رس و غیره اندکند و من که رسوالم نمی بینم
شمار از هر چه مستی آرد ابو عبیده گفت سکر طعم باشد آن فی ذلک بدستی که درین آیتی
است که روی عاقبت آنرا **وَ أَفْجَى رَيْكَ إِلَى الْحَلِّ أَنْ اخْتَلَى مِنْ الْجِبَالِ**
يُقُو ثَاوِينَ الشَّجَرِ وَ جَمَاعَةً شُونَ ثُمَّ كَلَى مِنْ كَلَى الثَّمَرَاتِ
فَأَسْلَكَ سَبِيلَ رَبِّكَ ذَلِكَ يَنْخُجُ مِنْ بَطْنِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رِيَّتْكُمْ ثُمَّ يَمُوتُ بَعْضُكُمْ إِلَى آذُنِ
الْعَصَى لِكَيْلَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمِ شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
خدای تو ای محمد و پیغمبر و الهام داد ز بنور انکهین را از که چنانکه سازید و جای گیرید و از
درختان و آنچه از آنجا بر جفته نمید یعنی کدو آنکه و بر او نموده و الهام داد که بخور از هر میوه که خواهی
پاکیزه و شکر و خوش بوی و خوش طعم و چون خورده باشی تا شکرایی بر ایهایی خدای خود
بود و آن را هم که ترا الهام کرده است و تعلیم داده در عمل انکهین یا برود و در ایهها که خدای ترا
نموده است با خاتمانی تو پس از آنکه از تو میوه یا خورده و شکر و قیاس بر گرفته باشی که را بر تو
سمت نیاید و دشوار و گمراه نشوی و بر تو آسان باشد و درام کرده آنرا یا برود و در حالی که
مطیع و متقاد باشی مرا از آنکه ترا فرموده اند آنکه گفت بخور و از میوهها شکران بختی
الوانه از شکر او بیرون می آید شرباب که ناگون از سفید و سرخ و زرد و در و شفاست و مراد
در حیرت که مردی نیز دیک رسول آمد گفت یا رسول الله برادر دم از در دشتی می نالید
گفت برو انکهینش و به برمت و او را انکهین داد و باز آمد و گفت یا رسول الله دادم سوخته
نداشت گفت برو انکهینش و ده صدق الله و کذب بطن اخیک خدای راست گفت
و شکر او دروغ بر نیت و انکهینش داد شفا و او عبد الله مسعود گفت الفصل
شفا الناس و القرآن شفا لما فی الصدور غسل شغای مرد ماست و قرآن داروی
و لهاست یعنی از شک و شبهه هم او گفت علیکم بالشفا بین القرآن و العسل
ان فی ذلک بدستی که درین که گفته شد آیتی و دلالتی است که روی را که تفکر و اندیشه
کنند آنکه گفت **وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ** و خدای پیا فرید شما را پس و قادر و و جان بر دارد و

بعضی

بعضی را بطعن و است و بعضی به پیری و بعضی بگذارد و تا فرومایه ترین عمری و آن غایت
پیرست که خوف و قزوت شود و بعضی گفته اند هفتاد ساله باشد اصبحین باشد از
امیرالمومنین روایت کرد که هفتاد و پنج ساله باشد لکن لا یعلم تا باز بهمان حالت شود
که اول بوده باشد و دیگر حفظ و فعلش نماند و این لازم عاقبت است یعنی عاقبت چنان
شود که بعد از وانش هیچ چیزی نماند بحقیقت و خدای تعالی داناست و تواناست
وَ اللَّهُ فَفَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْوَرَقِ فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا مِنْ آدَمَ
بِرَزَقِهِمْ عَلَى مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَهُمْ بِسُوءِ الْقِسْمِ أَكْثَرُ خِلَافٍ
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْزَلِكُمْ
بَیِّنًا وَ خَفِيَ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ وَ
بَيَّنَّ لِلَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ حق تعالی چنان تفاوت از رزاق بندگان کرده است
بموجب مصالح ایشان آنرا که روزی فراخت یا تنگ صلاح او در است چنانکه فرموده و لکن
الرزق لعیاده ليعفوا في الأرض ولكن ينزل بقدر ما يشاء و میگوید که خدای تعالی
تفضیل نهاد و بعضی را از شارب بعضی در رزق و روزی یکی را کمتر داد و یکی را بیشتر آنرا که بیشتر است
روزی کند بر بندگان و ممالیک خویش آنچه فاضلت از روزی ایشان تا ممالیک و زیر دستان
ایشان درین باب بایشان برابر شوند و این روانی و اندک و در و امی دارند انصاف و طواغیت
را در عبادت با خدای برابر داشتن و گفته اند ما تو بیخ و مذمت خواجگاست و آن است
که از ایشان خواسته است که آنچه فاضلت از ایشان بممالیک و زیر دستان خود دهند
تا در آن ایشان با هم یکسان باشند چنانکه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که او گفت ان ما هم اخوانکم فاکسوهم ما تلبسون و اطعموهم ما تطعمون ایشان
برادران شما اند از آنچه شما می پوشید و از آنچه میخورید ایشان را در پوشش و خوردن و بختی و بختی
این سخن شنیده اند از او و او را بندگان خود چون از او رده او خود کرده اندند حق تعالی فرموده **فَالَّذِينَ**
فَضَّلُوا مِنْ آدَمَ آنکه ایشان را از مال فضل دادند و رزق و روزی خویش بانبندگان و بندگان تا
ایشان در آن یکسان باشند آنکه فرموده که بی ایشان نعمت خدا بر انکار می کنند و عبد الله عباس
گفت آیت در ترسیان بر آن آمده که ایشان گفته المسح بین الله حق تعالی آیت فرستاد و رسول
مثل که ایشان با من در عبادت و شکر یکسانند و از خود و روزی شریک روانی دارند چنانکه
در آیتی **وَ رَزَقْنَاكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ**
شکر و انچه از شما تمنا کنید فاشتم فیو سو و الله جعل لکم و خدای بکرد و پیا فرید برای
شما هم از نفس شما زانی تا جفت شما باشند و شمار از انان پسران و نوادگان باشند و برای ان تخصیص

پسان کرد که ایشان به پسران شما مان بود و گفتند اندر حقه و اما دانند و زور قلم و شمار روزی
داد از طعامهای پاک و خدای و خوشی ای بیاطل که بتان و شیا طیبند ایمان می آورند و بخت خدای
که رسولت و اسلام و قرآن کا فری شوند و گفته اند مرا و باطل شیطان است که ایشان را به بجزیه میاچ
و وصیله فرمود و بخت الله میا حاست که خدای تعالی میاچ کرده و یَعْبُدُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ
اللَّهُ تَعَالَى إِلَهُكُمْ إِنَّكُمْ لَرِثَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا تَسْطِيعُونَ
فَلَا تَنْظُرُوا إِلَيْهِ الْإِنَّمَالِ إِنَّ اللَّهَ يُعْلِمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
می پرستند بدون خدای آنرا که مالک نشود و شود اند ایشان را و زوی و او را یعنی هیچ روزی شوند
و او ایشان را و نه بداند که و نه بسیار پس مر خدا بر اشل مژند و مانند میا و رید و او را یکی و ایندی
مثل و مانند که خدای من دانند آنچه شما بکنید بران باز خواست کند و عقاب فرماید و شما بنیدانان
سبب نقره اندیش بکنید ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى
شَيْءٍ وَمِنْ رِزْقِ رَبِّهِ قَلِيلًا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ فَاتَّخَذَ أَهْلٌ
يَسْتَوُونَ الْحَمْدَ بَيْنَهُمْ أَكْثَرُ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خدای مثل زد و دهستانی
بدید که در بند و درم فریده که او قادر نباشد بر هیچ چیز از آنکه و بسیار مالک خود نباشد و مالک
تفرقات خویش و بانگس که ما و او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و از آنقدر میکند در سر و سر
و آشکارا و نه آن بنده بی مالی و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشد یعنی نباشد و چون ایشان
یکسان نباشند میان بتان سنگین و میان خدای تعالی چگونه و رعایا و مت یکسان باشند چون حجت
برایشان ثابت شد گفت الحمد لله شک و سپاس خدا بر است جل جلاله از آنکه این اصنام سخنی
هیچ حد و شأن نباشد سپاس بر حقیقت خدا بر است الله گفت که بشنیدین ایشان ندانند
از آنکه بگویند و ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ
عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي
هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا أُنْمِرُ السَّاعَةِ الْأَكْمَرُ أَهْوَى أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الله مثل زد و گفت خدای تعالی مثل زد به و مردی که کنگ
که قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجز و مدبری باشد که و بال و کران باشد بر مول و پسر و خویش
هر یک که و مرا فرستد چون باز آید هیچ خیر و نیکویی نیارد از مدبری و دخوسی خود و دیگر بر که او زبان
آور و نصیح بود کافی در کار اهل یقین است هیچ یکسان باشند آن کنگ عاجز بی زبان و او را عالم
و او تاب و معطل و عدل کند و بر عدل باشد و مرد ما را میبدل فرماید او برادر است باشد و این مثل است
که خدا زد و اصنام بی حیات و بی قدرت و علم را با خود که قادری بی آلت و بی آفت و علی بر کمال

والمغنیة

و گفته اند که مثل مؤمن و کافر است عطا گشت آیت در ای خلف آمد و جز از عبد المطلب الکنت
و لِلَّهِ عِلَّتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخَدَّائِ اسْمَانَا وَزَمِينِنَا وَكَارِ قِيَامَتِ در سرعت
نست الا چنانکه یکی چشم بر هم زد و یانزد یکسر و زد و تر ازین باشد که قیامت بر تریز و مر و کلا
زنده کردا شد و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزد یک خدای همان پیش نیست که کسی چشم
بر هم زدند و اگر چه روزگار دراز باشد بنسبت با خلتان و خدای تعالی بر همه جزئی قاور و تواناست
تو الله که در مقدار آنکه چشم بر هم زنده قیامت ظاهر کردا شد و الله أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ الْمَكْرُورَ إِلَى الظَّالِمِ سُخْرِي رَبِّ فِي حَقِّ السَّمَاءِ بِأَيِّكُمْ هُنَّ
إِنَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ خدای تعالی شمارا پرور
آور و از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستید برای آنکه شمارا در آن وقت هیچ عقلی و علی
نبود تا حق منعمی که شمارا در شکم مادران پانزیده آید و خدای تعالی شمارا گوش داد تا بشنید
و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید باشد که شکر نیست خدا بجای آید آنکه عیب فرمود بر
نظر کردن و گفت ای نمی گویند برین مرغان مسخر در میان آسمان و زمین می پرند ایشان را و میان
هو النجاء نمی داد و الا خدای که قادر است بر اساک ایشان و آنک ایشان را آلتی داد که در میان
آسمان با یسند برستی که آیتی و دلالتی هست در بریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت آفرید کار
قدیمی را که بخدای ایمان آورند وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا
وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ
وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَادِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارُهَا أَفَانَا وَمَتَاعًا
لِلْحَيَاتِ وَ خدای کرد برای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر و جوب و خشت
و سنگ و او غیر آن و از پوست چهار پایان خانه کرد و شمارا سبک یعنی خیمه و قراگاه از پوست
و پشم روز سفر کردن و روز اقامت کردن و بایستادن که بر شما سبک باشد بدون آن با خود
هر یک که و دید از سرای با سرای دیگر نقل توانید کردن و بگوید بران شما از پشم کوسند و موی بز
پشم شتر قماش و متاعی که بآن تمتع گیرید تا روز کاری یعنی ایام حیات تا بوقت وفات و گفت
تا آنکه که گذشت و از کار چفتند وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ
وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ لَكُمْ مِنْهَا سَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَمَا تَتْلُوا مِنْ أَلْفَاظٍ الْمِيتَةِ يُغْفَرُونَ
نِعْمَةً اللَّهُ ثُمَّ يَنْفِرُ فِيهَا وَ أَكْثَرُ لَهُمُ الْكَافِرُونَ

خداوند تعالی بگوید برای شما از این دنیا و آخرت و درختان و آینه و دریاها و آن ششصد و خود را از
سر ما که ما را از کوهها پوشیده کرد که در بر آن از سر ما که پوشیده کردید و بگردانید و از برای
شما از پند و گفتن و غیر آن هر هنر که شما را نگاه دارد از سر ما که ما را بپوشاید و دیگر که نگاه دارد شما
را در کار و از آن زرد و جو شدن که تیر و تیغ و نیزه را دفع کند که خدای تعالی این بر حسب عاده
از شما که خلق گفت است از خلق بعضی صحرا نشین باشند در کرم سیرابان را سبب پناه
باید از حیمه و غیر آن بعضی در کوهستان نشینند در سرد میر و ایشان را خاها باید و چوب و گل
و غارها و صفتها باید تا از آن سر ما سلامت یابد و بعضی همیشه در کار و زاهد باشند ایشان را
بسی باید که دفع تیر کند حق تعالی باینده کار این همه نعمت کرد بهنجین تمام کرد نعمت خود را
بر شما تا بر خود ابر شود و تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها بمنج خود ایمان آورید و کردن نصیحت
فرمان او را فایده نگوئید پس اگر بر کوه اندازد از توای محمد و از فرمان تو عدول کند بر تو هیچ تاوانی
نیست تو رسولی بر تو و ساندن پیوسته است پیغام و رسالت را آنکه گفت یزید بن عمر بن خطاب
و می دانند نعمت خدا را که ذکر آن کرده از آنجا که اعتراف می آدم که این همه از خداست
و آنکه از آنجا که میگویند از آنجا که غیر خوار می پرسند سدی گفت مراد باین نعمت رسولست
که او را می شناسند و با او ایمان می آورند و بیشترین ایشان کافر اند چنانکه گفت مراد این
نعمتهاست که درین سوره بشیر ایشان را نگاه کرد و نگذاشت این خود ما را است بعضی مورو
و بعضی مکتب **وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا** اتم **لَا يُفُوتُ**
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا لَهُمْ يَسْتَعْتَبُونَ و **إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا**
يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ و **إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ**
قَالُوا أَوْشَكُنَا هَؤُلَاءِ أَلَّا نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَكُنَّا تَارِكِينَ و **وَاللَّهُ يَوْمَ يَكْفُرُ**
بِأَنفُسِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ یا دکن ای محمد و زنی که ما را عجزیم از
بر امتی گواهی را پیغمبر و امام آن امت را تا گواهی دهد بگو و ایمان ایشان پس ایشان را دستگیر
نمهند یعنی آن کافر از آن عذری خواهند یعنی ایشان را عذری نباشد تا عذر خواهند و **لَا هُمْ**
يَسْتَعْتَبُونَ و از ایشان طلب رضا و خوشنودی خدای نکند بگویند ایشان را که رضای خدای
خود حاصل کنند برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و آن دلیلست بر بطلان مذمب بخارا و گفت
که در قیامت خلقان مکلف باشند آنکه گفت **وَأَذِذْ لِي الْيَوْمَ طَعَامِي** و **وَاللَّهُ يَوْمَ يَكْفُرُ**
پنداند آنکه ظلم کرد و در عذاب خواهد بود یعنی روزی را معاینه پندند پس از آنکه بخیر بشنید باشند عذاب
را از ایشان سبک کند و ایشان را هیچ دمان و مملکت نهند چون پندند مشرکان و بیت پرستان ایشان را

یعنی

خود را

خود را یعنی بتان که عبادت ایشان نکرده باشند بگویند یا خدایا اینان را از این دنیا و آخرت تو را
ایشان را خدایانده ایم و بدو تو بیعت پرستیده ایم آن بتان تو معبود این جواب دهند و خدای تعالی
ایشان را بسختی در آورد تا بگویند شما دروغ میگوید ما شما را دعوت نکردیم و با عبادت خود و نحو اعظم
و **وَاللَّهُ إِلَى اللَّهِ** و پند از این کار آن خدای است سلام و کردن نهادن یعنی مطیع و مستقاد شوند
بعد از آنکه در دنیا اسلام نیارند و مطیع بنودند چنان روز علم ضروری شود و چیزها عیان گردد
و کم شود در ایشان آنچه در دنیا افترا می کردند از دعوی کردن خدای بتان و امید شفاعت ایشان
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَلُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ **إِذْ نَاهَى اللَّهُ تَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا**
يَعْلَمُونَ و **وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا**
بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَتَرَى لَنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ
وَحَدِّك وَرَحْمَةِ رَبِّكَ لِلْمُسْلِمِينَ و آنکه کافر شدند و مردمان از راه شرع
و طریقت آن منع کردند و ایشان را عذاب بر عذاب پیغمبر ایم و رنج بر سر رنج نیم عذابی برای آنکه کافروند
و دیگر برای آنکه دیگر از آن اسلام بگردانیدند و منع کردند مسیحید چه گفت این عذاب ما را می و گزافه
باشند بگویند ایشان چند شری باشند یک رنج که بر چند جمل سال در آن باقی باشد این عذاب ایشان را
بسبب آن باشند که بت و کرده اند و این ضاه آن بود که مردم را از اسلام و ایمان منع کردند آنکه گفت
وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یا دکن ای محمد آنرا که ما را باینکه انیم در امر حق گواهی برایش
گواهی دهند و ترا پیغمبر ما برایشان گواهی بمانی و گواهی دهی یا بگویند باشند **وَتَرَى لَنَا عَلَيْكَ** و یا
بر تو کتاب فرستادیم بیان بلایع و تمام جمله کارهای دینی هیچ نباشد تا قرآن بیان آن نکرده باشد یا بعضی
پیغمبر کرده باشند بیان آن که مانی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدای و امامان معصوم
راجع است و جدی این کتاب یعنی بیانی و دجائی و رحمتی است و بشارتی مسلمانان را که خدا را
کردن نهند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** و ایشان خدای عز و جل و شاهی
عَنِ الْغَشَاةِ و **وَالْمُتَكِرِّرِ الْبَيْتِ** **يُحَاطُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**
خدای بتبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و راستی و انصاف بپردازند و نیکی بکردن
و ای از عباد الله عیاس و وایت کرد که عدل ای ترجید است و احسان او را و فرایض و برود
و دیگر عدل گفتار و لایم الا الله است و احسان اخلاص بجای آوردن در و و گفته اند العدل
فی الافعال و الاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در قول محسن و میفرماید
بمطاع و ادن خویشان و نیکی بکردن با ایشان و باز میداد از زشتی و ناشایست و ستم
کاری کردن و پشیمانی کردن این عیاس گفت مراد و تشاه زمانست و متکرر آنکه در شریعت
اسلام نشانند آنرا و بی کبر و ظلم است **يُحَاطُكُمْ** پند میدهند شما را تا باشد که شما پند گیرید

شهرین جوشب گشت از عید الله عباس شنیدم که روزی رسول علیه السلام در سایه کعبه نشسته بود عثمان مطلقون بر و بگذشت او بنو زبایان بنیاد کرده بود رسول گفت بیا و پیشین بنیاد و برابر رسول بنشست و با رسول حدیث می کرد رسول علیه السلام چشم در آسمان زد و نگریه و چشم بر زمین فرو می آورد و می نگریست تا باری نب دست راست آنکه روی باغیان بود همچون کسی که گوش با محن کسی کند و سر بر چنان شد چون کسی را که چیزی را مستقیم باشد آنکه چشم در آسمان زد چون کسی که از پس چیزی نگرود ساعتی نیک آنکه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مطلقون گفت ای محمد بن یا نبی بنی اسرائیل که هرگز ندیده ام که چنین کردی این چه بود رسول علیه السلام گفت که رسول خدا من آمد و پیغام آورد مرا از خدای گفت چه پیغام آورد و گفت این آیت آورد اِنَّ اللّٰهَ يَاجِبُ الْعَدْلَ وَالْاِحْسَانَ الْاَيُّهُ عَمَّا مَنظُوعُونَ كُنْتُ اَزَانِ وَ زِلْيَانِ وَ دَلِ مِنْ قَوَارِكُفْتِ وَ مِنْ رَسُوْلٍ رَا دَوَسْتِ وَ اسْتَمِعْ اَمْرَ بَعْدِ لِي بِرَسُوْلٍ وَ جَوْبَتِ وَ اَمْرَ بَاجَانِ بِرَسُوْلٍ نَبِ وَ دَر تَقْرِيرِ اَمِلْ بَيْتِ اسْتِ كَرَادِ بَذِي الْقُرْبَى اَمِلْ بَيْتِ رَسُوْلَتِ وَ اِيْتَادِ اَنْ خَمْسَ اَنْجَا كُنْتُ وَ اِنَّ لِيْكَ خَمْسَةَ وَ اَللّٰهُ رَسُوْلُ دَلِيْ دِي الْقُرْبَى وَ كُنْتُ اَنْفَاشَ مَعْصِيَتِي وَ دَر دَاخِرِ كُنْتُ كَلَامِ شُودِ وَ مَكْرَ مَعْصِيَتِي وَ دَر دَاخِرِ كُنْتُ بَرِيكَتِ اَنْ بَارِ اِيْشَانِ وَ اَجِبْ بُوْدِ كَزَانِ نَبِي كُنْتُ قَا وَ قَوَا يَعْقِدُ اللّٰهُ اِذَا اَعَا هَدِيْتُمْ وَ لَا تَقْضُوْا الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَكْيِدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَيْلًا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَقْعَلُونَ خدای تعالی امر کرده و گفته است و فاعلمند بان عهده که با خدا کرده اید چون عهده کردی با خدای بان عهده و فاعلمند و خلافت آن میکنند و سوگند و امشکنند پس از آنکه استوار کرده باشید بنی است از مقتضی عهده و فاعلمند سوگند الایه قتی که نزد معصیت باشد اگر وفای آن واجب نبود بلکه خلاف آن لازم باشد قَدْ جَعَلْتُمْ اللّٰهَ وَ حَالِ اَنْتَ كَشَا خدای بر خود کفیل و پابند آن کرده اید و بان و فاعلمند بعضی معصیان گفتند آیت برانان آمد که با رسول بیعت کردند و خدای فرمود استوار که و فاعلمند وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِي نَقَضَتْ عَهْدَ لَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْتُمْ كَا كَا تَخَذُوْنَ اِيْمَانَكُمْ وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِي اَنْتُمْ كُوْنُوْا اَمَّةً هِيَ اَزْ بَا حِيْنَ اَمَّةٍ اَعْمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِمَا وَلِيْتُمْ مِنْكُمْ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كَسَبْتُمْ مِنْهُ خَتْلُفُوْنَ مَبَاشِيْدِ جَوْنِ اَنْ زَنَ كَرِ مِيْكَانِ خُودِ رَا تَابِ بَا زَوَا دِيْسِ اَزْ اَنْكِهَ حَكَمِ كُودِهَ بُوْدِ وَ قُوْلِيْ كُوْدِهَ اَنْدِيْدِهَ كُلِّيْ وَ مَقَابِلِ كُنْتُ اِيْنَ رُفِيْ بُوْدِ كَمُ جُودِ اَزْ قَرَشِيْ كِهَ اَوْرَادِ رُفِيْطِ بَيْتِ عَرْدِ كُنْتُ دِيْ وَ كِيْ سَاخْتِ بُوْدِ سَقَا دِيْ كُنْتُ اَرَشِ وَ بَا دَرِيْسِهَ بَرَكِ دَر مَوِيْ كُودِهَ مَوِيْ وَ پَشِمِ رَشْتِيْ بَا نِ اَزْ اَعَا دِ تَا لَاقِ اَرْشِيْ وَ جَوْنِ نَا زِ پَشِيْمِ شَدِيْ بَر مَوِيْ تَا اَنْجِهَ رَشْتِ بُوْدِيْ اَو وِ رَسْتَارِ اَو تَابِ بَا زِ اَدْنِيْ وَ اِيْنَ خُوِيْ وَ عَاوَدِ اَو بُوْدِ خدای تعالی مثل زده انا را که عهده و سوگند به بنده تدوین کنند بآن

زنی

وَن تَخَذُوْنَ فَرَا حِيْ كَرِهَ سُو كُنْتُ اَنْ خُودِ مَادْ خَلِيْ وَ خِيَانَتِيْ وَ رَمِيَانِ خُوشِيْشِ وَ دَخَلِ جُزِيْ بَاشَدِ كُودِ مِيْكَانِ كَارِيْ بَرِيْدِ بَر وَ جَا فُسَادِ وَ دَخَلِ سِرْ وَ بَاطِنِ بَاشَدِ حَقِّ تَعَالَى وَ صَفِّ حَالِ اِيْشَانِ كُوْدِ سُو كُنْتُ دَر بَسْتِ وَ زِيَانِ اَقْرَا كُنْتُ اَنْكِهَ خِلَافِ اَنْ وَ دَر دَلِ دَارِ نَكِهَ بَر زَبَانِ رَا نَدِ اَنْ تَكُوْنُ اَمَّةً هِيَ اَزْ دِيْ حِيْنَ اَمَّةً بِيْ اِيْ اَنْكِهَ كُوْدِ بِيْ اَقْرَوْنِ تَر وَ پَشْتَر اَزْ كُوْدِ بِيْ بَاشَدِ خدای تعالی شمارا برین ابتلا امتحان میکند که چون با جماعتی عهده کنید جماعتی دیگر بپایند بهتر و بیشتر از ایشان دل شما ساطع کند و کوبد کاشکی عهده با ایشان بودی و این آیت در حق جماعتی که با او عهده کردی و چون قریب را دیدند که پیش رو و در عهده و سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت اَمَّا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ خدای شمارا بپایان مودت و سبب زیادتی و کثرت قریبش و اندکی مومنان را بیکدیگر که بعد از خدای و فنا خواهد کرد و بانه آنکه پس از تنبیه و عهده گفت خدای تعالی بپایان کند بران شمار روز قیامت اَجِبْ دَرِ خِلَافِ مِيْكَنْدِ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اَمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ فُضِّلَ مِنْ بَيْنِ اُمَّةٍ وَ خُذُوْا مِنْ بَيْنِهِمْ اِيْمَانًا وَ اَلْتَقُوا عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ وَ لَا تَخِذُوْا الْاِيْمَانَ كُمْ وَ خِلَافَكُمْ قَبُوْلُكُمْ قَدْ كُنْتُمْ بَيْنَهُمْ تَهَامًا وَ تَذَوُقُوا السَّوْءَ بِمَا صَدَقْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و اگر خدای خواستی تو و قرش را بیک آیت و یک ملت کوه اندیدی و همه را با بان و اسلام فرمودی و در میان ایشان خلاف بودی همه بیک مقال و یک گفتار بودی چنانکه فرمود وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ عَلَى الْبَدْيِ وَ لَكِنْ اضْطَلَّ كُنْتُ مَجْذُلَانِ بِاَرْطِقِ حَكْمِ بِرَضَلَالِ يَابِسْتِ سِيْمِهَ بَرِيْكَرِ اِيْ اَزْ اَوْبَسْتِ دَر اَقْرَ وَ هِدَايَتِ كُنْتُ دَر اَهْ نَمَا يَدِ بَا نَوَاعِ الطَّافِ وَ مَكْنِيْنَ اَنْ اَكِهَ خَوَا هِدِ وَ كَشْتُوْا وَ هَر اَيْتِهَ بَر رَسْنِدِ شَمَارَا اِذَا جَعَلُ كُودِهَ بَاشَدِ رُوزِ قِيَامَتِ اَكِهَ مَنِيْ كُوْدِ اَزْ سُو كُنْتُ خُورْدَنِ وَ دَر سُو كُنْتُ خِيَانَتِ كُوْدِ وَ دَر مَوِيْ سُو كُنْتُ خُورْدَنِ وَ كُنْتُ لَا تَخْذُوْا وَ اَمْرَ اَمْكِرِيْهِ وَ مَكْرَ اَيْنِدِ سُو كُنْتُ اَنْ خُودِ رَا غَلِيْ وَ خِيَانَتِيْ وَ مَكْرِيْ وَ رَمِيَانِ شَمَارَا كِهَ سُو كُنْتُ خُورْدِ اَكِهِيْ بِرِشَا اَعْتَا كُنْتُ اَزْ مَكْرَ وَ غَوَا بِلِ شَمَارَا اِيْمَانِ كُودِ اَلْاَنْ سُو كُنْتُ رَا خِلَافِ كُنْتُ وَ عَهْدِ بَر كُنْتُ قَبُوْلُكُمْ قَدْ كُنْتُمْ بَيْنَهُمْ تَهَامًا اِنْ اَكِهَ بَلْعَزَوِ قَدِيْ اَزْ اِيْمَانِ وَ طَرِيقِ حَقِّ وَ بِيْشَدِ بَرِيْ دَا وِ بَر كُنْتُ عَذَابِ خدای بپایان که بپسندید از خدای و دیگر از بکر و اینه و شرا عهده ای بزرگ باشد و رنجی عظیم یعنی سوگند بدروع بخورید و در عهده خیانت میکنید که معصیت افشید و هلاک شوید از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رواست که این آیت در ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام و بیعت او است چون رسول علیه السلام ایشان را فرمود که سجدوا علیه بامره المومنین سلام کنید بر وی بپای مومنان وَ لَا تَشْرُقُوا يَعْقِدُ اللّٰهُ قَلْبًا قَلِيْلًا اَعْمَا عَزَّ اللّٰهُ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَقْسُوْنَ مَا عَشَدَكُمْ يَنْتَدُوْا مَا عَشَدَ اللّٰهُ بَاقِي وَ لَتَخْرِقَنَّ الدِّيْنَ صَبُوْا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ

مژده شد عهد خدا بر او بدل مکنید بیهای اندک از دنیا و حطام دنیا و است دنیا که متاع دنیا و ریاست
باقی نباشد دنیا برود و نجات و وبال عهد شکستن باشد آنچه نزد یک خداست از ثواب اختیار
کنید که آن بهتر است شمارا اگر بداند که چه مقدار ثواب و وقت ثواب خدا برین که شما اختیار
کرده اید از حطام دنیا آنکه خود پنهان کرد و گفت آنچه نزد یک شماست نیست مشوره و بگذرد و بود
برسد و آنچه نزد یک خداست از ثواب و نعمت بهشت باقی و جاود ماند و لکن یزید الدین صکر و
و برآیند ما بر او هم انکسالی که بعد و بیعت و فاکند و خبر کنند و بیعت نشکنند و ایشان
با ایشان و هم بر یکترین و بهترین آنچه کرده باشند در ثواب خدای بر حال بهتر باشد و بیعت از عمل
ایشان **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْجَىٰ نَفْسًا مِنْ غَيْرِهِ فَلَا يُبْطِلُهَا شَيْءٌ**
طَبِيعَةً وَلَا يَجْزِيهِمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و اذ اقرأت القرآن
فأنت تعد بالذم من الشیطان الرجیم ان الله لیس له سلطان علی الذین امنوا
و علی ربهم یوقنون انما سلطان الله علی الذین یؤمنون و الذین هم به
مشکونون هر که عمل صالح کند و که در نیک اندر داند و زمان و او مومن باشد و او را
زنده داریم و زندگانی در بهیم خوش با حیل و طبعه کند حیات طبعه چیست سعید چه گفت
و صبی گفت که روزی حلالست برای آنکه مرد در دنیا و آخرت در راحت باشد و از عقوبت
او این باشد زمین و سبب گفت قناعت متاعل بن حیاء گفت العیش فی طاعة الله
زنده گان نیست در طاعت خدای ضحاک گفت هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگر چه درویش باشد
زنده گانی او خوش باشد و هرا و فاسق باشد و عمل صالح کند زنده گانی او ناخوش باشد و اگر چه
توانا باشد محابد گفت هرا و زنده گانی بهشت است که زنده گانی جو در بهشت خوش نباشد و لکن
و هرا و بهیم ایشان از دنیا به نیکو ترین کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول این آیت آن
بود که جماعتی جو داند و ترسانان و بت پرستان بنشیند و هر یکی گفتند ما بهتر و فاضلتر خدا
تعالی این آیت در ستاد **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْجَىٰ نَفْسًا فَلَا يَزِيدُهَا الثَّوَابَ**
خطاب رسول راست و هر یک از امت و بر آگفت چون خوانی که قرآن خوانی پناه با خدای
و از دیوار نده و لغبت کرده این امر بر سبیل مذمت و دلیل اجماع چیز این مطلق گفت رسول
را ویدم که تا نیکو گفت الله اکبر کبر و الحمد لله کثیر او سبحان الله بکده و اصلا اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم من نعمة و نعمته و هجرة عبد الله مسعود گفت نفع شیطان کبر باشد و نفع
شعر باشد و هرا و دیوانگی باشد اگر خلاف کرده در وقت استعاذه جمودر علم گفتند پیش
از قرأت باشد ابو هریره گفت پس از قرأت باشد و این مذهب داود است تمسک
بظاهر قرآن در نماز آهسته باید گفت تا خیز باشد میان قرآن و جز قرآن و لفظ استعاذه

ایمن

اینست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار متواتر برین است زویش گفت بر عهد
مسعود خواندم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفت چنین مگوی چنین بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و رسول گفت من بر جبرئیل چنین خواندم و جبرئیل گفت من در لوح
محمود چنین دیدم ان الله لیس له سلطان علیه بدستی که امر و شان آنست که شیطان را هیچ
قوت و دستی نباشد بر آنکه ایمان آورد در بر خدای تعالی خود توکل و اعتماد کرد و بدست
او و قوت او بر آنان باشد که بوی تو لا کنند و بدستی نمایند و بر آنکه بخدای شرک آورند و
بسبب او با خدای انکار گیرند سفیان گفت او بعد کس را عمل شود که در بر معصیت در دست
او جز و مسوسه نباشد **وَ اِذَا بَدَأْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اَللَّهُ اَعْلَمُ**
بِمَا يُشِيرُكَ قَالُوا لَمَّا اَنْتَ مُفْتَرٍ لَّ اكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ لَرُكَّ
رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لَبِيتُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَدَىٰ وَ بَشَّرَ
لِلْمُسْلِمِينَ و چون ما بدل کنیم آیتی را بجای آیتی یعنی نسخ کنیم آیتی دیگر از روی
قرابت با از روی حکم و خدای عالم است و دانای تر باشد و در ایام آینده مفیده از او مستقبل دفع
کند و آن نفع را بگوید **قَالَ اَنْتَ كُوَيْدُ اِنْ كَاذِبٌ** که تو نیستی الا امر گفته این چه میگوی از خود
میگویی و ی بخیزی فرمودی و امر و خلاف آن سیف مایی خدای تعالی بر ایشان زد و گفت جنات
نیست که ایشان میگویند و سبب گفتن ایشان این سخن آنست که پیشتر ایشانان فیه اند
که این قرآن و حجت و نسخ احکام بر زمان خداست انکه فرمود که بگوی ای محمد این قرآن جبرئیل آورد
است از خدای تعالی بحق و صواب آیتی پس از آیتی بر حسب مصالح نا تأیید دارد و میماند آنچه
در قرآنست از خدای تعالی بحق و صواب آیتی پس از آیتی بر حسب مصالح نا تأیید دارد و میماند آنچه
بلطف و توفیق و تابد آیتی و لطیف و بشارت باشد مسلمانان بهشت **وَلَقَدْ نَعْلَمُ**
اَنْهُمْ يَقْعُلُونَ اِمَّا يَعْلَمُهُ سِرُّ لِسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ اَعْجَبِي وَ هَذَا
لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ اِنَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ سُونَ بآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمْ
اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اِنَّمَا يَنْتَوِي السَّكَذِبُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُونَ
بآيَاتِ اللَّهِ قَالُوا لَكَ هُمُ الْكَافِرُونَ خدای شاهد و تعالی رسول را
و خبر می دهد از این مشرکان در حق او گفته اند گفت ای محمد ما میدانیم که ایشان میگویند ترا که
محمدی ایشان قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم می دهد و بتی می آموزد تا باین بشر را خداست این میس
گفت مردی بود در مکه نام او بلعاده ترس بود و عجمی زبان رسول علیه السلام او را دعوت میکرد آدمی

آمد و چیزی نمی آموخت و وقتباز نزدیک او شدی مشرکان مکه گفتند این قرآن را بلعایم آنروز
خداوند تعالی این آیت فرستاد **فَرَأَيْنَا غُلَامًا مُّطَهَّرًا** بن عبد العزیز را بچای او مسلمان شد
بنزدیک رسول بسیار آمدی و از وی قرآن آموختی فریض گفتند محمد علیه السلام این قرآن از وی
می آموزد و عبد الله بن مسعود حضرت می گفت ما را داد و غلام بود اندامی عین المؤمنه یکی را بسیار گفتند
گفتند و یکی را جبار شمشیر کو بود و در مکه توریته و انجیل داشتند و خواندند و وقتها رسول
با ایشان بکشدشتی و قراة ایشان شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفتند که
گفتند سلمان فارسی بوی می آموزد و خدای تعالی برای ایشان رو کرده و گفت زبان انکس که تعلیم
قرآن بوی حواله می کند و اوصاف بچای است و این قرآن زبان عربی و هندی و روم و شش است لغت
عربست انکه حق تعالی خبر داد و گفت انانکه بخدای ایمان ندارند خدای ایشان را هدایت ندهد یعنی
لطف کند با ایشان لطفی که با مؤمنان کند چه اگر با ایشان کند ایشان را لطف بنیاد با حکم
کنند بعد از ایشان و ایشان را امتیازی نخواهد بود و ابراهیم است از اعدای دروغانک باشد
انکه گفت **إِنَّمَا يُفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ** بجهنمت افترا امان
گفتند و دروغ آنان گویند که بخدای ایمان ندارند و بتو که محمدی و ایشانند که دروغ را نمانند مؤمنان
از رسول علیه السلام روایت کردند که او گفت ای اکلم و الکذیب فانه عذاب الایمان دور باشد
از دروغ گفتن که دروغ گفتن از ایمان دور است عبد الله بن حماد گفت رسول را علیه السلام
گفتم مومن را نماند گفت باشد که کند گفت دروغی کند گفت باشد که کند گفت دروغ گوید گفت
إِنَّمَا يُفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ**
إِيمَانِهِ لَا كُفْرًا أَكْبَرُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ نَسِخَ الْكِتَابِ
صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَقَدْ آتَاهُ اللَّهُ لِقَاءَهُمْ أَلَمٌ **كَافِرِينَ**
افترا او دروغ انکسی گوید و کند که بخدای کافر شود پس از انکه ایمان آورده باشد یعنی افترا مؤمنان
نکنند کافران گفتند انکه استثنای او از ایشان کنی را که با کرام بر کفر دارند عبد الله عباس گفت
در شان عمار یا سر آمد که مشرکان مکه او را بکشد و پدرش و مادرش را حبس و صلیب و بلای داد
حباب و حامل را و ایشان را عذاب میکردند با انواع عذاب سمیه را در میان استرجه بستند و درین
از لطف تا فتنه و کفر بر سر او زده بر سرش می تا کور شد و میگفت خدایکست و پدرش را یا سر
هم در زیر عذاب بکشد و عمار چون جان دید گفت یا فوسوس مرا نیز چنان بکشد چنانکه مادر پدرم
را بکشد آنچه مشرکان را بایست گفت گلاوی که او در حق رسول علیه السلام بگوید بکشد تا او را بدادند
رسول را خبر دادند که عمار کافر شد گفت کلان عمار دایلی ایمان من فرقه الی قدمه و احتیاط الایمان
برده

برده و طبعی گفت از سر تا پای عمار پر از ایمانست و ایمان با گوشت و خون او آمیخت است عمار با نزدیک
رسول خدای رفت و گفت یا رسول الله شرمسارم از کلمه که نه با اختیار بلکه با کرام بر زبان من تفرشته
است رسول علیه السلام چشم عمار می سرزد و میگفت هیچ باک نیست اگر یکبار پیش آن حال گرفته بشوی
آنچه از تو خواهند بگو که بر تو هیچ جرمی نیست خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد **وَإِلَّا مَنِ اتَّخَذَ**
رَاكِبًا بگویم بر کوزه در ندول او با ایمان او آورده باشد و لیکن انکسی که سینه خود را بکشد و کوزه را اند
بار آورده و اختیار خود را کافر شود بدوی و برانان که مثل او باشند چشم خدای باشد و چشم خدای اراده
عقاب بود و مستحقش را و در آیت دلیل است که کوزه ایمان تعلق بدل دارد و **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**
وایشان را که با اختیار کافر شوند عذاب بزرگ باشد و درین آیت فضیلت عمار است انکه گفت
وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ و رسول علیه السلام گفت خالط الایمان لحیم و دمه در جگر است
که رسول علیه السلام بنای مسجدی کرد و صحابه را تحریص می کرد میگفت هر کسی که خشتی برگیرد
او را چنین و چنین ثواب باشد هر یکی از صحابه میرفتند و یک خشت می آوردند عمار و دوی
آورد رسول گفت علیه السلام را چنین میکنی و بخور شوی گفت یا رسول الله یکی برای خود می آورم
و یکی برای توچه قدر تو از آن رفیع تر است که ترازو کنم که خشت برداری و بخورایم که ازین ثواب بی
نصیب باشی رسول گفت جز آنک الله خیر یا عمار رسول او را خبر داد و گفت مستطاب الغیة
الباعیة و اخرا ز اوک صیاح من لبین گفت ترا کومای باغبان بکشد و آخر زاد تو شرفی باشد
از شیر باب آبیجه این اکثر صحابه شنیدند تا روز صغیر عمار در لشکر امیر المؤمنین علی بود که
که او از منادی برآمد یا خیل الله او کیوای لشکر خدای بر شنید عمار کل خطمی بر نهاده بود و روا
نداشت که چندان توقف کند که آن خطمی از سر او فرو شود صلاح دهد برشید و بکار داد آمد و آب
تاوردی داد و این شعر بخواند **لَحْنٌ ضَرْبًا كَمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ** فالیوم نصرکم علی تاویل ضربه
بیزیل الهام علی مقبل و مرجع الحق الی سبلی از راست و جب حمله میکرد تا بخور و حشر کرده
پایه و آب خواست شربت شیرین دادند آن شربت شیرین بود بخورد گفت صدق الله و صدق
رسول و باز گفت و جنگ میکرد تا کشته شد چون او را بکشد هر دو لشکر را معلوم شد که حق
و لشکرش برده و باغبانند از جنگ باز ایستادند و عاص گفت شما نینداید او را علی گفت او را
اگر علی او را بکارد از دنیا رودی کشته شدی ایشان و بخور شد و با سر چک آمدند امیر المؤمنین
چون این بشنید گفت ای ملعون که اگر چنین است که او میکوبد هر که در جنگ بدر و چنین کشته
شد همه را رسول کشته باشد **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** ایشان را عذاب خدای
و عذاب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و زندگانی دنیا را آخرت اختیار کردند و
و با انکه هدایت کنند و راه نجات خدای کافران **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَعِمَ اللَّهُ عَذَابًا مُّهِمًّا**

وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَرَ هَؤُلَاءِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَقَلِّبُونَ لَا جُرْمَ أَهْلَهُمْ فِي الْأَخْزَةِ
 هُمْ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا تَنَبَّأْتُمْ جَزَاءً
 وَصِيْرًا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُوٌّ رَحِيمٌ ایشان را تا آنکه که خدای
 تعالی بر دلای ایشان مژگاندا نهاد تا آنکه بر کوششهای ایشان تا نشوند و بر چشمهای ایشان
 تا نبینند یعنی از اصرار بر کفر و تا نشینند حق و تا دیدن و تا دانستن عترت کفری اند که
 خدای تعالی ایشان را منع کرده باشد از دانستن و دیدن و ایشانند که در غفلت
 کامل اند هیچ کس از ایشان غافلتر نیست چون غافلند از عاقبت کار خویش در آخرت لا ارج
 ایشان در آخرت و زیان کارند که دنیا بگذشتند و آخرت و آخرت بدست نیامده اند و از آنکه
 لایق حاکمان و افسرهای قوای محمد کانی را که بجزرت کردند و از ملک بامدینه آمدند بعد از آنکه
 ایشان را از آنکه عذاب بود پس از آنکه از آنکه بدین آمده و جدا کردند و صبر و شکیبایی را کار فرمود
 بدین که خدای قوی پس از آنکه ایشان را عذاب کرد تا بگمراهان جدا کرد و از آنکه بگمراه ایشان را از آنکه
 و مرد با نیت و گفته اند آیت و حق جاسق آمده است که ایشان را از آنکه عذاب کرد
 تا آنچه ایشان در خواستند بگفتند چون بجزرت کردند و پیش رسول آمدند تنوع بر زد و بود
 حق تعالی برای دلخوشی ایشان چون اخلاص ایشان دانست این آیت فرستاد
 يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِخَبَرِهَا عَنْ نَفْسِهَا وَتُؤْتَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
 وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَصَوَّبَ اللَّهُ مَثَلًا فَتَرَى كَمَا تَبْتَاطِفُونَ مِثْلَ مَا كَسَبَتْ بَيْنَهُمْ
 يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَإِذَا فُتِنَ اللَّهُ
 لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یادکن ای محمد روزی که در آن
 روز هر نفسی که اید مجادله از نفس خود کند سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند
 قصد دیگری نکند و چوای غیری ندارد نفسی میزند و در آن وقت تمام بدین هر نفسی را آنچه
 کرده باشند و بروی ستم نکنند در خبر است که روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای کعب ما
 و غطفی بگوی و پندی ده گفت بآن خدای که جان کعب بزمان اوست که اگر فردا مثل عمل من است
 پیغمبر آری تو بر خالق و وقتی آیی که ترا در آن حال هیچ همت نباشد مگر بغض خود و دوزخ و غیر
 میزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل تا آنکه بپا تو در آیند تا ابراهیم پیغمبر را در جنت خلعت گوید
 خدایا من خلیل تو ام از تو هیچ نیز ابراهیم الا نفس خود و قصد یق این حدیث در کتاب حرکت
 ایما که گفت یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِخَبَرِهَا عَنْ نَفْسِهَا عَنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سَمْعَانَ كُنَّا مَرَكًا مَرَكًا وَز
 قیامت خصوصیت با نفع باشد تا که خصوصیت با جان و تن افتد جان گوید خدایا ما را تو آفریدی
 و از نفع تو صادر شد مرا دست گیرنده و پای رفته و چشم پندیده دادی حق گوید بار خدایا

مرا تو آفریدی پاره پاره و دستم گیر ای نبود و در پایم روایی و در چشمم چنایی نبود روح آمد چون
 طعن و زوایایم با و گشت و دستم گیرنده و پایم دونه پا خدایا عذاب او را کن خدای تعالی
 برایشان مثلی زد که چنانی و مبتلای در دیوار بستی شد که درختان فراموش بودند و اینها
 گشت مبتلا و امن تر بر درام تا تو فرما بگیری تا اینها عذر را بر دارد و فرما بگیر و عذاب بر هر دو
 باشد از آنکه هیچ روی یکدیگر بکار نیامدند آنکه گشت و ضرب الله مثلاخذای تعالی مثل زود بیری
 یعنی دبی را و شهری را که صفت او اینست که میگوید مثل شهری را که او را همین صفت باشد
 و خدا مثل زو شهری را که اهل او این بودند و آرمیده و آن شهر مکه بود یا نیت یا زلفا و زنی
 فراح و بسیار از هر چای باری که جدا از دریاچه از پاهایان لکنت بس اندوه یعنی اهل آن شهر
 بخدای کار شدند و نعمتهای و بر آنکه آن کوهند پس خدای تعالی بخشش را و ابلهاس کوسکی
 ترس با نیت اهل او کردند از کافر یعنی و اینها بود که رسول علیه السلام فرمود تا عرب طعام با نیت
 بفرستد بعد از آنکه ایشان را بود تا کار ایشان از شکی و سختی بجای رسید که استخوان سوغخت
 میخوردند و مردار و خون تا در سبای مکه درین باب سخن گفتند و گفتند انکار ترا برادر است
 معادتی هست این زنان و کوهکان از کوسکی می میرند رسول علیه السلام فرمود تا اینها طعام
 بردارند و طعام فراح شدند و ایشان هنوز ز مشرک بودند و ترس ایشان هم از رسول بود و از
 یغوث و سرایای او که بر امن مکه میکردند بعضی مغروران گفتند که مراد شهری معین است
 جبر عرض خدای مثل است نه یعنی شهری و ذکر برای آن کرد که این عذاب برایشان مشتمل بود
 چنانکه لباس مشتمل باشد بر پوشنده و لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
 وَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكَانُوا يَتَدَارَكُوكُمُ اللَّهُ
 فَكَانُوا يَتَدَارَكُوكُمُ اللَّهُ الْيَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِخَبَرِهَا عَنْ نَفْسِهَا وَتُؤْتَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
 وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَصَوَّبَ اللَّهُ مَثَلًا فَتَرَى كَمَا تَبْتَاطِفُونَ مِثْلَ مَا كَسَبَتْ بَيْنَهُمْ
 يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَإِذَا فُتِنَ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ
 بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یادکن ای محمد روزی که در آن روز هر نفسی که اید مجادله از نفس خود کند
 سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند قصد دیگری نکند و چوای غیری ندارد
 نفسی میزند و در آن وقت تمام بدین هر نفسی را آنچه کرده باشند و بروی ستم نکنند
 در خبر است که روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای کعب ما و غطفی بگوی و پندی ده
 گفت بآن خدای که جان کعب بزمان اوست که اگر فردا مثل عمل من است پیغمبر آری تو بر خالق
 و وقتی آیی که ترا در آن حال هیچ همت نباشد مگر بغض خود و دوزخ و غیر میزند هیچ
 فرشته مقرب و پیغمبر مرسل تا آنکه بپا تو در آیند تا ابراهیم پیغمبر را در جنت خلعت گوید
 خدایا من خلیل تو ام از تو هیچ نیز ابراهیم الا نفس خود و قصد یق این حدیث در کتاب حرکت
 ایما که گفت یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِخَبَرِهَا عَنْ نَفْسِهَا عَنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سَمْعَانَ كُنَّا مَرَكًا مَرَكًا وَز
 قیامت خصوصیت با نفع باشد تا که خصوصیت با جان و تن افتد جان گوید خدایا ما را تو آفریدی
 و از نفع تو صادر شد مرا دست گیرنده و پای رفته و چشم پندیده دادی حق گوید بار خدایا

بغیر

شاید آنکه آنچه ام کرده است بیان کرد و گفت که بحقیقت که حرام کرد بر شما خدای مردار و خون
و گوشت خوک آنچه از این نام خدای گشته باشد پس هر که مضطرب شود در ماند که چیزی از حلال
نیاید و از رخصت است که ازین چیزی حرام شاول کند مقدار آنکه جان وی برجا باشد و پلاک
نشود بشرط آنکه باقی نباشد و با امام عادل و پیران نیامده باشد و عادی نباشد بکسی تعدی نکند
در راه نرود و گفته اند از حد رخصت در نگیرد و در بسیاری رزق است که خدای امر نرود و در رزق
سایر زد و رخصت کند تا باقی بر وی جمع باشد و نه در آخرت بازخواست **وَلَا تَقُولُوا لِمَا**
نُفِیَ النَّبِيُّنَ إِلَّا كَذِبٌ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفِیَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ
إِنَّ الَّذِينَ يَغْتَوَّشُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزْبًا مَا فُضِّضْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ وَمَا
ظَنَّنَا هُمْ إِلَّا كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَصَوْا
السُّورَةَ بِحَقِّهَا لَكُمْ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ فَضْلِهِ
لَعَفُو رَحِيمٌ حق تعالی نمی کرده است حرام را و غیر ایشان را از آنکه از خود چیزی حرام
و حلال کنند گفت که بگوید هر دو وصف زبان دروغ برای آنچه شمار زبان صفت آن میکند
از بیایم بحلال و حرام در گفتار شما که می گویند تا بی بطون هله الا نعام خالصة لذكورنا
تجوزم علی از اینجاست یا میگوید هر وصف کردن شمار و مع را و آن دروغ نیست که میگوید
این حلال است و آن حرام بی حجتی و بر تائی تا افترا کنید و دروغ گوید بخدای و گوید این
را خدای حلال کرده است و آنرا حرام کرده است که آنرا که بر خدای دروغ نمید بگویند
و بیرون نشوند از آنچه ایشان در ابتدا از حطام دنیا و از زخارف او متاع اندکست زود
گذرد و قانی شود و عقاب باقی باشد و ایشان را عذابی در دنگ بود آنکه پان گوید و گفت ما بر جمود
حرام کردیم آنچه پیش ازین با تو حکایت کردیم و قصه آن با تو گفتیم در مسودة الانعام فی قوله تعالی
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزْبًا مَا فُضِّضْنَا عَلَيْهِمْ كُلِّ ذِي ظُلْمٍ وَمِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ هَادُوا
حَزْبًا لَأَيُّهَا الْآيَةُ أَنَّهُمْ كَانُوا ظَالِمِينَ و ما ظلمناهم و ما ظلمناهم و ما ظلمناهم و ما ظلمناهم
و بر کفر و معصیت که عند آن مصلحت ایشان گشت بعضی از محلات بر ایشان حرام کرده
شد **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَصَوْا قَوْلَ اللَّهِ وَكَانُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ**
لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
از اعتقاد باطل و گمان بد که ایشان را بود آنکه توبه کردند و از ان پشیمان شدند و کار خود را باجماع
آوردند پس از توبه ایشان نراست و بار ایشان گشت بحقیقت که خدای تعالی پس از ان توبه
و مهربانست چنانچه ایشان را از رحمت کند **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا**
لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَكَانَ

عبد

هَذَانِهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالتَّيْبَانِ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَآلِهَةً فِي الْآخِرَةِ لَمْ
الضَّالِّينَ يَكُنْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ مُهِينٌ وَكَانَ
مِنْ الشُّرَكَاءِ مَنْ أَتَى النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَكَانُوا مِنْكُمْ فَكَانُوا مِنْكُمْ فَكَانُوا مِنْكُمْ
وَلَكُمْ لِيَحْكُمَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
ابراهم خلیل صلوات الله علیه امامی بود پشواوی زمان بود از حد ابراهیم از ملت های باطل پرست امامی
بود و خلق را از دیر خیرات بوی اقتدا کرده اند و می گفت برای آتش است خوانند که در آن عید موسی
او بود و اهل روزگار او همه کافر بودند و گفته اند که برای آتش است خوانند که اهل همه ادیان
او را پسندیدند از جهود و ترسیان و کبران و مسلمانان شهرین خوشب گشت برای آتش است
خوانند که خدای تعالی زمین در هر عهدی بر هر که چهل کس نکند دارد و بر وایتی دیگر برکت دعای
چهار و کس در آن عهد موسی جزوی نبود حق تعالی برکت وی که مؤمن بود زمین را بدست
و برای آتش است خوانند که هر فصلت نیک که در امت و عالمی پیدا باشد بر آکنده در وی جمع
بودن که شاعر گفت **وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ مَكْرَهُ انْ يَجْعَلِ الْعَالَمُ فِي الْوَاحِدِ قَانِتًا لِلَّهِ**
و ایجاب عبادت بود و طاعت و از مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود شکر بود و نیت خدا را بخدا
تعالی او را هم بر گردید و راه نمود با انواع الطاف و توفیق بر راه راست که راه مسلمانی و بر حق
وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَأَوْرَادُ دُنْيَا حَسَنَةً و او را در دنیا حسنه و او را در دنیا حسنه و او را در دنیا حسنه
صلوات و درود بر وی در گفتار مسلمانان که اللهم صل على محمد و آل محمد کما صليت و ما كنت
على ابراهيم و آل ابراهيم و از فرزندان صالح و او در آخرت از صالحان و نیکم دانست نیز در دنیا
خدای و مرتبت ایشان داد **ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَوْمَ يُرْسِلُ تَبَايَعَتِ تَبَايَعَتِ تَبَايَعَتِ**
ملت ابراهیم کن یعنی اقتدا با او کن در دعوت کردن بادی خدای از توحید و عدل و نبی کردن از
شرک و تبرک کردن از هر چه دون خداست و مرادند آنست که بر شرح او رود چه رسول علیه السلام
بشریعت هیچ پیغمبر متعبد نبوده که اگر بودی است آن پیغمبر بودی و آن پیغمبر از او بودی چه مقتدا
بر او مقتدی بود و این خلاف اجماعت و اگر بعضی از مسایل موافق شریعت پیغمبری باشد
از بر سبیل اتفاق باشد بر سبیل اقتدا او و جمله مشرکان نبود و تکرار ابراهیم تا یکدیگر و توفیق شرک
إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ بَدْرَسَقِي و بال روز شنبه انان کردند که در خلاف کردند و این و بال
آن بود که ایشان را بدعت کردند و مسح کردند برای آنکه درین روز خلاف کردند بعضی گفتند
که حلال است مایه گرفتن درین روز بعضی گفتند حرام است و گفتند معنی اینست که خدای تعالی
تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا بر آنکه در خلاف کردند از جهت آن بود که خدای تعالی
ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود و درین روز ایشان را عبادتی فرمود و گفتند ما این تعظیم روز

مشبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین را آفرید و روز آدینه نماز دیگر فارغ شد
 و روز شنبه پاسود ما آن روز را تعظیم کنیم خدای تعالی تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد
 ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت نحن الاخرین السابقون يوم القيامة
 ما آخرین امتايم و سابقان باشيم روز قیامت امروز ما راست یعنی روز آدینه و فردا چه است
 یعنی روز شنبه و پس فردا ترسناک است یعنی روز یکشنبه که روزی که روزی که
 خطا برآید و برمودی دینی بود و او را مطالبه میکرد و او گفت بخدا ای که محمد و از میان همه آدمیان برگزید
 که از تو منازعت نکند تا حق خود ستانم پیودی گفت خدا محمد را برگزید بر خلق هر طایفه بروی
 او زیاده ای گفت میان من و تو حکم ابو القاسم باشد یعنی رسول علیه السلام پیش رسول آمدند
 و آنچه رفته بود بگفتند رسول عمر را گفت بآن طایفه که زود دل و او را خوش کن و اما تو ای پیوسته
 به آنکه آدم صغی الله بود و ابراهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله بود و من
 حبيب الله بلی یا پیودی خدا امت مرا دو نام نهاد از نامهای خود اشتقاق کرد و او را سلام است
 و امت مرا اسم خواند و او را مؤمن نامست امت مرا مؤمن خواند بلی یا پیودی شما روزی طلب
 کرد و بیک از اخدای تعالی برای ما ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است که امروز ما راست و فردا
 شما را و پس فردا ترسناک یا پیودی ما آنچه آفرینانیم اما روز قیامت سابقان باشيم پیوست
 بر پیگران و ام باشد تا من در نزد و بر او صیاد نیگران تا وصی من در نزد و بر امتان تا امت من
 در شوند آنکه خدای تعالی فرمود ان ذلک لیحکمکم بینهم خدای تعالی محمد حکم کند میان
 ایشان روز قیامت در این خلاف میکنند اقْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ يَا حَكِيمٌ
 وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
 ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَدِينَ وَإِنْ عَاثَيْتُمْ فَعَاثِبُوا بِشَيْءٍ مِّنْ
 عَوْنِنَا إِنَّا وَهَبْنَاهُمْ لَكُمْ صَبْرًا وَلَكِنْ صَبْرُهُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا
 بِاللَّهِ وَخَزَنَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَلَالٍ مِّمَّنْ كَفَرُوا مِنَ اللَّهِ مَعَ الَّذِينَ
 اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ بخوان ای محمد و دعوت کن مؤمنان را بار خدای
 خود بگفتار درست و دلیل روشن و بموجبی و بنویس و نصیحتی بچوای که بر ایشان
 پوشیده نمائند نصیحت نمود و مجادله او منطوق کن با ایشان بر وجهی و طریق که بهتر باشد مفران
 گشت که ایذا ممکن ایشان را و مرغان و ترک رسالت گذاردن ممکن گفت اند حکم آیت مسنون است
 بآیه قتال ان ذلک بحقیقت که خدای تعالی عالیه است بلکه آن را هم شده و او را نداشت بآنکه
 بر او راسته و ان عا قیتم فعا قیتم ما عا قیتم پس سب نردن این آیت آن بود که مشرکان
 و جنگ احادیسی از مسلمانان بکشتند و مثل کرده اند و شکمها شکانند مگر حنظل بن ازیاس

لا

را که پیرا و ابو عامر ابراهیم یا ابوسفیان بود برای حرمت او را حنظل را مثل کردند مسلمانان گشتند
 اگر ما راست باشد با ایشان بهترین ازین کنیم و مشک کنیم که در عرب کسی ندیده باشد و درین روز جزه
 عبد المطلب را مشک کردند و شکمش شکانند و بدین عقبه جگر او بگرفت خواست تا بخورد در دهانش
 مشک بشد پس اخت رسول ازین خبر داد و گفت حمزه بر خدا ان کرامی تراست که بعضی را از او
 با تش بسوزد چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ خواست که خون حمزه با تش و هند مخلط
 شود و آنکه گفت رحم الله حمزه اگر خدا شتی که قدم او بنداند و بیکون شوند و عا کدی تا خدای تعالی
 او را از شکم جانوران حشر کوی آنکه گفت که مرا خدای برایشان طزد و پند هفتاد کس را بعضی حمزه
 مشک کنیم خدای تعالی این آیت فرستاد و ان عا قیتم اگر عقیبت کنید مثل آن و مقدار آن کنید که با
 شما کوه باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابران صبر کن ای محمد و صبر تو نباشد مگر بصورت خدا
 و بشوق او و دل تنگ حیاش از آنچه ایشان میکنند با تو از مگر که خدای تعالی با انانست که از شرک
 بپرورید و از معصیت کردن و با آنان که ایشان نیکو کارانند
 صد و یازده آیت از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند دشمن نرم شود و انی که
 ذکر مادر و پدر است خدای تعالی او را در بهشت دو قطعه مرز بدید هر قطعه هزار و دویست اوقیه
 باشد بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا است از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که در
 شب آیت این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را در یابد و روز یاران وی باشد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سُحْرَانِ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لِيَلْجَأَ الْمُتَّخِذِينَ الْحُرَمِ إِلَى الْمَسْجِدِ
 الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا خَلْقَهُ لِيَشْرِيَهُ مِنَ الْيَاسَنِ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
 الْبَصِيرُ پاکت و منزه است از آنچه لایق جلال وی نباشد آنهایی که بر دهنده خویش
 را محمد در شبی از مسجد حرام که مسجد مکاست تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است آنکه از
 غیبت با مشکلم آمد بر طریقه التفات و گفت از مسجدی که بر که کردیم کرد بر کوه آن از جویای آب
 روان و انداز رضایان میوه دارد و بآنکه مقر پیگران مبطه فرشتگان کرد انیدیم از برای آتش
 بردیم تا بوی نایم آیات علامات خود را در بدن او از آنکه بیت المقدس و از آنجا بیست
 و دیدن پیگران و رسیدن به بیت المهور و سدره المنتهی انکه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اوست خدای
 که شنوا و بیناست افعال خلقان می بیند و اقوال ایشان فانی شود و از رسول علیه السلام پرسیده
 که سبحان الله چه باشد گفت تشریف الله عن کل سوء دور کردن خدای از هر بدی و گفت الله معنی آیت
 که یا سبحان الله بر دگفت و چه این آن باشد که اگر بپند و پریدی بر وجه تعجب گفتی یا سبحان الله ای سبحان
 خدای که بند خود را از مسجد حرام مسجد بیت المقدس برد تا رسول را از آنجا بردند از رسول علیه السلام

ما دیدیم که لیه و زبانه های ایشان بمقاربتن آهنگ می بردند باز همچنان شدی که بود گفت اینها
کیست گفت خطباء و المعتنقین خطیبان گفتند آنکه برسیدیم بجای که سوراخی بود کوفتی بود
از وی کاوی بزرگ پرورن می آمد خواست تا باز جای خود شود نمی توانست گفت ای جبرئیل این
این کیست گفت این مثل مردیست که سخن از دین پرورن اندازد بزرگ و پیشانی شود
و خواهد بجای خود بزد و نشاند از اینجا می آمدم بودی رسیدم بوی خوش شنیدم و آوازی خوش
گفتم ای جبرئیل این کیست گفت بوی بهشت است و آواز خازنانش که میگویند یا خدا یا بنده
و عده که در آنجا از سادات که شرف و خوف بلند و تمام گشت سبزه و استبرق و مروارید
و لؤلؤ و مرجان و زرد و سیم بسیار شد آگواپ و اباریق و آب و شیر و می و انگبین بغایت رسید
خداوند تعالی گفت تراست ای بهشت هر مومنی و مؤمنه که ایمان دارد بمن و پیغمبران من و علی صالح
کنند هر که از من ترسد این اشک کف و هر که از من خواهد بهیم و هر که بر من توکل کند گناهایش
کفم که من خداوندی ام که جز از من خدای نیست و عذای خود خلاف کنم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بهشت گفت راضی شدم از آنجا بگذرتم از اوای
بوی ناخوش شنیدم و آوازی زشت گفتم چه بویست و چه آوازیست گفت این بوی دوزخ
است و آواز دبیان اومی گویند خدایا این را بفرما و عده که کوه سلاسل و اغلال و زرق و جیم
و سیر و مزج و غلین و عنای من بسیار شد قمر من دور شد و کرم و من سخت شد گفت
تراست هر مشرک و مشرکه و هر کافری و کافره و خبیثی و خبیثه و کل عیثی و کل عیثی و کل عیثی و کل عیثی
الحساب گفت راضی شدم از آنجا بگذرتم بجای رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز
کن فرود آمدیم و نماز کردیم گفت دانی این کجاست گفت طیب است یعنی مدینه و البیه
المهاجرات انشا الله که آن بهجت کاه تو باشد از آنجا برقم بجای دیگر رسیدم گفت فرود آی و نماز
کن فرود آمدیم و نماز کردیم گفت این طور سیناست که خدای مناجات گوید یا موسی از آنجا بجای دیگر رفتم
گفت فرود آی و نماز کن گفتم این بیت اللهم است مولد عیسی ۱۴ از آنجا برقم تا به بیت
المقدس جماعتی و نشانگان را دیدیم که از آسمان فرود آمده بودند بمن سلام کردند و مرا بشارت
دادند بکرامت از جنت خدای تعالی و مرا گفتند السلام علیک یا اولیا آخر یا خاشر جبرئیل را
گفتم این چه خطایست گفت خدا اول کسی که فرود آی قیامت از کور بر خیزی و آخری یابین معنی که قائم
پیغمبرانی و خاشر یابین معنی که حشر قیامت بنو و امت تو بر خیزد بر قدم تا بهر مسجد بیت المقدس
جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدیم او اسب مرا در حلقه در مسجد بست که جبرئیل را که از آنجا رسید
همان را باین خود را در آنجا بسته اند چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدیم در حدیث ابو العالیه گفت
که ارواح پیغمبران از عهد آدم تا بر ذکاء عیسی ۱۴ خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود و همه بمن سلام کردند

و بعد

و همان عبادت که فرشتگان کردند گفتم ای جبرئیل اینان که اندک گفت برادران تو از انبیاء و رسل ترا
و عوی می کنند که خدایا اینها از است جمودان و زسیان می گویند خدایا از ترند است ازین پیغمبران
پرس تا خدایا را بشکری هست و ذلک قوله و اسال من ارسلنا قبلك من رسلنا اجعلنا من ذلک
الرحمن المحسن یعبدون ایشان همه اقرار دادند خدایا بر بریت و مراد پیش داشت تا بایشان
باعتناست تا از کوردم و در کعبه آنکه پیغمبران بر خدایان که ندانند معنی که خدای بایشان عطا کرده
برایم گفت سپاس آن خدایا که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و آتش نمرود بر من مرد
و سلامت کرد و موسی گفت سپاس آن خدایا که یاسن سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بهرست
من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد و او دگت سپاس آن خدایا که مرا ملک عظیم داد و آهنگ
را در دست من نرم کرد و ایله و کوهها را من کوه و تاها من تسبیح کرد و سلیمان گفت سپاس آن
خدایا که مرا ملکی داد که کس را نداندا و در اسب من کوه و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان مرغان
بمن آموخت عیسی گفت سپاس آن خدایا که مثل من چون مثل آدم کرد و او را از خاک آفرید و در
دست من مرد و زنده کرد و آنکه و ابرص را بمن شفا داد آنکه من گفتم سپاس مرا خدایا که مرا رحمت
عالمیان کرد و بکانه خلائق فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد و دگر من و منبه که و مرا بفتح و قائم
برایم گفت بعد از فضلکم محمد یابین بر خاچه فرو ن آمد آنکه انا یا پادشاه و شیر و می از آب
اندکی بخوردم و شیر همه بخوردم و خمر بر من موضعه و اسب شد گفتم مرا باین حاجت نیست جبرئیل
گفت اگر آب همه بخوردمی امت یاب عرق شده نمی و اگر خمر بخوردمی بخورم معنی آنکه جبرئیل
دست من گرفت و مرا بنزدیک آتشک برد که پایه امواج پر و نهاده است و آن محضر بیت المقدس
است پایه امواج بر است و بالای آن آسمان پیوسته است یک پایه او از یاقوت و یکی از زهر و ملک
النور چون قبض ارواح کند از آن امواج بریز آید و آن آسمان بود که پندار چشم را نشود و خمر بماند
چون آن امواج بوی ظاهر شود آنکه جبرئیل مرا بر گرفت و بر آن امواج پر چون آسمان دنیا رسید و برزد
گفت کجاست گفت جبرئیل است که کعبه با تو کجاست گفت محمد گفتند محمد را دست اند گفتم آری
گفت منو جاجا الله من اخ و من خلیفه نعم الاخ و نعم الخلیفه در بکشد و نه با در رفتم فرمودی
دیدم صی گردن او سبز و سر و تن او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیدم پایهای او در غنم
زین و سر او در زین و سرش چون شب باخ رسد المها بکشد بدو هم باز زنده و خدای بر شمع گوید
باین تسبیح سبحان الملك القدوس الکبر المشغال لا اله الا الله المحی الیقوم جوت
او را و فرمود بنی زینب بشنود جمله او را و آید و خدایا را تسبیح گویند رسول علیه السلام
گفت تا او را دیدم مرا آرزوی دیدار او است از آنجا بگذرتم و نشسته دیدم یک نیمه تن
او از برف و یک نیمه تن او از آتش نه آتش برف را میبکشد آفت و نه برف آتش را

ی کشش و تسبیح او این بود و دعا که اللهم یا مولف بین الثلج و النار الی بین قلوب عبادک
المؤمنین کنتم ای جبرئیل این کیست گفت او را رحمت که نهد موکلت بر اکثاف آسمان
و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمین را از آنجا بگذرستم فرشته را دیدم بر سر نشسته
و لوح بر کنار نهاده بر پشت هر دو دستش کفتم این کیست که من بر هیچ فرشته بگذرستم که مرا
خوف بود که این فرشته گفت مایزجه از او خایفیم و او ملک الموت من کفتم کفنی
بالموت طاقه فقال ما بعد الموت الی ایچ او پس هر گشت از مرکب عظیم تر است
کفتم ای جبرئیل هر که میرد او را پند گفت آری کفتم من خواهم تابروی سلام کنم و از وی خبر
پرسم مرا پیش او برو سلام کردم جبرئیل با شارت گفت که این کیست گفت محمد است بنی
الرحمه و رسول العرب مرا گفت مرحبا بالبنی الوحده و تحیتی نیکو کرد و بشارت داد و گفت
ای محسن همه آثار خیر در است تو می بینم گفت الحمد لله المنان بالمعظم این لوح چیست که در
دست داری گفت لوح اجالت و نام انسانکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است کفتم
تو چگونه قبض ارواح اهل زمین توانی کرد بر جای خود نشسته گفت دست من بهم جدا
برسد و بنیاد پریشان من بجزله خوانیست نهاده تا جانی که خواهم دست در از من بکنم اعوانان
من با شارت من معالی قبض روح کنند چون روح بخلق رسد دست در از من دست تمام تو را
قبض جز از من کسی دیگر نکنند چون از او بگذرستم فرشته دیدم عابس الوجه که بر المنظر کشتم
در وی نظر بود در رو که گفتم ای جبرئیل این کیست که من از او بترسیدم گفت ای محمد
ما به در ترس از او بجز لایتم این مالکست خازن دوزخ تا حذای و بر آفریده است نهندیده است
و بر روز خشم او بر دشمنان خدای تعالی زیادت نموده کفتم مرا بنزدیک او بریز و یک او را خشم
سلام کردم و جبرئیل سلام کرد و سر بر نهاده شت جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب
این محمد است رسول عرب سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد و کفتم چند کاهست تا
دوزخ می تابی گفت از آن وقت که خدای آفرید تا اکنون و تا قیامت خواهد تاقت جبرئیل را کفتم بر تو
تا طاقی از دوزخ من نماید جبرئیل گفت او را کرشمه از دوزخ برگشت آتشی بسیار دیدم و دود از
تاریکی آفاق از آن بر شد هولی در دل من آمد هوش از من رفت نزدیک بود که مملکت شوم از آنجا
بگذرستم فرشتگان بسیار دیدم که عددشان جز خدا می دانند میان ایشان فرشته دیدم که او را
هزار هزار اسیر بود بر سرهای هزار و هزار دانا بر سر دانا بی هزار هزار زبان تسبیح
می کرد و خدا را بر هر زبان هزار هزار لغت بر فاط این فرشته بگذرستم که همانا در آسمان و زمین
کس نیست تسبیح و عبادت من خدای تعالی گفت مرا چند است که تسبیح و عبادت او بر تسبیح
و عبادت تو باشد و ثواب او بیشتر از ثواب تسبیح است گفت بار خدایا دستور دی باشد

تا او را

هزار

تا او را بر پنجم پانصد و بران بنده موکلی بود و سرش با زوز او را یافت که بر فراغ بعضی کفتم و در
تعقیب فرایض کلانی گفت او گفت بار خدایا او را عبادت جندان نمی چشم گفت در
تعقیب ناز کلانی میگوید آن بلیغ تر است از تسبیح تو و آن کلمات اینست سبحان الله
کلما سبح الله شی و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهل و کما یبغی لکرم وجهه و عن
جلاله و الحمد لله کلما حمد الله شی و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهل و کما یبغی لکرم
وجهه و عن جلاله و لا اله الا الله کلما صلی الله شی و کما یحب الله ان یصلی و کما هو
اهل و کما یبغی لکرم وجهه و عن جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شی و کما یحب الله ان
یکبر و کما هو اهل و کما یبغی لکرم وجهه و عن جلاله کفتم از آنجا بگذرستم مروی را دیدم نیکو
صورت در وضعی و تقصیلان نبود بدست راست او در می بود از غایب می خوش می آمد بدست چپ
او در می بود از وی بوی ناخوش و کبریه می آمد چون بدست چپ نگاه کردی و لنگش شدی و کبریه
و چون بدست راست نگاه کردی و لنگش شدی و بخت بدی کفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدر
تست آدم این در که بر دست بدست و آن در که بر سوی چپ دوزخ است چون نیکو دیدی
از فرزندانش به بدست می برند شادمان شود و چون پندگی را از فرزند او بدوزخ می برند
و لنگش شود و کبریه گفت از آنجا بر فتم با سمان دیدم رسیدم جبرئیل در نزد کشید کیست جبرئیل
گفت منم کفتم با تو کیست گفت محمد کفتم او را حذای فرستاده است گفت آری کفتم حیاه الله
من روح و خلیفه فتم الیخ و فتم الخلیفه و فتم الحادی در بکشت دند و در فتم دو جوان را دیدم کفتم ایشان
که اند کفتم یکی عیسی است و یکی یحیی از آنجا بگذرستم با سمان سیم رسیدم جبرئیل در نزد همان
کفتم و همان جواب شنیدند و مرا تحیت کردند مروی را دیدم او را بحسن برخلقان جندان تعقیب
بود که ماه در شب چهارده بر ستارگان کفتم این کیست گفت برادر است و سف از آنجا بر
آسمان چهاردهم رفتم در بکشت او را در آنجا رفتم مروی را دیدم پشت بپای باز داده کفتم این کیست
گفت او ربیس است پشت پدیدوار خلافت باز نهاده است که در آنجا احوال و امور ایشان است
از آنجا با سمان چشم رفتم مروی را دیدم نشسته و قوی در پیرامن او ایستاده حدیث میکرد کفتم
این کیست گفت یار و دوست که محبوب بنی اسرائیل بود و ایشان بنی اسرائیل اند است تو امانت
موسی از آنجا با سمان ششم رفتم در بکشت و در آنجا مروی را دیدم چون مرا به میگردید
کفتم یا جبرئیل این کیست گفت موسی عراست کفتم چرا میگردید گفت برای آنکه بنی اسرائیل و عوی
کردند که از کرامتی تر خدا برانده نیست و پای تو ایست که می بیند از آنجا با سمان هفتم رفتم مروی کل
را دیدم در بدست بر کمری نشسته در نزدیک او جاعتی بودند با جامه سفید و جاعتی دیگر در کوفه
ایشان تیرگی بود ایشان در آب رفته و خویشانش را بشنیده بودند ایشان صافی شده و در جوی دیگر

فرایض

شدند و غسل کردند و شیک شیک حافی شدند و چای آمدند بنزدیک اصحاب خود گفتند یا جبرئیل اینان
که اندو این مرد چیست و این جوهر چیست گفت این پادشاه است ابو اجمیم خلیل این جماعت که دول
ایشان سفید است آنانند که ایمان آوردند و بطلم و فسق پوشیده نگردد و ایشان که در
رنگ ایشان تیرگی بود آنانند که کینه و طاعت بهم برآخته اند آنکه تو هر کوهی ندانی یکی رحمت
خداست و یکی لعنت او و یکی شراب ظهور و ابراهیم پشت بخانه باز داده است که از اقامت
المحصور گویند هر روز هفتاد هزار فرشته در درود و تاقیات نوبت یا ولیدان نرسد از اینجا
برو فتم تا بسده المقتدی و زریان درخت جاد چشمه پروان می آید از آب وحی و شیر و عقیق
چون بسده رسیدم او را بر شاخه بشاخ و برگش و نوری بر آن درخت پوشیده از نورهای
خداوند تعالی که وصف آن کس ندارد و قوله تعالی اذ یغشی السدره ما یکشی که عدد ایشان
چون خدای ندادند و آن درخت را هزار هزار شاخه و بر هر شاخه هزار هزار از کست و بر هر از کست
هزار هزار گردوست و بر هر گردوست هزار هزار فرشته است چون اینجا رسیدم جبرئیل ایستاد
و مرا گفت پیش رو مقام من اینجا است و پیش از این نیست فذکب و ما یثاب الا لاله معلوم
معلوم و بروایتی دیگر جبرئیل گفت رسول را که پیش رو رسول پیش میرفت و او را بر
او میرفت گفت بجای رسیدم که آنرا فراموش از گویند جبرئیل حجاب بپوشانید گفتند کیست
گفت جبرئیل و محمد با من است فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب
پروان کرد و مرا گرفت و جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل را گفتند که مرا در این حال رها میکنی
گفت ای محمد اینجا نهایت مقام خلقت است هیچ کس از اینجا درنگ نکرده و هیچ فرشت زهره
ندارد که پیران این حجاب گردد و مرا بومست تو دستور میدادی و اندام تو را در حجاب رفتن آن
فرشته که صاحب زینب است مرا بر دوش بجای که آنرا حجاب لولو گویند حجاب بپوشانید
صاحب حجاب گفت کیست گفت من صاحب حجاب زهرا و محمد با من است آن فرشته تکبیر
کرده و دست از حجاب پروان کرد و مرا از آن فرشته بستد و بود بجای دیگر حجاب بپوشانید
آن فرشته گفت کیست گفت صاحب لولو و محمد که رسول عربست با من است او تکبیر کرد
مرا بستد و بدیک حجاب رسانید و بصاحب حجاب سپرد و همچنین مرا از حجابی بجای می بردند
تا آن هفتاد حجاب پیروند سبطی هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا بجای پانصد ساله راه
است پس از آن حجاب رفعت سبزه فرو گذاشتند و نور آفتاب را غلبه میکرد و من در آن نور
خیر شدم مرا بر آن رفعت نهادند و بوسش رسانیدند چون بوش رسیدم هر چه پیش از آن دیده
بودم در چشم من حقیقت کشت خدای تعالی مرا بسند عوش رسانیدند عوش قطره از عوش بپاشید
و بزبان من آمد بعضی که چشند کان از آن شیرین تر هیچ چیز نجشیده باشند و خدای تعالی

[illegible]

گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل گرفته و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی سخن کردم تراقا حنه الکتاب
و خود انیم مسوره البقره و ادم یعنی آمن الرسول که از کتبهای موش است که از پیش تو پیچ
چیزی نرسند و بدو بجز از برای تو و امت تو مسجد و طهور کردم و امت ترا جنت فی و غنیمت
حلال کردم و ترا بر سر نهضت کردم تا دشمنان تو از یکا به راه ترسیدند و قرآن که سید کتب است
بتو فرستادم و تو که تو پیچ کردم و ترا بجای توبه سبب مثالی ادا دادم و بجای انجیل با سبب و بجای
زبور و احیم و ترا بفضل تفضل دادم و شرح صدر کردم و امت ترا بهترین امتان کردم و خود
ما ایتک و کن من الشاکرین ایضا ترا دادم بستان و از جلد شاکران و آنکه با من چیزی نگفت مرا
نرمود و با شاکر گفتن آنکه بر من و امت من چنانکه گوشه نماز فرض کرد و چون بر کتف مرا با ن درخت
سبز نشاندند تا بسدره خود و ادم جبرئیل را دیدم گفت بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقی
و کزیده پیغمبرانی ایضا ترا داد کس را نداده و قرشکان مغرب و پیغمبران مرسل کواری نداده و تو این
گرامت آنکه گفت جبرئیل بهاترا بهشت برم و با زنایم ایضا خدای تعالی ترا انداد است تا ترا
رغبت پیغزاید در آخرت و زیادت در دنیا آنکه خود ادم از با و سبک تو از ترس بر سر تپیرت
رسیدم بزمان خدای تعالی و مرادل ساکن شده بود و بهوش با من آمده من جبرئیل را می پرسیدم
ایضا بهما که دیدم در علیین از دریا با و آتشها و نور یافتی سبحان الله آن سراب و پای تو
رب العزت که با عرش او محیط است که اگر نه ایضا بهستی هر چه در زیر عرش است
بسوختی و ایضا تو نبدی بیشتر است عجیب تر من گفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب
خلقه آنکه گفتم که آن فرشتگان که صف در صف کشیده بودند کیاستند او گفت روحانیانند
روح اعظم از ایشانست آنکه خدای تعالی گفت یوم یقوم الروح و الملائکه صفاء و زیاده
به فرشتگان یک صف بایستد و روح یک آنکه از پس امیران گفتم یا جبرئیل آن یک صف
چست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلا که از کوه در آمده اند که گفت که چنان اندا شرافت عظام
فرشتگان اند و هر یک آن ندانند که ایشان در ایشان نکرند و شان ایشان عظیم تر است که من و جنت
ایشان کنم و وصف ایشان است که تو معاینه دیدیدی آنکه جبرئیل مراد بهشت بگردانید و کتبها
دیدم از در و یا قوت و زبرد و در حقان دیدم از سرخ شاما از هر و اید رسیدم و زمین
او از مشک از فر من آن همه را چنان بشناختم که گویی سالها در وی آمده ام ریشه در بهشت
جوی دیدم از شیر سفید تو و از شهد شیرین تر و یک آن از در و مر جان و کل او از مشک از فر مرسل
گفت این جو ضیعت که خدای تعالی داده است را تا اعظمتک الکونین از زیر عرش می آید
و بسرا و کوشکهای مؤمنان میرود و در ختی رسیدم که از آن درخت در بهشت نیکو تو نبود بر بود
از هر میوه که خدای آفریده است از آسمان و زمین بنوعی مختلف و بطبع مختلف و بطعم مختلف

من از حسن او متعجب ماندم گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت درخت طوبی است که منزل
است تو در زیر سایه این درخت باش و در بهشت آن دیدم از نعمت که گوش نشنید و چشمی
ندید و بر دل هیچ کس از آدمیان نگذشت این همه ساخته و پرداخته گوش صاحبش می
دارند تا بوی بسیار نهد این همه عظیم آمد گفتم بخت خدا غیبی است که عالمون آنکه از انجا میامند
دور از هر من ترصد کردند تا من سلاسل و اغلال دیدم و ماران و کوه و مان و رحیم و رحیم و زقوم
و عساق و بحوم او در درخت قومی را دیدم لبهای ایشان چون لبهای شتر و جاعنی
بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان می بریدند و سنگهای آتش در دهنهای ایشان می
نهادند و از زیر ایشان پروان می افتاد و گفتم ای جبرئیل اینان که اندک گفت آنانند که مال بیستین
خودند بظلم و ذلک قوله ان الذین یا کلون انما الیائی قلک یا کلون فی
بطون یقیم ناراً از ایشان بگذشتیم جاعنی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خاکی می بود و
بزرگ بود و ایشان براه گذر خرو بیاور بودند چون آن فرعون بایشان رسیدندی پای بر شکم
ایشان نهادندی و بگذشتیدی جبرئیل را گفتم ایشان که اندک گفت را بخواران اند و در دنیا
و بخواورده اند و ذلک قوله الذین یا کلون انما الیائی قلک یا کلون فی بطون یقیم ناراً
الشیطان من المکس از انجا برفتم زانی را دیدم بهشتا نما و بخت بعضی به پادشاه و بخت
سرکشون را گفتم ایشان که اندک گفت اما ندانند که در دنیا ناکو و نادرندان خود را گشته اند از انجا
پروان آمده و روی بجا منب زمین نداوم از آسمان با آسمانی می آمدم و جبرئیل در صحبت من بود
تا بخواجگاه خود آورد مرا این همه در یک شب بود از شبهای هادی که هست من سید ولد آدم
و لایق و لوا محمد برست منبت و لایق و آدم و هر که دون اوست روز قیامت و زیر لو او می
باشد و لایق و اجل من نزدیک است پس از آنکه این همه عجایب دیدم و همه را دمن آنست که بجز
رحمت خدا شوم و با مرا فقت آن دوستان رسم که او بیا خدای عز و جل اندک باس گفت بهاد
آن شب که رسول را علیه السلام بمرح برود نشسته بود و لشک که داشت که کسی او را یا و ن
ندارد که یک شب همه هفت آسمان و بهشت و دوزخ بیدار و جمل بروی بگذشت پیامد و در
چهاروی و بهشت و بطریق استند گفت بهارتا بتازکی از خدای توبه نمایند بود گفت آری مرا
دوش بهشت المقدس بود ندانست یک شب بهشت المقدس شدی و با و آمدی گفت بلی
ابو جمل گفت اینکه با من گفتی با قوم خود بگوئی آواز و اد یا معشر بنی کعب به نیت بوالحبه
جمع شدند که بگوئی ای محمد گفت مراد و ش بهشت المقدس برودند و با و آوردند و با
بشعب یکی دست برهم میزد و یکی صغیر میکرد هر یکی فعلی دیگر میکردند جاعنی مستضعفان که نظر این
بودند و مسبطین اتفاق او از بزرگتر شدند و گفتند این دروغ صریح است مشرکان جاعنی از تحقیقان

احیا بر کفشد نمی چید که چه میگوید که هر یک شب به پیت المقدس برود و باز آید و کند
 راسته میگوید یا اورا با وحی خدای عز و جل باور میدارم بر فتح به پیت المقدس یک شب
 و باز آمدن با و در دارم در میان آن جماعت کسی بوده اند که پیت المقدس را در بزرگو و ندو علامات
 راه آن شناخته کفشد اگر راست میگوید نشانهای آنرا به کوی رسول علیه السلام گفت من نمی گفتم
 و علامات مسجد نزد یک بود که مشبه شود بر من حق تعالی مثال آنرا بر من بداشت تا من در وحی
 نگریدم و میگفتم کفشد اما الشفت فقد اصاب صفت راست میگفت و نشان راست میداد
 و ایشان دانستند که او انرا تذکره بود و ایشان را که روان بود بشام کفشد خیر کاروان ما بدوری
 گفت ایشان را بر و حداد کردم شتری که ده بود و ندو طلب شتر میگفت و در رحل ایشان قدیمی
 آب بود و با ضرورم و قدیمی تنی بجای نهادم چون در آیند بر سید کفشد اینهم آیتی دیگر است و نشان
 و فلان بر شتر نشسته بودند شتر ایشان از من بر سید و فلان پیچانده و دو دستش شکست کفشد
 اینهم آیتی است که کفشد این کاروان خاص با تعلق دارد و خبر ایشان چیست و نشان بگو
 من از وصف ایشان مشغول بودم خدای تعالی مثال آن نصب چشم من کرد تا در و میگردم
 و نشانهای یک یک میگفتم که ایشان چندند و عدد و شتر ایشان چند است و گفتم اکنون بهلات
 موضع راه رسیدند و در پیش کاروان شتر بیست هکلی آنکه در و دو و هزار نهاده اند چون آفتاب
 بر آمد ایشان در آیند از پس این کوه کفشد این آیت دیگر است آنکه در و بدو و ده شتر هر آفتاب
 کردند و بر آمدن آفتاب تا که آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را در و ده کند یکی از میان ایشان گفت
 و الله بذا الشمس قد طلعت فمدای که آفتاب بر آمد دیگری گفت و الله بذا الابل قد طلعت فمدای
 جلی اورد و فیدما فلان و فلان کا قال ایک کاروان بر آمد با طلوع آفتاب و شتر اورد و در پیش
 ایشان ایستاده و انرا که گفت بعد در کاروان آمد چنانکه او گفت کفشد و الله ما منه این خبریم
 و نشنیدیم ان بذا الاسحی جبین این سخن است و خدای تعالی گفت او را بسمه اقصی بودم
 نکشت باسمان بودم که اگر در اول بار کفشد تعجب ایشان بیشتر بودی و در تکذیب میالفت بیشتر
 کردی اول کفشد درین سوره که او را بسمه اقصی بودم چون در اول ایشان قرار گرفت حدیث
 معراج و آنکه او آسمان شده و برش نزدیک شده و سوره و النجم بگفت قوله ثم و فی فتلک
 فلان قاتل قوسین او اذنی و انیت موسی الکتاب و جفلسا
 هدی لبی اسرائیل الیه یخذ و امین و فی و کلا و ذریه من خلقتنا
 مع نوح انک کان عند اسکورا وجه اتصال این آیت بآیت
 پیشین آیت که گفت ما جانی محمد را بر آسمان بودم موسی را گت ب توریه دوم و آنرا بر آیت
 و پانی که در بنی اسرائیل را و شاید که ضمیر راجع باشد با موسی چه چیز است و الطبی و هایتی باشد و

لین

گفتیم ایشان را که ای فرزندان یعقوب کسی که او را برداشتم با نوح پیغمبر در کشتی بدون من
 و کیل میگوید که کار خود پاوی که اید و بروی اعتقاد نماید آنکه نوح را مدح کرد و گفت او بنده
 بسیار شکر بود و در خبر است که چون نوح طعام خواست خوردن گفتی بسم الله و چون فارغ
 شدی گفتی الحمد لله این مطابق آن خبر است که رسول علیه السلام گفت که خدای تعالی از
 بنده راضی شود که چون طعام بخورد و گوید الحمد لله و چون شربتی آب بخورد و گوید الحمد لله از امام
 محمد با قر و امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که نوح پیغمبر در بامداد و در شبگاه این
 کلمات گفتی و شکر و این بود اللهم انی استمدک اما اصبح و امس لی من نعمتی فی دینی
 او و نیای شک و حدک لا شریک لک الحمد و لک الشکر بها علی حق ترضی
 و بعد الرضی و در خبری دیگر است که چون طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی اطمینی و لو
 شاه ابا جعفری و چون شربتی آب خوردی گفتی الحمد لله الذی ستانی و لو شاء اظمانی
 و چون جامه در پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کانی و لو شاء اعرانی چون کفش در
 پای کردی گفتی الحمد لله الذی حدان و لو شاء احنانی و چون قضا حاجت کردی
 گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاء فی عافیه لو شاء جسد علی و قضینا
 الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتشدن فی الارض مؤمنین و لتعلن علوا کثیرا فلما جاء و عدلوا لهما بعثنا علیکم عیادا
 لنا اولی بنسب شدید فجا سوا خللا الذیار و کان و عدلوا فمغول
 ثم و ذنابکم الکفر علیهم و امتد ذنابکم باعمال و بنی
 و جعلنا که اکثر نفیرا ان احسنتم احسنتم لا نفسکم
 و ان اسالکم فلما جاء و عدلوا لیسوا و جوهکم
 و لیدخلکم المسجد کما دخلوه اول مؤمن و لیکن و ما علوا
 شبرا عسی ذنکم ان یرحمکم و ان عدتم عدنا و
 جعلنا جهنم للکافرین حصیرا قضی بمعنی خلق است فقصهن
 سبع سموات و معنی فضل و حکم و الله یعصی بالحق و معنی امر و قضی ربک الا
 تعبد و الا ایاه و معنی اعلام و اخبار بود چنانکه گفت و قضینا الی بنی اسرائیل
 ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریه که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن و کربا و جیس
 در میان چون ایشان را از عذاب خدا انرا کرد و دریم کشتن یکی ذکر یا و قصد کشتن جیسی ۲
 و لتعلن و بلندی جویند و غیر و تکبر کنید ظلم و پیدادی بزرگ فلما جاء یعنی چون و عدل
 بار اول و کمره نخست آید از فساد کردن و آن فساد از شما صادر کرد و ما را نیزیم و مسلط

که دایم بر شما بر شما و تحلیه کنیم و تکیه کنیم بر شما بندگان که ما را اند خداوندان سختی و شوکت
 و شجاعت سخت و این جاوت بود و لشکوش انکه خدای تعالی او را بدست داد و دهلای کوه
 در طالوت سعید بن المسیب گفت بختنصر را بر ایشان مسلط نمود و پادشاهی او مقصد
 سال بود با لشکری بسیار پیامد و بر در بیت المقدس فرو آمد و آنرا حصار داد و بکشد
 بمقتاد هزار مرد را بر خون بجی ذکر یا بکشت و بمقتاد هزار را اسیر کرد و آن شهرت بفارت
 داد و سلب و حلی بیت المقدس پیامد و در آن جمله صد و هفتاد هزار هزار کرد و آن کوان یاد
 از مالها و زیورهای ایشان پیامد و بیابان آمد و اسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال بمانند
 و بخت النصر و لشکوش همه کبر و دند در میان بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبران او کائن
 بود و در زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان فارس نام او کورش و او مردی
 مؤمن بود که بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستاند و حلی بیت المقدس را از دست او
 بجای او باز برد و او رفت و با بخت نصر کارزاری کرد بنی اسرائیل را از دست او بستاند و حلی
 بیت المقدس باز گرفت و بجای خود برد بنی اسرائیل از پس آن صد سال بر طریق استقامت
 پایستادند باز دیگر پادشاه بر سر معصیت شدند خدای تعالی بر سر ایشان پادشاهی مسلط
 کرد نام او انطیاس بن یسای اسرائیل آمد و بیت المقدس را بسوخت و اهلش را کشت و پادشاه
 و مجربان سختی گفت که چون بنی اسرائیل شدند خدای تعالی پیغمبر را فرستاد تا ایشان را
 احذروا و اندازد و تحذیر احکام تورات تا چون عذاب بایشان آید خدای تعالی ایشان را عذو
 انکیخته بود و اول و ثانی که ایشان را افتاد بسبب جنایاتی بود که میکردند آن پادشاهی
 نام صدیقته هم از ایشان پادشاه شد و در روزگار وی خدای تعالی شعیار را پیغمبری
 فرستاد و او پیامد بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد علیه السلام و آن پادشاه را
 گفت بشارت پادشاهی پادشاه که مردی پیامد بر جز نشیند و از پس وی مردی که صاحب اشتر
 باشد چون مدتی پادشاهی وی بسر آمد و او را و خاتمه و یک رسید و شعیای پیغمبر را وی بود و سنج
 ملک بابل پیامد با شصت هزار اسوار و بیت المقدس گرفت و صدیقته ملک را بهاری رسیده بود
 و فرقه از پس برآمده چون خبر سنجاریب شنید لشک شد شعیای نزدیک او آمد گفت ای
 پادشاه در کار سنجاریب چه تدبیر داری گفت من چهارم چنین که می بینی و لکن خدای تعالی درین
 باب بر تو پیروز می شود و دست گفت تا ایشان درین بودند که شعیار را وی آمد که پادشاه را بگوید
 که وصیت کن و خلیفه را بگو کسی تا که اهل بیت این دارد پادشاه جدید این بشنید روی بقتل
 آورد و بکشت و دعا و نفرح کرد و جنیت خالص خدا را بخوراند و پیامد شعیای که پادشاه را بگوید که
 دعای تو اجابت کردم و اجل تو تاخیر کردم پانزده سال داد و او را لشکر او را از سنجاریب برآیدیم

سین

شعیای پیامد و پادشاه را خبر داد و در حال شد دست شد و شکر خدای کرد و شعیار گفت
 از خدای در خواست تا باین پادشاه ظالم سنجاریب چه چاره سازیم حق تعالی گفت من شرا و
 از شما گفایت کنم فردا که بر خیزید لشکر او همه مرد باشند مگر سنجاریب یا پنج کس که زنده
 ماند چون دیگر روز بود پادشاه پیرون آمد لشکرگاه سنجاریب بر جای بود هیچ آدمی در آنی زنده
 نبود و پیغمبر دنا سنجاریب را طلب کردند میان مردگان یافتند او را پای پنج نفر بکشد و یکی از آن
 پنج بخت نصر بود ایشان را بپند بر نهادند که خدای را سجده کرد و باز بماند تا نماز دیگر در سجده بود
 سر بر آورد و اخیر از آن فرمود که این اسیران را باین پادشاه در شمشیر بکشد و مانند وی کنند
 که این چرا ای انگس است که برخدای و لیری کنند ایشان را یافتند و در زبک و ایندند و هر یکی در زبان
 جوین میدادند هر روز سنجاریب کس فرستاد که ای پادشاه ما را بکشد که ما را چنین زندگان
 در خور نیست ایشان را باز آوردند و قصد کردند که بکشد خدای تعالی پیغمبر را وی کرد که بگوید
 پادشاه را تا این پنج کس را با سنجاریب بکشد تا باینکه بر او و خبر بپندم و ما را از انچه خدا
 تعالی بایشان کرده ایشان بر خیزد و قصه بر کشد و انانیا و شمش گفتند ما را گفتیم که هر کس
 با خدای بنی اسرائیل بریند سنجاریب از آن پس هفت سال بزیست انکه بر دو پسر زاده اش
 بخت النصر را خلیفه کرد و بخت النصر نیز یک ملک هفت سال مقام کرد و صدیقته که ملک بنی
 اسرائیل بود و فات کرد و بنی اسرائیل در هیچ و هیچ افتادند و برای ملک و پادشاهی خود نسا
 ریختند و شعیای پیغمبر ایشان را پیامد و قبول کردند خدای تعالی بوی و می کرد که بر خیزد و این وی
 به بنی اسرائیل برسان او برخواست و گفت ای آسمان بشنو ای زمین گوش دار که خدا
 میخواند که قصه بنی اسرائیل گوید انکه ایشان را بخت بر پرورد و بکرامت خود و تخصیص کرد و بر
 بنده کان تعصیل داد و ایشان چون کوشندگی شبان بودند و میدادند که باز آورد و بکشد که
 را جمع کرد و شکستگان را باز بست و پادشاه را آورد و انرا از فریه کرد و چون بایشان این همه
 نسبت کرد ایشان نظر کردند و بر یکدیگر بیرون آمدند و یکدیگر را بکشد تا ایشان اسیران انانیا
 در دست و ای بران است که کاه که شنیدند که آفت ایشان از کجاست و شتر و اندک که کلاه دار
 گجاست و چهار پای داند که آفرینست کجاست روی با نجا نند این قوم از بهایم کمتر ندانند
 که خبر ایشان از کجاست و ایشان خداوندان عقل و بصیرت اند و من برای ایشان مثلی میزنم بگوید
 ایشان را بگوید که در مدتها در از خواب باشد خداوند قوی و حکیم روی بجات آن آورد
 و دیوار محکم کرد آن در آورد و کوشکی در آن بنا کند و کایر آب در آن روان کند و انواع و خنان
 بنیاد در آن بنشاند و عمارت این بنشاند و کند و کند بان قوی و امین بر کلاه و چون وقت آن آید
 که در خنان بر آید بجای میوه خورید آید که باین بد زمین است سراسر ای آفت که دیوارش خواب

کنند و گوشکش بست کنند و جویش پنبه بزنند و منوس بپزند و خدای تعالی گوید این در بار نوزدیک
منست و این گوشکش شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قیم پیغمبر منست و
درخت نشاند ام و بر درختان فروب آمد این اعمال به ایشانست و قرب میکنند بجا و
کوسفند کشتن و خون آن بمن نرسد و من گوشت آن نخورم و تقرب بمن آن باشد که پر پر کار باشد
و دست کشیده دارند از خون ناحی بر بختن که دستهای ایشان اذان آلوده است و جامه های
ایشان در بکین مسجد پاشی نکارند و پاکیزه میکنند و دل های ایشان پلیده است و تنه های ایشان
ندنس مرا حجه حاجت مسجد نکاشتن و این نشستن من نیست و بناهای رفیع می
کنند و ما را در اینجا آمد و شد نیست بمن فرموده ام تا مسجد یا در رفیع بگذرند هیچ من نکند
میکویند اگر خدای قادر بودی و دل های ما را الفت دادی بشما در میان جمع ایشان دو جوب
را برابری و بگوئی ایشان را که ای جو بر خدا ای شمار ای فرماید که هر دو یکی شوید شیعیان
کرد هر دو یک جوب کشند خدای تعالی گفت بگو ایشان را که من قادرم و جوب خشک ایکی
کرد ام قادر باشم که دل های ایشان را یکی گردانم میکویند ما روزه می داریم و روز نپزیرفته
نمی شود و نماز میکنیم مقبول نمی گردد و صدقه و نذرمانی پذیرند و دعای کنند بمانند ناله نعرغان
و میگویم با او از بهایم نه دعای ما را اجابت است و نه او از ما مسیحی ایشان پیرس ناهج منع
است از اجابت دعای ایشان که من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و اقرب الخبیثین
برای آنست که خرا این من کم شده است یاد سستی من از خیر بسته شده است نه دستهای
من بیکر کشاده است تا جنانکه میخواهم می بخشم و کلیدهای خرا این نیزه یکت منست هر من
کس نه انگشتان را برای آنست که رحمت من شک است لابل رحمت من فراخت بر
همه چیز یا بخیلی بمن راه یافت است نه من اکرم الاکرمینم و رساننده خیراتم اگر ایشان
برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دل های ایشان منور شود و بر حمت و لکن ایشان وین
بدنیافروخته اند و از بی هوای نفس میروند و نمیدانند که دشمن ترا ایشانرا نفس ایشانست
من روزه ایشان بگو نه بیزم و آنرا بدو وع و ریت منسوبست و روزه کشان ایشان بطعام
حر است و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دل های ایشان مایست بدشمنان و صدقات
ایشان چگونه زکی شود و ایشان مال دیگران بصدقه میدهند نه مالی خود و دعای ایشان چگونه
قبول کنم و آن قویست بر زبان یقین دل با آن مصاحب نیست من دعای انگس اجابت کنم
که از صدق دل مرا دعای او آواز ضعیف و مسکین بر درگاه من مسجوع بود و علمای رضای
من رضای دهر ایشان بود اگر بر درویشان رحمت کند و حق یقیم و چو بایشان رسانند و ضعیف
بخود نزدیک گردانند و انصاف بمظلوم بدهند و حق باحق در دهند من نور چشم ایشان باشم

و سب

و سب کوش ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دل های و عقل های ایشان
بهای بدرند چون کلام من بشوند گویند اقاویل منقولست و اگر خواهیم چنین بگویم
انکه از من پنهان میدارند و من بر سر راهی ایشان مطلع و در قضای من رنست
انکه از آسمان و زمین آفریده اند که نبوت در هر فردی ان کنم و مملکت در شبانان و عزت
در زلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در ندکان و من
از جمله این پیغمبری خواهم فرستادمی از میان جماعت جاهلان کم شده در میان ایشان
مردی که درشت نباشد و بدخوی نباشد بلند آواز نباشد و در بازارها بخصوصیت بزبان وی
فخس نرود و جامع باشد حاصل خیر را و بخوی گریان باشد سگینه لباس او باشد و بر
شعار او باشد و تقوی خیر او باشد و حکمت معقول او باشد و صدق و قاطعیت
او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و خدای پیش رو او باشد و اسلام ملت
او باشد و احمد نام او باشد با و راه نمایم کم شد کافران و با و پیاهرم کم شد کافران و با و
و رفیع کنم بی نامان او با و عزیز کنم زلیلان او با و جمع کنم پراکنده کافران و امت او را بهترین امت
کنم امر معروف و نهی منکر کنند از سرایمان او توحید و اخلاص ناز برای من کنند کاهی در قیم
باشند و کاهی در قعود و کاهی در رکوع باشند و کاهی در سجود در راه من جامه کنند صفت
زود برای رضای من بجزت کنند و نشیمن خود را بکنند در همه حالات در هیچ و تسلیل بگیر
من باشند طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند کلاه برآوردند
ایشان باشند شب عابدان باشند و بر وزشیران و این فضل منست با نیکس و هم
که خواهم شیعیان خطبه بگو و بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا او را بکشند ازین انکه بخت
خدای تعالی درختی برای او بکاشت وی در آنجا رفت و درخت فراهم آمد شیطان جامه و کلاه
جامه اش پروان کشید تا ایشان بدانشند تبری دیگرند اششند جز انکه آره پزارند و
او را در آن درخت بپزند خدای تعالی از پس او خضر پیغمبر را فرستاد نام او ارمیا بود برای
آن و مرا خضر خوانند که هر جا که وی بنشستی زمین بکیا سبز گشتی او در میان ایشان بجز است
و دعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید احکام تورات در عهد او بخت انضر سرون آمد
و چندانی از ایشان بکشت آسیا بخت ایشان بگردانید و این تربیت دویم بود که بنی اسرائیل
در زمین قسا کردند خضر از میان ایشان بکشت در میان ایشان شد که جز و حوش نبود و بخت انضر
چون ولایت شام بگرفت بنی اسرائیل را بکشت بزم و ناپیت المقدس خراب کردند و لشکر
را کشت تا هر یکی سپری خاک آوردند و در بیت المقدس انداختند تا اثر آن نابود شد و کوهی خاک
گشت از سعید چهر روایت است که هر دمی در بنی اسرائیل این قصه میخواندند و توراتی که خدای تعالی

حکایت آن در قرآن باز گفت فی قولکذا لجاله و عقد اوله صفا و بکبریت و دفتر فرام کرد گفت
بار خدا یا این مرد را بمن نمای او در خواب مردی را دید که او را گفت آنرا که تو میخواهی بیابان مردی
در ویش و ضعیف است او را بخت النصر کویند این مرد اسرائیلی توانگر بود با مال بسیار
و خدمی بی شمار بیابان آمد و در سرای فرود آمد و در ویش آن آشهر را میخواهند و با ایشان نیکویی
یکروز بی رسید که درین شهر هیچ در ویش مانده که اینجا بیاید و ازین چیزی سستد گفتند در ویشی
است که او را بخت النصر کویند از سبب بخودی شوالست آمدن او برخواست با غلامان
خود پیش او رفت او را بید و پیر سید که نام تو جنت بخت النصر غلامان خود را فرمود تا
ویرا بگریزند و خانه خود بردند و تعهدی کردند تا نیک شد او را جامه و پول داد چون نحو است
رفت و ویرا گفت من میروم ترا هیچ حاجتی هست بخت النصر بکریست گفت چرا میگویی گفت از
مغارت تو از آنکه با من این قوم کردی و من نمیتوانم که حکایات تو کنم گفت توانی با من عهد کردن
که چون پادشاه شوی سخن من بشنوی و ملاقات کنی گفت ای مرد در من استیزا میکنی از آنکه
من در ویشم گفت نه که بحقیقت میگویم او گفت نه که استیزاست و یا او میگوید آن مرد بکریست
گفت همانا که خدا را درین کاریست که من این همه رنج بردم و بمقتضی خدمت خود را در ویشی
برین برآمد پادشاه پارس صیحهون نام طلیعه اختیار کرد صد هزار مرد بوی داد و گفت بود
و تخصص کن تا ما را بر شام هیچ فرصتی باشد یا نه او با ساز تمام پیامد و بخت النصر در مطبخ
او آمد و شد که دی بطعم طعام چون شام رسید و لایقی دید پس آبادان و لشکر بسیار از
سوار و پیاده داشت که هیچ شوالند کرد بخت النصر پیامد و در شام رفت و در میان و جماع
ایشان میکرد و میبخت شمارا جمع میکنند که زمین بیابان و وید که اینجا مالهای بسیار و فراوان
پشمار است و حصنی و قلعه ندارد و لشکری نیست کشته ما اهل کار ناز نیستیم بخت النصر
پیامد و گفت صاحب طلیعه باز گشت و صیحهون را گفت آن شهر نیست که در ویش گریست
من هیچ مطمع ندیدم اینجا و از سر آن کار در گذشت و بخت النصر در لشکرگاه او میگردید و میگفت
نزدیک من چیزیست از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این سخن با ملک رسید او را
بخواند و از آن پرسید گفت ای ملک در شهر شام شدم و احوال ایشان هیچ خبر ندارم مدتی
از آنکه مرستاد بودی بیرون شهر فرود آمد و از احوال ایشان هیچ خبر ندارم مدتی
برآمد گفت میخواهم که لشکری بشام فرستم باشد که ناگاه بر ایشان زنند و شام را بگیرد آنکه
گفت که باشد که این کار را بشاید هر کسی میکند فلان و فلان ملک گفت آه که باید که ما را
آن خبر داد همانا که در کفایتی هست که ما را با اول از آن خبر داد و ویرا بخاند و گفت لشکر بگیر
و بشام رود و از میان لشکر چهار هزار مرد برگزید و بشام رفت و شام بکرفت و عمارت کرد

در این

و برایشان و بر سرهای ایشان بگشت و نمائی پای ایشان بیرون آورد و چنانکه گفت فحشا سوا
خلال الی یار و این وعده بود کرده در آن مدت که بخت النصر در شام بود ملک پارس بر دهن
خواست تا خلیفه تعیین کند گفتند توقف باید کرد تا آن قوم که در شام اند باز آیند ایشان وجوه
لشکرند و خبرا قوم چون بخت النصر از شام باز آمد با ظفر و عقیمت گفتند پادشاه و پیران شاید
ویرا پادشاه کردند سدی گفت با سناد مش که در بنی اسرائیلی یکی بود که خواب او راست بودی
در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خواجهی بیت المقدس بر دست پنبی خواهد بود از اهل
بیابان که ویرا بخت النصر کویند او برخواست و بیابان آمد و آن غلام بیستم را طلب کرد او را بخانه مادرش
راه نمود و برفت و اینجا فرود آمد گفت پسر بخت النصر کجاست گفت پیغمبر رفته است ساعتی
بود می آمد و پشته پیغمبر می آورد بنی اسرائیلی سه دم بوی داد گفت برای من شرابی و طعامی
بیا و او برفت و در می نان خرید و بدر می گوشت و بدر می خمر آن طعام بخورد و شراب باز خوردند
روز دوم و سیم همچنین کرد چون از طعام فارغ شدند بنی اسرائیلی گفت امروز سه روز است
که ترا در سرای تو میزبانی میکنم مرا حق واجب شد بر تو گفت بلی گفت از تو میخواهم که از برای
من امائی نویسی که چون تو پادشاه باشی من ایمن باشم گفت این حدیث که میگوئی سکو
سخن نیست میکنی گفت نمیکنم و حقیقت میگویم بسیار الحاح کرد ما درش گفت جز زیان دارد
ترا اگر پادشاه باشی او را امائی نوشت اگر او پادشاه باشد از وی ایمن باشد اگر آن مرد ویرا
جامه کرد و عطا داد و برفت و در آن وقت پادشاه بنی اسرائیل یکی که یار او نیز داشتی و سببی
مشورت و فتوی او کار نگردی او را زنی بود و آن زن دختری داشت از شوهری دیگر این زن
پرسیده بود میخواست تا زن دیگر جوان کند آن زن گفت دختر من زنی باجاست ویرا زن گفت
نکنم تا از یکی زگر یا نپرسم از وی پرسید گفت بر تو حلال نیست پادشاه با زن بگفت زن از یکی
خشم گرفت بگذاشت تا پادشاه بشارت بگذاشت او دختر را بسیار است گفت پادشاه را
ساقی کن چون دست شود و خوشتر با بروی عرضه کن چون خواهد که تعرض کند منع کن و بگوی
که حاجت تو را کنم تا حاجت من روا کنی چون گوید که حاجت تو چیست بگوی که سر بچی زگر یا
را خواهم که در طشتی پیش من آرد برفت و ساقی که در شام دست شد و تعرض او کرد
گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا کنی گفت حاجت تو چیست گفت سر بچی زگر یا را خواهم
که درین طشت بپزم پادشاه گفت و یک چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجت جز این نیست چندان
بگفت که پادشاه کس فرستاد تا یکی زگر یا بگشت و سر او در طشت پیش او بردند و او سر بزان
فصیح میگفت لا تحلل لک لا تحلل لک این زن ترا حلال نیست حلال نیست دوبار و خون در آن طشت
می جوشید تا پاره خاک در آن ریخته چون از بالای آن خاک برآمد و میجوشید همچنین خاک بروی می ریختند

تا آن خاک بالای باره آن شهر شد و آن خون بر بالایی آمد و میجو شد این خبر بصیحون امیر بابل رسید
لشکری ساخت تا بچنگ آن پادشاه فرستند بخت انظر آمد و گفت مرا برین لشکر امیر کن که من
احوال آن شهر مردمان شناخته ام و را امیر کرد و پیاده و بدر شهر فرو آمد و شهر را حصار میداد هیچ
نمکن نشد که آن از زماش در از شهر و لشکر بی برگ شد و خود است که باز کرده پرفنی در لشکرگاه
او آمد و او را پیش بخت انظر بردند گفت شنیدم که باز خواهی گشتی گفت آری که مقام در لشکر
و لشکر بی برگ شد گفت من ترا تدبیری پیامورم که این شهر کشاده شود بشرط آنکه آنرا کسی که من
گویم گفت قبول کردم گفت فردا لشکر را بجهاد قسمت کن و در جهاد کوشش شهر بدار و بگوئی تا همه
دست بردارند و هر سوی آسمان کنند و گویند بار خدا یا بختی خون بجای زد که یا این شهر کشاده کن
ایشان همچنین کرد و از چهار سوی باره شهر پیفتاد و لشکر در شهر شدند آن زن پیامد بخت انظر
را بر خون بجای زد که یا بود و گفت مردم میکش و خون بر سر این خون جگر تا آنکه که این خون ساکن
شود بختاد هر از مرد را کشند خون هیچ ساکن نشد تا آن زن را که زن پادشاه بود بدست آورد
خون او را بر آن خون ریختند ساکن شد آنکه بجزوه گفت دست از خون ریختن بردار خدای راضی
نشود چون پیغمبر را کشند باشند تو کشند کان او را و هر که در خون او سعی کرده باشند و رضاداده
نگشتند اکنون ایشان بکشته کشته کشند و عظامش آنت که این خون ساکن شد و آن مرد
که امان نامه داشت پیامد و عرض کرد او را و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را فراب
و وجهه و معروفان بنی اسرائیل را با خود برد با سیری و دانیال در میان ایشان بود و قومی از
فرزندان پیغمبران چون زمیمن بابل رسید پادشاه بابل مرد بود پادشاهی بوی داد و چون دانیال
را بدید عقل و رای و دیانت او بدانت او را معرب خود گردانید و همه منته گفت بخت انظر
در آخر عمرش خوابی دید صحنی را سرش از زرو سینه او از سیم و شکمش از مس و رانهایش
از آهن و ساقهایش از کل خشک آنکه سنی دید که از آسمان پیفتاد و بر او آمد و او را پست کرد
آنکه آنشک بود که می شد تا چند آن شد که از مشرق تا مغرب رسید و در حقی دید و بخت آن در
زمیمن و سرش در آسمان مردی بر سر آن درخت تبری در دست گرفته و منادی میکرد که شایع
این درخت برین نامرغان از تبری کنند و سبب و وحوش از زیر پیرون بشوند این خواب از دلین
بر رسید و دانیال گفت آن صحنه که دیدی تویی و فرزندان تو پادشاهی که از پس تو باشد اس
سروش که از زرو بود تویی که برترین ایشان و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که از توانا
چون زرباشد تا سیم و آنکه شکمش از مس بود و پادشاهی بود از او نیز سیم از او آنکه آنکه
از آهن بود و آنت که آنکه بس از او باشد ترا زود و آنکه پاایش از کل بود و آن شاه پیامد
ضعیف و آنشک که از آسمان پیامد و او را پست کرد آنکه بزرگ شد تا هر روی زمین بگرفت

پیش

پیغمبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر الزمان نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملکی دولت
او از شرق عالم تا غرب عالم برسد و آن درخت که دیدی مرغغان بر شاخسار و سبب در زیر او آنکه فرمود
که آخرت را برین تعبیر او آنت که خدای تعالی تو امسح کند با مرغی که نام او کوس باشد که او پادشاه
مرغان است آنکه مسح کند با سیری که او پادشاه سبب است آنکه مسح کند با کای که او قویان
و او است بخت سال همچنین باشی و تو آنکه باشی و دانی و آنچه بر تو میرود و دانی که ملک است
و زمیمن خدای است و آنکه دیدی که اصل درخت بر جای پیامد ملک تو باشد که بر جای پیامد ازین
حدیث بسی بر نیامد که کینه کات حسد بودند بر دانیال و پیش بخت انظر آمدند که ای ملک تو
دانیال را معرب کرد و اندید و او خدای را می برستد و بخت شافی خورد و او را صاحب او دین شما
خارند کس فرستاد و دانیال را حاضر کرد گفت همچنان است که ایشان میگویند گفت آری بخت انظر
بخش آمد بزمود تا کوی بکند نه فراخ و دانیال را با پنج کس در آنجا که شد و ایشان بصید رفتند چون
باز آمدند ایشان را دیدند نشسته و ایشان در پیش ایشان خفته و دیگر گفتند ایشان شش بودند
بفتح از کجا آمد گفتند ما ندانیم و آن فرشته بود که ایشان را نگاه میداد است از آنجا که آمد بر او طیاره
بر روی بخت انظر و خدای تعالی او را مسح کرد و او بر مید و در پیایان با وحوش و طیور و سبب در
آمیخت بخت سال متوجع بود و مدتی بصورت کوس و مدتی بصورت شیر و مدتی بصورت کاه
چنانکه دانیال گفته بود و بخت من منته گفت پس از آن خدای تعالی ملک با داد و در ایمان او
اهل کتاب خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ایمان آورد و بعضی گفته اند که پیغمبر آنرا گشته بود
و مسجد یا را سوخته توبه او قبول نکردند و گفته اند که بختی اسرائیل چون توبه
اقل فساد کردند و این فساد ذکر یا بود بقول عید الله مسعود و شعیبا بود بقول محمد بن اسحق
جالدوت برایشان مسلط شد و همهمه الذین جاسوا حیلال الذیاد پس خدای تعالی دولت
به بنی اسرائیل داد و در ایام او و او جالدوت را بکشت چنانکه گفت ثم زذکلم الکفر پس
پس باز کرد اندیم بشاد دولت را و شما را خلف دادیم بر دشمنان شما و آمد ذنکم و مدد دادیم
شما را یاهلای بسیار و فرزندان زمین و جعلناکم اکثر تعبیر و گویم شما را بگویند لشکری
پشت از ایشان پس اگر بعد ازین نیکو کنید برای خود کمیند آن و خیر آن را جع باشد
و اگر بدی کنید عقاب آن و وبال آن هم بر شما باشد و از اجزاء غنای خود و چون وعد
بارد کرد و وقت فساد کردن ایشان و آن بود که بر معصیت شدند و تعبیر و تبدیل
کردند و بجای ذکر یا بکشتند و قصد کشتن عیسی کردند بخت انظر را برایشان مسلط کردیم
و او را و لشکر او را برایشان برانگیزیم و اوجی حکم تا غلبن کرد اند و رمای شمارا
یعنی نفسهای شمارا و شرکایت و محنت بر شما ظاهر کرد و اند و در مسجد بیت المقدس شوند

بایش

چنانکه در نوبت اول در شده و تا ملاک کنند آنچه بر آن غالب شده باشند از سراف و ماله های شایسته
 هستی و بگویند ان الله رسول الله و ما یقول من عند الله و ما یقول من عند الله و ما یقول من عند الله
 که تو به گنبد و باطاعت خدا آید اگر با سرگشتی و نافرمانی بر سر عقوبت شما شوم قتاده گفت با سرگشته
 شد خداوند تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت کرد و بقتل و مذلت و مسکنت و جعلنا
 جهنم و کوریم مادون آن را زنده ان کاقران با حصر و بساط و فراش ایشان و حور و بساط را حصر خفته
 ان هذا القرآن یهدی للذی هی افق و یبشیر المؤمنین الذین یعملون
 الصالحات ان لهم اجر اکبر و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
 اعتد لهم عذابا الیما و یدع الاله شان بالشک و عذابا و کان
 الاله شان محولا بحقیقت این قرآن راهی نماید خلق را بطریق و مصلحتی که آفات
 ترین ملت ها و نیکوترین مذ هبهاست و مرده میدهد مؤمنان را که در پای نیکو میکنند و با آنکه
 ایشان را مرده بزرگست یعنی بهشت و خیر میدهد آنان را که بقیامت و سرای باز پسین این
 ندارند و مایه ای ایشان ساخته ایم و نماند عذابی در دنا که گفت آدمی در حال خوارانه
 و دلتنگی بر خیزد و بر دیگران از فرزندان و اقربا خود خوار را میخواند بیدی چون خواند خدای
 خود را بخیر و نیکی یعنی بر خود نغمه میکند بجزی که اگر اجابت کند بروی سخت آید آدمی
 همیشه در کار غاصب و مستعمل بوده است و شتاب زده که هر چه در دل اوی افتد در طلب آن تمجیل
 میکند و عاقبت آن نمی اندیشد این عباس گفت صبح و بی صبر صبر نمی تواند کرد و گفته اند
 عجولست دعای بد و وقت دویم بدان پشیمان می شود مفسران گفته اند که مراد باستان آدم
 است سلمان فارسی گفت خدای تعالی از آدم اول سرش پافزید که حواس در ویت اوی
 نکرید و دیگر اندامهای خود را می دید و اعتباری گرفت چون ناز و یک بود گفت اللهم عجل خلقی
 قبل غروب الشمس یعنی با خدا یا تمجیل فرما در آفرین من پیش از آنکه آفتاب فرو شود
 عبدالله عباس گفت چون روح بناف رسد خواست که باز نشیند شیوات فذلک قوله
 و کان الاله شان محولا و جعلنا اللیل و النهار ایستین محولا و کان الاله شان
 اللیل و جعلنا الایة النهار مبصرة لیتعقوا فضلنا من ربکم و لیتعلموا
 عذک البیت و الحجاب و کل شی فصلنا تفصیلا ما شب و روز
 دو آیه دو علامت کردیم که دلالت کنند بر آفرین کار خود و بر وحدت و یگانگی وی و بر کمال قادی
 و عالمی او بآیت شب و رایت شب را محو کردیم و تاریک آفریدیم و آیت روز را که غنیمت روز است
 روشن و نورانی و گفته اند که نشان شب مایه است یعنی ماه را محو کردیم و شعله وی از وی باز
 که قیم و آیت روز را که آفتاب است با شمع و نور آفریدیم که در روشنی او چیز را را بیند و کارها

بسانند ابو الطیفی گفت که این الکو از امیر المؤمنین علیه السلام بر که محو آیت شب جلوس است
 گفت آنرا است که در میان ما هست و آن این آیت محو است عبدالله عباس گفت نور
 آفتاب حق تعالی بخت و جزو کرده و نور ماه همچنین آنکه نور ماه شصت و نه جزو با آفتاب داد اکنون
 آفتاب را صد و سی و نه جزو و نور است و ماه را یک جزو آنکه بیان کرده و گفت عرض آن بود از روشنی
 آفتاب تا طلب فضل و نعت و روزی خدای کند در روشنی روز و تا عدد سالها بداند و ماهها
 بشناسد حساب و اجمال و دویم و اوقات بداند و اگر چه چنین بودی جمله کار را معطل
 مانی و ما هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم و روشن کردن بنکو و از جمله آن یکی آیت
 که با ماه و آفتاب که اگر چه چنین بودی شب از روز ممتاز شود و هر دو در آنست که تا کی
 کار کند و روز و در آنست که شب شد تا روز کشاید و زن عده دارند آنست که کی عده وی بر آید
 و دام دارند آنست که اجل وی کی باشد و ندانستی که کی رسایند خدای تعالی بحسن نظر برای
 بندگان خود جبرئیل را از فرستاد و فرمود تا سب باز بر خود و بر روی ماه مایه تا در روشنی او باین
 مقدار آمد که می بیند تا شب از روز جدا باشد و کل انسان انزله ظاهره
 فی عقیقه و یخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا اقر کتابک
 کفی بنفیک الیوم علیک حسیا من اهتدی فامثا یهتدی لیفسیه
 و من ضل فامثا یضل علیها و لا تیر و اذرة و لا اخری و ما کنتا
 معذبین حق بحث رسول و هر آدمی که هست عمل او و کردار او را لازم
 کرد اندیشه اند در کردن او چنانکه کردن بند لازم کردن باشد و از وجدانش و تا آنکه که حساب او
 او بکشد و بگوید گفت طایفه یعنی عمل او و روزی او لازم او کرده اندیم و گفت ایچکس از ما دور
 وجود نیاید و الا در کردن او و رقی باشد بر اینها نه شده که او شقیقت یا سعید اهل محال گفتند
 مراد بطاران حکم است که بر و کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بظایر
 عبارت که در سعادت و عوب من سوا حق الطیر و نور حیا و یخرج لک و هر چون آیم از برای او و روز
 قیامت کتاب و نامه که از او باز کرده و کشاد چند ابو الساک العدوی این آیت بر خواند و گفت
 نامه تناسخ حالت در و حال کشاده و باز کرده باشد و در یک حال در نور و در تاریک و نامه تو
 کشاده است هر چه خواهی املای میکن و چون میری نامدات در چینه و باز چون بقیامت ترازند
 کنند نامدات بکشایند و گویند اقر کتابک بر خوان نامه خویش را که پس است و پسندید و نفس
 تو بر تو ابر و محاسبی و حساب کند یعنی خود حساب خود و یک حساب تو با تو آنکه
 بر تو عمل کرده باشد من اهتدی هر که راه یافت برای خود یافت که آن و ثواب آن و پرا باشد
 و هر که گمراه رود ترک نظر و طلب علم او بر خود گمراه شود یعنی عقاب آن و وبال آن بر او باشد و لا یزول

و در آخری هیچ برنگرد نه گناه دیگری برنگرد یعنی بکنه دیگری و دیگری را عقوبت نکنند و پنجس
 راعذاب کنیم تا آنکه رسول فرستیم و جهت بروی لازم کرد انیم **وَ اِذَا ارَادُوا اَنْ يُنْفِثُوا**
قُرْبَانَهُمْ اَمْ نَاْمُنُ فِيْهَا فَنَنْسِفُهَا فِیْهَا لَیْسَ عَلَیْهَا اَلْقُوْلُ قَدْ کُنَّا نَاْمُنُ بِهَا
وَ کُنْ اَهْلُکُمْ مِّنَ الْقُرْآنِ مِیْنِ بَعْدَ نَفْثِ وَ کُنْیَ بِرَبِّکَ بِالْقُوْب
 عباد و خلیفان بصیران چون خدا هم که هلاک کنیم دینی و شهری را بعد از آنکه جهت بر
 ایشان لازم شده باشد و مستحقان آن شهر را ایمان و طاعت فرمایم تا کید جهت را بر ایشان ایش
 در آتش فسخ کنند و از فرمان بیرون آیند ما ایشان را هلاک کنیم هلاک کردن سخت شاید که آخرت را
 صفت قریب باشد معنی این باشد که چون خدا هم که هلاک کنیم دینی را که فرموده باشیم مستحقان
 آن دهر با طاعت و عبادت پس ایشان را فرمان برداری کرده باشند و معصیت کرده و عباد
 بر ایشان لازم شده هلاک کنیم و عذاب فرستیم و چه دیگر است که اراده خدای عز و جل را با
 جرم بمسخران هلاک نکند و خدای عز و جل که هلاک کند کسی را که مستحق هلاک باشد پس معصیت
 چنین باشد که ما چون خدا هم که هلاک کنیم قومی را که مستحق عذاب باشند امر خود را بر ایشان
 مسکوک و انیم و بطاعت خودشان فرمایم چون طاعت ندارند هلاکشان کرد انیم زهری گفت روزی
 رسول صل الله علیه و آله و سلم در نزدیک زینب شد گفت لا اله الا الله و بیل للعرب من شهر
 قد اقبلت و ای هر چه را از بدی که نزدیک رسید آنکه گفت علامت آنست از سد یا جوج و
 ما جوج امروز این قد کشاده شده آنکست سبابه حلقه کرد بر آنکست ابهام زینب گفت
 یعنی ما هلاک نکنیم قومی را که صالحان در میان ایشان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود
 و کتم اهلکنا و جدا که هلاک کردیم ما از قریب جماعتی که ما که پیغمبران ما را نکذیب کردند از پس
 نفخ پیغمبر و پس است خدای تو بخشایند بر گناه بندگانش از دانی و بیانی اوست دانند
 افعال و چشند احوال ایشان و در قرن خلافت کردند صد و بیست سال گفتند و صد سال
 گفتند از عهد الدین بشر و ایت کرده اند که گفت رسول علیه السلام دست بر سر من نهاد و گفت
 این علام قرنی باشد که گفتید رسول الله قرنی چند باشد گفت صد سال را و پیغمبر ما سال او
 شمردیم تا بعد رسید آنکه بعد و قرن را بشماریم گفت اند و جل نیز گفته اند **مِنْ کَانَ**
یَسْئَلُ اَلْعَاجِلَةَ فَمَجَّلْنَا لَهُ فِیْهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلُیْهَا
مَذْمُومًا مَّا مَذْجُورًا وَ مَنْ ارَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعِیْ لَهَا سَعِیْهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ
فَاُولٰٓئِکَ کَانَ سَعِیُّهُمْ مَشْکُورًا کَلَّا یَذَّهَبُ لَهٗ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ
عَظَاوَرَتْکَ وَ مَا کَانَ عَظَاءً ذَرِیَّتَکَ مَحْظُورًا هر کس که دنیا خواهد و دنیا
 طلبد ما بتعجیل و براد دنیا بدیم در آنچه خواهیم برای آنکه خواهیم و یا آنچه خواهد در دنیا بروی بجلی کنیم چه
 دنیا

و دنیا از نزدیک من محلی نیست چه اگر محلی بودی کافر از دنیا شرعی آب ندادی پس اگر کافر از امراد
 و از زودیم کرامت ایشان را نباشد و اگر موسیقی را در دنیا بود بر نیاید هم از خوار و وهو این وی بود
 و گفت آنکه معنی اینست که هر که بجل آخرت دنیا خواهد و بر دنیا بدیم پس در قیامت و نوح برای
 اوست و در دوزخش جای دهم تا در اینجا سوخته میشود و نیکو بیند و از رحمت خدای او گردد و دنیا
 هر که آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و او مؤمن باشد عمل او مقبول باشد و سعی او مشکوک
 بود و مشکوک دنیا بدیده را دادن بدیده را ثواب باشد بر طاعتش آنکه گفت کلامی که ما هر یک را
 در دنیا از مطیع و معاصی و مؤمن و کافر پیغمبر انیم و در زیادت کرد انیم از عطا خدای یعنی از جبر
 دنیا و هر دو ان از رحمت هر چه از ما خواهند ما ایشان را بدیم بر حسب مصلحت و عطا خدای تعالی
 محظور نباشد و از کسی منع نباشد مؤمن و کافر و بر و نافر را رسد **اَنْظُرْ کَفَّ**
تَضَلُّنَا بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ وَّ الْاٰخِرَةُ اَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وَّ اَکْبَرُ تَقْضِیَا
لَا یَجْعَلُ مَعَ اللّٰهِ الْاٰخِرَ فَنَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّحْذُورًا وَّ قَضٰی رَبِّکَ الْاٰخِرَةُ
اِلَّا اِنَاءً وَّ بِالْاٰخِرَةِ اِنَاءً اِنَّا مَاتِلَعْنُ عِنْدَکَ الْاَکْبَرُ اَحْذَرْنَا اَوَّلًا هَا
فَلَا تَقُلْ لِّهَآ اِنِّی وَّ لَا شَهِرْ هَآ وَّ قُلْ لِّهَآ قَوْلًا کَرِیْمًا وَّ اخْفِضْ
لِهَا جَنَاحَ الذَّلٰی مِنَ الرَّحْمَةِ وَّ قُلْ رَبِّ اَرْحَمْهُمَا کَمَا رَیَّیْسَ
 صغیر را بگو چشم اعتبار تا چگونه خلق را استغفوات کرد و ایندم بعضی را بر بعضی
 چگونه تقصیل دادم در روزی و عطا و دنیا مال این جهان و در آیه آخرت بزرگتر و بزرگوار تر است
 بر جبهه و فضیلت از درجات و دنیا و آنکه نمی کرد و گفت با خدای دیگر میگرد و با او در خدای کسی
 را شریک مگردان که اگر چنین کنی و بنشیند مادام که زنده باشی مذموم و نکو چید و باشی و بر زبان
 عاتقان محذول و فرموده است از حضرت و یار و یاوران و مراد بقعود ضرورت است یعنی
 مذموم و محذول کردی و قضی ربک حکم کرد خدای تو فرمود که پیوسته مگر او را زکریا بن
 سلام که بعد مردی بنزدیک حسن بصری آمد گفت ای حسن زنا سدا طلاق دادند گفت در خدای
 عاصی شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن گفت ما قضی الله علیه
 هذا خدای بر تو این قضا نکرد قضا خدا بر بندگانش است که گفت و قضی ربک الا بعد
 الا اِنَاءً و ریح گفت اوجب ربک خدای بر تو واجب کرد و او را پرستید و با پدر و مادر احسان
 کنید اگر یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان بنزدیک تو نشوند و یا تو یا بشنود در خانه تو یا بشنود در
 روی ایشان صحبت میکنی دل شکنی منای کشاده روی و خوش زبان باش چیزی میکنی که از آن
 بر نهند یعنی سختی میکنی که از آن کوفته شوند ایشان را مگوی اف و اف کلامی است که در وقت
 دلشکی گویند اما ما جعفر صادق علیه السلام گفت کترین عقوبت است اگر از این چیزی کمتر بودی

هم از این معنی که در ظاهر آیت نبی است از آن اف گفتن و آنچه بیشتر از آن باشد از این است
از چیزی که مادران و پدران را کار دارد نه آن بخوی الخطاب معلوم است تخصیص بر
و بری برای آن که در ایشان در کبر و پیری محتاج تر باشد و برای این مثل گفته اند که فلان آید
من الشرف فلان از کس نیکو کار تر است برای آنکه چون کس بر شود و بر شود خواهی
و بر آفته گشته و علف دهنه چنانکه وی بچکان خود را علف دادی آنکه گفت و لا تشقوا
و بانگ بر پدر و مادر من و آواز بلند کردن و برای ایشان سخن نیکوگوی چنانکه حسن ادب
اقتضای آن کند و گفته اند که گفتار نیکو اینست که گوید یا امانه و فرو نه برای ایشان
بال مذلت را از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع و باین سسته ممکن
دعای ایشان کن و از خدای برای ایشان رحمت خواه و بگوید ای خداوند و پروردگار من برایش
رحمت کن رحمتی که مادر آن منتقطع نکند و بجزای آنکه ایشان بر من رحمت کردند و مرا بنواز
متعت پروردند و در حالی که کوک و خور و بودم عایشه از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی
عاقی را گوید هر چه میخواهی میکنم که ترا نیامزم و باد و نیکو کار را گوید که هر چه خواهی میکنم که تو
پس از زم این عباس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر که در روز آید و مادر و پدر
او خوشنود باشد و در از بهشت برای او بکشایند اگر یکی بود یکی را بکشایند یکی گفت یا رسول الله
اگر چه مادر و پدر بر و ظلم کنند گفت اگر چه ظلم کنند سه بار یاد گفت و در خبری دیگر است که مردی نزد یک
رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله مرا چیزی پیاورد که عمل آن را بر حمت خدای تعالی نزدیک
گرداند گفت مادر و پدر او راوی گفت دارم گفت برو و با ایشان نیکو کن و نیکو کن با ایشان رضا
و خوشنودی ایشان و عمل آنک کنایت بود **وَبِكُمْ أَنْظِرَكُمْ إِلَى أَنْ تَنْقُضَكُمْ**
إِنْ تَكُونُوا صَاحِبِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ
كَفُورًا وَأَمَّا تَعْرِضُ عَنْهُمْ أَوْتَاهُمْ أَيْتَاءَ وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِهِ إِنَّكَ تَنْقُضُهَا
فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مِيسُورًا وَلَا تَجْعَلْ لَكَ مَغْلُولَةً أَلَيْسَ غَفُورًا
وَلَا تَنْسُطْهَا عَلَى السَّيْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْلُغُ
الَّذِينَ يَنْتَهِوا وَيُقَدِّرُ إِنَّكَ كَانَ يُعِيدُهُ حَتَّى بَصِيرًا
خدای عالمتر است و او را تا به آنچه در دلش شاست از نیکوئی کردن با مادران و پدران و عاق
شدن و عاصی شدن در ایشان اگر شایع باشد و نیکو کار و با خدای کردید و هر کاری که باشد
و هر ذلتی و بیخوفی که در حق مادر و پدر افتد خدای تعالی شما را پیاورد که او را نرند کسانیت
لید

روایت کرد

که با درگاه او گرداند و آیت **الَّذِينَ كَفَرُوا** حق تعالی و صیت کرد و مادر و پدر و خویشان دیگر گفت
بره بانگ کسی که خداوند قرابت و خویشی است با تو حق و معنی با خویش و تران خله از حق و احسان
و نیکوئی بعضی از مفسران گفته اند مراد قرابت رست و در خبر است که چون این آیت آمد رسول
فاطمه را بخواند و فکد بوی داد و در حق حیات رسول در دست وی بود و در تصرف وی داخل آن در مصالح
او و فرزندان او میکرد و چون رسول علیه السلام متوفی شد از او باز کردند و چون طلب میراث پدر کرد گفتند
که ترا از میراث نباشد و گفت ما تر کن صدقه ای که ما بکدام صدقه باشد و المشکین و ابی السبیل
در ویش را و راه گذر یاران را حق ایشان بده و لا تیکدوا و اسراف میکن اسراف نفقه کردن باشد و معصیت
یعنی مال در معصیت نفقه میکن بجا بر گفت اگر کسی همه مال خود را در راه حق خرج کند تیکدوا و اسراف میکند
و اگر مادی در باطل خرج کند اسراف باشد و اسراف کنندگان برادران و دو و قرینان شیطان باشند و
همیش با خدای کار و کار نیت بوده است **وَأَمَّا تَعْرِضُ عَنْهُمْ** اگر توری بگردانی از ایشان
که ترا خودم و نیکوئی کردن با ایشان برای طلب کردن رحمتی یعنی روزی از خدای خود که ترا امید
آن داری که بتور رسد بگوید ایشان از کفتری خوش و سخن آسان یعنی بگوید **وَسِعَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْغُفْلَةَ**
بر پدر و سراندا انشاء الله و برای این رسول علیه السلام گفت است **الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ** صدقه سخن خوش
یک صدقه باشد آنکه رسول را علیه السلام بگوید که از آنکه هیچ نپرد و از آنکه هر چه دارد بدهد و گفت
وَلَا تَجْعَلْ لَكَ مَغْلُولَةً أَلَيْسَ غَفُورًا دست خود را بر گردن من گنجی گفت یعنی دست خود را
از دادن در بند صد و نیز یکبار هر چه داری بخش که آنکه بشنینی طاعت کرده و بخجیده و
منقطع از آنچه بوده باشد و گفته اند محضو را یعنی بر همه جابرین عبد الله گفت سبب نزول
آیت آن بود که روزی رسول خدای نشست بود که یکی آمد و گفت یا رسول الله مادر من مراد عا
میکند و نیکوید که مرا چراهی و تا در آن نماز میکنم رسول علیه السلام گفت وقت بیای که این
وقت چیزی نیست که مرا شاید که بروت و باز آمد گفت نیکوید که این پیراهن که پوشیده داری
بده رسول علیه السلام شرم داشت برخاست و در ظاهر رفت پیراهن پیرون کرد و با وی داد و برهنه
بنشست تا وقت نماز آمد و بلال بانگ نماز گفت رسول علیه السلام پیرون نیامد و مشغول شدند
یکی برخاست و در حجره شد رسول را و بد که پیراهن تراشت خدای تعالی این آیت فرستاد **إِنَّ رَبَّكَ**
يَبْرَأُكَ مِنَ الْإِثْمِ وَتُشَاءُ بِرِسْقَةٍ که خدای روزی بکشد و فرج کرد اندر برانگس که خواهر و شوهر و
برانگس که خواهر مالک قبض و ضبط است و در با جوان بندگان خود آگاه و معصیت و دانند که معصیت
هر یکی از قبض و ضبط در حجت چنانکه میداند میسازد **وَلَا تَقْتُلُوا الَّذِينَ يَدْعُونَكُمُ إِلَى الْإِثْمِ**
تَحْنُ تُوْذِقُهُمْ وَإِنَّا لَكُمْ إِنَّ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطَاءً كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا
الزَّانِيَةَ إِنَّكَ كَانَ قَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي

حَدَّثَنَا اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُقْسِطًا
و چون معلوم شد و میداشتند
قبض و ضبط و زنی خدای میکند و روزی خدای دهد فرزندان خود را از ترس و درویشی یکشد آیت
در حق آنان آمد از خوب که دختران خود زنده در کور میکردند خدای ایشان را بفرمود که ازین و کشت ایشان را
از ترس و درویشی میکشد که ما ایشان را روزی دسیم و شما را هم و کشتن شما ایشان را خطای بزرگست
و گناهی سخت و لا تَقْرَبُوا الرِّبَا بَيْنَكُمْ فَمَنْ تَرَكَهُ فَمَنْ تَرَكَهُ فَمَنْ تَرَكَهُ فَمَنْ تَرَكَهُ فَمَنْ تَرَكَهُ
زشت بوده است و راه بد و میکشد نفس را که خدای او را کرده باشد کشتن آن منع کرده است
از آن مگر بچ و کشتن بچ آن بود که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند بعد احصان و بقصاص و بوجه
از وجه و شرع فرموده باشد آنکه کشت و مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا وَ هُوَ كَافِرٌ أَوْ مُشْرِكٌ أَوْ مُنَافِقٌ أَوْ مُرْتَدٌّ أَوْ زَانٍ
و دوستی داده ایم و ولایتی داده ایم بر کشنده وی اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیت طلب دارد و اگر
خواهد عفو کند و بخشد پس برای آنکه قصد قتل میکند و اسراف مکن و خون فحاح مرن تا خون تو
ریخته نشود یا این این ولی نباید که اسراف کند و بدل یکی بیشتر از یکی را بکشد کوا اسراف مکن و جز
کشند آنکس را میکشد در دنیا بقصاص و در آخرت بشواب و عوض و قوله لا يَحْقُقُ تَنْفِيرُ
گفتار رسولت که کشت آن اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاد اقاتلوا
عصونی دما و هم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله قيل و ما حقها يا رسول الله
قال الزنا بعد احصان و كفر بعد ايمان و قتل نفسا فيقتل بها كقتل مائة فرمودند بامره
کارزار و کتم تا آنکه بگویند لا اله الا الله چون بکشد خون و مال و از من دما مان گرفتند الا بحقش
و حساب ایشان بر خداست کشتند یا رسول الله حق آن چیست گفت که از پس ایمان زنا
از پس احصان و کشتن نفسی که او را پان باز کشند ضحاک گفت این آیت بکه باز فرمود آمد
که مشرکان صحابه رسول را میکشد ایشان را فرمود که نباید که کینه ایشان شود بر این داد و گویی
که ادعای و قاتل نموده باشد او را بکشید و این آیت پیش از آن بود که آیت اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و گفته اند که مراد با اسراف مثله کردن است خدای تعالی ازین نهی
کرده در خیر است که چون بر محمل لعنة الله را در آن وقت که امیر المؤمنین علی را علیه السلام
ضربت زده بود و پیش وی بودند که گفت ان عشت رایت فیہ رای و ان مت فاقتلوه فی
ضربة بضربة و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن المثلثة
و لد الکلب العفور و گفت اگر من زنده بمانم یا بکشم آنچه مصلحت بینم و اگر بکشم او را بکشد
بضربة و مثله کند او را که رسول علیه السلام از مثله نهی کرده است اگر چه با سگ کزنده بکشد
و لا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالْحَقِّ هِيَ أَحْسَنُ حَقِّ يَتْلُمُ أَسَدُ

و انق

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَلَامٌ سَوِيٌّ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَ زَلُوا بِالْقِسْطِ
للتعظيم ذلك خيرا واحسن تأويله ولا تقف سالس لك به علم ان
الشمع والبصر والعقود كل أولئك كان عنه مسئولا
و کرم مال بیتیم مکره بیه الا بوجه نیکو و صد بقیه بسند ترجیح آنکه ویرانغی باشد و از تصرف شما و بر این
حاصل کرد و حق یبلغ اشد تا آنکه بعد بلاغت برسد و کمال عقلش برسد و بعد آید بعضی گفته اند
که بعد سال باشد و اوفوا بالعقود بعدی که کرده باشید و فاکند که از آن بخوابند برسد
شمار او گفتند بر او بعد و وصیت است و حق مال بیتیم و گفته اند که چو او را و او را و او را و او را و او را
الکلی باید آنچه جمودی باشد و راست سجده آنچه ترا و باید که شکر ترا و راست بر کشید
که کمال تمام و ترا و راست شمار بر تراست و عاقبت آن نیکوتر آنکه گفت و لا تقف سالس
فانک به عظم مطاوعت مکن و از پس مرد و آنکه ترا بآن علی نباشد یعنی آنچه ندانید نتایج آن که
از گفتار کرده او و غلبت کسی مکن و بستان بر کسی منه و بدی مسلمانان مگوی که گوش و چشم
و در از او پرسند یعنی خلاف را ازین اعضا پرسند که گوش چه شنیده و چرا شنیده و چشم
چه دیده و چرا دیده و بدل چه اندیشیده و چرا کوی و این اعضا را چرا استعمال کردی
و لا تمس فی الا رض من حرق الا رض و لن تبلغ الجبال
طولا کل ذلك كان سبباً عند ربك منوهاً ذلك مما أوحى اليك
و ربك من الحكمة و لا تجعل مع الله الها آخر فقلنی في جهنم مملو
مذحی و آفاضکم کم و یکنم یا یبنین و اتخذ من الملائكة إنا انما انکم
لنقولون قولاً عظيماً این در ظاهر خطاب با رسولت صلی الله علیه و آله و سلم و مراد
است اوست و از آنکه او در زمین هرگز بهیض نشاط نرطقی تا و پرا از ان منع کنند بگوید در زمین
بشراط و تکبر مرد و او بجز مکن راست و متواضع باش در رفتن که نور حق و در خم پای زمین را
نقوانی بدین و بتطاول و کو همای نقوانی رسیدن یا جر از بی بالای کو همای نقوانی شدن بر یکی این
جمله که گفته شد و از آن نهی کرده آمد بدی و مکر و هست نزد خدای تو و گناه زشت این عباس گفت
این جمله آیه در الواج موسی علیه السلام ابتدا ایشان از شرک و آن است که در اول گفت و لا تجعل
مع الله الها آخر و انتهایش یعنی از شرک بجای آنکه توحید سرحد حکمت است و آن اینست
که سبب کوی و لا تجعل مع الله الها آخر یا خدای خدای دیگر مگیر از زبان که آنکه تو ادعای انرا
سلامت کرده و خار کرده و دور گردانیده باشی از رحمت آنکه خطاب کرده با کافران که کشند که فرشتگان
و خیران خدای و گفت ای خدای بگویم نه شما را به پسران و فرشتگان و دختران خود و گرفت بهتر برای
شما اختیار کرده و بدترین خویش گرفت یعنی هیچ کس این کند که شما بیدای حواله میکشد انکم لتقولون

مرکز

6162

و عاقل الله و مانند این نباید که متابعت شیطان کنید که در میان ایشان فساد و دشمنی اندازد
و وسوسه کند ببدی کردن با یکدیگر و شیطان همیشه آدمی را دشمنی آشکارا برده است از عهد
آدم و باشد تا این قیامت **وَلَكُمْ عَلَیْكُمْ** خدای شما باشد عاقل است و باحوال شما و تنبیه شما
شما را تا قیامت اگر خواهر بر سرش رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهر عذاب کند بعد از خویش و او
عالم است بتفصیل اعمال شما و معاد و راستی استحقاق شما آنکه خطاب کند و بار رسول علیه السلام گفت
ما را بفرستایم تا او کیل یا شی برای ایشان و مانند بر ایشان موکل بکند و ایم تا ایشان را بر اسلام خیر
کفی و بقریبان داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری و ما را فرستادیم تا او ایشان را بشارت
دهی و بشت و سیاهیانی از این در پیش در کار آفت و بشت و دوزخ و با ایشان مدارا کنی اگر
قبول کنند خود نیکوست و اگر نکنند ترا باز خواستی نیست **وَلَكُمْ عَلَیْكُمْ** و خدای تعالی عالم است
باحوال و اعمال و ضایر آنکه در آسمان و زمین اند و بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه صلاح میداند و
استحقاق و اهلیت می شناسد رفعت و در جت میدهد و از فرشتگان و آدمیان برای رسالت
آنها اختیار میکند که اهلیت آن دارد و **وَلَكُمْ عَلَیْكُمْ** تا تفصیل و ایم بعضی فرشتگان بر بعضی
و بعضی پیغمبران بر بعضی برگزیریم آدم را صفوت و ایم و ادیس را رفعت و ایم و نوح را اجابت
و دعوت و ایم و ابراهیم را خلعت و ایم و موسی را درجه مناجات و ایم و سلیمان را ملک و ایم و
داود را زور و ایم و عیسی را انواع معجزات و ایم و محمد را صل الله علیه و آله و سلم محبت و ایم
و عیسی را پیشقدم او گویندیم **وَبَشِّرُوا** من بعد اسماء احمد و در زبده او و نوشتیم
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّذِينَ آمَنُوا یعنی محمد و اهل بیته
الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مؤمنان و دین و فلا **يَلْكُونُ** کشتن **الْقَرْعَ عَنْكُمْ** و لا **يَلْكُونُ**
أُولَئِكَ الَّذِينَ بدعون **يَلْعَنُونَ** الی **لَهُمُ** الوسيلة **أَيُّهُمْ** اقرب **وَلِرَجُلٍ**
رَحْمَةً و یخافون **عَذَابَهُ** **إِنَّ** عذاب **ذَلِكَ** **كَأَن** **يَخْذُكُوا** **وَأَنَّ** **مِنْ**
فَرِيقًا **لَا** **يَخْشَوْنَ** **مُهْلِكَهُمْ** **قَبْلَ** **يَوْمِ** **الْقِيَامَةِ** **أَوْ** **مُعَذِّبُوهُمْ** **عَذَابًا** **شَدِيدًا**
كَأَن **ذَلِكَ** **فِي** **الْكِتَابِ** **مُسْطَوْرًا** بگوی این کار را که بخوانید
آنها را که شما و خدای ایشان میکنند بدون خدای از فرشتگان و آدمیان چون عزیر و عیسی
تا دفع بلیت و کشف مصرت از شما کنند **فَلَا** **يَلْكُونُ** پس شما را و ملک شما باشد اگر بگوی
از شما بگذراند و برخی از روی شما باز بر نه این جماعت آنها را که خدای خود را میفرماید و بخواند
و سیلت و قربت پیچونید هر کدام از ایشان که بخدای نزدیکتر است و سیلتی میجویند و آیند از
محبت خدای میدارند و از عذاب او می ترسند بحقیقت که عذاب خدای همیشه آن بوده است
که از او ترسند و حذر کنند چون حال ایشان چنین بود و مرد عاقل چگونه ایشان را پرستد و طمع میکند

خدا را بر رضای خود و میخواستند که رضای خدا را حاصل کنند و اذ قُلْنَا لَكَ
اِنَّ رَبَّكَ اَحَاطَ بِالْثَّائِبِ وَتَجَاعَلْنَا الرَّؤُوفَ بِاللَّهِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ فِي الدُّرُوبِ وَتَحَوَّلَتْهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طَعْنًا تَاكِيًا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم باز که خدای تعالی محیط است بر دامن یعنی علم وی محیط ایشان است
و از علم وی پروا نمی شود و احوال تو محیط قریش است و ملک کنده ایشان یعنی ایشان است
و ادیم ترا بچنگ و نصرت دادند و بر ایشان و نکردیم آن خواب را که بتو نمودیم الا قِشْقَةً و از مایش
مرو ما را بگفتند آنکه هر دو برین خواب معراج است و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه رسول
را علیه السلام عادت بود که چون نماز یا دعا یا کردی روی مردم آوردی و گفتی که هیچکس خواب دیده
است ما گفتیم نه رسول علیه السلام گفت من دو شش جنان در خواب دیدم که دو کس پیامده و مرا
گفتند که بر خیز با ما با من برخو استم و با ایشان رفتم مرا ببردند تا به میان راست و چو او را نگه کردم
مردی را دیدم که سنگ بزرگ بر سرش گرفته دم وی را بپاشند و بآن سنگ سر او را میکوفت چون
سنگ از دست چندی افتی باز سر او همچنان شده ای که بود و دیگر بار سنگ برداشتی و سر او را بگو
من گفتم این چیست مرا گفتند از اینجا برو من رفتم مردی را دیدم که بقفا باز افکند و مردی دیگر
کعبه آیین بر سرش گرفته بود بآن دهن او می دید که گوشت از دهن وی باز میزد چون از یک
جانب ببرد اخطی با دیگر جانب آمدی آن درست شده بودی چون ازین نیز ببرد اخطی بآن جانب
شدی من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند ببرد از جای رفتم خانه دیدم مائده شوری بالا
او شک و زرد و افراختش در و نگه کردم جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه آتش از زیر آن
تو بر می آمد و ایشان را بر سر می آورد و ایشان فریاد میکردند گفتیم ایشان که اندر افکندند و ازین
برفتم بعدی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنوا میکرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود شکسته
بسیار در پیش او رفته هرگاه که آن مرد از جوی برآمدی این مرد سنگی از شکسته در دهن وی نهاده
او فروری و بار دیگر در آن جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند بر او از اینجا رفتم مردی را دیدم
که به المنظر بغایت ستم کین آتش میکرد و از آن آتش میگردید گفتم این چیست مرا گفتند برو
از اینجا رفتم بیستای رسیدم بغایت خوش و خرم در دو انواع درختان میوه و شکوفه ها و چون
آب بسیار و درختی بزرگ در زیر آن درخت پری نشسته بود و پیرامین او کوه دکان بیدار نشسته
بودند گفتم این پری کیست و این کوه دکان کیست مرا گفتند برو از اینجا رفتم درخت دو دره دیدم
سخت بزرگ و بغایت نیگوار گفتند برین درخت شو به آن درخت شدم ایشان نیز بر آن آمدند
از اینجا رفتم بیستای رسیدم بنهار کوه بخششهای زمین و رسیدیم به آن شهرستان شدیم مردمانی
را دیدیم که یکی نیکو ایشان بغایت نیگوار و یکی نیکو ایشان بغایت خوش و از اینجا جوی بود بغایت خوش و آب

خدا را بر رضای خود و میخواستند که رضای خدا را حاصل کنند و اذ قُلْنَا لَكَ
اِنَّ رَبَّكَ اَحَاطَ بِالْثَّائِبِ وَتَجَاعَلْنَا الرَّؤُوفَ بِاللَّهِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ فِي الدُّرُوبِ وَتَحَوَّلَتْهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طَعْنًا تَاكِيًا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم باز که خدای تعالی محیط است بر دامن یعنی علم وی محیط ایشان است
و از علم وی پروا نمی شود و احوال تو محیط قریش است و ملک کنده ایشان یعنی ایشان است
و ادیم ترا بچنگ و نصرت دادند و بر ایشان و نکردیم آن خواب را که بتو نمودیم الا قِشْقَةً و از مایش
مرو ما را بگفتند آنکه هر دو برین خواب معراج است و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه رسول
را علیه السلام عادت بود که چون نماز یا دعا یا کردی روی مردم آوردی و گفتی که هیچکس خواب دیده
است ما گفتیم نه رسول علیه السلام گفت من دو شش جنان در خواب دیدم که دو کس پیامده و مرا
گفتند که بر خیز با ما با من برخو استم و با ایشان رفتم مرا ببردند تا به میان راست و چو او را نگه کردم
مردی را دیدم که سنگ بزرگ بر سرش گرفته دم وی را بپاشند و بآن سنگ سر او را میکوفت چون
سنگ از دست چندی افتی باز سر او همچنان شده ای که بود و دیگر بار سنگ برداشتی و سر او را بگو
من گفتم این چیست مرا گفتند از اینجا برو من رفتم مردی را دیدم که بقفا باز افکند و مردی دیگر
کعبه آیین بر سرش گرفته بود بآن دهن او می دید که گوشت از دهن وی باز میزد چون از یک
جانب ببرد اخطی با دیگر جانب آمدی آن درست شده بودی چون ازین نیز ببرد اخطی بآن جانب
شدی من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند ببرد از جای رفتم خانه دیدم مائده شوری بالا
او شک و زرد و افراختش در و نگه کردم جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه آتش از زیر آن
تو بر می آمد و ایشان را بر سر می آورد و ایشان فریاد میکردند گفتیم ایشان که اندر افکندند و ازین
برفتم بعدی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنوا میکرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود شکسته
بسیار در پیش او رفته هرگاه که آن مرد از جوی برآمدی این مرد سنگی از شکسته در دهن وی نهاده
او فروری و بار دیگر در آن جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند بر او از اینجا رفتم مردی را دیدم
که به المنظر بغایت ستم کین آتش میکرد و از آن آتش میگردید گفتم این چیست مرا گفتند برو
از اینجا رفتم بیستای رسیدم بغایت خوش و خرم در دو انواع درختان میوه و شکوفه ها و چون
آب بسیار و درختی بزرگ در زیر آن درخت پری نشسته بود و پیرامین او کوه دکان بیدار نشسته
بودند گفتم این پری کیست و این کوه دکان کیست مرا گفتند برو از اینجا رفتم درخت دو دره دیدم
سخت بزرگ و بغایت نیگوار گفتند برین درخت شو به آن درخت شدم ایشان نیز بر آن آمدند
از اینجا رفتم بیستای رسیدم بنهار کوه بخششهای زمین و رسیدیم به آن شهرستان شدیم مردمانی
را دیدیم که یکی نیکو ایشان بغایت نیگوار و یکی نیکو ایشان بغایت خوش و از اینجا جوی بود بغایت خوش و آب

شما

او از شیر سفید تر این دور که با من بودند ایشان را گفتند برین جور فرو شوید و خود را بشوید ایشان
 خود را بشوید و برآمدند آن زشتی از ایشان زایل شد و صورت ایشان را نیکو ترین صورتها
 گشت گفتیم این بجای چه است که احشوب دیدم گفتند آن مرد را که سر او سبک می شکستند او
 مردی است که قرآن خواند و غار فریضه تقصیر کرده آن مرد که از دیان او از کلوب می بریدند او مردی
 که از خانه بیرون آید و دروغ گوید باقی عالم برسد آن مرد آن و زنان که در شور بودند را نگذاشتند
 و آن مرد که سبک در پس او نهادند را بخوار است و آن مرد که به المنظر که آتش می افروخت
 خازن دوزخ بود و آن پسر را زبالا که در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کوه دکان
 کوه کافران است که بر فطرت اسلام وفات یافته اند و آن قوم که یک نیمه ایشان زشت بود و یک
 نیمه خوب جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند و انجری که ایشان در آنجا رفتند پاکیزه گشتند و به
 است و آن روضه که بدی بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهید است آنکه را
 گفتند بالا نگر بالا نگر بستم کوشکی دیدم مانند ابر سفید گفتند این جای تست و من جبرئیل ام
 و او میگفت این گنیم با رنگ الله فیک مراد پاکیزه بجای خود و دم گفتند وقت نیست که نزد درویش
 علمی مانده است چون تمام کنی جدا بجای رسی این قولیست از عبد الله عباس و جماعتی خبران
 علی بن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول علیه السلام دید که او در مکه است یا صحابه گفت
 و آنکه مکه که مشرکان چنانند و او را منع کرده اند از گشت جماعتی راضی افتاد از بازگشتن
 رسول علیه السلام و سال دیگر رفت و مکه گشاد و در مکه برفت و خدای تعالی این آیت فرستاد
 لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ آلُؤُتُوا وَاذْأَسَامُ مَحْطَا قُرْصَادِ قُلُوبِ الْعَالَمِ رَوایست که این خواب
 آن بود که رسول علیه السلام در خواب دید که جماعتی بوزیگان بر منبر او می شدند و فرو می آمدند
 او و لشکر شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او قیام کنند و خبر است که تا رسول
 این خواب دید که لب او خندان نمیدانیش خدای شد و الشجرة الملعونة ما کردیم درخت
 لعنت کرده را در قرآن مکر برای فتنه مردمان و این درخت را قوم است چون اصحاب این درخت
 ملعونند از آنجا که کافران این درخت چشاندند و ایشان ملعون شدند و صفت ایشان بر درخت
 اجر اگر در بر سبیل جهاد و فتنه مردمان با و آن بود که چون این آیت آمد که إِنَّ شَجَرَةَ الزُّلْمِ كَلَامًا
 الْكَاثِمِ ابُو جَهْلٍ گفت یکی از دروغ محمد اینست که میگوید که در میان آتش درختیست و آتش
 دوزخ آن درخت را نسوزد و چگونه در آتش درخت روید و امام محمد باقر گفت درخت ملعون
 بنوا سید اند و خَوْنُ فِئْتُمْ و ما من نرسب ایش از او هم میگویم تحریف و انرا ما نمی افزاییم
 مکر طغیان بر زن و عصا عظیم و اِنْ ثَلَاثًا لَمْ يَكُنْ اَنْتُمْ وَاَلَا تَكُنْ
 سَعْدُوا اِلَّا اِلَيْسَ قَالَ اَنْتُمْ لَمْ يَخْلَقْتُ طَبَقًا قَالَ اَنْتُمْ هَذَا الَّذِي
 كَرَّمْتُمْ عَلَيَّ لَنْ اَخْرُجَنَّ اِلَيْكُمْ اَلَا تَعْلَمُونَ اَلَا تَعْلَمُونَ اَلَا تَعْلَمُونَ اَلَا تَعْلَمُونَ

قال

قَالَ اَذْهَبْ مِنْ شِعْرِكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَوَارُكُمْ جَزَاءُ مَوْفُوعٍ
 وَاسْتَنْزِلْ مِنْ سَمْنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ يَصُونُكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ جَنَابَكَ وَجَلْبِ
 وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَوَعْدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
 اَلَا تَعْلَمُونَ اَنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكُنِي بِرَبِّكَ وَكِيلًا
 ویا دکن ای محمد چون گفتیم با فرشتگان که سجده کنید آدم را همه سجده کردند مگر که ابلیس که او
 سجده نکرد گفت ای سجده کن من کسی را که تو او را از کل آفریدی که او کل بود قَالَ اَنْتَ شَيْطَانُ كُنْتَ خَبِيرًا
 و و چرا چاکه کن که این شخص را که تو بزرگوار کردی و بر منش تفصیل دادی چرا تو او را بر من اختیار
 کردی و من بهترم از او آنکه او را گفت اگر تو مرا تا آخر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت من از تو
 و چه برکتی فرزندان او را بخوار و مکراندگی را از ایشان و ایشان معصوم مانند و چه دیگر نیست که ای
 می بینی تو این را که بر من نکریم کردی و تفصیل دادی اگر مرا تا آخر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت
 من فرزندان او را بجز و معصیت را با فایم تا معصیت کنند و بشوی آن از این و پخش آن بر کس
 مکراندگی را از ایشان خدای تعالی و بر آنکه که بر و بکار خویش که هر کس که پرو تو شود از فرزندان آدم و
 متابعت تو کند و دوزخ جزای شاست آنکه با شیطاں خطاب کرد بر سبیل تدبیر و وعید و گفت پرو
 و آنکه و سبک رکن و از جای بر و کراه کردن آنرا که تو می توانی با او از خود یعنی بدعت خود و ایشان را
 معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس بود می پد گفت مراد او از امر او سر و است و اجلب
 علیه السلام و کردن کش بر ایشان سوار و چاکان خود را عبد الله عباس گفت ابلیس با سواران و
 پادگانند از جن و انس هر سواری و پیاده در معصیت خدای می کنند و از لشکر ابلیس باشند
 و شاید که فی الاثم و الاذلة و با ایشان شریک شود در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی از مغرور
 گفتند او را مالیت که از معصیت بدست آرند عطا گفت که راست گفتند گفت آنست که مکران
 بر خود و ارام کردن از بیم و وسایه و وصیله و مراد او با و آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند و مادران
 بکشند ایشان را و گفته اند که مشاکرت در اولاد آنست که عبد الحوث و عبد الشظیم شده اند و وعده
 وعده دای ایشان را وعده ای یا طری از طول امل و درازی اجل و شفاعت بپای آنکه گفت وعده ندید
 ایشان را شیطاں مکر غرور و فریب آن چنان بودی بد رستی که بدکان من تزلزلشان را می نبود و تسلط
 نباشد و این بر سبیل مذلت و خواری شیطاں گفت تا بنماید که بدکان مخلص او دعوت او را اجابت
 نکنند او را مطیع و متقوا و تبارشند بر سنده است و خدای تعالی پس است و کل بدکان خود که کار
 بوی گذارند و بروی تو کل کنند ایشان را از بری شیطاں نگاه دارد
 لَكُمْ اَللَّهُ فِي الْخَيْرِ لِيَسْعَوْا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّكَ كُنْتَ بِكُمْ رَحِيمًا وَاَذْأَسَامُ
 اَلَمْ يَكُنْ فِي الْخَيْرِ صَلِّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ كَلَّمْنَا جَحِيْمًا اِلَى الْخَيْرِ اَعْرَضْتُمْ وَكَانَ

الانسان كفوا افايتم ان يخفف لكم جانب البر او يزيل عليكم فيه
خاصاتكم لا تجدوا لكم ولا اتمتم ان يفيكم فيه ثارة اخرى
فوزيل عليكم فاصفوا من الذبح فغيرتكم بما كنتم تملكون لا تجدوا
لكم علينا به نبيعا
خداي شما آنت كه براي شما كشتي را در دريا ميراثا شما طلب كنيد
از فضل او و نعمت او و به تجارت و بازرگاني گرفته تعجيل او بودي كه آني كه يك چو سنگ بر سر او اندازي
نزد او و او كه صد هزار من در كشتي نهي فرو نهد و اين همه از رحمت او است برخلاف آن او بهيشت بر شما
شفق و مهربان بوده است آنكه احوال دريا مشقت آن ياد ايشان داد او گفت چون در دريا
چهاركي و برنجي بشارسد از خوف غرق شدن از خاطر شهاد و هم شما كم كرد و انگس كه و براي پرستيد و نوز
شمارسد مگر خداي يعني چون دريا مضطرب شود و بادهاي مختلف جستن كند و امواج دريا متلاطم
كرد و شما از غرق شدن بجان اين نياشيد معبوداني را كه میخواهند بدو ن خدای از شما كم شوند و از
ياد و خاطر شايرو نكرس را نخواهند مگر خدا بر جل جلاله پس آنكه بفضل و رحمت خود شمار ايجات
دهد و به پايان خشكي رساند شما از خداوند و احوال كنيد و دروي بگردد ايند و در نعمت وى كافر
شويد و آدمي هيئت كافر نعمت بوده است افايتم اي اين شدي ايند از آنكه ياد كرد و اندر شما
جانب زمين را در و تقي كه شما بران ياشيد و زمين فرو برد شما را چنانكه قارون را فرو برد و يافرو
فرستد بر شما باد سخت كه سنگ ريزه آورد يعني ياد را مسلط كود اندر شما تا سنگ را بر دارد
و شما را سنگد كندي يعني چون از دريا نجات يافتد و به پايان خشكي رسيد نه باري و ديگر بسر
معصيت و شرك شدي و چه اين شدي را از آنكه شما را عذاب كنند تخفف تا زمين تان خورده
يا بباد سنگ تان هلاك كوداند او فعيكم كم يا باره كور يا در يا پرد و باد سخت را بر شما نگاه دارد
كه بخشي در غنا فراز كنند شما را و فرمود اندر سبب كز ان شما و آن نعمت را كه از دريا خلاص يافتند
پس آنكه نيايد براي خود كشتي را كه تابع شما بود تا شما را بر ما نعمت كند و لقد كرمنا
نبي آدم و جعلناهم في البر و البحر و رزقناهم من الكليات و فضلناهم على
كثير ممن خلقنا تفصيلا يوم نذركم كل انايت يا ما هم من اوتي
كتابا يمينه فاولئك يعرفون كتابهم و لا يظلمون شيئا و سوف
كان في هذا و اعني فهو في الاخرة اعني و اصل سبيلا
ما قرئ من ان آدم را كه امي كوديم و بزرگ كود اشديم بعقل و منطق و غير و صورت نيكو و قامت
راست و تمهيد و مفايش و بلكه ايشان را مسلط كوديم بر آنچه در زمين است و در پايان بر جود ايات
و جوار پايان و در دريا بر كشتيها چنانكه پايان اين كود و گفت و جعلناهم في البر و البحر ايشان را بزرگ و اشديم
و در پايان و خشكي بر چهار پايان و در دريا يا بگشتيهاي دوان تا هر كجا كه خواهند روند بخت و بر ايشان

آسان

آسان باشد و روزي كوديم ايشان را بر ساري از آفات كه ما آفرديم از طعامهاي لرزان و شرابهاي
پاكيزه و خوش كوار و از انواع حلو و يا و شيرينيها كه در اين آيت است دلالت كند بر تفصيل
فرشتگان و پيغمبران و گفته اند كه خلائق ملكان سه جنس اند فرشتگان و آدميان و جنين
و اين معتقد نيست براي آنكه در آيت اكرام و تعجيل جمله بني آدم گفت و ما نكفتم كه همه آدميان
از فرشتگان بهتر اند گفتيم پيغمبران از فرشتگان بهترند قطبي گفت بني آدم مفضل اند بر هر چه خداي
آفريد مگر بر طايفه از فرشتگان و ان جبريل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل و جاعلي كه و ميان اند
زيد اسم گفت كه فرشتگان خدا را گفتند بار خدا يا تو بني آدم را در دنيا انواع نعمت داد و كذا
ميخورد و شمع ميكنند ما را عوض آن در آخرت بده خداي تعالي گفت من فرزند ان را كه ترلاي خلق
او بخودي خود كودام بر ابر كنتم بلكه ايشان گفتيم بياشيد بودند از ابر هر چه روايت است كه گفت
المؤمن اكرم عند الله من الملائكة الذين يقولون عند موته بر خداي كه امي تر است از فرشتگان
بزرگتر است او اندر يوم نذركم كل انايت يا كرم اي محمد و زري را كه ما دعوت كنيم و بخوانيم هر قومي با نام
خود يا نسبت هر كوي را و با خوانيم با ايشان تا مراد باين امام كست و بعضي مفران كشتند كه مراد
رسول است صفاي كست كذايت بر امتي بگفتني دعوت كنند ابو عاليه كست اعاليات يعني باز خوانند
هر يك ياكردارش قناده كست نامه اعمال است و دليل اين تاويل ساق است فمن اوتي كذا كذا
يعني ابو هريره از رسول عليه السلام روايت كود كه او گفت هر كه در سبيل خداي نكته كند روز قيامت
او را از بهشت نه كنند كه اين عوض بهتر است تر يا آن مال كه فرج كودي آنكه از هر ديني از در پاي بهشت
و اعيان دعوت ميكنند اهل نماز را از نماز و اهل روزه را از روزه و اهل جهاد را از جهاد و اهل صدقه
را از در صدقه و يكي از جمله صحابه كست يا رسول الله كس باشد كه او را از همه دريا نذ كنند گفت بلي
اميد است كه شما از آنان ياشيد بعضي گفتند كه ايشان را با در خواست درين سه وجه حكمت گفته اند
مواظقت عيسى راعليه السلام و شرف حسن و حسين راعليه الصلوة و السلام و پرده
خود كه است حق عبد الله عباس كست مراد امامي است كه بوي اقتدا كرده باشد ايه بدي و ائمه
فضائل امام رضا عليه السلام از پدرانش از اميرالمؤمنين علي عليه السلام روايت
كوده است از رسول عليه السلام كه هر قومي را بچيزي بخواند يا بخواند يا نام زمانش كه بوي اقتدا
كوده باشد و بسنت پيغمبران و بكتاب خداي ايشان و از امام جعفر صادق عليه السلام
روايت كوده اند كه او گفت انا محمد و كن الله اذا كان يوم القيامة قد مجي كل قوم الى من يتولون
فرعنا الى رسول الله و قرعتم اليه قال اين ترون يذهب بكم الى الجنة و رب الكعبة قالوا نعم
اي دوستان و مواليان ما خدا را حمد و ثنا مي كوييد بمران نعمت كه چون روز قيامت باشد هر
قومي را بان كس دعوت كند كه بوي اقتدا كوده باشد ما بنده رسول خدا و پيغم و چنگ دروي

زینم و شما بنام ما و پیدایس کجا بر نه شمار ایدشت بر نه شمار اید و نیکب و بر نه سبار
گفت **مَنْ اَتَى كِتَابَهُ بَسْ اَمْسَ كَمَا نَمُو** که نامه اعمال بدست راستش دهند ایشان
نامهای خود را بر خوانند برایشان بنشیل غلم گفتند و فیل آن باشد که چون انگشت بهم
بماند در میان هر دو انگشت حاصل شود از چوکی و آن باشد که در میان جوی است فرما
باشد و این کن نیست از قله و حقارت آنکه گفت **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ السُّبْحَةِ فِي الْاُخْرَى**
اَسْمَى هر که درین دنیا کور باشد و راه نجات و رستگاری نیست در آخرت هم کور باشد برادر
بهشت راه نیابد عکس گفت جماعتی ازین آمده بودند عهد و عیاس در ازین آید سرانگه
گفت پیش ازین بر خوان **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ السُّبْحَةِ فِي الْاُخْرَى** که در فصلی غم علی گیتی چنان خلقش از فضل
آنکه گفت هر که در آیات و دلالات که مشاهده و محسوس است ناپیدا باشد در آخرت هم ناپیدا
باشد ناپیدای آخرت آنست که از رحمت خدای ناپیدا باشد در خسارت و نجات و عذاب خدای
گرفتار ازین جمله بنایابی عبادت کرده است چنانکه از آن نعمت و رحمت و آسایش
که اهل بهشت راست و بر و شنان چشم عبادت کوردا چنانکه فلا تعلم انفس ما احضی لهم من
قرة اعین جلاله کما لو یعلمون و شاید که ناپیدای باشد در آخرت بر سبیل عقوبت
و پان این وجه قول خداست **وَ اِنْ كَادُوا لَيَنْفِتُوْكَ عَنْ الَّذِي اَنْزَلَ**
حَبْرًا اِلَيْكَ لِيُنْفِیْ عَنْكَ اَعْوَابَهُ وَاِذَا الْاِلَٰهَ خَذُوْكَ خَلِيلًا وَّلَوْلَا اَنْ
نَّبَتْكَ لَفُذَّكَ كَذَبَتْ تَرْكُنَ اِلَيْهِمْ شِیْءًا قَلِيْلًا وَاِذَا الْاِلَٰهَ ذُقْتَ اَنْكَ
اَلْحَبْوَةَ وَضَعْتَ الْمَآبِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيْرًا وَاِنْ كَادُوا
لَيَنْفِتُوْكَ مِنْ اِلَٰهٍ رَّحِيْمٍ لَيَخْزُوْكَ مِنْهَا وَاِذَا الْاِلَٰهَ يَنْفِتُوْكَ خَلَا قَلْبُكَ
اِلَٰهًا قَلِيْلًا سَكَنَهُ مِنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رَّسُلِنَا وَاَلَا تَجِدُ لِنَبَاتِكَ حَاجِلًا
عبداللہ عباس قد تعقیف بنزدیک رسول صلوات اللہ علیہ آمدند و گفتند یا نبی
کار کن تا بنوی ایمان آوریم گفت آن چیست گفتند و تاو تا نباشیم و رکوع نکنیم و اغنام بکشیم
خود بکشیم و یک روز بگذاری تا بلاس منتقم شویم رسول علیه السلام گفت نمازی که در رکوع جانود
دو و خیری نبود و اغنام را که بدست خود بکشی روا باشد و اما متع بلاه من این بکنم ایشان
گفتند ما را می باید که از میان عرب تخصیص باشد که بآیا از دیگران ما را باشیم اگر گویند و اگر
گویند که خدای فرمود رسول علیه السلام ایشان را که در آب بخراست و وضوئی نماز کرد
گفتند یا رسول اللہ اکنون ما را محبت ده خدای تعالی این آیت فرستد **وَ اِنْ كَادُوا لَيَنْفِتُوْكَ**
امر و نشان آنست که این کافران نزدیک بود که ترا در فتنه انداختند و بگریزند و بگریزند و بگریزند
ما بتو می کردیم از قرآن تا تو افتر کنی بر ما غیر قرآن را و اضافت کنی با ما آنچه بتو فرستادیم و اگر

ایشان

منابع

متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری تا بدوست گیرند و **لَوْلَا اَنْ تَبْتَئَكَ** اگر نه از دست
که ما ترا بجای داشتیم و از وسوسه و کید شیطان که داشتیم نزدیک بود که تو اندک میل کنی
بایشان و بعضی از آنچه ایشان از تو درخواستند بآن ره و اگر چنان کردی بچشایم ترا دو
جند ان عذاب که در دنیا عاصی را چشایم و اگر چه یاری و یاور ییافته که تو را بر ما نصرت کند
در جزایست که چون این آیه آمد رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دعا کرد و گفت **اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ**
فِيْ نَفْسِيْ عِرْقَةً عَيْنٍ خداوند مرا از طرقت العینی با من مگذارد و آیت کرده اند که این آیه آنکه آمد
که قریش رسول را نکند که ما نکند ایم اسلام بجز کنی تا آنکه بماند یا چینی رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم بخود گفت بر من چیزی نیاید یا بر من چون خدای میداند که من کاره بمان ایشانم آنچه میخواهند
بکنند تا آنکه آنرا که اسلام بجز کنم همچنین قریش خواستند که ترا از زمین و دور کنند آنکه در دار اند
جمع شدند و اگر بگویند خدای ایشان را محبت ندادی مگر آنکه کسی از روزگار عذاب فرستاده
و چه را بپاک کردی بکلی گفت مرا از زمین مدینه است چون رسول علیه السلام از مکه
بمدینه آمد وجود آن را خوش نیامد پیش او رفتند و گفتند ای محمد تو پیغمبری گفت بلی پس تو آیت
که این زمین پیغمبر است و زمین پیغمبران شاست ابراهیم انجا بود و دیگر پیغمبران همه انجا بود و اند
و آن زمین مقدسه است و این جای نه جای پیغمبرانست و پیغمبر علیه السلام بپنداشت که نتیجه
سیکوند حیمه بدر برسد چهار میل از مدینه بر وقت مشرق بود تا اصحاب جمع شدند خدای تعالی این
آیت فرستاد و رسول را فرمود که حیاء و مات تو انماست و مبعث تو انماست و مرا از زمین
مکه است ایشان بعد از آن که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بجهت کرد الا انان الله که نمانند
خدای تعالی ایشان را در جنگ بدر بپاک کرد **سَكَنَهُ مِنْ قَدْ اَرْسَلْنَا مِنْهُ** و طریقت آنکس که پیش
از تو او را بر سالت فرستادیم همچنین بود امت او بوده او قوم او او را بر و ن کودند و ایشان را بپاک
کردیم با ایشان همان نیز کنیم که بایشان کردیم از سنت و عبادت آنست که تا پیغمبران در میان ایشان
بودند مایش از عذاب بکینم ایشان اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان فرود آمد که ایشان و خیر ایشان
همه در حمایت تو اند از عذاب **اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ اَلْقَمِیْسِ اِلَیَّ عَسَى اَلْیَلِیْ وَ قُرْآن**
اَلْحَمْدِ اِنْ قُرْآن اَلْحَمْدِ کَانَ مَشْهُودًا وَاَوْیْنَ الدَّیْلَ فَمُجْزِیًّا بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى
اَنْ یَّبْتَغِیَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا وَاَوْیْنَ الدَّیْلَ فَمُجْزِیًّا بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى
مُخْرَجٌ صِدْقٍ وَاَجْعَلَ لَیْلَهُ مِنْ لَدُنْكَ سَلْطَانًا نَّصِيْرًا منفرات و تنسیب
دلورک خلافت ابراهیم خنی و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی گفتند لوگ فرو شدن ایشان
و بر قول اهر بنار شام باشد و دلیل این تاویل حدیث عبداللہ مسعود است که گفت کان افتر
حاجبه علی المغرب و افتران کان صایا چون از آفتاب فرو شدی رسول علیه السلام نماز

شام بکردی اگر روزه داشتی افطار بکردی و سو کند خود که این ساعت وقت این نماز است
و هي التي قال الله تعالى اقم الصلوة لذلک الشمس عبدا لله بن عباس و جابر بن عبد الله
و قتاده و جابر بن عثمان گفته دلوقت افتاب زده است این قول باقر علیه السلام و صدقت
و دلیل این تاویل حدیث ابن مسعود است که او گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ایمانی جبرئیل لدولك الشمس حين زالت و صلی بین الظلر گفت جبرئیل ما بین آمد و وقت
دلوک افتاب چون زوال بود نماز پیشین بکرد و من در پی او نماز کردم جابر بن عبد الله گفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بدعت خود انداخته با جماعت صحابه چون طعام بخورد و وقت زوال
رسول علیه السلام از سرای بیرون آمد گفت اخرجوا هذا حين دلت الشمس ايما وقت
که افتاب بزوال رسیده و این قول جامع همه فرایض راست چون دلوک زوال باشد نماز
و دیگر در داخل باشند و قوله الى شسني الليل نماز شام و خفتن باشد و قرآن العزیز نماز بامداد
پس این آیت چه نماز را مستغرق باشد و دلیل بر صحت این آنست که از رسول علیه السلام
روایت است که جبرئیل صبح را چون نمازی آموخت ابتدا بنماز پیشین کوفه چون زوال افتاب
شد جبرئیل میامد و نماز پیشین و دیگر بکرد و من در پی او و چون شفق مشرق زایل شد باز آمد
و نماز شام بکرد و بعد از آن خلق بکرد و من در پی او و چون صبح برآمد باز آمد و نماز بامداد بکرد
و من در پی او و اگر روز دیگر چون سیه هر چیزی همچو آن شد باز آمد و نماز پیشین بکرد و من
در پی او و چون سیه او و جندان شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او چون افتاب فرو شد باز
آمد و نماز شام بکرد و من در پی او چون دو انگ از شب بگذشت باز آمد و نماز خفتن بکرد و من
در پی او نماز کردم چون روز روشن شد باز آمد و نماز بامداد بکرد و گفت ای محمد این نماز پیوسته است
که پیش از تو بود ندانم که گفت ما بین هاتین الصلواتین وقت از میان این وقت تا آن وقت است
یعنی روز اول نماز پای اول وقت کردم و روز دوم با آخر وقت نماز کردم تا بدان که اول وقت کلام
است و آخر وقت کلام و این نیز برای آن که میان اول وقت و آخر نماز خوان کرد اقم الصلوة نماز برای
و بران قیام و عداومت نماز که نمازی که برای وقت بگشاید افتاب و وقت بیدار آمدن اول
تاریکی و بین درین میان نماز پیشین و نماز دیگر است چون بیدار آمدن اول تاریکی باشد نماز شام باشد
و آنکه نماز خفتن و قرآن العزیز یعنی این نماز بامداد است یعنی درین اوقات نماز یا را بجای دارد
شرایع آنجا که آری بگفت ان قرآن العزیز پرستی که نماز قرآن است مشهود حاضر شده
بوی یحیی فرشتگان و زردان وقت با فرشتگان شب حاضر شده برای آنکه نزول فرشتگان
روز است و صعود فرشتگان شب فرشتگان شب و آخره و بدان علش میبایست و فرشتگان
روز و در اول دیوان روز اگر نماز بامداد در اول وقت بگشت و این دلیلست بر آنکه تعلیص نماز بامداد

مورد

هر چیزی

سجده

مستحب است و آنکه گفت و من الليل تنجید پر تا فلتا لك و بعضی از شب پدا ر شبیه نماز است
بر فرایض پنج گانه واجب کرده اند که این زیادت گرامتست که خدای تعالی این آیت را داده اند
این نماز رسول فریضه بود و بر دیگران سنت رسول را فرموده که باین نماز قیام کن تا بوی که خدای تعالی
ترا بزرگوار در مقام محمود و بهترین اهل علم بر آنند که این مقام مقام شفاعتست که اوایات و
و آثار باین تعالی آن مقام گفته عبد الله مسعود را پرسیدند که آن مقام چیست گفت فرمودی
قیامت طایق را در مکان صعبه بسیار است بر آنکه هر کسی سخن بیارد گفتن او لین کسی که او را
بفرستد رسول با باشد قتاده گفت روایت کرد انس مالک از رسول که روز قیامت مؤمنان
گناه کار مجتمع شوند و گویند پیایند تا شفیع برانگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما را ازین مقام براند
بزرگ آدم آیند و گویند ای آدم صفتی خدای تعالی ترا بدست قدرت خود چنانچه و مسجود فرشتگان
کرده اند میخواهیم که ما را شفیع باشی بحضرت حق سبحانه و تعالی آدم که پادشاه آن ندام و ما را خطیبه
افتاد است که بخود در خجالت آیم از اینجا پیش نوح آیند و گویند تو اولین پیغمبری که خدای تعالی
ترا بگذاشت خلق فرستد ما را شفاعت کن گویند من این مقام ندارم پیش ابراهیم خلیل آیند از وی
درخواست گویند مرا وقت این نیست پیش موسی آیند همین جواب داد بزرگ عیسی آیند
گویند این دار و در شفاعت من نیست و این باید چه کسی را باشد مگر محمد را که سید اولین و آخرین
اوست پیش من آیند من برخیزم و ایشان از پس من دو صف کشیده باشند و من ایستاده
بروم و از خدای تعالی دستوری خواهم چون دستوری یابم در سجده افتم و روی بر زمین نهیم
خطاب اید که سر بردار و بخور تا هر چه میخواهی بدهند و شفاعت کن تا بخشند من سر بردارم و خوار
جمه و شن گویم آنکه شفاعت کنم چندانکه مرا حقه بوده باشد و تمیین کرده و بکر باره مرا جعت کج
و هم روی بر زمین نهیم خدا اید که بخور تا برهم و شفاعت کن تا بخشم من شفاعت کنم چندانکه
را بپذیرند خدای و الله و بس و همچنین دیگر شفاعت کنم تا هر کسی را که گویند لا اله الا الله
باشد از دوزخ برآورد و هر که را جوی ایمان بوده باشد بخور تا در دوزخ نماز جو کلامی بر او است
دیگر مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرض یا بر کسی از عبد الله سلام روایت کرده اند که او
گفت روز قیامت کوسنی چهارند و در پیش عرض بنهند پیغمبر را باین ششینه آنکه رسول را خطاب
گفت قل ربی اذ خلقتی مدخل صدق بگو ای محمد که ای خدای من مرا در جای صدق برده پروان
آر عبد الله عباس گفت معنی اینست که مرا از آنکه با عدیته آرا نام جمع صادق علیه السلام
و پدرش را روایت است که رسول علیه السلام این سخن انکار گفت که در ظاهر شد که از من
پروان آمدند و این در دوزخ در من برآمد و بظن و مرا از نزد یک خود سلطانی و حجتی کن منصور
بقوت بخشش بر آنکه با من دشمنی کنند و مرا ظالم که دین تو باین راست دارم خدای تعالی باین دعا ملک

فارس و روم و عده و وقت ده گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت و داشت که اورا برینا
 کار قوت نباشد الا سلطان و از قبل خدای تعالی از خدای سلطانی خواست منصور و مویبه
 و از قبل خدای برادری کتاب اقامت حدود و کلی گفت مراد باین سلطانی عطای بن اسید است
 که رسول علیه السلام اورا یک عامل کرد و او مرد سخت بود و بر فاسقان و نرم جانب بر مومنان
 او گفت و الله که اگر کسی بناد جماعت حاضر نیاید گردش بر نم و تحلف کند از نماز جماعت الا ما فی
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوًّا وَلَيُؤْتِي
مَنْ يَشَاءُ الْفُتُورَ مَا هُوَ يُشَاءُ وَذُخْرُهُ لَكُمْ فَيَسِينُ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا
خَسَارًا حق آمد و باطل برسد و نیست شد یعنی قرآن آمد و شیطان رفت اسلام آمد و شر
 نیست گشت و گفت اند که حق دین خداست و باطل اصنام و آویشان او باطل همیشه نیست و غایب
 بوده است عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفت اند که چون رسول علیه السلام مکبکشت و پیر
 کعبه سبده و شصت بت نهاده بود و ندید قومی روی بقت خود آوردی رسول علیه السلام بران
 بتان میگردید چو یکی در دست بر سر آن چوب آبی بر چشم و روی آن بتان میزد و میخواند و فلک
 جاء الحق و زهق الباطل بهر بیت که بگذشتی بروی در آمدی شرکانی دیدند و میگفتند سخت
 سحر است این محمد و یزید **لَيَسْخَرَنَّ مِنْكَ الْقَوْمُ فَزَيِّنُوا لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ** از قرآن آنچه شفاست و رحمت مومنان
 را قرآن شفاست برای آنکه چون دلیل نبوت و صدف او کرد مردم از حیرت و ضلالت خلاص
 یافته چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد و بیکر آنکه شک و شبیه و غیاف مرض است چنانکه گشت
فِي قُلُوبِهِمْ سُرُجٌ و قرآن شک و شبیه را زایل کرد چون در وی نظر کنند پس شغای روح و شبیه باشد
 و دیگر آنکه مردم باین قرآن تبرک کنند و شفا طلبند خدای تعالی شفا دهد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت القرآن هو الدواء و من لم يستشف بالقرآن فلا شفا الله بهر که او قرآن طلب شفا کند خدا
 او را شفا دهد و امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیماری باشد باید که چون بامداد روی از خانه
 بگردد و هفت بار این بخواند و با و برود و مدگر بر نشود و روز دیگر بستاند باز بخواند من ضامنم شفا ای آنکس
 الا هر بیماری باشد که اجل او در آن بیماری باشد و لا یزید الظالمین و این قرآن پنهان است کار از
 جزو این کاری برای آنکه باو اشغاک نکند و در وی نظر نکنند تا با و مسمدی شوند **وَإِذَا أَنْتُمْ سَاءَ**
عَنِ الْإِنْسَانِ أَغْرَضَ وَتَأْتِيهِ قُرْآنًا مَسَّهُ الشُّرُوكَانِ يَوْمَئِذٍ قُلْ كُلُّ
يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَأَيْتُمْ أَفْعَلُكُمْ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا و **يَسْتَكُونُ لَكَ عَنِ الزُّوْجِ**
قُلِ الزُّوْجُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَا وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و چون ما منت کنیم
 بر آدمی از انواع نعمت از شد رستی و روزی فراخ و کامرانی و نظام امور نظر کرد از کجای عرض کند
 و روی از زمین بگردد و جانب خود را در و کند یعنی خود را از مادی دور دارد و مستغنی شود از مادیات

نسخه

بهی بوی رسد از بیماری و درویشی و غیر آن نو مید شود و قطع طبع کند و آن علامتی نوم و دناوت
 نفس باشد که مردم در رفعت بظهور باشد و در شدت جنت و یا وس اندک گفت بگو ای محمد هر که
 از ایشان کار در جزو کند بر عادت و سدید خود و بر مذہب و طریق خود که بوی ماند و مشا که افعال
 وی باشد چنانکه در نیست و ضمیری وی بود و مورد این مورد آن مثل است که گفت اند کل انا و غیر
 بما فیہ اندک گفت و **رَبِّكُمْ أَغْلَمُ** پس خدای شهادت انا تراست از آنکس که روی را یافت است
وَيَسْتَكُونُ لَكَ عَنِ الزُّوْجِ ای محمد ترا از روح می برسد بگو که روح از فرمان خدای مست عبد الله
 مسعود گفت باز رسول الله علیه السلام میرفتم در مدینه با جماعتی جهودان بگذشتم بعضی گفتند
 اورا از روح بر رسید و بعضی گفتند اند میرسید من از پیش او بودم و حق فرود آمد او روی
 با جهودان کرد و گفت این آیت را بر خواند ایشان گفتند مادر تو بر چنین یافتیم روح از فرمان خداست
 عبد الله عباس گفت یا محمد مادر اخبره و تار و جبه باشد و مراد از ایشان ازین روح حیوانی بود
 که با و نروده است رسول صلی الله علیه و آله وسلم هیچ جواب نداد جبرئیل آمد و این آیت
 آورد و در خبر است که جمعی جهودان کرد آمدند قریش را گفتند از پیغمبر رسید که تار و جبه باشد از جهات
 که در زمانه اول مغفود شدند از آنکه در بشارت و غیب زمین بر رسید اگر ازین دو جواب گوید و آن
 روح گوید وی پیغمبر باشد و اگر از هر دو جواب گوید نباشد که مادر کتاب خود چنین می یابیم
 ایشان پیامند و بر رسیدند خدای تعالی در باب مغفود آن زمان اول این آیت فرستاد **أَمْ**
حَسِبْتُمْ أَنَّ الْأَخْيَارَ الْكَافِرِينَ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْيَاثُرَ عَجَبًا و در باب آنکه در بشارت
 و غیب زمین بر رسید این آیت آمد که **وَيَسْتَكُونُ لَكَ عَنِ الزُّوْجِ** و در باب روح
وَيَسْتَكُونُ لَكَ عَنِ الزُّوْجِ مفسران خلاف کردند در آن روح که ایشان بر رسیدند از امیر المؤمنین
 علیه السلام روایت کردند که او گفت نام فرشته است که او را هفتاد هزار رویت و در هر روز
 هفتاد هزار دهشت و در هر روز بیست و هزار زیارت و بر زبان هزار هزار لغت تسبیح کند
 خدا بر سر تسبیح خدای تعالی فرشته ها فریاد تا با فرشتگان می بود تا روز قیامت عبد الله عباس گفت
 از خلقان چند این بصورت بنی آدم طعام خورند بعضی گفتند از فرشته نیستند بعضی گفتند روح آدمی
 است و دیگران گفتند امراد قرآنست من اعرابی برای این گفت که ایشان گفتند که مادر اخبره
 از آنکه قرآن بتوفرومی آید قدیم است یا محدث گفت بنی امییر که از فرمان خداست اندک باز کرد
 که علم آدمیان اندک است و اندک گفت **مَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** شمار از علم نهاده است
 اندکی **وَلَكِنْ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ نُخِذُكَ بِمَا عَلَيْنَا**
وَكَيْلًا إِلَّا نَحْنُ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا قُلْ لَوْ
اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذِهِ الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

جَادَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ اِنَّكَ لَمَّا ظَنَنْتُكَ يَامُوسَىٰ مُتَحَوِّلاً قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ
 مَا اَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ اِلَّا اَنْزَلَ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ بِصٰبِرٍ وَّ اٰيَةٍ لَا ظَنُّكَ
 يَامُوسَىٰ مُتَحَوِّلاً قَا دَا دَا اَنْ يَسْتَفِزَّ هُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَاَعْرِضْنَا وَهَبْ
 مَعَهُ جَمِيعًا وَ قُلْنَا مِمَّنْ بَعْدُہٗ لِيُخَيِّرَ اِسْرٰٓئِيْلُ اَسْكُنُوا الْاَرْضَ
 فَاِذَا جَاءَ وَعَدُ الْاٰخِرِ فَوَجِّتْ اَبْصَارَكُمْ لَقِيفًا وَّ يٰحَقُّ اَنْزَلْنَاهُ وَّ يٰحَقُّ
 قَوْلُ وَّمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا وَّ نَذِيرًا
 بدرستی که ما موسی پیغمبر را نه
 معجز روشن دادیم عبد اللہ عباس گفت که این عصا است وید پنهان و شکافتن دریا و ملو
 شیشه و بزغ و خون و سنگ که عصا بروی زدی آب روان گشتی و کوه بر زیر سر ایشان بدشت
 و گفتند که این آیت در احکام است یکی از جهود آن رسول را علیه السلام از این آیت سوال
 کرد رسول علیه السلام گفت خدای سبحانہ و تعالی موسی را وحی کرد گفت بگوی بنی اسرائیل
 را بخدا مشرک میارید و اسراف میکنند و زنا میکنند و خون ناحق میریزند و جادویی میکنند و ربانیز
 و پیش پادشاه عمری گناه میکنند تا گشته نشوید و زنان محصنه را دشنام مدهید و ازین
 مکر بیزید و شما خاصه جهود آن در روز شنبه عدوان و پنداری میکنند جهود آن چون جواب
 بشنید بوسه بردست رسول علیه السلام داد گفت کواهی میدهم که تو پیغمبر خدای بنی فاسق
 بنی اسرائیل ای محمد از بنی اسرائیل پرسیدی عبد اللہ سلام و اصحابش تایید نمودند
 زیرا که دو شاهد که خطاب باشد هر یکی را و شاید که خطاب موسی را باشد یعنی ای موسی
 از بنی اسرائیل را از فرعون بخواد موسی چون پیش فرعون رفت و آیات بنمود فرعون
 ویر گفت ای موسی من پندارم که با تو جادویی کرده اند و عقل تو خلل یافته است و گفته اند موسی
 یعنی هرگز اجادوی پیدا نکرده و اینکه تو میکنی جادو نیست موسی را گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ
 تو میدانی که این آیات و بیانات را فرستاد الاخدای آسمان و زمین برای حجت و دلیل من
 کان می برم ای فرعون که تو از نالکافی و نیست کشنده و کان من از کان تو صحیح تر است این
 عباس گفت مشهور ملعونست مجاهد گفت در نزد یک فرعون شد در روز زستان و او خفته
 بود و کلیبی در خود گرفت موسی عصا پیچکند اژدها شد دهن بر سر وی نهاد و خواست تا فرو
 برد فرعون از ترس در جامه حدث کرد موسی علیه السلام گفت اِنَّا لَا ظَنُّكَ و من
 ترا ای فرعون بالک می پندارم قَا دَا دَا اَنْ يَسْتَفِزَّ هُمْ فرعون خواست تا موسی را و بنی اسرائیل را
 از مصر برانگیزد و از انجا برون کند تا فرعون را و هر که با وی بود همه را در دریا غرق کردیم و گفتیم از
 از پس آنکه فرعون را هلاک کردیم هر بنی اسرائیل را که شمار زمین ساکن شوید انجا مقام سازید
 چون وعده قیامت آید ما شمار آپاریم همه برهم آیم خسته یا همه را جمع کرده و کورده کلی گفت

وَأَنذَرْنَا

وَاِذَا جَاءَ وَعَدُ الْاٰخِرِ قَا دَا دَا نَزَلَ عِيسٰٓى اِذَا اَسْمَانٍ وَّ اِذَا قَوْلٍ دَلِيلٍ حِجَّتِ
 میکند حق سبحانه و تعالی این قصه را برای دلخوشی رسول علیه السلام فرستاد و گفت اگر چه
 کفار قریش ترا از مکه برانگیزند پیش از تو موسی را فرعون خواست تا از مصر برانگیزد و من او را
 و قدم او را هلاک کردم موسی و قومش را بر پایندم و ملک مصر را بدیشان دادم ترا نیز نظر دهم بر شما
 تو وقت تو بر تو و اتباع تو تمام کردم و یٰحَقُّ اَنْزَلْنَاهُ ما این قرآنرا حق فرستادیم و بحجت تمام
 کند مردمان را با خیرات و او بحق فرو داد و ما ترا که محمدی علیه صلوات اللہ فرستادیم مکرهای
 پشاورت و قَا دَا دَا اَنْ يَسْتَفِزَّ هُمْ عَلٰى النَّاسِ عَلٰى مُكْتَبٍ وَّ نَزَلْنَاهُ
 تَنْزِيْلًا قُلْ اٰمِنُوْا بِرَآٰئِلَہٗ لَا تُوْثِقُوْا اِنَّ الَّذِیْنَ اَوْثَقُوْا الْعٰلَمِیْنَ مِنْ قَبْلِہٖ اِذَا اٰتٰی سُلٰٓ
 عَلٰیہُمْ یَحْزَنُوْنَ اِلَّا ذٰلَکَ اَنْ یُّجَادَی و یَقُوْلُوْنَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا اِنْ کَانَ وَعْدُ
 رَبِّنَا لَمُفْعُوْلًا و یَحْزَنُوْنَ اِلَّا ذٰلَکَ اَنْ یَّسْکُوْنَ و یَزِیْدُہُمْ خُشُوْعًا
 قرآنرا که فرستادیم آیت آیت و سوره سوره بحجت احتیاج و او را جبار دادیم تا تو بر مردم
 آزار آسانی و در یک فرو خوانی و فرو فرستادیم او را فرو فرستادیم بحجت حاجت بگو این
 کافران که اگر شب باین قرآن ایمان آرند و اگر نیارند آنرا ندانند و این قرآن ایمانی آرند چون پیشان
 خوانند ایشان می شنوند و بروی در می آیند و سجده میکنند خدایا بر اسمیل تواضع و شکران
 آنرا که پیغمبر آخر الزمان را در یافشد و بآن وعده که ایشان را داده بود عید رسیدند و یقولون
 و می گویند منزله اسب خدای از آنکه وعده خلافت کند و وعده کرده شد و بوفار رسیدند
 و بروی در می افشند گویند و می افزاید ایشان را ترس کوری و فرو تنگی یکی از جمله بزرگان
 گفت است هر که او را علم باشد و آن علم او را بگوید نبی را و علم او را نافع باشد
 قُلْ اَدْعُوْا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اِنَّمَا تَدْعُوْا فَلَہٗ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَلَا
 یُخَفِّرُ بِصَلَاتِکَ وَلَا یُخَفِّضُ بِہَا وَاَفْضَعُ بَیْنَ ذٰلَکَ سَبِيْلًا و قُلْ اَحْبَبُ
 لِقَوْلِ الَّذِیْ لَمْ یُخَفِّذْ و لَدَا و لَمْ یُکُنْ لَہٗ شَرِیْکٌ فَاَلَمْ تَرَ کَیْفَ اَنْزَلْنٰہُ
 وَلَیْسَ مِنَ الدَّلٰلِ وَ کَیْفَ تَکْفُرُوْنَ
 بگوی ای محمد که چون خدا را بخوانند
 الله بگوید یا رحمن خوانند یعنی او را بنام الله بخوانند و رحمن خوانند هر کدام ازین دو نام
 که می خوانید بخوانند که او را نامهای نیکوست و نیکوترین نامها این دو نام اوست عبد الله
 عباس گفت شبی از شبها رسول صلوات الله علیہ و آله و سلم نماز میکرد و در نماز میگفت
 یا الله یا رحمن مشرکان قریش گفتند محمد تا اکنون یک خدا را میخواند اکنون دو خدا را میخواند
 الله را و رحمن را و ما رحمن را شناسیم مگر رحمن یا نذر او از آن میباید که کذاب را خواند
 خدای تعالی این آیت را فرستاد و گفت ای محمد بگوی این چه انکار است بآنکه من خدای را بنام

رحمن مخفایم خدایا که خواهی بنام الله خوان و او خواهی بنام رحمن خوان بهر نام که خواهی او را
نامهای نیکوست این قول که مشرکان گفتند دلیل آن میکنند که اعتقاد جنان داشتند که اسم
و سببی یکست آنکه گفت **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ** و آواز بلند مگردان بنماز خود یعنی بقرآن
در نماز و آهسته مگردان مگردان میان این دو صفت که بلند خواندنست و آهسته خواندن
طریقی و دواهی طلب کن و گفته اند بلند خوان و نه آهسته و گفته اند که قرآن آهسته
خوانی در روز و در شب با و از بلند مگردی مشرکان طعن زدندی و رسول را دشنام دادند
نماز کردی بقرآنت او از بلند مگردی مشرکان طعن زدندی و رسول را دشنام دادند
و شعر خواندندی و دست زدندی تا رسول علیه السلام بغلظ افتادنی رسول
آه از زم گودی چنانکه صحابه شنیدندی خدای آیت فرستاد **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ** آواز
بر مدار چنانکه مشرکان بشنوند و طعن زنند و آهسته بخوان چنانکه صحابه بشنوند آنکه
رسول فرمود که بگوی سپاس آید خدا را که فرزندان گرفت که این از صفات اجسام
است چون پرو لادت حمل کنند اگر بر طریق گویند از سر احتیاج باشد و او را در ملک
و پادشاهی شریکی و انبازی نیست او را فرزند نیست که مانع باشد از دل و سیاری وی
عزیز باشد و تعظیم کن خدایا ذاتی که مستحق غایت تعظیم است **لَمْ يَخْشَ دُكْدَانُ**
برجهودان و ترسیان **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شُورِيكٌ فِي الْمُلْكِ** زده است بر مشرکان **وَأَمْ كُنْ**
لَهُ وَكِيْلٌ مَن الدَّلِيلُ که ایشان گفتند لا اولیاء الله لذل الله اگر خدا را اولیاء نبوده
ذلیل بودی قتالی عن ذلل در جبر است که چون بنده گوید الله اکبر نواب او پیشتر بود از دنیا
و هر چه در دنیا باشد از معاذ جلیل و وایتست که رسول صلی علیه و آله وسلم گفت عظیم
بآیه العز گفتند آیت که است گفت **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي تَبَاخَّرُوْا** این آیه بسیار

تم المجلد الثانی من تفسیر الکافی رحمه الله
لنا علی بن عبد الضعیف میرجاری
فی سراج فی منتصف شهر شعبان
سنة المعظم سنة الف و احد
عشر الهجرية النبوية
الذی اتم اعظم کاتب
ولمن نظریه
آمین
یارب



